

# به نام بی نام او

عرفان کیهانی ( حلقه )  
(دوره دوم)

استاد محمد علی طاهری

(حلقه ها)

هم فازی کیهانی  
اسکن دوگانگی  
هم فازی کالبدی

- مقدمه ..... ۱۱
- همفازی کیهانی (هدفمند بودن جهان هستی - سازگاری انسان با کل - ارتباط جزء با کل)..... ۱۱-۱۳
- بررسی روش‌های همخوان شدن و همسو شدن انسان با هستی ( ذکر ، مانترا و اتصال )..... ۱۴-۱۶
- سؤال ؛ چرا شبکه منفی می آید..... ۱۶
- سؤال ؛ آیا حفاظ همان لایه هست که به ما دادید..... ۱۸
- سؤال ؛ در خصوص ذکر و حفاظ..... ۱۹
- هدف از همفازی کیهانی..... ۲۰
- توضیحاتی در خصوص چگونگی ارتباط همفازی کیهانی و کاربرد همفازی کیهانی..... ۲۰-۲۳
- کاربرد همفازی کیهانی..... ۲۳
- سیر آفاق ..... ۲۳-۲۴
- بررسی دو دسته آگاهی‌های مثبت و منفی ..... ۲۴-۲۵
- نمودار قانون بازتاب ..... ۲۶
- روزی آسمانی و روزی زمینی ..... ۲۷
- فیلترهای سر راه شبکه مثبت ..... ۲۸-۲۹
- سؤال ؛ مرز بین این دو شبکه را چگونه مشخص کنیم..... ۲۹
- عرفان قدرت و عرفان کمال..... ۲۹
- درک تن واحد ..... ۲۹-۳۰
- درک انالحمق ..... ۳۰
- درک جمال یار..... ۳۰-۳۲
- درک حضور ..... ۳۳-۳۴
- دانش کمال ..... ۳۴
- هنر؛ بیان هستی به زبان خاصی است ..... ۳۵
- توضیحاتی در مورد موسیقی ..... ۳۵
- سؤال ؛ آیا می‌توانیم بگوئیم آهنگهای مبتدل ما را از خدا دور می‌کند ..... ۳۷
- سؤال ؛ آیا موسیقی بدون کلام خطرش کمتر است ..... ۳۷
- اسکن دو گانگی..... ۳۸-۳۹
- شنا سائی و خنثی سازی انرژی پتانسیل منفی ..... ۴۰
- آشکار کردن بیماریهای روان تنی و معالجه ودرمانش ..... ۴۰
- آشکار کردن رفتارهای دو گانه ..... ۴۰
- افزایش ظرفیت تحمل - انواع شخصیت و تعریف زندگی..... ۴۰-۴۱
- تعریف زندگی ..... ۴۱
- تغییر تشعشع کلامی..... ۴۲

- سؤال ؛ در خصوص انتقال آثار بیماریهای ناشی از دوگانگی به نسلهای بعدی ..... ۴۲
- سؤال ؛ در خصوص گریه کردن در مرگ عزیزان ..... ۴۳
- سؤال ؛ در خصوص دادگاه ویژه آیا موجودات غیر ارگانیک هم تأثیر دارند ..... ۴۳
- همفازی کالبدی ( سیر در انفس)..... ۴۴-۴۵
- کاربرد حلقه همفازی کالبدی..... ۴۵-۴۶
- ادامه بحث همفازی کالبدی ..... ۴۶-۴۸
- توضیحاتی در خصوص چگونگی برقراری همفازی کالبدی..... ۴۸-۴۹
- تعریف عبادت و توضیح انواع آن ..... ۴۹-۵۱
- ترمز دستی..... ۵۱-۵۳
- سؤال ؛ در خصوص خواب افرادی که اتصال دارند ..... ۵۳
- سؤال ؛ آیا ما حتماً باید بزبان عربی نماز بخوانیم ..... ۵۴
- سؤال ؛ مگر نماز خودش اتصال پیدا کردن با خدا نیست ..... ۵۴
- سؤال ؛ در خصوص اینکه می‌توانیم با هر زبانی با او ارتباط برقرار کنیم ..... ۵۵
- سؤال ؛ در خصوص دعا و عبادت ..... ۵۶
- ترسیم حلقه انا لله و انا الیه راجعون و لوح محفوظ و توضیحات مربوطه ..... ۵۷-۵۸
- لوح محفوظ..... ۵۸-۵۹
- مفهوم اذن الهی ، جبر معلوم و جبر مجهول و ..... ۵۹-۶۲
- بررسی انشاء الله ..... ۶۲-۶۴
- علت اطلاق عنوان اشرف مخلوقات به انسان..... ۶۴
- نمودار شرح وظیفه ، نبات ، حیوان ، انسان و مشخصات و مصادیق اضافه کاری ..... ۶۵-۷۰
- عرفان هنر ضد ضربه شدن ..... ۷۰-۷۱
- سؤال ؛ به چه روش ضد ضربه بشویم ..... ۷۲
- سؤال ؛ چطوری می‌توانیم صبور باشیم در مقابل اشتیاقمان ..... ۸۱
- تزکیه تشعشعی و سؤالات ضمن بحث..... ۷۲
- سؤال ؛ در خصوص تزکیه روح ..... ۷۲
- سؤال ؛ آیا دروغ مصلحتی هم تشعشع منفی ایجاد می‌کند ..... ۷۳
- سؤال ؛ در خصوص مستحبات ..... ۷۴
- گزارش تحلیلی آمار ارتباط همفازی کیهانی و اسکن دوگانگی ..... ۷۴-۷۵
- قانون صلیب و چند سؤال ضمن بحث..... ۷۵-۷۸
- سؤال ؛ اضطراب و دلهره برای انجام دادن کار خیر آیا از شبکه منفی است..... ۷۸
- صحبت‌های یک خانم در مورد درمانگری که منجر به فوت شد و پاسخ استاد..... ۷۸-۷۹

- سؤال ؛ در خصوص حزن ، غم در ارتباط با مرگ عزیزان ..... ۷۹
- سؤال ؛ در خصوص اینکه می گویند دل شکسته نزد خدا رفتن ..... ۸۰
- سؤال ؛ در خصوص تغییر ناپذیر بودن لوح محفوظ..... ۸۰
- سؤال ؛ در خصوص تلخ و شیرین بودن مرگ در افراد مختلف ..... ۸۱
- سؤال ؛ در خصوص اینکه رحمت خاص اجباری است ..... ۸۲
- سؤال ؛ در خصوص اینکه می گویند حجاب برداشته می شود وقتی که کسی می میرد..... ۸۲
- سؤال ؛ در خصوص سر مزار رفتن ..... ۸۳
- سؤال ؛ در خصوص بهای سالم زندگی کردن..... ۸۳
- شرح مفاهیم خرابیات ، کفر ، ثواب و گناه..... ۸۴-۸۶
- رند ..... ۸۶
- مراتب شناخت خداوند..... ۸۷-۸۹
- جهان هیچ قطبی ، تک قطبی و دو قطبی..... ۹۰
- بزرگترین سؤال - بحران سؤال ..... ۹۰-۹۱
- نمودار دنیای وارونه و غیر وارونه ..... ۹۱-۹۲
- بحث شمس من و خدای من و سؤالات ضمن بحث..... ۹۲-۹۵
- بحث خدا در دنیای وارونه و غیر وارونه ..... ۹۵-۹۶
- بحث دین در دنیای وارونه و غیر وارونه..... ۹۶-۹۷
- بحث عشق در دنیای وارونه و غیر وارونه..... ۹۷-۹۸
- بحث واقعیت و حقیقت در دنیای وارونه و غیر وارونه..... ۹۹-۱۰۰
- بحث نذر در دنیای وارونه و غیر وارونه..... ۱۰۰-۱۰۱
- سؤال ؛ در خصوص اینکه می گویند حقیقت تلخ است..... ۱۰۱
- بحث دعا..... ۱۰۱
- گزارش درمانگری یک آقا و صحبت های استاد..... ۱۰۱
- سؤال ؛ پور فسور هاو کینگز تئوری شما را بصورت جهان ماده ، انرژی و دینا مطرح کرده..... ۱۰۲
- بحث مادر دوم ..... ۱۰۲-۱۰۳
- سؤال ؛ در خصوص اسکن فرادمانی..... ۱۰۳
- سؤال ؛ آیا رفتن به زیارت امام رضا (ع) یا سر چاه امام زمان (ع) مثر ثمر هست ..... ۱۰۳
- سؤال ؛ آیا کسی که خودش ویروس غیر ارگانیک دارد می تواند به کسی تشعشع دفاعی بدهد..... ۱۰۴
- سؤال ؛ اجازه تشعشع دفاعی برای کسانی که نمی توانند برای خودشان تصمیم گیری کنند ..... ۱۰۴
- سؤال ؛ در خصوص زمان آغاز بیرون ریزی در تشعشع دفاعی ..... ۱۰۵
- سؤال ؛ آیا با این روشها می توانیم معنای را ترک بدهیم ..... ۱۰۵

- گزارش تشعشع دفاعی یک آقا و پاسخ استاد ..... ۱۰۶
- گزارش تشعشع دفاعی یک خانم و پاسخ استاد ..... ۱۰۶-۱۰۷
- سؤال ؛ در رابطه با کسانی که در طلسم قرار می گیرند آیا تشعشع دفاعی مثرم نمر هست..... ۱۰۷
- سؤال ؛ ما چه جوری تشخیص بدهیم که طرفمان طلسم شده ..... ۱۰۷
- بحث توسل..... ۱۰۹
- تذکر در خصوص عدم مجادله در اسکن دوگانگی ..... ۱۱۰-۱۱۱
- نمودار شکوفائی افراد عادی و متعالی و توضیحات مربوطه..... ۱۱۲-۱۱۳
- سؤال ؛ در خصوص ضریب طول عمر ..... ۱۱۳
- سؤال ؛ در خصوص ضریب افت سلولی ..... ۱۱۴
- سؤال ؛ در خصوص شعور الهی و حلقه های رحمانیت الهی ..... ۱۱۴
- سؤال ؛ پس همه این نذرهایی را که می کنند نوعی رشوه دادن است ..... ۱۱۶
- سؤال ؛ شما می گوئید جهد و تلاش زمینی است ولی آیه ۶۹ سوره عنکبوت می گوید..... ۱۱۶
- صحبت های یکی از حاضرین و استاد در خصوص اینکه جهد مقدمه تسلیم هست ..... ۱۱۸
- دلیل طراحی مرگ ..... ۱۱۹
- نقش روح - بررسی دلایل گرایش به سوی کمال و ضد کمال..... ۱۲۰-۱۲۳
- یوم المجدله - معاد جسمانی ..... ۱۲۴-۱۲۶
- سؤال ؛ جنس ما در یوم المجدله از چیست ..... ۱۲۷
- سؤال ؛ در خصوص چگونگی زندگی بعدی ..... ۱۲۷
- سؤال ؛ در خصوص کالبد ذهنی در زندگی بعدی..... ۱۲۸
- سؤال ؛ آیا انسان بخاطر ستایش آمده روی زمین ..... ۱۲۹
- سؤال ؛ در خصوص نقشه خلقت ..... ۱۲۹
- سؤال ؛ چه بر سر شیطان می آید..... ۱۳۱
- سؤال ؛ در این دنیا که مکان وجود دارد امکان دارد برای بعضی ها لا مکان باشد ..... ۱۳۱
- سؤال ؛ آیا چند هزار سالکان به لامکان و لازمان رسیده اند یا نه ..... ۱۳۱
- سؤال ؛ در خصوص معاد جسمانی ..... ۱۳۲
- سؤال ؛ در خصوص جهانهای موازی ..... ۱۳۳
- سؤال ؛ در خصوص حلقه انا لله و انا الیه راجعون ..... ۱۳۳
- سؤال ؛ در خصوص قدرت نمائی با امواج مغزی ..... ۱۳۴
- سؤال ؛ در خصوص ارتعاشهای همفازی کیهانی ..... ۱۳۴
- سؤال ؛ در خصوص خالدون فیها من تحت الانهار..... ۱۳۴

- سؤال ؛ در خصوص نقش ادراکات در این حرکت چیست..... ۱۳۵
- سؤال ؛ در خصوص شبکه های مثبت و منفی..... ۱۳۶
- راه خدا کوتاه ترین راه..... ۱۳۶-۱۳۷
- سؤال ؛ در خصوص مخلصین..... ۱۳۷
- سؤال ؛ در خصوص اینکه آیا همه وارد جهنم می شوند..... ۱۳۸
- سؤال ؛ در خصوص عبادت و ارتباط با خدا..... ۱۳۸
- سؤال ؛ گریه چه موقع منفی است آیا کلاً فاز منفی است..... ۱۳۸
- بررسی حد بی نیازی در هر زندگی - حرکت بسوی یکتائی..... ۱۳۹-۱۴۰
- دلیل اختیاری نبودن مرگ..... ۱۴۰
- حکمت خمس ، زکات ، انفاق و صدقه..... ۱۴۲-۱۴۴
- چه نیازی به انجام عبادات بزبان اصلی هست..... ۱۴۴-۱۴۷
- توضیحاتی در بحث کفاره..... ۱۴۷
- عدم - جهان هیچ قطبی - تک قطبی - دوقطبی..... ۱۴۷-۱۴۹
- سؤال ؛ در خصوص جنتی..... ۱۴۹
- سؤال ؛ در خصوص عدم..... ۱۴۹
- سؤال ؛ در خصوص هدف از آفرینش هستی..... ۱۴۹
- سؤال ؛ گناهکارها کجا سؤال و جواب می شوند..... ۱۵۰
- سؤال ؛ آیا پیامبران هم جهنم را تجربه می کنند..... ۱۵۱
- مراتب ذکر و شکر و جودی - حس حضور و سؤالاً ضمن بحث..... ۱۵۲-۱۵۴
- سؤال ؛ در خصوص اینکه در ایشان ارتعاش در بدن ادامه دارد..... ۱۵۴
- سؤال ؛ در خصوص کسانی که رفتارهای دوگانه شان بیش از حد نرمال باشد..... ۱۵۴
- سؤال ؛ در خصوص چند نفر دیدن در پایان نامه..... ۱۵۵
- سؤال ؛ در خصوص چگونگی دسترسی به اطلاعات جهان هستی..... ۱۵۶
- سؤال ؛ آیا ممکن است همان جهان موازی خود ماها باشیم..... ۱۵۶
- سؤال ؛ نوزادی که نابینا یا فلج بدنیا می آید در عدالت الهی جایگاهش کجاست..... ۱۵۷
- بحث تناسخ و سؤالات ضمن بحث..... ۱۵۸-۱۵۹
- سؤال ؛ ما چه جوری متوجه بشویم که روحی ما را تسخیر کرده..... ۱۶۰
- نردبان خلقت..... ۱۶۱-۱۶۴
- سؤال ؛ آیا انسان قبل از شعور زمینه وجود داشته..... ۱۶۵
- سؤال ؛ مگر خلقت بصورت مستقل انجام نشده پس چرا باید شعور فرق کند..... ۱۶۵
- سؤال ؛ همانجوری که عشق عقلانی داریم عقل عشقانی هم داریم..... ۱۶۷

- ادامه بحث نردبان خلقت.....۱۶۷-۱۶۹
- سؤال ؛ در خصوص انتقال بینشهای صحیح از دوران کودکی.....۱۶۹
- بررسی فرآیند وجودی ، ورودیها و خروجیها در نباتات ، حیوانات ، انسان های معمولی و متعالی.....۱۷۰-۱۷۳
- بحثی در مورد حافظ.....۱۷۳
- مفهوم پرستش.....۱۷۴
- نمونه هائی از نتایج ادراکات ( اصلاح اخلاق بر پله عشق - معصومیت ).....۱۷۵-۱۷۹
- سؤال ؛ ممکن است با فرادمانی به احساس همفازی کیهانی رسیده باشیم..... ۱۷۹
- توضیحاتی در مورد ارتباط با پایان نامه .....۱۸۱-۱۸۳
- انسان و ماجرای ضحاک مار دوش.....۱۸۳-۱۸۵
- آسمان وجودی ما.....۱۸۵-۱۸۸
- جاذبه و دافعه .....۱۸۹-۱۹۰
- مدیریت انرژی .....۱۹۰-۱۹۴

فهرست ضمیمه

• آیات قرآن؛ ..... ۱۹۸ - ۱۹۶

- آیه ۲۵۶ سوره بقره ( لا اکراه فی الدین ..... ) ..... ۱۹۶
- آیه ۲ سوره بقره ( ذلک الکتاب ..... ) ..... ۱۹۶
- آیه ۹۳ سوره نحل ( یشاء ..... ) ..... ۱۹۶
- آیه ۴۸ سوره مائده ( یبلوکم فی ما آتاکم ..... ) ..... ۱۹۶
- آیات ۷ و ۸ سوره زلزال ( فمن یعمل مثقال ..... ) ..... ۱۹۶
- آیه ۳ سوره بقره ( ..... مما رزقناهم ..... ) ..... ۱۹۶
- آیه ۷ و ۸ سوره شمس ( ..... فآلهمها فجورها و تقواها ..... ) ..... ۱۹۶
- آیه ۷۱ سوره مریم ( وان منکم الا واردها ..... ) ..... ۱۹۶
- آیه ۶۲ سوره یونس ( ان اولیاء الله لا خوف ..... ) ..... ۱۹۶
- آیه ۶۲ سوره مؤمنون ( ولا نکلف نفساً ..... ) ..... ۱۹۶
- آیه ۲۵۵ سوره بقره ( ..... لا تأخذہ سنه و لا نوم ..... ) ..... ۱۹۶
- آیه ۳۹ سوره نجم ( لیس الانسان الا ما سعی ..... ) ..... ۱۹۶
- آیه ۲۰ سوره بقره ( وجاهدوا فی سبیل الله ..... ) ..... ۱۹۶
- آیه ۱۳ سوره جاثیه ( و سخر لکم ما فی السموات ..... ) ..... ۱۹۶
- آیه ۲۳ سوره الرحمان ( یا معشر الجن ..... ) ..... ۱۹۶
- آیه ۲۰ سوره العصر ( والعصر ان الانسان لفی خسر ..... ) ..... ۱۹۷
- آیه ۶ سوره انشقاق ( ..... انک کادح الی ربک ..... ) ..... ۱۹۷
- آیه ۳۸ سوره نور ( ..... والله یرزق بغير الحساب ..... ) ..... ۱۹۷
- آیه ۱۵۳ سوره بقره ( ..... ان الله مع الصابرين ..... ) ..... ۱۹۷
- آیه ۱۹ سوره آل عمران ( ان الدین عندالله الاسلام ..... ) ..... ۱۹۷
- آیه ۱۵۹ سوره صافات ( سبحان الله عما یصفون ..... ) ..... ۱۹۷
- آیات ۷۹ سوره نساء ( ما اصابک من حسنہ ..... ) ..... ۱۹۷
- آیه ۶۹ سوره عنکبوت ( والذین جاهدوا فینا ..... ) ..... ۱۹۷
- آیه ۴۱ سوره انفال ( ..... فان الله خُمسُهُ ..... ) ..... ۱۹۷
- آیه ۳۶ سوره زخرف ( من یعش عن ذکر الرحمن ..... ) ..... ۱۹۷
- آیه ۸۵ سوره اسراء ( و یسألونک عن الروح ..... ) ..... ۱۹۷
- آیه ۱۴ سوره مؤمنون ( ..... فتبارک الله احسن الخالقین ) ..... ۱۹۷
- آیه ۳۵ سوره بقره ( ..... ولا تقربا هذه الشجره ..... ) ..... ۱۹۷
- آیه ۳۱ سوره بقره ( و علم آدم الاسماء کلها ..... ) ..... ۱۹۸
- آیه ۵ سوره تین ( ثم رددناه السفل السافلین ..... ) ..... ۱۹۸
- آیه ۳۰ سوره بقره ( وانقال ربک للملائکه ..... ) ..... ۱۹۸
- آیه ۳۴ سوره بقره ( و ان قلنا للملائکه ..... ) ..... ۱۹۸
- آیه ۱۲ سوره اعراف ( و انا خیر منه ..... ) ..... ۱۹۸
- آیه ۳۶ سوره محمد ( انما الحیاء الدنیا لعب و لهو ..... ) ..... ۱۹۸
- آیه ۵۹ سوره نساء ( ..... اولی الامر منکم ..... ) ..... ۱۹۸



• نمودارها و اشکال؛ ..... ۱۹۹-۲۱۲

• اشعار؛ ..... ۲۱۳-۲۱۷

- ساقیا بده جامی زان شراب روحانی ( شیخ بهائی) ..... ۲۱۴
- تو ز چشم خویش پنهانی اگر پیدا شوی ( عطار) ..... ۲۱۴
- می خور که هر که آخر کار جهان بدید ( حافظ) ..... ۲۱۴
- طریق عشق پر آشوب و فتنه است ای دل ( حافظ) ..... ۲۱۴
- از در خویش خدارا به بهشتم مفرست ( حافظ) ..... ۲۱۴
- فراغ و وصل چه باشد رضای دوست طلب ( حافظ) ..... ۲۱۴
- یک ذره ز حکم تو جهان خالی نیست ( خیام) ..... ۲۱۴
- تا مقصد عشاق رهی دور و دراز است ( وحشی بافقی) ..... ۲۱۴
- اگر دستم رسد بر چرخ گردون ( با با طاهر) ..... ۲۱۴
- جامی است که جمله را چشانند به دور ( خیام) ..... ۲۱۵
- گر یار منید ترک طاعات کنید ( خیام) ..... ۲۱۵
- خلوت دل نیست جای صحبت اضداد ( حافظ) ..... ۲۱۵
- تا فضل و عقل ببینی بی معرفت نشینی ( حافظ) ..... ۲۱۵
- نبندی زان میان طرفی کمر وار ( حافظ) ..... ۲۱۵
- عزیزا هر دو عالم سایه توست ( عطار) ..... ۲۱۶
- بقدر دانش خود هر کسی کند ادراک ( حافظ) ..... ۲۱۶
- زاهد از ما به سلامت بگذر کاین می لعل ( حافظ) ..... ۲۱۶
- غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ( حافظ) ..... ۲۱۶
- عکس روی تو چو در آینه جام افتاد ( حافظ) ..... ۲۱۷
- محو می باید نه نحو این را بدان ( مولانا) ..... ۲۱۷
- در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد ( حافظ) ..... ۲۱۷
- از جمادی مردم و نامی شدم ( مولانا) ..... ۲۱۷

## دوره دوم - جلسه دوم

### عناوین مباحث؛

- تعریف عبادت و توضیح انواع آن ( عبادت زنده و مرده ) و بررسی علت توقف ناگهانی عبادات .
- توضیح در مورد لوح محفوظ ، سرنوشت و تقدیر؛
- ترسیم حلقه انا لله و انا الیه راجعون
- حساب شده بودن فلسفه خلقت - مسئولیت در قبال اعمال .
- مفهوم اذن الهی - جبر معلوم و مجهول - مفهوم جبار.
- بررسی انشاءالله - علت اطلاق عنوان « اشرف مخلوقات » به انسان .
- ترسیم نمودار شرح وظیفه ، کم کاری و اضافه کاری در مورد نباتات و حیوانات .
- ترسیم نمودار شرح وظیفه ، کم کاری و اضافه کاری در مورد انسانها .
- ترسیم نمودار شرح وظیفه ، کم کاری و اضافه کاری در مورد انسان متعالی .
- مشخصات اضافه کاری .
- مصادیق اضافه کاری .

## دوره دوم - جلسه اول

### عناوین مباحث؛

- معرفی مباحث دوره؛
- الف) مباحث نظری؛ مقدمه عرفان و خودشناسی.
- ب) مباحث و تجارب عملی؛ ( هم فازی کیهانی - اسکن دوگانگی - هم فازی کالبدی ).
- هدفمند بودن جهان هستی - سازگاری انسان با کل - ارتباط جزء و کل .
- بررسی روش های همخوان شدن و همسو شدن انسان با هستی ( ذکر ، ماترا ، اتصال ).
- سیر در آفاق و انفس .
- بررسی دو دسته آگاهی های شبکه های مثبت و منفی - ذکر عناوین و توضیحاتی از ادراکات کمالی .
- بررسی آثار رفتارهای دوگانه و بیان کاربرد حلقه اسکن دوگانگی - تعریف بیماری روانتی - دادگاهی ( سایکو سوماتیک ).
- بیان نتایج برخورداری از حلقه اسکن دوگانگی و تعریفی از عرفان ( هنر ضد ضربه شدن ).
- کاربرد حلقه هم فازی کالبدی .

## دوره دوم - جلسه چهارم

### عناوین مباحث؛

- ترسیم نمودار شکوفائی افراد عادی و متعالی .
- دلیل طراحی مرگ؛
- تعریفی از کمال و بررسی عمر جاودانه ( در این جهان ) بر اساس آن .
- حرکت بسوی یکتائی .
- بررسی حد بی نیازی در هر زندگی ( در عوالم قبلی و بعدی ).
- نقش روح .
- بررسی دلایل گرایش به سوی کمال و ضد کمال .
- دلیل اختیاری نبودن مرگ .
- امتحان آخر .

## دوره دوم - جلسه سوم

### عناوین مباحث؛

- شرح برخی مفاهیم از قبیل؛ خرابات ، کفر ، ثواب و گناه .
- مراتب شناخت خداوند؛ از بت پرستی تا لحاظ اسماء و صفات و سپس عدم .
- ترسیم نمودار دنیای وارونه و غیر وارونه و شرح مباحث مربوط به آن؛
- عشق زمینی ، عشق الهی .
- خدا .
- دین .
- نذر .
- صدقه .
- دعا .
- واقعیت و حقیقت .

## دوره دوم - جلسه ششم

### عناوین مباحث؛

- نمونه هایی از نتایج ادراکات ؛
  - اصلاح اخلاق بر پله عشق.
  - عصمت .
- جاذبه و دافعه ؛
  - واکنش های روان و ذهن در قبال تصمیم گیری ها .
  - انگیزه متعالی ( مثال خورشید و ستارگان ).
  - طراحی نفس ، نحوه کاربری نفس در رابطه با کنترل امیال .
  - دیاگرام جاذبه و دافعه ( با استفاده از مثال )
  - دیاگرام مربوط به مدیریت انرژی ذهنی ( جهت بررسی میزان اندیشه کل ) .
  - محور وجود افراد.

## پایان دوره

## دوره دوم - جلسه پنجم

### عناوین مباحث؛

- حکمت خمس ، زکات و انفاق و صدقه .
- مراتب ذکر و شکر و جودی - حس حضور.
- نردبان خلقت ؛
  - شعور ارتعاش بنیادی - شعور زمینه - شعور حیات - شعور تعقل غریزی .
  - شعور تعقل اختیاری - شعور عشق.
  - تبعات عشق ( ذوق و شوق - حیرت و تعجب - وجد و سرور ) .
- بررسی فرایند وجودی و ورودی ها و خروجی های نباتات ، حیوانات و انسان های معمولی و متعالی .
- مفهوم پرستش

به نام خدا

بنام بی نام او بیاتنا شروع کنیم  
در امتداد شب تینیم و طلوع کنیم  
ممن نیست چگونگی، چطور و چند  
بیک تلکراساده بیاتنا رجوع کنیم  
بین که خاک چگونگی به سجده افتاده است  
چرا غرور و تفاخر بیاتنا کوی کنیم - محمد علی طاهری

مقدمه؛

نگاهی اجمالی بیاندازیم به مباحث دوره که با نام خدا آغاز کردیم، مباحث نظریمان در مورد مقدمه عرفان و خودشناسی و در مباحث عملی مان راجع به همفازی کیهانی، اسکن دوگانگی و همفازی کالبدی انشاءالله کار خواهیم کرد منظور از همفازی؛ یکتائی، یکسوئی، هماهنگی هست که چون هیچکدام از اینها و اثره های رسائی به خودی خود نیست و ممکن است ما هر کدام از آن تعبیری و تفسیری داشته باشیم، ما همفازی را گذاشتیم که متأسفانه فاش (کلمه فاز) انگلیسی و همش (کلمه هم) فارسی و آخرش خلاصه می خواهیم یک چیزی را برسانیم .  
خوب بحثمان را با مسأله همفازی کیهانی شروع می کنیم، البته اسکن را هم من توضیح بدهم که اسکن هم که می دانید از دوره یک، زیر ذره بین گذاشتن، مورد کاوش قرار دادن و خلاصه بازبینی وجود بود، اما اسکن دوگانگی زیر ذره بین گذاردن رفتارهای دوگانه هست که توضیح خدمت دوستان عزیز می دهم .

### همفازی کیهانی

بررسی روش های همخوان شدن و همسو شدن انسان با هستی ( ذکر، ماترا، اتصال )

هدفمند بودن جهان هستی - سازگاری انسان با کل - ارتباط جزء و کل

همفازی کیهانی ( هدفمند بودن جهان هستی - سازگاری انسان با کل - ارتباط جزء با کل )؛ در مورد همفازی خدمت دوستان بگویم که جهان هستی برای خودش یک فرکانس زمینه دارد، یک شعوری دارد که نسبتاً با آن آشنا شدیم، در دوره یک آشنائی عملی با آن پیدا کردیم، حتی با آن کار کردیم و اگر کار کرده باشیم در عمل برایمان اثبات شده که یک هوشمندی حاکم بر جهان هستی است؛ این نتیجه ای بوده که از دوره قبل مان گرفتیم و پایه صحبت های بعدیمان می تواند باشد، پس جهان هستی برای خودش یک فرکانسی دارد و همانطور که خواهیم دید در دوره های بعد یک موجود زنده است، شعور کیهانی داریم، حافظه کیهانی داریم، نیروی کیهانی داریم، یعنی در واقع هستی یک موجود زنده هست و برای خودش همسوئی دارد، جهت دارد و هدفمند است و انسان در این هستی روندی را برای خودش در پیش گرفته که با روند کل همخوانی و همسوئی ندارد، دقیقاً مثل بدنی که یک سلول در آن ساز مخالفی را آغاز کرده یا فعالیتش کمتر از نرمال شده، دچار تحلیل رفتگی می شود یا بیشتر از حد نرمال است که سرطان پیش می آید، یعنی همخوان نبودن، همسو نبودن، عبارتی یک سلول می تواند یک چنین روندی را در بدن ما آغاز کند که حالا کاری نداریم علت و عاملش چیه ولی اگر اینطوری بشود و با کلیت وجود ما در ارتباط قرار نگیرد این مسأله پیش می آید، حالا موجودیت کل ما هم یک نسبتی دارد مثل نسبت ما

در هستی، یعنی یک سلول بدن ما دوباره خودش شعور سلولی دارد، حافظه سلولی دارد ولی نسبت به شعور کل در یک بی خبری در عین حال بسر می برد، یعنی اگر از یک سلول پرسیم که تو چه آرزویی داری می گوید اصلاً آرزو چیه، می گوید این طاهری چه می خواهد، تو که یک عضو این مجموعه هستی، هر سلولی یعنی یک سلول مغزی را هم بیاوریم و بگوئیم بابا این طاهری چه می خواهد، چی می گوید، کجایم خواهد بود، می گوید من اصلاً طاهری را نمی شناسم، صد تریلیون سلول داریم هیچکدامشان ما را نمی شناسند، هیچکدامشان نمی دانند که چی می خواهند، چه آرزویی، چه آمالی دارند، دنبال چی هستند؛ الآن از این سلول مغزی پرسیم امشب چی می خواهی بخوری، بعد از کلاس کجا می خواهی بروی، اصلاً اطلاعات ندارد و پیش خودش در این تصور است که من اینجا چه کار می کنم، توی این مجموعه اصلاً من را برای چی آوردند و مرتب دارد داد و فریاد می کند البته به زبان خودش که من اینجا چه کار دارم، من اینجا چکار می کنم، عین همین رابطه را ما با هستی داریم و همش می گوئیم که آخه این هستی برای چیه، یعنی دقیقاً نسبتی که سلول ما با ما دارد، ما دوباره با کل هستی داریم و می گوئیم که آخه ما برای چی اینجا هستیم از آمدنم بود کردن را بود و زرفتن من جاه و جلالش نفرو از پنج کسی نبرو گوشم نشود کین آمدن و رفتنم از بر چه بود - نیام همه حیران و سرگردان که آخه ما اینجا چکار داریم می کنیم، در حالیکه ما اجزای یک هستی که می گوئیم، هستی زنده است، دوباره با یک موجودیت ما سروکار داریم که این موجودیت زنده هست، حافظه دارد، شعور دارد، نیرو دارد والی آخر، اما ما مرتباً در این ابهام بسر می بریم که این ماجرا چیه، حالا این برای ما ثابت می شود، یواش یواش می آئیم جلو و با کلیت خودمان آشنا می شویم، مثل اینکه سلول در بعضی از مواقع با کارهایی می تواند با کل خودش در ارتباط قرار بگیرد یعنی بداند در یک کلیتی قرار دارد، متعلق به یک کلیتی است، می تواند در این قرار بگیرد ولی در یک انسان معمولی نه نمی دانم، سلول اصلاً نمی داند که اینجا چکار دارد می کند ولی در بعضی از شیوه های تفکری یا در بعضی از قضایا یک سلول می تواند مطلع بشود که متعلق به یک مجموعه هست و هدفمند است و صد تریلیون سلول که دور هم جمع بشود، صد تریلیون سلول نا آگاه دور هم جمع می شود آمال و آرزو بوجود می آید، اون کسی که این صد تریلیون سلول را در اختیار دارد عشق را می فهمد، ادراک را می فهمد، درد را می فهمد و حالا یک چیزی را دارد که هیچکدام از اجزاء ندارند ولی صد تریلیون سلول که آمده بهم پیوند خورده ما اصلاً یک چیزهایی را می دانیم که جزء اصلاً از آن خبر ندارد، آرزو، امیال، هدف، کمال و خیلی از این مسائل، بنابراین ما در یک ارتباط بالا دست خودمان قرار می گیریم، یک ارتباط پائین دست داریم، که این ارتباط را در آن افتادیم، آشتی وجودی، این آشتی وجود را در آن افتادیم و اون ارتباطاتی که در دوره یک گرفتیم یا به بیمارانمان می دهیم در واقع بیماران ما فرادمانگیران، خودمان و همه مان با اجزاء وجودیمان از طریق اون شعور هوشمندی در ارتباط قرار گرفتیم، برنامه اش اگر غلط بود اصلاح شد، اگر بیراهه می رفت درست شد، اگر نمی دانست چکار دارد می کند، حالا می داند چکار می کند و اینها منجر شد به درمان، یعنی شعور کل با شعور من، شعور من با شعور سلول، شعور کیهانی با شعور من، یادتان باشد کالبد ذهنی را گفتیم مدیریت بدن و سلول، توزیع کننده شعور سلولی خاطرتان هست، علت دستورات اشتباه و همه اینها را توضیح دادیم، حالا اون (شعور کل) با مدیریت توزیع شعور سلولی در ارتباط است، مدیریت شعور سلولی با شعور سلول در ارتباط است، حالا شعور سلول هم با مجموعه خودش و زیر مجموعه خودش در سطح DNA کار می کند و بعد یک دفعه می بینیم که یک بیماری ژنتیکی خوب شده، ژنتیکی است

ولی برنامه اصلاح شده، خوب این شعورکل با شعور فرد با شعور سلول با زیرمجموعه‌های خودش در ارتباط قرار می‌گیرد، سلول مستقیماً با شعور کیهانی در ارتباط قرار نمی‌گیرد، یکی از دلایلی که درمان روی یک درصدی انجام نمی‌شد، یک ۳۰ درصدی که درمان رویشان انجام نمی‌شد، بدلیل این هست که اینجا شعور فرد که بخشی از کالبد ذهنی ما هست نمی‌تواند با اون (شعورکل) خودش را تطابق بدهد، مثل قفل ذهنی که نمی‌توانست، می‌گفت نمی‌شود، مگر می‌شود، لذا اینجا با شعور کل ارتباط برقرار نشد و از اینجا (مدیریت ذهن) رد نشد و به اینجا (به سلول) نرسید، اگر مستقیم با سلول ارتباط برقرار می‌شد در سلول ما فوری کار انجام شده بود، ولی ما خودمان این مشکل عقلی را داریم که عقل ما جلویش را می‌گیرد و می‌گوید نمی‌شود، لذا ارتباطی برقرار نمی‌شود، از اینجا (از شعورکل) انتقال پیدا نمی‌کند، از اینجا (از ذهن) انتقال پیدا نمی‌کند، اما اونهایی که پذیرش و راه را باز گذاشتند این ارتباط برقرار شد، از اینجا به اونجا به اونجا بعد یک دفعه ما می‌بینیم که یک مسائلی که جنبه مکانیکی دارد مثل آرتوروز، مثل پوکی استخوان ترمیم صورت گرفته، خوب این دیگه یک مسأله‌ای است که توجیه‌اش به هیچ عنوان عملی نیست ولی در صورتیکه این سلول شرح وظیفه خودش، شعوری را که باید دریافت بکند، بلافاصله قابلیت ترمیم خودش را دارد، بلافاصله با اون شعور، با اون مسأله‌ای که هست این قابلیت هست (حالا لاقلاً برای ما اثبات شده دیگه) این قابلیت را دارد که اصلاح کند یک زائده استخوانی را ما دیدیم که نرم شده، خوب یعنی می‌تواند یکسری اتفاقاتی بیافتد که در این اصلاح انجام بشود، خلاصه کلام ما این مجموعه را که اینجا می‌بینید جای این سلول را با خودمان عوض کنیم، این سلول را حالا این دفعه ما می‌آئیم مجموعه هستی را در نظر می‌گیریم، یک وجود است و من این وسط مثل یک سلول هستم، دوباره من به نوعی دچار سردرگمی هستم، چرا، چگونه، اینجا من چکار دارم می‌کنم و خیلی از این مسائل و بعد از این هم راهی را بستم و کار خودم را می‌کنم، من نسبت به هستی، سلول سرطانی هستم، من نسبت به هستی در تحلیل رفتگی بسر می‌برم، یعنی از یک جای بالاتر به ما نگاه کنند من را نشان می‌دهند و می‌گویند این سلول سرطانی است، این سلول در تحلیل بسر می‌برد، یعنی همان نگاهی که ما خودمان به سلول مان می‌کنیم از بالاتر به ما نگاه کنند می‌گویند افسوس که این سلول مان اینجا سرطانی است و این تحلیل رفته است، این بی رویه رشد کرده، مثل زائده استخوانی مثل میخک و از این قبیل و همینطوری چیزهای مختلفی پیش می‌آید که هستی می‌تواند از یک جاهای بالاتری ما را مورد شناسائی قرار بدهد و نقایصی را در سلولهای وجود خودش شناسائی بکند، خوب حالا وقتی می‌آئیم می‌بینیم که اصولاً این مجموعه انسانی نسبت به هستی کلاً پرت افتادند یعنی حالا یک موقع هست که در بدن ما درصد تریلیون سلول معمولاً چند تا از رویه خارج می‌شوند و بعد از اینکه از رویه خارج شدند سلولهای مجاور خودشان را در معرض شعور خودشان قرار می‌دهند، یعنی سلولهای مجاور در معرض تشعشع شعوری قرار می‌گیرند و از این سلول به سلول مجاور (کمال همنشین در من اثر کرد) این تشعشع شعوری به سلولهای مجاور از مجاور به مجاور، از این عضو به اون عضو، بعد می‌گویند متاستاز داره، متاستاز از نظر ما یک شیوع شعوری دارد که تحت تشعشع شعور سلولی انجام می‌شود و یک پیامدهای شیمیائی حالا مربوط به خود جسم هم به اصطلاح هست.

بررسی روش‌های همخوان شدن و همسو شدن انسان با هستی (ذکر، مانترا و اتصال)؛ خلاصه کلام انسان همسو و هم راستا با هستی نیست و این را انسان چند هزار سال است فهمیده که هستی برای خودش یک ماجرائی را دنبال می‌کند و انسان برای خودش یک ماجرائی را، ما یک فرکانسی داریم، اون یک فرکانسی دیگر دارد، دقیقاً با این مثال، مثل اینکه یک ارکستر سمفونی عظیم را در نظر بگیریم که عده‌ای دارند همه با هم تحت اداره و رهبری یک ارکستر قطعه با شکوهی را می‌نوازند، یکی از این اعضاء بطور خارج اون گوشه دارد یک چیز خارجی را می‌خواند یا دارد با سازش یک چیز خارجی را می‌زند که هماهنگی با این ارکستر سمفونیک ندارد، انسان دارد اینکار را در واقع در هستی می‌کند و تشعشع وجودی او همخوانی با کل هستی ندارد، این موضوع را بصیرت مردان و زنانی در طول تاریخ حالا از چند هزار سال این موضوع را متوجه شدند، بازبانهای مختلفی این موضوع بیان شده در طول این چند هزار سال هرکسی از زاویه دید خودش و اون ادراکات خودش این موضوع را بیان کرده مثلاً در متون اوپانیشاد که سابقه خیلی طولانی دارد، این موضوع مطرح است که قرائت متون اوپانیشادها فرکانسی در وجود ما ایجاد می‌کند که این فرکانسها ما را با فرکانس زمینه هستی هماهنگ می‌کند، ما را نزدیک می‌کند، این فرکانسها را بهم نزدیک می‌کند، بعد از اون آمدند گفتند که اذکار و مانتراها یا مانترهائی بهتر بگوئیم همین کار را می‌کند، ما وقتی ادا می‌کنیم این اذکار و مانتراها را فرکانس وجودی ما را با این فرکانس هستی هماهنگ می‌کند، لذا دیگه در طول این چند هزار سال انسان تجارب بسیار زیادی را در این زمینه پشت سر گذاشته ووقتهای بسیار زیادی شاید نشود حساب کرد اونهایی که این موضوع را فهمیدند که باید راستای اون فرکانس وجودیشان را همسو کنند، اونهایی که فهمیدند چه عمری را گذاشتند سر اینکارها و چه سالهائی را گذاشتند سر این که مانتراها را بگویند، الآن می‌دانید خیلیها هستند که بیش از ده سال سر این قضیه هستند، همین الآن اگر آمار بگیریم در همین کلاس خودمان، عده بسیار زیادی هستند که دنبال مانتراها و مدیتیشن‌های مختلفی بودند و این ماجراها را داشتند، اما یک موضوع که از همان ابتدا مورد شناسائی قرارگرفت و جزء مسائلی است که ما بعداً به آن می‌رسیم اصل منحصر بفرد وجود انسان، اصل انحصاری بودن وجود هر فرد یا قانون عدم تکرار و عدم مانند است، یعنی هیچ ذره‌ای مثل و مانند در هستی ندارد، یعنی دو تا اتم هیدروژن مثل هم در همه هستی پیدا نمی‌توانیم بکنیم، از ابتدای خلقت تا انتهای خلقت دو تا اتم هیدروژن مثل هم نمی‌توانیم داشته باشیم، دو تا کریستال مولکول آب مثل هم نمی‌توانیم داشته باشیم از ابتدای خلقت تا انتهای خلقت، حالا آیا وقتی به انسان که می‌رسیم می‌توانیم داشته باشیم، دیگه به انسان که می‌رسیم بی‌نهایت مولکول، هر مولکول خودش با مولکول دیگر فرق دارد ووقتی این مجموعه شکل می‌گیرد دونفر مثل هم از ابتدا تا انتها نخواهیم داشت، حتی اگر دو قلو باشند (سؤال شد در مورد همزاد؛ استاد؛ همزاد تعریفش می‌دانید چیه، همزاد خودش یک تعریفی دارد، یک ماجرائی دارد و با خود ما سنخیتی ندارد، شرح وظیفه‌ای دارد، مسائلی دارد که اصلاً ما یک چیزی هستیم او یک چیز دیگری است) اثر انگشت دو نفر مثل هم نیست، DNA دونفر مثل هم نیست، طرز فکر دو نفر که دیگه غیر ممکن است، یعنی بعدها حتی در شبیه سازی، تکثیر سلولی و کلونایز و این حرفها هم دو نفر از دو تا سلول مجاور هم وقتی تکثیر بشوند رشد بکنند از نظر فکری هر کدام یک ساز جداگانه‌ای خواهند زد و انسان به این تجربه برای اثبات این قانون خواهد رسید، بزودی می‌رسد.

حالا یکی از دلایل مزمت خودکشی هم این است؛ که هر ذره‌ای در عالم هستی شاهکار غیر قابل تقلیدی است، غیر ممکن است مثل و ماندنی پیدا بکند و خودکشی مثل این است که یکی از این اثرهای هنری مخصوصاً تخریب شده باشد، شما مثلاً تابلوی نقاشی یک نفر را جرواچرش بکنید و یکی هم یک موقع است نه این تابلو نقاشی به مرور زمان خودش بیرنگ شده، بالاخره قانون خستگی، قانون آنتروپی آمد یک کاری کرد، اون قانون است، اما اثر نقاشی یک شخص اون دیگر غیر قابل تقلید است، یک نقاش یک نقاشی را دوبار نمی‌تواند بکشد، یک نوازنده یک قطعه را دوبار نمی‌تواند بزند، هربار که بزند یک کیفیتی دارد، دیگه اون را با کیفیت بار اول نمی‌تواند بزند، بنابراین در این قانون عدم تکرار و عدم ماندن دوره بعد با اون سروکار داریم و راجع به آن صحبت می‌کنیم، از همان ابتدا متوجه شدند که یک ماترا را اگر قرار باشد ما بگوئیم، اون ماترا ایشان را نزدیک می‌کند و این یکی را ممکن است دورش بکند چون وجود ایشان یک ماجرا دارد و وجود این یکی یک ماجرائی دیگر دارد، پس لازم می‌شود کسی که می‌خواهد ماترا را بدهد وجود ایشان را بتواند بخواند، بتواند وجود ایشان را سر تا پایش را، فرکانسهای مختلف شعوری و غیره را بخواند و تعیین کند که ایشان چه ماترائی چه ذکری وجود ایشان را نزدیک می‌کند با فرکانس وجودی ایشان سازگار است که اگر این فرکانس سوار اون بشود مجموع این دو فرکانس بتواند این را به او نزدیک بکند، این یک کاری است خدائی و بعد از مشخصات این قضیه اگر کسی بتواند اینکار را بکند اگر ۲۰ سال دیگر ایشان را ببیند باید بگوید که من به شما چه ماترائی را دادم، چرا چون وجود ایشان را خوانده، یعنی ایشان را ببیند با فرکانس وجودیش می‌تواند مورد شناسائی قرار بدهد، یعنی با ماترایش ایشان را می‌تواند صدا بکند، هرکسی که یک ماترائی پیدا می‌کند، یعنی مثل اسمش می‌شود و همه می‌توانند نامگذاری بشوند با ماترایش، خوب اینکار کاری است خدائی و یک کاری است خارج از توان بشر، بنابراین خیلی زود این را متوجه شدند در همان زمانها و آمدند گفتند هیچکسی ذکر و ماترایش را نباید به کسی بگوید، چون اگر گفته می‌شد متوجه می‌شدند که ما چند تا ماترا بیشتر نداریم، برای اینکه خارج از قدرت ذهنی کسی است که می‌خواهد اینها را بدهد بتواند به هرکسی یک ماترا بدهد، خارج از توان اوست، لذا گفته شد این را به کسی نگوئید، اگر بگوئید خاصیتش را از دست می‌دهد، در حالیکه یک ماترا خاصیتش را از دست نمی‌دهد چون یک فرکانس است دیگه و خاصیتش را از دست نمی‌دهد یا خیلی از مسائل دیگر (در پاسخ به سؤال؛ ماترا یا ذکر که حالا اوراد مختلف، چیزهای مختلف بکار برده می‌شود که مثال نزنیم بهتر است ولی همان چیزی که بعنوان ماترا یا به زبان فارسی ذکرهم گفته می‌شود، متنها برای اینکه ذهنتان خراب نشود چون ذکر وقتی ما می‌گوئیم ممکن است بیشتر به اذکار مذهبی شما توجه‌تان جلب بشود و اذکار اسماء حسنی، اسماء الهی مدنظرتان قرار بگیرد، من اینجا این توضیح را بدهم که سوء تفاهم برایتان نشود که اسماء حسنی خودشان حلقه هستند و در واقع کمال حرکت از ظاهر به باطن است، اونچه که در ظاهر ما می‌بینیم اعم از یک آیه یا اونچه که مظاهر است که بعنوان واقعیت تلقی می‌شود و واقع شده می‌بینیم و مشاهده می‌کنیم یک ماجراست و باطنش یک مسأله است، فرضاً ما در دوره قبلمان یک حلقه‌ای را آزمایش کردیم که حبل الله بود شما مثلاً می‌خوانید اعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا، به این حلقه چنگ ببندازید و به عالم کثرت نروید، شما یا ما وارد این حلقه شدیم یعنی از ظاهر به باطنش رفتیم کار انجام شد یا نشد، حالا اگر یک میلیون بار هم می‌گفتیم اعتصموا به حبل الله.... می‌توانستید کاری با



آن انجام بدهید، ببینید گفتند که از ظاهر به باطن حرکت کنید، چون ما این را متوجه نشدیم در ظاهر گیر کردیم، بلکه خود ظاهر گیر کردن در ظاهر از مظاهر شرک است، یعنی اگر من فکر کنم عبارتی را بگویم اون عبارت برای من کار انجام می‌دهد این می‌شود غیر از خودش می‌شود یکی از مظاهر من دون الله، کاری نداریم که این عبارت مثلاً حالا آیه است ولی من دارم فکر می‌کنم که این عبارت را بگویم برای من کار انجام می‌دهد، در حالیکه گفته ایاک نستعین، فقط او و هو الشافی و... ولی من دلم را به یک عبارت خوش کردم، یعنی چی، یعنی در ظاهر گیر کردم، و در این گیر کردن در ظاهر، ظاهر پرستی خودش مظهري از شرک است، بنابراین اونجا که گفته می‌شود مانترا، مانترا ورد است، جنبه حرکت از ظاهر به باطن ندارد، یک عبارت است و اکثراً هم بی معنی هستند، منتها گفته می‌شود که این را بگوئی یک فرکانسی دارد فرکانس این من را با اون فرکانس هماهنگ می‌کند، بله ولی وقتی می‌آئیم در کار مذهبی موضوع یک مقداری متفاوت می‌شود و مسائل متفاوتی هم می‌آورد، این یکیش است و مطلب دوم حمله‌ای است که دارد، شما تا بیائید مثلاً فرض بکنید بگوئید رحمان شبکه منفی حمله‌اش را شروع می‌کند، اگر ورد باشد می‌گوید و لش کنید بگذار بگوید تازه خوشش هم می‌آید ما در ظاهر گیر بکنیم، فکر بکنیم که یک عبارتی برای من کار انجام می‌دهد، این بهتر است تا اینکه من به ایاک نستعین برسم، خوبه این (از نظر شبکه منفی) اما اگر بخواهیم که این حرکت را انجام بدهیم شما بگو وحدت، بگو لا اله الا الله حمله شروع می‌شود، مگر می‌گذارد ما عبور کنیم از آن، این تجربه را دوستان در نماز دارند تا می‌گوئیم الله اکبر حمله شروع می‌شود، تمام می‌شود نماز اصلاً نمی‌دانیم که چکار کردیم، چی گفتیم، کجا بودیم اصلاً، فقط چیزهایی که گم کرده بودیم می‌بینیم که پیدا کردیم، چندتا معامله انجام دادیم، یک برج ساختیم نصفش را هم پیش فروش کردیم و... اینها قانونمند است.

**سؤال؛ چرا شبکه منفی می‌آید؛ استاد؛** چرا چون وظیفه‌اش است، انجام وظیفه می‌کند، اگر پای ما را نگیرد حرکت ما ارزشمند نیست، وظیفه دارد، ببینید چرا ممتحن می‌آید موقع امتحان مثل شمر می‌ایستد بالای سر شما، کدامیک از ما به معلم‌هایمان فحش ندادیم، به ممتحن‌هایمان ناسزا نگفتیم، ممتحن است باید راه را بر شما ببندد، نگذارد اینطرف یا اونطرف را نگاه بکنید، انجام وظیفه دارد می‌کند، شیطان انجام وظیفه دارد می‌کند، اصلاً شما در دوره دیگه می‌بینید که نعمت وجود شیطان باعث شده که ما دنبال خدا هستیم، دنبال کمال هستیم، اگر شیطان نبود شما راجع به خدا صحبت می‌کردید، اگر شیطان نبود شما دنبال خدا می‌گشتید، اگر شیطان نبود ما دنبال کمال بودیم، نعمت وجود شیطان است که ما داریم یک فکری بحال خودمان می‌کنیم که آقا چکار کنیم الان می‌آید می‌گیرد مان، چه فکری برای خودمان بکنیم و در واقع قیافه همان ممتحن را دارد، اگر نبود ما امتحانمان بی معنی بود و این قانون است، قانون کمال و ضد کمال، در مقابل هر نیروئی باید دیگری مقابل اون باشد تا اون حرکت ارزشمند باشد، اگر این نیرو نبود چی می‌شد، هر نیروئی تا زمانی که نیروی مخالف به اون وارد نشود تا ابداً دهر خودش می‌رود، دیگه اونوقت کمال ما چه ارزشی داشت، اون اصلاً خودش بسمت کمال می‌رفت اگر نیرو در مقابلش نبود، یعنی در واقع این نیرو است که کمال ارزش پیدا کرده، الان کمال ما چرا ارزش دارد چون فائق شدن به این نیرو است که ارزشمند است، اگر این نبود حرکت ما چه ارزشی داشت و در واقع ارزش حرکت ما بواسطه این است که این نیرو مخالف و این نیروی ضد را ما داریم، بنابراین این دوره یک چیزهای هست در این زمینه منتها من اول توضیح نمی‌دهم برویم جلو بعداً با هم صحبت

می‌کنیم، پس اینجا سوء تفاهم نشود، یک مطلب دیگر هم من راجع به ذکر بگویم خدمت شما که فرض کنید ما در اینجا یک ذکر را می‌گوئیم که این ذکر نقش ورد را دارد خوب اینکه فاقد ارزش است، فرضاً ذکر می‌گوئیم مثلاً یا الله، خوب یک ذکر اینجا می‌شود بحث ورد یک ذکر اینجا می‌شود یاد خدا، می‌گوئیم هدف چیه می‌گوید یاد خدا (حالا ذکر را از ابعاد مختلفی مورد بررسی قرار می‌دهیم) مثلاً اینجا می‌گوئیم یادالله، یاد اشاره به دور است، می‌گوئیم که یاد خدا (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ آگاه باش که با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد - رعد ۲۸)، با یاد خدا دلها آرامش پیدا می‌کند، یاد مخصوص غایب است، اگر ما بگوئیم یاد خدا، یاد مخصوص غایب است، هرچیزی را بگوئیم یادش می‌کنیم یعنی اینجا نیست، کسی که حاضر باشد آیا می‌گوئیم که من دارم یادت می‌کنم، نمی‌شود، یاد خدا، یاد مخصوص غایب است، پس اگر بگوئیم با یاد خدا دلها مطمئن می‌شود، اولاً اصلاً گفتیم خدا غایب است رفته پی کارش، نام هم که او ندارد، البته این جلسه گفتیم به نام بی نام او، الآن چند نفر در این یکی دو دوره تجربه دارند و تجربه کردند دستشان را بلند کنند، حس حضور است، با حس حضور است که قلبها آرامش پیدا می‌کند، حالا از همه اونهایی که حس حضور را تجربه کردند سؤال کنیم حس آرامشان هم بیشتر شده، یعنی یک نسبت مستقیم با هم دارند، این حس حضور اون آرامش را می‌آورد و عکسش اشکال پیش می‌آورد، مثلاً اگر یک کسی بگوید من احساس تنهایی می‌کنم، شما فوراً می‌فهمید که این حس حضور ندارد، حالا خیلی از مسائل دیگر هم هست که باهم مورد بررسی قرار می‌دهیم و اشکالاتی است که ما در ترجمه بکار بردیم و بکار می‌بریم، خوب حالا در دنیای کمیت (چون گفتیم که کمیت داریم و کیفیت داریم) باید از چیزی از واژه‌ای استفاده بشود که عقل ما اون را تشخیص بدهد، مورد شناسائی قرار بدهد یاد وقتی می‌گوید ما فوراً می‌فهمیم، همه ما می‌فهمیم که یاد چی می‌خواهد بگوید، روی پله عقل می‌توانیم تشخیص بدهیم، اما شما از چند هزار نفر یک مصاحبه بگیرید، می‌بینید وقتی می‌گوئید یاد خدا فوراً می‌فهمند اما بگوئید حس حضور چند نفر می‌فهمند، چون باید درک بشود، حس حضور، حس حضور این به اون نگاه می‌کند، شما از ده هزار نفر آمار بگیرید حالا مطلقش نکنیم شاید از این ده هزار نفر یک نفر هم بزور بگوید آره من حس حضور را درک کردم، چون کیفیتی است، این دنیای عرفان است، دنیای دل است، دنیای عشق است و این یکی دنیای عقل است، لذا یک کسی که با دنیای عشق ارتباطی ندارد دیگه ذهنش بالاتر از یاد نمی‌تواند بیاید، نمی‌تواند درک بکند ولی در دنیای کیفیت مفاهیم دقیق است، ادراکات دقیق است، دیگه به اصطلاح ماست مالی در آن نیست، یک چیز کیفیتی است دیگه ماست مالی نمی‌تواند بکند، یک کنترل کیفی، مهر کنترل کیفی رویش باید بخورد، اینجا نمی‌توانیم ما دلمان را خوش بکنیم بگوئیم که خوب با یاد خدا بیائید شروع کنید، چون دنیا، دنیای این پله نیست، لذا هیچ سؤالی نمی‌توانیم بکنیم بگوئیم که حس حضور مثلاً در دنیای کمیت می‌گوید خدا را شکر کن، همه ما می‌گوئیم خدایا شکر می‌کنم برای این ... و آن.... این را همه ما داریم اما من الآن سؤال می‌کنم که شکر و جودی چی، ببینید ما اصلاً تعریف نکردیم شکر و جودی را، کسانی که شکر و جودی را تا این مرحله در این مدت خودمان حس کردند یک جوری، دستشان را بلند کنند، قرار است این حس حضور دائم باشد، خوشا آنانکه دائم در نمازند، نماز، صلوات، اینها را تعریف کردیم، موضوع اینکه وجود ما دائم در حس حضور باشد، اون می‌شود خوشا آنانکه دائم در نمازند در انتها نماز قرار است به حس حضور بیانجامد، مگر غیر از این است، اگر بصورت کار مکانیکی نگاهش بکنیم بعد از یک مدتی خسته کننده می‌شود، پس اینها

اینجا یک معنی می دهد، چاره ای ندارند وقتی روی پله عقل و احکام نگاه می شود باید بگویند خدا را شکر کن ، نماز بخوان، اما وقتی می آئیم پله عشق، پله کیفیت می گویند متصل بشو، اقیموالصلاة ، مقیم اتصال بشو، دیگر عقل هم نیست، چه اتصالی، چه چیزی ، عروه الوثقی ( فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى دستانویزی استوار که آن را گسستن نیست - بقره ۲۵۶) کدام ریسمان را بگیریم . پس موضوع کیفیت که می شود موضوع کاملاً متفاوت می شود ، خوب خدا را شکر کن ، اینجا دیگر اصلاً از این حرفها نیست ، یک شکری می خواهد وجودی که غیر قابل تعریف است و اون حلقه الحمد لله و ماجراهای دیگرش از ظاهر به باطن حرکت شده، برای او هم نیست، برای خودمان هست امتحانش هم مجانی است. اونی که شکر وجودی دارد آرامش دارد ، چقدر آرامش دارید تا من بگویم چقدر خوشبختی دارید ، میزان آرامش را حیف که نمی شود اندازه گیری کرد ، کیفی است ، چقدر آرامش داریم تا من بگویم که چقدر خوشبختیم ، نه به پول است ، نه به قیافه است نه به قدرت است نه به این نه به اون ، هیچکدام از اینها نیست ، میزان آرامش هرکسی مساوی است با میزان خوشبختی اش، پس اونجا که می گوید الا بذكر الله تطمئن القلوب ، اونجا یک ماجرای خیلی مفصل تر از این حرفهاست که ما با ورد برسیم ، بعد حالا یک موضوع دیگر که یواش یواش می آئیم بالاتر تجربه می کنیم. که به اصطلاح؛ رفتن توی ذکر بدون حفاظ مساویست با آلوده شدن ؛ شما آمار بگیرید، حالا تجربه می کنید ۹۹٪ مشکلات تشعشع دفاعی مشکل افسردگی است، امتحان بکنید، تجربه بکنید، ببینید که بدون حفاظ دراون ماجرا مساویست با آلودگی موجودات غیرارگانیک و مساویست با افسردگی بطور وحشتناک، این آمار را خودتان بگیرید.

**سؤال ضمن بحث خانم ؛ حفاظ همان لایه است که به ما دادید استاد؛** ببینید یک کسی وقتی می خواهد برود توی ذکر، پیرش، کسی که ذکر را به او می دهد ، باید حفاظش را به او بدهد ، بدون حفاظ بفرستد یعنی مثل اینکه بدون تجهیزات بفرستی سرباز را خط مقدم جبهه ، یعنی فرستادی به مسلخ گاه ، بدون حفاظ اگر افراد را بفرستی در این میدان یعنی درواقع اونها را فرستادی به دم تیغ ، نتیجه اش اونها افسرده برمی گردند ، آلوده به موجودات غیرارگانیک برمی گردند، شما در پروسه درمان که انجام دادید اگر یک تعدادی کار کرده باشند ، متوجه می شدید اونهایی که اهل این مسائل بودند چقدر کارشان مشکل تر بوده ، این را تجربه بکنید تا متوجه بشوید که ما چی می گوئیم ، ممکن است یک کسی حرف ما را گوش نداده شما یک کلمه بگوئید اون فکر بکنده که ما ..... نه ما خودمان داریم می گوئیم که اینها همه اش حلقه های اتصال است یا از ذکر می رویم متصل می شویم یا از اینطرف می رویم متصل می شویم دوتایش یکی است در نهایت دوتایش یکی است در نهایت دوتایش اگر به اتصال منجر نشود هیچی به هیچی ، بنابراین ما یک مطلب بیشتر نداریم ، اتصال ، اگر به اتصال منجر بشود بله همه چیز هست، اگر منجر به اتصال نشود چیزی در آن نیست، من در دفاع از آن پایان نامه یکی از دوستان که راجع به ذکر در موضوع عرفان اسلامی داده بود شرکت کردم در دانشگاه و دفاع از آن کردم که این حلقه است و اثبات کردیم برایشان که درواقع حلقه است و این هم قرار است که به اتصالی منجر بشود ، بنابراین، این صحبت های ما یک موقع خدای ناکرده اینجوری تلقی نشود که ما رد می کنیم، رد نمی کنیم، می گوئیم اصولی دارد ( صحبت های ضمن بحث خانم ؛ در یک کتاب خواندم که یک کسی آمده بود سر خود بدون اینکه از کسی بشنود و نشسته بود هر شب یک دور تسبیح لا اله الا الله گفته بود بعد از یکی دو ماه کل مادیات زندگیش از بین رفته بود ، یعنی ورشکست شده بود. بعد رفته بود پیش کسی که در ارتباط بوده ، عنوان کرده که علت این ذکر گفتنت بوده که باعث شده شما همه چیز را از دست دادی چون این را باید بجا بگوئی و اصولی دارد و اصولش این است که لا اله الا الله یعنی باید بطرف خدا بروی و بطرف خدا رفتن هم یعنی اینکه دست خالی

باید بروی بدون تعلقات دنیائی استاد؛ نه ببینید البته ماجراهای کار زمینی قانون زمینی دارد، این نیست که ما برویم یک چیزی بگوئیم پول دار بشویم یا یک چیزی بگوئیم بدبخت بشویم، یک چیزی بگوئیم یکدفعه تأثیر اینچنین مستقیمی را ندارد، هیچ راهی نیست که بفهمیم مثلاً الآن برویم توی شبکه منفی فردا ببینیم که میلیارد میلیارد دارد پول می آید، ممکن است الآن برویم توی شبکه فردا هم ورشکست بشویم، ممکن هم هست برویم در شبکه منفی فردا میلیارد بشویم، ممکن هم هست برویم در شبکه مثبت هم همین اتفاقات بیافتد، اینها قوانین زمینی است، نباید اینها را با هم قاطی بکنیم، یکی از مسائلی که حالا در صحبت ها می آید بحث اینجاست که ما مسائل معنوی را با مسائل زمینی پیوند دادیم و این پیوند باعث شده اعتقادات ما از بین برود. مثلاً می بینید که موقع امتحانات همه به نماز خواندن، روزه و این مسائل رو می آورند، موقع کنکور است دومیلیون نفر شرکت کردند، دویست هزار نفر پذیرفته می شوند، یک میلیون و هشتصد هزار نفر می مانند بیرون، اونی که مانده بیرون اعتقادش را از دست می دهد، می گوید خدایا من که نماز خواندم، روزه گرفتم، اینکار را کردم و... چرا من را نبردی داخل، خوب بابا این قانونمند است، اینجا عدالت هست، همه نمی توانند بروند داخل، توجه نماز بخوانی چه نخوانی، نتیجه امتحانات لیاقت تو، دانائی تو، استعداد تو و سواد تو تعیین می کند، عدالت خدا حکم می کند که اونی برود داخل دانشگاه که زحمت کشیده، حالا اینها یک بحثهایی دارد که در این دوره با هم همه را مرور می کنیم، من بیایم دنبال اصل ماجرا که از اصل قضیه دور نشویم که بتوانیم از بحثمان نتیجه گیری بکنیم، لذا شما اینها را تجربه خواهید کرد، ببینید که چه دسته ای افسردگی بیشتری دارند، لذا برمی گردیم به اینجا، اگر قرار باشد یک نفر به یک کسی مانترا بدهد باید وجود او را کامل بشناسد، باید اگر مانترا از اون نوع است (ذکر اسماء حسنی) حفاظش را هم بدهد و خلاصه کلام اینکارها را بکند که متأسفانه این در توان انسان نبوده نیست و نخواهد بود، بنابراین این موضوع پیش آمده که خوب مانترا را به کسی نگوئید و از این صحبتها.

سؤال (خانم)؛ شما در مورد ذکر فرمودید که باید حفاظ داشته باشیم، قبلاً من صلوات می فرستادم، حالا دیگه نمی توانم صلوات بفرستم، می گویم نکند این فقط زبانی است و حفاظش را من ندارم، اگر لطف بفرمائید در این خصوص توضیح داشته باشید

جواب؛ اصولاً مطلبی هست که وقتی که بحث فینا (درراه ما) به آن می رسیم و حالا می خواهیم وارد بشویم، این فینا راههای مختلفی دارد، یکی از این راهها همان اسماء هستند که از ظاهر به یک حلقه وصل می شوند یعنی یکی از راههای هستند که ما را ببرند اون داخل، نگاه ما به آن مکانیکی بود یعنی گفتیم که این تعداد، اینقدر بگوئیم مثلاً صد تا صلوات ویا... مکانیکی فکر کردیم، اینقدر بگوئیم در باز می شود، نشده، چون یکی ممکن است یکبار بگوید ولی این یکبار گفتنش از ظاهر متصل بشود به باطن، یکی هم ممکن است هزاران هزار بار بگوید و نشود، این را داشته باشیم، اما بطور کلی ما وقتی بیایم اسم الهی را بزبان بیاوریم اصولاً به منزله کمال نامی را بزبان بیاوریم مثلاً بگوئیم رحمان، رحیم و... هرچی، بمحض اینکه بگوئیم شبکه منفی به ما حمله می کند، لذا بدون حفاظ رفتن داخل قضایا مشکل است، در این مورد قرآن هم می گوید (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ اِنَّ اسْتِ كُنَابِي كِه دَر [حَقَانِيْت] اَن هِيْج نَرْدِيْدِي نِيْسْت [و] مَابِه هِدَايْت تَفْوَايِيْشِ كَانِ اسْت - بقره ۲) متقی پوشش داراست، می گوید اگر خواستی از این استفاده بکنی باید پوشش را داشته باشی، متقی پوشش داراست، نگفته که این کتاب را بخوانی شما می شوی

متقی، می‌گوید اول باید پوشش داشته باشی، حالا بنابراین وقتیکه همینجوری دیمی می‌آئیم می‌رویم داخل، حالاکاری نداریم با خیلی از مسائلش چی می‌خواهید، چه خواسته‌ای دارید و از کدام راهش بروید وقتی می‌رویم حمله می‌شود و موجودات غیر ارگانیک می‌ریزند و فرد را بعد از یک مدت کوتاهی لت و پارش می‌کنند، مورد تسخیرش قرار می‌دهند، بعد از یک مدتی که گفت و گفت می‌بینیم که افسرده شده و یک جورهایی اصلاً از مرحله پرت شده و بحث چکار کنیم (منظور چکار کنیم که پوشش دار بشویم) اگر از من پرسید من یک جواب می‌دهم، اگر از ایشان سؤال کنید، ایشان یک جواب می‌دهند و... اگر از من سؤال می‌کنید این است که کوتاه‌ترین مسیر را می‌توانیم حرکت کنیم، حلقه با اسماء (ذکر) من البته برای این مسأله توضیحات مفصل‌تری دارم یکی است اون یک روالی دارد و طولانی است، اینجا خوب ما می‌توانیم راحت برویم داخلش و استفاده نکنیم و به اصطلاح صرفاً در اونجا معنای خود کلمه را مورد استفاده قرار بدهیم نه مکانیکی یعنی بگوئیم، بگوئیم لازم نیست ولی کلش را داریم و حلقه‌هایش را که داریم می‌رویم استفاده می‌کنیم، یکی بعد از دیگری، الآن ما چند تا حلقه را با هم مورد تجربه قرار دادیم، یعنی چند تا اسم (ذکر) شما اینجوری فکر نکنید، چون جدا از هم نیستند منتها در اونجا برای یک عده‌ای پیشنهاد اینست، یک عده‌ای پیشنهاد یک چیز دیگر، هرکسی به فراخور حال خودش.

**هدف از همفازی کیهانی؛** هدف ما از همفازی کیهانی در واقع تحقق بخشیدن به آشتی ما با هستی است، یعنی برویم ببینیم که تن اصلی ما چیه و در این صورت نتیجه‌ای که می‌خواهیم از این قضیه بگیریم نتیجه‌ای است که یک درکی برای ما پیش می‌آید که غیر قابل تعریف است ولی ما متوجه می‌شویم که در یک آشتی قرار گرفتیم، نگاه ما به یک درخت با نگاه دیروزمان فرق می‌کند، نگاه مان به کوه و... به همه مظاهر هستی، به آسمان دیروز یکجور نگاه می‌کردیم، امروز یک جور دیگر نگاه می‌کنیم، در دنیای کمیتش، می‌آئیم در کمیتش قانون دارد، می‌رویم در کیفیتش دیگه اونجا ندارد، هرچی گفتیم یک طرف کمیت، یک طرف کیفیت است، مثلاً همه اینها پشتش قانون بازتاب است، عمل و عکس العمل این همان کوه است **صل ما نرا سوی ما آید نارا صدا - مولانا** یک طرفش اون است قانون بازتاب است، اما وقتی می‌رویم در دنیای کیفیتش چیزی نیست که نشان بدهیم و بگوئیم بیا این قانونش هست.

### توضیحات در خصوص چگونگی ارتباط هم فازی کیهانی

در این اتصال ما وارد یک حلقه‌ای می‌شویم در این حلقه ما ماجرای همفازی کیهانی (اسم این ارتباط همفازی کیهانی است) که در واقع همان نزدیک شدن به درک وحدتی هست که راجع به آن صحبتی کردیم، در این ارتباط بدون اینکه ما نیازی باشد ذکری، مانترائی گفته باشیم در ما ارتعاشاتی آغاز می‌شود که این ارتعاشات ممکن است دامنه‌اش بسیار زیاد یا کم یا به عبارتی فرکانس زیاد، فرکانس کم در هر بخشی از وجود ما شروع بشود و بعداً انتقال پیدا بکند، این مسأله را اتوماتیک برای ما اعمال بکنند و ما بدون اینکه لازم باشد که چیز خاصی داشته باشیم این قضیه را برویم دنبالش، البته در نهایت حصول نتیجه اهمیت دارد، مسأله خود ارتعاش چیزی نیست، حصول نتیجه برای ما اهمیت دارد، این را ما می‌رویم داخلش، یک موضوع دیگر هم احتمال دارد که ما فرکانسهای شنیداری هم داشته باشیم یعنی این فرکانسها در یک جایی در محدوده‌ای قرار بگیرد که شنیداری باشد و شما ببینید که مثلاً بازوی شما دارد صدا می‌دهد

مثلاً یک صدا دارید از داخل ساعدتان می شنوید، بعنوان مثال من این را می گویم که به اصطلاح همه چیز را با هم گفته باشیم، پس این فرکانسها ممکن است یک جایی به مرحله شنیداری و یک جایی هم به مرحله دیداری باشد و ما نور، رنگ و اینها را بینیم چون می دانید فرکانس با تغییرش می تواند بشود شنیداری و دیداری و بهر صورتش ما اون را مورد تجربه قرار بدهیم.

ادامه صحبتها از جلسه بعدی؛ در این ارتباط دیدید و ایرشن یا فرکانس را، منتها این فرکانس یک جایی شنیداری هم می شود، اونهایی که بصورت شنیداری بود دستشان را بلند کنند، اونهایی که بصورت نور بود، اونهایی که بصورت ارتعاش و لرزش بود خوب حالا یک ارتباط دیگر برقرار بکنیم؛ صحبتهای بعد از ارتباط؛ دوستانی که ارتباط را متوجه شدند دستشان را بلند کنند، مسأله ای که هست خوب اینجا شرایط یک مقداری نامناسب است، این ارتباط را بهتر است یک جایی که ساکت باشد برقرار بکنیم که اگر فرکانسهای شنیداری بود تشخیص بدهیم و آزاد باشیم و رها باشیم و خلاصه این یکی از ارتباطهای اساسی با ما هست در طی دوره ها شما هرچقدر این ارتباط را ادامه بدهید نتایج بهتری برایتان خواهد داشت، این ارتباطی نیست که با اتمام دوره بگوئیم که دیگه تمام شد، این چیزی است که به آن نیاز داریم، یعنی می خواهد ما را به یک جایی ببرد که انتهایش معلوم نیست، بنابراین این ارتباط را تو صیه می کنی که داشته باشید و در زمانهای که در سالنهای انتظار، داخل ماشینها و... خلاصه در هر فرصتی که می شود دنبال بکنیم، خوب پس این را در منزل ادامه می دهیم، این ارتباط مخصوص خودتان است، ببینید مسائل این دوره چند تا ارتباطی که داریم که الآن می رویم سراغ دوتا موضوع دیگر اینها مخصوص خودمان است تا دوره ۴ هرچه که هست مال خودمان هست در دوره ۴ شش، هفت ارتباط که دارد دو، سه تا پیش مال خودمان است و چهار پنج تا پیش هم برای بقیه هست، ما خودمان اونهایی را که می توانیم برای همه کار بکنیم می گوئیم، اگر نگفتیم یعنی اینکه مال خودمان هست. محدودیتی اصولاً هیچ ارتباطی در جریان کار ما ندارد که بگوئیم یکبار یا فقط دوبار، هرچند بار می توانید برقرار بکنید، یک موضوع دیگر اینکه همه ارتباطها را همزمان با هم می توانیم انجام بدهیم کما اینکه در این دوره ما دوتا ارتباط را شما در منزل با همدیگر انجام می دهید، همفازی کیهانی و اسکن دوگانگی را که الآن تعریف می کنم، این دوتا را یکجا با هم انجام بدهید، اگر به ما ساعت بدهید دوتاش را یکجا اجرا می کنیم، شما سه، چهار، پنج تا زمان می توانید به ما بدهید و بقیه اش را ۲۴ ساعته خودتان اجرا کنید، همفازی کالبدی را فقط اینجا انجام می دهیم، یعنی بیرون اصلاً دنبال نکنید، ما در طی این چند جلسه ای را که در این دوره با هم هستیم این ارتباط را اینجا انجام می دهیم، یک کاری مد نظرمان است که همینجا انجام می شود.

ادامه صحبتهای چگونگی برقراری ارتباط همفازی کیهانی و اسکن دوگانگی از جلسات بعدی؛ در مورد ارتباط همفازی کیهانی و اسکن دوگانگی، شما می توانید به ما ساعت بدهید و می توانید ندهید ۲۴ ساعته ارتباط شما برقرار است، اگر خودتان رأساً می خواهید دنبال کنید که مشکلی نیست، اگر می خواهید که با ما هم و در حلقه های ما هم باشید به ما ساعت بدهید، هر چند زمانی که دوست دارید بدهید، موضوع فرادرمانی که اون موقع هم همین صحبت را کردیم که اگر دوست دارید می توانید ساعت بدهید الآن هم همان است، شما اگر احساس می کنید نیاز دارید به فرادرمانی هم خودتان می توانید دنبال کنید رأساً و هم می توانید به ما ساعت بدهید، هیچ فرقی نمی کند، همه ما متصل هستیم، اگر می خواهید و

مایل هستید با ما هم ساعت داشته باشید عیب ندارد، ساعت بدهید، اینها با هم می‌تواند اجراء بشود و بعد اینکه چکار بکنیم، در ارتباطمان که دیگه می‌دانید، نشست، ایستاده، خوابیده، سرپا، بهر جهتی، بهر صورتی شما فقط ببینید چه اتفاقاتی می‌افتد و اصل شاهد بودن هم را که دیگه می‌دانید، خوب اگر جدا جدا انجام بدهید، فرادمانی جدا، هم‌فازی کیهانی را جدا، اگر می‌خواهید اینجوری متوجه بشوید جدایش کنید، چون بعضیها سؤال کردند می‌شود با هم، من گفتم بله می‌شود باهم انجام بدهید، اگر جدایش کنید متوجه می‌شوید که هر ارتباطی مسأله خاص خودش را دارد، فقط یک موضوع که اسکن دوگانگی علامت آنی ندارد، علامتی دارد که ظاهر می‌شود متوجه می‌شوید که ظاهر شد، دوگانگی واون بیماری علامتی ندارد که در خود ارتباطش شما ببینید که فوراً ظاهر شد (البته ممکن است دست بدهد یکدفعه در ارتباط اسکن دوگانگی) این ارتباط را با ارتباط هم‌فازی کیهانی می‌توانید با هم همراه کنید و باهم انجام بدهید، در مسأله فرادمانی مثلاً شما برای بیمارانتان کار می‌کنید خیلی از درصد بیماری آنها روان تنی است، نه این علامتها می‌آید رو و نه دوگانگی می‌آید رو و ما اجرا هم طبق تجربه خودتان در فرادمانی انجام شده، اما اینجا ماجرای خودشناسی خودتان هست، اولاً ذره بین هر چقدر می‌رویم جلوتر بزرگتر می‌شود، دقیق‌تر می‌شود و بعد ببینید چرا می‌خواهد این قضیه بیاید رو، می‌خواهد به ما بگوید که ببینید با خودتان چکار می‌کنید، می‌خواهد لزوم اصلاح را بر ایمان روشن بکند تا ما به درک برسیم چون عرض کردم با سخنرانی موضوع حل نمی‌شود، الآن همه ما شاید قبول کردیم که بله رفتارهای دوگانه داشتیم ولی فکر می‌کنید از این صحبت نتیجه می‌گیرید، الآن از این در بروید بیرون فراموش می‌کنید ولی وقتی آوردند رو چیزهایی را دیگه یادتان نمی‌رود، همه این مسائل این است که در طی چند دوره ما یکی از موضوعاتی که همیشه در کنارمان داریم این است که بیماری برمی‌گردد به خودمان، خدا را تبرئه‌اش می‌کنیم و در هر دوره علت بیماریها را با هم مورد بررسی قرار می‌دهیم، عملاً به یک اسکن‌هایی می‌رسیم و بدنال اون ما درس می‌گیریم که ببینید با خودمان چکار کردیم، با خودمان چکار می‌کنیم

**ادامه صحبت‌های بعد از برقراری ارتباط هم‌فازی کیهانی و اسکن دوگانگی از جلسات بعدی؛** آماری داشته باشیم از دوستانمان در مورد هم‌فازی کیهانی، دوستانی که این ارتباطشان را متوجه شدند، دستشان را بلند کنند، کسانی که اون آشتی با هستی را حالا دیگه به هر میزانی که هست دستشان را بلند کنند، کسانی که دچار بهم ریختگی هستند، مثل پر خاشگری دستشان را بلند کنند، خوب صحبت کردیم راجع به اسکن دوگانگی ولی الآن متوجه شدم که دوستان فراموش کردند، اسکن دوگانگی، بیماریهای روان تنی خاطرتان هست که گفتیم ناشی از چی بود، رفتارهای دوگانه ما که منجر می‌شود به حرص خوردن و..... قرار شد چکار بشود، چه اتفاقی بیافتد، به ما نشان بدهند که کجا رفتار دوگانه داریم، مثلاً ما که پر خاشگر نبودیم یکدفعه پر خاشگر هستیم چرا، چون در این مدت ما داشتیم سرکوب می‌کردیم، خیلیها را دلمان می‌خواهد ببندیمشان به ناسزا ولی خودمان را کنترل کرده بودیم، بعد از اینکه اینکارها انجام شد قرار بود چی بشود، انرژی پتانسیل منفی خنثی بشود، ماجرای ظرفیت افزایش پیدا بکند، حالا ظرفیت که افزایش پیدا بکند شما می‌بینید که قبلاً حرص می‌خوردید الآن می‌بینید که نه دیگه حرص نمی‌خورید، ما در وهله اول این هفته دوم منتظر ریزش هستیم، منتظریم که مثل برگ‌خزان همه بریزند و در واقع با خود واقعی‌شان برخورد کرده باشند یک سری این مرحله را گذرانده‌اند، حالشان خوب است، یک سری هنوز تویش هستند و یک سری هم با اختلاف زمان می‌پیوندند یعنی دو سه

هفته می گذرد تازه اتصالشان، حلقه شان برقرار می شود، مامتمام کردیم تازه اونها بیرون ریزیشان ممکن است شروع بشود ، همه جور داریم ، ولی مهم نیست مهم اینست که ما بدانیم چی می خواهد بشود (بینید بحث ژن ، نقایص کروموزومی اینها یک ماجرای دیگر است ما گفتیم رفتارهای دوگانه، رفتار یعنی به من بر می گردد ، نه اینکه به ژن من برگردد) ، البته آمارهای دیگر داریم که بخواهیم بگیریم مثلاً کسانی که حس حضور را دارند لمس می کنند یا لمس کردند تا اینجا، کسانی که شکر وجودی را در آن هستند که تعریف نکردیم دستشان را بلند کنند ، کسانی که روی عباداتشان ترمز دستی کشیدند دستشان را بلند کنند، کسانی که عباداتی داشتند و الان رویش ترمز دستی کشیدند، دوستان فقط خواهش می کنم تعریفها را دقیق بگیرند، چون در تفسیر وضع خودتان ، هرکسی در تفسیر وضع خودش این تعریفها را بداند می تواند بهتر به نتیجه برسد و گرنه سؤال می کنید که من اینطوری و اونطوری شدم و دیگری هم همین سؤالات و دیگری هم .... همه تان هم یک جواب دارد ، همه جوابهایمان اشتراکی است، ولی هرکسی فکر می کند که این مسأله صرفاً خصوصی و اختصاصی او هست، دوستان می گویند من گزارشم اختصاصی است، بعد می بینیم که اینها را می خواهد بگوید.

### هم فازی کیهانی = یکتائی = هم آهنگی = یک سوئی

- ما جزء هستیم و نیاز به ارتباط با کل داریم ، سلولهای بدن نسبت به ما و انسان نسبت به جهان هستی جزء هستند و جهت ارتباط با کل هستی باید با کل هم فاز باشد و به درک تن واحده بودن هستی برسد ، اسکن هم فازی در این مسیر با کمک حلقه هوشمندی الهی ما را با کل هم فاز می کند .
- علامت ناشی از اسکن همفازی ؛ ارتعاشات بصورت ؛
- احساسی نوسانات در اعضای فیزیکی جسم ( حرکت عضو ) .
- دیدن ارتعاشات نور و رنگ .
- شنیدن صوت .

### کاربرد همفازی کیهانی

در پاسخ به یک سؤال (آقا) ؛ در خصوص کاربرد همفازی کیهانی خیلی توضیح دادیم، کاربردش اینست که ما را قرار است به یک ادراکی برساند که اون ادراکات یک آشتی بین ما و بیرون از ما بوجود می آورد و این آشتی تضاد ما را کاهش می دهد.

### سیر در آفاق و انفس

سیر آفاق (همفازی کیهانی) ؛ پس ما قرار است که این موضوع را بدست بیاوریم و هماهنگ بشویم ولی خوب با این مشکل حالا چکار بکنیم، در این قضیه ای که ما دنبال می کنیم ، دوباره اینکار هم با حضور در حلقه ها انجام می شود، بدون اینکه ما بخواهیم چیزی بگوئیم، کاری بکنیم، در حلقه های قرار بگیریم که اون ارتعاشات در ما بوجود بیاید و ما ببینیم که ما هماهنگ شدیم، حالا هماهنگ بشویم چه اتفاقی می افتد، سیر آفاق و سیر انفس، سیر آفاقش را داریم صحبت می کنیم، این سیر آفاق را ما بنوعی داریم با هستی منطبق می شویم، بدنبال این انطباق یکدفعه ما متوجه یک آشتی می شویم، متوجه می شویم که ما سلول یک تن واحده ای هستیم ، ما تن واحده ای هستیم و با هستی در یک یکتائی بسر می بریم اما الان



هر چه صحبت کنیم، بی فایده است، ادراکش را کم داریم، این است که نگاه کنیم به یک درخت ببینیم که این درخت هم پاره تن ماست، خوب هر چه بگوئیم این بحث مشکلی است که چطوری این درخت پاره تن من است، چطور یاب ، پرنده و... جزء به جزء پاره تن من محسوب می شوند لذا برای ادراکش ما نیاز داریم که در این حلقه شرکت بکنیم ، برویم توی این حلقه و دراون حلقه مارا به اون آشتی لازم برسانند و این سیر آفاق صورت بگیرد، در مورد سیرانفس ، سیر درون هم با هم صحبت می کنیم از جمله یک کارش هم در همین دوره داریم همان همفازی کالبدی که با هم داریم.

### بررسی دودسته آگاهی های شبکه های مثبت و منفی ( ذکر عناوین و توضیحاتی از ادراکات کمالی )

خوب باز من توضیح بدهم که چرا اینکار را ( همفازی کیهانی را ) می خواهیم انجام بدهیم از اینجا شروع بکنیم که ما به یک سری ادراکات محتاج هستیم و این ادراکات و آگاهیها یا از شبکه مثبت به ما می رسد یا از شبکه منفی، یعنی ما یک جایی قرار داریم، می خواهیم بدانیم که چی هستیم، ارتباط ما با هستی چیه ، این سلول تن ما می خواهد این را بداند که ارتباط ما چیه . یک فکری به او می رسد می گوید که تو ول معطل هستی، خود این طاهری هم نمی داند که چکار می خواهد بکند دیگه تو که هیچی ول معطلی ندا را به او می دهد، یک ندای دیگر هم دارد می گوید که نه تو بیخود اینجا نیستی تو و صد تریلیون دیگر که هستی الان طاهری هدف پیدا کرده، آمال و آرزو پیدا کرده و... و عشق می فهمد و... رامی فهمد و بودن تو اینجا بیخودی نیست، خوب پس ما نیاز داریم که با هستی ارتباط پیدا بکنیم و به ما بگویند، حالا که می خواهند به ما بگویند، ما می بینیم که در معرض دودسته آگاهی قرار می گیریم، انسان بازتاب حالا این بازتاب او یک موقع اشتیاق ما برای دانستن است، یک موقع نه اصلاً خیلها هستند هیچ اشتیاقی ندارند، افرادی هستند که برای دانستن هیچ اشتیاقی ندارند ولی بازتابهای کلی شان برای اونها مسائل و پیامدهای مختلفی را بهمراه می آورد و اگر این بازتاب اشتیاق ما برای درک، ادراک ، اتصال و حالا این جور قضایاست ما یکدسته آگاهی می گیریم و اگر از اون طرف است خوب اون دیگه یک ماجرای دیگر است ، پس این می آید تا بالا و از بالا تعیین می شود اون **يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ** هر که را بخواهد براه و هر که را بخواهد هدایت می کند - نعل ۹۳ **وَيَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ** و خدا [ست که] هر که را بخواهد بی حساب روزی می دهد (نور ۳۸).

**آگاهی مثبت؛** آگاهی مثبت این است که آگاهی در جهت رسیدن به شناخت ، فهم و درک کمال و پی بردن به فلسفه خلقت ، راز آفرینش، یافتن ارزش وجودی و مانند آن .

**آگاهی منفی؛** دانش قدرت نمائی، خود نمائی، کسب تفوق و برتری نسبت به دیگران، رسیدن به منافع و اهداف دنیوی و منافع شخصی، ولی شبکه مثبت امکان ندارد یک اطلاعاتی به شما بدهد که منافع شخصی شما تأمین بشود (سؤال ضمن بحث (آقا) آیا استخاره هم شامل همین می شود؛ استاد ؛ شما وقتی می فرمائید استخاره ، استخاره یعنی طلب خیر کردن، ما خودمان در دوره ۴ طلب خیر و تشعشع مثبت داریم، تشعشع مثبت تعریف دارد و گفته شده هیچ کاری را بدون طلب خیر اصلاً شروع نکن، بدون استخاره اصلاً شروع نکن (سؤال ضمن بحث (خانم) مثلاً یک کسی می خواهد در دانشگاه شرکت کند بگوید من این رشته بروم یا اون رشته بروم استخاره بکند این درست است یا نه ؛ استاد؛ شما وقتی استخاره می کنید در نهایت کی می خواهد به شما جواب بدهد یا شبکه مثبت یا شبکه منفی می خواهد به شما جواب بدهد، کی به شما

جواب بدهد که مسئولیتش را بپذیرد، مثلاً ازدواج، چرا راه دوری می‌رویم الآن برویم دم در دادسراها آمار بگیریم چند درصد اونهایی که آمدند از هم جدا بشوند از این مرحله گذشتند، مثلاً با خود ما صحبت می‌کنند می‌گویند که ما استخاره هم کردیم خوب آمده بود، من گفتم یک سری از کارهای ما همه اعتقادات ما را به باد داده، یک سری از مسائل ما اعتقادات ما را از دست داده ما را نسبت به خدا بدبین کرده ما را نسبت به همه چیز بدبین کرده، بنابراین کی باید برای یک ازدواج تصمیم بگیرد، ماها باید تصمیم بگیریم و پایش هم بایستیم بگوئیم اشتباه کردیم یا درست عمل کردیم، مسئولیتش با ماست اگر ما شکست خوردیم کی می‌خواهد جواب بدهد، ببینید استخاره باز هم توضیح دادیم یعنی طلب خیر انشاء الله بگذاریم دوره ۴. ببینید من دارم به شما می‌گویم مثلاً راجع به رشته تحصیلتان شما باید ببینید به چه رشته‌ای علاقه دارید، استعدادتان در چه زمینه‌ای است، مملکت به چی نیاز دارد و بر اساس آن تصمیم بگیرید یا بیائید شما ماجرا به یک چیز دیگری بسپارید کدامیک، انسان‌الا به تحقیق و تفکر، افلا یتفکرون، افلا یعقلون، عقل و تفکر، بررسی و تحقیق است که می‌گوید که آقا برو این رشته یا اون رشته، انشاء الله در دوره ۴ با هم صحبت می‌کنیم در این مورد خیلی از دوستان شاید الآن هم که هستند از استخاره نتیجه مثبتی هم داشتند یعنی همان منظور تشعشع مثبتی که خودمان داریم، حالا انشاء الله خودتان می‌آید و با آن آشنا می‌شوید که اصلاً ماجرا چیه، هدف چیه در بحث استخاره.

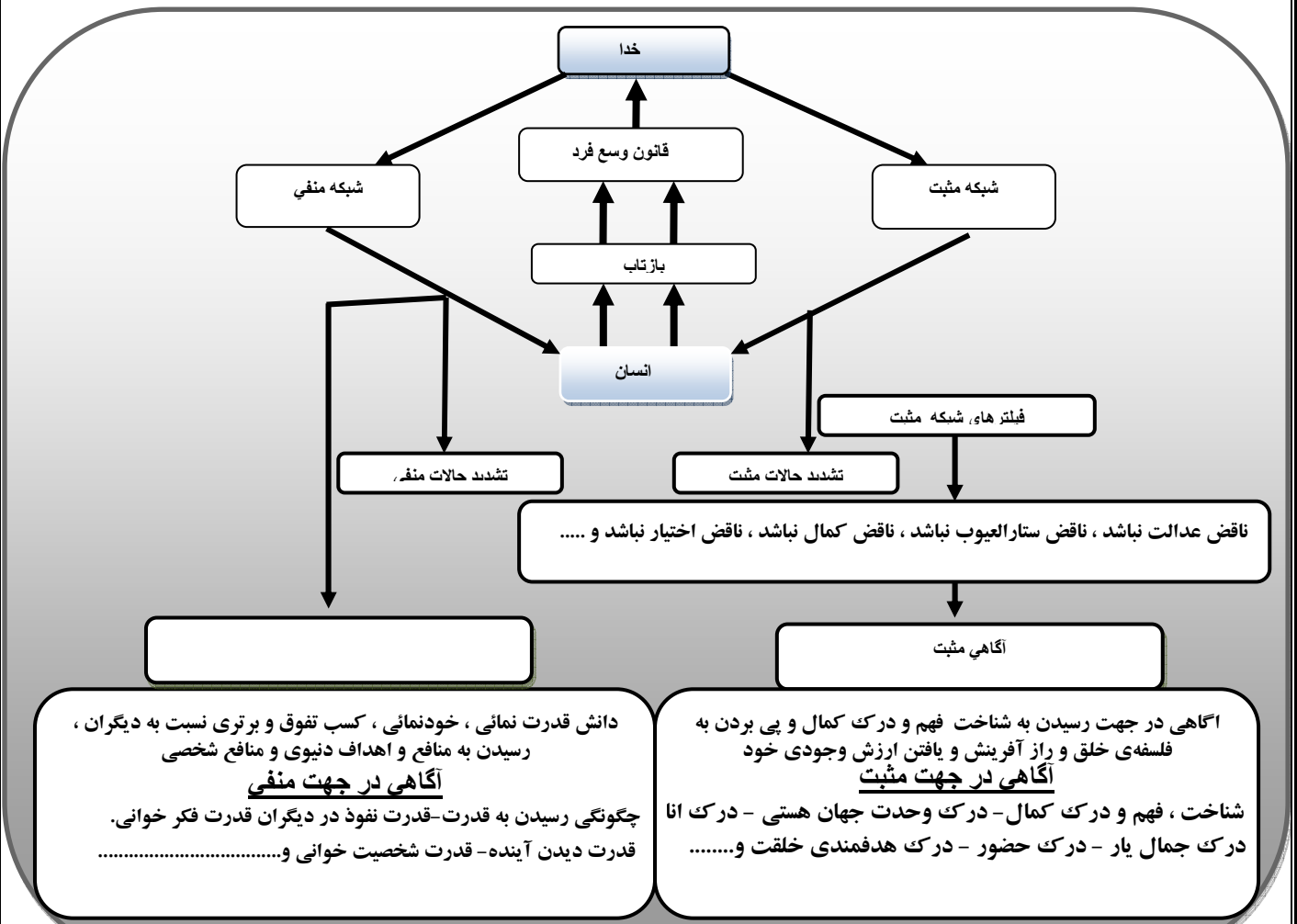
**ادامه بحث آگاهیهای مثبت و منفی؛** بیائیم ببینیم که آگاهی در جهت مثبت و در جهت کمال شامل چه چیزهایی

می‌شود و آگاهی در جهت منفی و ضد کمال شامل چه بخشهایی می‌شود، این ملاک خوبی به دست ما می‌دهد. چگونگی رسیدن به قدرت؛ قدرت نفوذ در دیگران؛ کی دوست دارد که در او نفوذ کنند، هیچکس، کاری که بر خود نمی‌پسندی بر دیگران نپسند، فکر خوانی، شخصیت خوانی، دیدن آینده و یک سری از این مسائل ... مسخ دیگران، اینجا طلسمها و چیزهایی را گذاشتیم که انشاء الله نمایشگاه تشکیل بدهیم ببینید که چه مقوله مفصلی در مورد مسخ دیگران و احضار دیگران هست (در پاسخ به سؤال ضمن بحث (خانم)؛ استاد؛ اون یک مسأله دیگر است، تجربه زندگی شماست، ممکن است اشتباه کنید، ممکن است درست باشد ولی تجربه شماست این درست است، شما بهر حال عمری را گذرانیدید ما حاصلش شده یک تجاربی، حالا اگر تشخیص دادید این معامله را با ایشان انجام بدهید یا ندهید فردا اگر درست بود می‌گوئید تجربه داشتیم، اگر غلط بود می‌گوئید اشتباه کردم، بالاخره پای خودتان است، کسی مسئولش نیست، اما الآن کی می‌خواهد مسئولش بشود، کی می‌خواهد تضمین بکند، بله این می‌شود عرفان قدرت، عرفان کمال

آگاهی‌های صادره از شبکه ی منفی	آگاهی‌های صادره از شبکه ی مثبت
<ul style="list-style-type: none"> <li>➤ آگاهی‌های مربوط به کسب قدرت و کسب برتری نسبت به دیگران</li> <li>➤ آگاهی جهت کشف عیب دیگران و خواندن شخصیت آن‌ها و ترغیب برای قضاوت در مورد افراد و قرار گرفتن در فاز منفی و سوق پیدا کردن به سمت عالم کثرت</li> <li>➤ آگاهی جهت رسیدن به قدرت، مانند فکر خوانی، آینده بینی، نفوذ در دیگران و...</li> <li>➤ آگاهی‌های تقویت من و منیت</li> <li>➤ احساس ناامیدی، ترس، اضطراب، تنهایی، غم، افسردگی و... (چه در خواب و چه در بیداری)</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>➤ آگاهی‌های مربوط به فلسفه‌ی خلقت، هدف آفرینش و نحوه‌ی رسیدن به کمال</li> <li>➤ نحوه حل تضاد و رسیدن به وحدت</li> <li>➤ نحوه‌ی رسیدن به ادراک کمال</li> <li>➤ درک وحدت جهان هستی</li> <li>➤ درک انالحق</li> <li>➤ درک جمال یار</li> <li>➤ درک هدفمند بودن خلقت انسان</li> <li>➤ درک حضور</li> <li>➤ ایجاد امید، آرامش، امنیت، شادی</li> </ul>

### قانون بازتاب

هر انسانی در هر لحظه دارای بازتابی وجودی می باشد که نتیجه پندار ، گفتار ، کردار او است و می تواند مثبت یا منفی باشد، این بازتاب به عالم بالا انعکاس پیدا نموده و از یک فیلتر که وسع فرد را سنجش می کند لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند - بقره ۲۸۶ عبور نموده و متعاقب آن بازتاب مناسبی را منطبق بر چارچوب عدالت مثبت یا منفی برای آن تعیین می کند و به شبکه های مثبت و منفی ارجاع می کند و شبکه ها نیز آن بازتاب را روی فرد پیاده می کنند یُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ هر که را بخواهد بیراه و هر که را بخواهد هدایت می کند - نحل ۹۳، برای مثال بر طبق آیه زیر در مورد بازتاب منفی ، خداوند در قرآن می فرماید که ما خودمان شیطان را بر فرد می گماریم وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ هر کس از یاد [خدای] رحمان دل بگرداند بر او شیطانی می گماریم تا برای وی دمسازی باشد- الزخرف ۳۶، عکس العمل بازتاب در وهله اول تشدید همان بازتاب را برای فرد ایجاد می کند و در وهله دوم آگاهی مثبت و یا منفی را به نسبت بازتاب شخص برای او به وجود آورده و باعث هدایت یا گمراهی شخص می شود، بنا براین ، انسانی که خسیس است احتمال این که خسیس تر بشود خیلی بیشتر است تا این که خساست او کم تر شود و یا این که انتظار می رود که آدم بد جنس، بد جنس تر شود و آدم آگاه، آگاه تر، لذا در قانون بازتاب آنچه که گفته می شود یُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ به خوبی می توان فهمید که بر چه اساسی به کمک شبکه ها، ترتیب هدایت یا گمراهی انسان داده می شود ، در شکل ساده زیر رابطه انسان ، خدا و شبکه ها نشان داده شده است .



## روزی آسمانی، روزی زمینی؛

یرزق بغير حساب، من روزی می‌دهم بدون حساب به هر که بخواهم، روزی زمینی نیست، روزی آسمانی است، روزی دونوع است روزی آسمانی، روزی زمینی، روزی زمینی را گفته (وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَ إِنَّكَ بِرَأْيِ النَّاسِ لَذُوٌّ) حاصل تلاش او نیست - نجم ۳۹)، قانون گذاشته، این قانونمند است، گفته هر چه تلاش کنی همانقدر بدست می‌آوری، این قانون است، اما روزی آسمانی خودش دوبخش است، تشعشع شر می‌شود روزی شر، تشعشع خیر می‌شود روزی خیر، می‌گوید این را هوای اش بکنید و اون را سیاهش کنید، بگذارید سرکار، بگذارید اونجا بنشیند سرش را با پولهایش گرم کند، سرکارش بگذارید و سرکارش می‌گذارند (وَمَنْ يَعْمَلْ عَمَلًا شَرًّا لَّنْزِلْنَا لَهُ مِنْ سَمَوَاتِنَا نَارًا كَاتِبَةً وَ هُوَ كَرِيمٌ وَ هُوَ كَرِيمٌ وَ هُوَ كَرِيمٌ) کس از یاد [خدای] رحمان دل بگرداند بر او شیطانی می‌گماریم تا برای وی دمسازی باشد - زخرف ۳۶) هر کس از رحمانیت خدا فارغ بشود من خودم براو شیطانی می‌گمارم تا با او همراه و قرین باشد، می‌گوید من خودم شیطان می‌گذارم روی کله‌ات، خوب یُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ اینها بحث دلبخواهی و پارتی بازی نیست، قانونمند است، قانون بازتاب است که تعیین می‌کند ما مورد هدایت قرار بگیریم یا مورد ضلالت قرار بگیریم، یک نفر وقتی اشتیاق دارد یک چیزهایی به فکرش می‌رسد آگاهی است اون هم، یک چیزهایی به فکرش می‌رسد که اصطلاحاً می‌گوئیم که اصلاً این چه جوری است، نابغه است، نبوغ هم الهام است درواقع به نوعی، نمی‌دانیم که اصلاً چطوری این الهام به او شده و از اینطرف هم نبوغ مثبت و نبوغ منفی را ما داریم، پس ما درواقع در معرض آگاهی هستیم، این آگاهی بطرق مختلفی ممکن است ما دسترسی پیدا بکنیم، مثلاً اگر ما در یک فنجان قهوه نگاه بکنیم فردا را ببینیم یا یک اطلاعاتی بتوانیم از داخل این فنجان قهوه بدست بیاوریم، آگاهی دیمی نیست، آگاهی است و درست هم هست، فقط ما فکر می‌کنیم که این را داریم از داخل فنجان می‌گیریم، از داخل لیوان آب، لیوان چای می‌گیریم، باورق داریم بازی می‌کنیم از طریق ستاره‌ها داریم می‌گوئیم فردا چی می‌شود، اون ستاره‌ها، اون قهوه، اون چای، اون ورق، اون نخود و... سنگ، رمل و اسطرلاب و... همه‌اش یک کار می‌کند، وسیله است، همه اینها را می‌شود گذاشت کنار و همینطوری هم گفت، فکر می‌کنید نمی‌شود، کما اینکه خیلها فنجان قهوه را می‌گیرند دستشان همینطوری می‌گویند، می‌گویند، باید بهشان بگوئیم که بابا یک نگاهی هم اون داخل بکن، اصلاً نیازی نیست، یعنی درواقع اون فنجان قهوه دستش باشد یک شرط شده، شرط اتصال است، شرط متصل شدن است و اون فرد شرطی شده که فقط از این طریق اتصال برقرار بشود، بنابراین آگاهی دیمی نیست ما در آگاهی غرق هستیم، (يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خدایی را که پادشاه باک ارجمند فرزانه است تسبیح می‌گویند - جمعه ۱)، ما شناوریم، يُسَبِّحُ لِلَّهِ همه چیز برای او شناور است و دراو شناور و غوطه وریم ما در این آگاهیها غوطه وریم و اینها را قانونمند داریم می‌گیریم و بکار می‌بریم.

## فیلترهای سرراه شبکه مثبت؛

اونچیزهائی را که ما از شبکه مثبت می‌گیریم برای خودش یکسری مسائل دارد یعنی یک فیلترهائی سر راهش قرار دارد، مثلاً آگاهی که از شبکه مثبت ما می‌گیریم حتماً از یک فیلترهائی عبور کرده؛

**فیلتر عدالت؛** آگاهی که ما می‌گیریم نباید ناقض عدالت باشد، یعنی شبکه مثبت اطلاعاتی به ما نمی‌دهد که عدالت نقض بشود، اگر اطلاعاتی بدهد که عدالت نقض بشود چی می‌شود، دیگه مفهوم ندارد، دیگه نمی‌توانیم بگوئیم از شبکه مثبت است، مثلاً فرض کنید دونفر می‌خواهند بروند سر جلسه امتحان در یک اتصالی پیرسند که سؤال امتحان چیه، اما شبکه مثبت این را نمی‌آید بدهد، این نقض عدالت می‌شود که اگر بیاید به من بگوید که سؤال امتحان چیه، همه ما تحت یک شرایط داریم می‌رویم و با زندگی دست به گریبان هستیم، اگر به من بگوید چکار بکن و چکار نکن بی عدالتی هست یا نیست، به شما نگوید ولی به من بگوید، هست یا نیست، این بی عدالتی است که ما همه مان اینجا (لَبَلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ نَا شَمَا رَا دَر اَنچِه بَه شَمَا دَا دَه اِسْت بِيَا ز مَآ يَد - مائده ۴۸) اگر بیاید به ایشان بگوید چکار کن چکار نکن شما معترض هستید یا نیستید، به ایشان بگوید حالا اینجا اینجوری برو، الآن از دست چپ برو، الآن این را بخر، این را بفروش، اینجا با این ازدواج کن، با اون ازدواج نکن و... این بی عدالتی می‌شود یا نمی‌شود، پس شبکه مثبت کاملاً در این مسأله فیلتر عدالت هر چیزی که ناقض عدالت باشد فیلتر می‌کند و از آن عبور نمی‌کند.

**فیلتر ستارالعیوب؛** شبکه مثبت اون چیزی که ستارالعیوب بودن او را نقض بکند اطلاعاتش را نمی‌دهد، ستارالعیوب بودن چیه، یکی از صفات او این است که او پوشاننده عیب است، عیبهای ما همه پوشیده است، محرم اسرار همه ماست و به ما تا لحظه موعودی گفته من عیبهای شما را نمی‌بینم، پوشاندم و به همین علت به او گفته می‌شود ستارالعیوب، پوشاننده عیبها، حالا او که ستارالعیوب است خودش گفته که من عیبهای شما را نمی‌بینم اجازه بدهد که درون یکی دیگر را ببینم و عیبهایش را بفهمیم چیه، ولی در فوجان قهوه می‌گوید بله این اینجوری، اونطوری، تمام عیبهایش را بقول معروف پته‌اش را می‌ریزد روی آب و خصوصیات فردی افراد را که هیچکدام از ما دوست نداریم خصوصیات ما یا پته‌مان را بریزند روی آب، کی دوست دارد، هیچکس، هرکسی اسراری دارد که در صندوقچه درونی خودش نگه داشته و دوست ندارد هیچکسی به اون دسترسی پیدا بکند، خوب حالا اگر قرار باشد دسترسی پیدا بکند به اون اطلاعات و اسرار این می‌شود نقض ستارالعیوب بودنش.

**فیلتر اختیار؛** اون چیزی که نقض اختیار بکند شبکه مثبت به ما نمی‌دهد ما اومدیم اینجا کمال را پیدا بکنیم، یا همان (لَبَلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ) تا شما را بیازمائیم به اون چیزی که به شما دادیم خوب من برای اینکه با این چیزهای که دارم بازیهای بکنیم و نتیجه بگیریم به چی نیاز است، به اختیار نیاز است، اختیار من است که می‌گوید با این چیزهای که در اختیار داری چه جوری بازی کن تا کمال را نتیجه بگیری، آن چیزی که بیاید این اختیار را نقض بکند از من یک عروسک خیمه شب بازی درست بکند و من دیگه لازم نباشد اختیار بکنم اون از شبکه مثبت نمی‌شود، ببینید زندگی تعریفش این است که مجموعه بی نهایت دوراهی است، الآن سر این دوراهی هستیم، دو دقیقه دیگر سر اون دوراهی هستیم هر لحظه دوراهی‌هایی که فکری است و بالاخره مسیر زندگی را می‌خواهد تعیین کند، از این راه برو، اون راه درست است، از اون راه برو... خوب آخرش مسئولیت می‌افتد گردن کی، می‌گوئیم تو گفتی، تو گفتی از این راه برو، اما

الآن مسئولیت با ماست (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ پس هر که هموزن ذره‌ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید و هر که هموزن ذره‌ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید- زلزال ۷ و ۸) مسئولیت از دوش ما بر نداشتند، می‌گویند با اینها بازی کن و هر نتیجه‌ای که می‌خواهی بگیری بگیر (فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا سِيسِ پلیدکاری و برهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد- شمس ۸) من به شما الهام کردم، این را الهام کردم اون را هم الهام کردم، مثبت را الهام کردم به شما، منفی را هم الهام کردم، حالا شما بازی کن ببینیم چه بازی می‌کنی، پس اون چیزی که ناقص اختیار باشد از شبکه مثبت نیست، یعنی یک لحظه هم ما نمی‌توانیم از اختیارمان خارج بشویم، حالا دیگه شما تا آخرش را بخوانید (سؤال ضمن بحث خانم؛ مرز بین این دوتا را چه جوری مشخص می‌کنیم چون خیلی نزدیک بهم هستند؛ استاد؛ الآن می‌آئیم صحبت می‌کنیم می‌بینیم که خیلی اختلاف است اینطرف (شبکه مثبت) با اونطرف (شبکه منفی) و ما به عرفان کمال و عرفان قدرت می‌رسیم، الآن نتیجه گیری می‌کنیم خدمت شما، خوب پس ناقص کمال نباشد و خیلی چیزهای دیگر، اگر از این فیلترها عبور بکند ما می‌گوئیم آگاهی مثبت اما اونطرف شبکه منفی هیچ فیلتری ندارد، هیچ محدودیتی ندارد، همه این کارها در آن می‌شود کرد، دست باز باز است اما شبکه مثبت است که نمی‌تواند همینجوری دیمی حرکت کند و حساب و کتاب دارد قضیه، اما شبکه منفی ندارد، خوب آخر می‌رسیم به آگاهی مثبت و آگاهی منفی.

### عرفان قدرت، عرفان کمال؛

عرفان یعنی شناخت، شناخت کمال، شناخت قدرت، متأسفانه در اکثر عرفانها در دنیا قدرت را نشانه رسیدن به تعالی می‌دانند، بعد همانی که این قدرتها را دارد اگر صدایش کنیم و بگوئیم بیا ببینیم ما از کجا آمدیم، چرا آمدیم، کجا می‌رویم، هیچی نمی‌داند ولی قدرت دارد، دیگران را می‌تواند جذب کند، انسان تشنه قدرت است، اسیر قدرت است، یک مانور جلوی بیابند غش می‌کند، بله این یکی از مسائلی است که دجال هم ما را با همین شیوه در انتها فریب خواهد داد، یعنی اگر این‌ها را ندانستیم در واقع همواره گیر هستیم، در مورد عرفان کمال؛ درک وحدت هستی، درک تن واحده بودن جهان هستی، درک همفازی کیهانی، همین که الآن صحبت کردیم.

درک تن واحده؛ درک اینکه ما تن واحده هستیم، درک این که ما مال کدام تن هستیم وقتی که دانستیم تن واحده هستیم، درک کردیم یک سری از قضایا حل و فصل می‌شود تا انسان این درک را بدست نیابد نمی‌داند که با هستی چکار کند، نمی‌داند که با طبیعت چکار کند، نمی‌داند که با... چکار کند، هزار بلا به سرش می‌آید خوب این درک وحدت جهان هستی این است که تن واحده هستیم و این که همه چیز تجلی الهی است، (فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ پس به هر سو رو کنید آنجا روی [به] خداست آری خدا گشایشگر داناست بقره ۱۱۵) همه چیز وجه الله است، هر جا نگاه کنیم بدربار بنگرم دریا توئیم، به صحرای بنگرم صحرای توئیم، به هر جا بنگرم کوه در دست نشان از قامت رعنا توئیم - **بیا طاهر** هر جا نگاه بکنیم، یعنی رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند، یک جائی می‌رسد که به درک (فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ) می‌رسد و متوجه می‌شود که همه چیز مظهر خداست، خوب حالا ببینید انسان وقتی به این درک برسد چقدر تغییر بنیادی در رفتارش، پندارش، گفتارش و همه چیزش پیش می‌آید تا این مسأله پیش نیاید کیفیت وجودی ما ارتقاء پیدا نمی‌کند، هر چه نصیحت بکنید، هر چه پند و... هیچ فایده‌ای ندارد لذا وقتی این موضوع درک شد، موضوع عوض می‌شود، اخلاق در غیر عرفان و اخلاق در عرفان، اخلاق در عرفان موضوعی است که بدنبال ادراکات پیش می‌آید یعنی من وقتی فهمیدم ایشان جزء تن من

هست من غیبتش را دیگه نمی‌کنم، نمی‌توانم غیبتش را بکنم، لذا در عرفان پند و نصیحت نیست، نمی‌گوید که غیبت نکن، می‌گوید که درک تن واحده را بکن چرا؟ تن واحده را که درک کردیم بعدش می‌فهمیم که چرا نباید غیبت کنیم ولی وقتی عقلانی است، صرفاً کمیتی است بله من چاره‌ای ندارم باید بگویم که غیبت نکن، نصیحت بکنیم ولی وقتی آمدیم روی پله کیفیت باید برویم تن واحده بودن را درک بکنیم بعد متوجه می‌شویم که ایشان جزو تن من است و من به تن خودم آسیب نمی‌رسانم، اونجا درک ایجاد شده، بعد ایشان از دست و زبان و همه چیز من در امان می‌ماند اما الآن هر چه نصیحت می‌کنیم می‌بینیم که روز به روز بدتر، بدتر می‌شود، الآن تشعشعات منفی انسان بیشتر است یا ۵۰ سال پیش، ۵۰ سال پیش بیشتر بود یا ... سال قبل، هرچه می‌رویم جلوتر کارهای منفی ما تشعشعات منفی ما رو به گسترش تصاعدی است.

**درک اناالحق؛** درک نفخت فیه من روحی، از روح خودم در شما دمیدم این چیست ما تا زمانی که این درک پیدا نشود بین ما و او جدایست و ما همش می‌گوئیم خدایا چرا ما را اینجا انداختی، خدایا... خدایا... تضاد ما، مسائل ما کماکان باقیست و انسانی نیست که با خدا درگیر نباشد، ۷ میلیارد انسان هر چقدر هم رابطه شان خوب است ولی یک تضادی ته وجودشان دارند، چرا اینجوری خدایا، چرا اونجوری، چرا... چرا... این درک اناالحق یعنی درک در واقع اون نفخت فیه من روحی که گفته شد از روح خودم در شما دمیدم چه ماجرائی دارد، چه قضیه‌ای است خوب اینها همه شان هرچه را که عنوان می‌کنیم ما را در رسیدن به کمال یاری می‌کند، هیچکدامشان کمک نمی‌کند که ما دو ریال اضافه کنیم یا جائی را تسخیر کنیم یا کسی را تسخیر کنیم، هیچکدام از این کمکها را به ما نمی‌کند، فقط کمال به ما ارائه و عرضه می‌کند.

**درک جمال یار؛** درک جمال یار دوباره یک ماجرائی است که کاربرد بسیار زیادی دارد، برای اینکه این ماجرا را بازش بکنیم به ذکر داستان لیلی و مجنون محتاج می‌شویم، دوستان می‌دانند که لیلی چندان خوش قیافه نبود ولی آوازه عشق لیلی و مجنون در همه بلاد پیچیده بود و هرکسی مایل بود که این لیلی را ببیند، ببیند که این کی بوده، این کیه، از جمله خلیفه وقت هم مشتاق این دیدار بود شدیداً که این چه لُعبتی است که این عشق را آفریده، خلاصه دستور داد که این لیلی را بروید بیاوریدش دربار من ببینمش، وقتی آوردنش دربار یک نگاهی کرد دید که این که اصلاً چیزی نیست گفت لیلی را خلیفه‌کان تونی کز تو شد مجنون پریشان و نمین کز بهر خوبان تو افزون نمی گفت خاموش چون تو مجنون نمی دیده مجنون کر بودی تورا هر دو عالم بی‌خطر بودی تورا - مولانا تو اگر چشم مجنون را داشتی و با چشم مجنون به من نگاه می‌کردی می‌فهمیدی من چی هستم، تو داری با چشم خودت نگاه می‌کنی که چشم یک آدمی است که اسیر عقل است، اگر اون دید را داشتی و اسیر عشق بودی هر دو عالم نجات پیدا کرده بودی، تو داری با چشم عقل می‌بینی، حالا می‌آئیم اینطرف و این که اگر همه جا وجه الله است، فَأَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ، هر جا نگاه می‌کنیم صورت اوست، عاشق به صورت او چطور می‌نگاهد، عاشق آیا می‌تواند در صورت معشوقش نقص ببیند، امکان ندارد بتواند نقصی در جمال یار ببیند، این که می‌گویند عاشق کور است بهمین دلیل است، چون اون چیزی که عیب را می‌تواند کشف بکند عقل است، عیب دانی از چه خبر و خیز از عقل لول، عقل است که می‌تواند عیب را پیدا بکند، عشق نمی‌تواند عیب را پیدا بکند، عشق عیب یاب نیست، عقل است که دو دو تا چهار تا می‌کند، قیاس می‌کند، ارزیابی می‌کند، تشخیص می‌دهد و اینکارها را



می کند و آخر سر عیبها را ردیف می کند ۱، ۲، ۳ و... ولی عشق نمی تواند اینکار را بکند، چیزی که همه با چشم عقل می بینند، عاشق از دیدنش عاجز است، بنابراین هر چه درک جمال یار بیشتر می شود، دیدن موزونی بیشتر می شود، هر چه دورتر می شویم دیدن ناموزونی ها بیشتر می شود، طوری که به همه خلقت خداوند معترض هستند، چرا معترض هستند، چون هر نفر بی نهایت عیب و اشکال در آن می بیند چون حقیقت را نمی دانیم، مسائل پشت پرده اش را نمی دانیم، هر نفر چقدر به کار خدا عیب می گیرد، حداقل در کار خودش بی نهایت عیب می گیرد، این، این و... عیب بوده، هزاران هزار عیب می بینند و درک جمال یار کمک می کند که اون دیده عیب پوش ایجاد بشود، کمک می کند که موزونیا بیشتر به چشم بیاید، اون شعور الهی، اون هوشمندی الهی مثلاً ما الآن هوشمندی را نمی بینیم ولی کوچکترین عیب را می بینیم، کمک می کند به ما تا ما شعور الهی را، شعور جاری خداوند را، هوشمندی الهی را، اینها را حداقل عمده تر بینیم، حالا نمی گویم بطور مطلق، دیگه یک جایی می رسد که هیچ عیبی دیده نمی شود و همه چیز چون جمال اوست، عاری از عیب دیده می شود، این را حالا نگوئیم ولی کمک می کند به این مطلب و خود این مسأله کمک می کند به صالح شدن ما، صالح شدن تعریفش کسی که در صلح می باشد، از نظر ما به معنی نیکو کار نیست، کسی که در صلح می باشد، صلح نسبت به خدا، صلح نسبت به خود، صلح نسبت به جهان هستی و صلح نسبت به دیگران، حالا صلح نسبت به جهان هستی را شاید بگوئیم که ما با جهان هستی که در صلح هستیم کاری نداریم با جهان هستی ولی دوره بعد متوجه می شویم که نه ما با جهان هستی هم در تضاد هستیم، البته این دوره هم الآن دیدیم که جهان هستی برای خودش یک سازی می زند و ما هم یک ساز دیگری می زنیم ولی حالا از ابعاد دیگر هم این مطلب را به آن می رسمیم، خوب پس این هم لازم است یا لازم نیست برای خودمان، برای اینکه تا زمانیکه ما تضاد داریم تضاد یعنی سم، یعنی وجود مسموم، تضاد با خدا، فرق نمی کند، تضاد یعنی سم حالا می خواهد با هرچی باشد تضاد یعنی مغز بلافاصله ترشحات شیمیائی مسموم ایجاد می کند (این بحث علمی است، متافیزیک نیست) حالا می خواهد تضاد با خدا باشد می خواهد تضاد با جهان هستی باشد، می خواهد تضاد با دیگران باشد، برای خودمان نیاز داریم که بیائیم تضادمان را با خدا با جهان هستی و با خودمان با همه حل بکنیم و اینها کمک می کند که ما به خیلی از تضادهایمان خاتمه بدهیم نه بی دلیل و با نصیحت چون ما که اینجا اصلاً نصیحت نداریم باید صرفاً به ادراک ختم بشود که جزء وجودی ما بشود، ممکن است ما یک روز بیائیم خودمان را مجاله کنیم حالا اون خودش یک فشار دیگر می آورد که صحبت می کنیم امروز، مجاله کنیم تضادمان را بروز ندهیم ولی جزء وجود ما نیست، متعلق به ما نیست، فردا دوباره همان آش و همان کاسه است، فایده ای ندارد باید جزء وجودی ما بشود، برای اینکه جزء وجودیمان بشود باید به درک برسد که بگوئیم این جزء وجود ما هست.

**سؤال (آقا)؛ در مثالی که آوردید می خواستم ببینم لیلی اون جوابی که می دهد به پادشاه، شما قدرت را در کدامشان بیشتر می بینید، اصلاً قدرت را در کجا می بینید اون لحظه ای که جواب می دهد به پادشاه.**

**جواب؛** ببینید اینها قابل قیاس با همدیگر نیستند، کمیت یک کاری می کند، کیفیت یک کاری دیگر می کند، قدرت ادراک، قدرت دل با قدرت عقل سنخیتی ندارد که ما بخواهیم اینها را با هم قیاس بکنیم، کمیت با کیفیت سنخیتی ندارد که ما بخواهیم با هم قیاس بکنیم ما چیزی را می توانیم با هم قیاس بکنیم که یک واحدی را بعنوان تبدیل بتوانیم بکار ببریم **ادامه سؤال؛** اون موقع که حضرت موسی می خواهد از دریا رد بشود این آب شکافته می شود می رود به کنار، این قدرت است دیگه، ببینید من



با شما مشکل دارم بخاطر اینکه حس می‌کنم شما به قدرت که نگاه می‌کنید همش از شبکه منفی می‌بینید، تمایزش در قدرت می‌تواند باشد اگر سالم باشد.

استاد؛ خوب بگذارید من یک مطلبی را خدمتان بگویم اگر درست فهمیده باشم، شما می‌خواهید که به یک سری از معجزات که در طول تاریخ ذکر شده استناد بکنید و بگوئید که پس قدرت بد نیست، یک ماجرا هست که صحبت از قدرتهائی شده که شما حالا بعنوان مثبت فرض کنید بکار می‌برید در یک سری از معجزات اما تاریخ تجاربی را بجا گذاشته تا در انتها ما نتیجه‌ای از آن بکار بگیریم، مثلاً فرض کنید که رود نیل شکافته شد، ماه شق القمر شد، نان از آسمان بارید (قوم بنی اسرائیل برایشان از آسمان نان بارید موسی اونهارا سیر کرد) بعدش چه اتفاقی افتاد، تمام این معجزات که اتفاق افتاد بعدش چی شد، چه استفاده‌ای از این قدرتها شد، هیچی، تاریخ این درس را بجا گذاشت اگر از آسمان نان باریده بشود شما انسانها کارت‌ان ربطی به نان ندارد، اگر نیل شکافته بشود، شق القمر بشود این بشود، اون بشود مشکل شما حل نمی‌شود، مشکل شما اینجاست الذین یؤمنون بالغیب (الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلاة و ممّا رزقناهم ینفقون آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند- بقره ۳) اونهایی که می‌توانند بیایند حالا به مسائل دیگری غیر از قدرت رو بیاورند، دیگه اینجا آمد پرونده‌ها را بست، (ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقواییستگان است- بقره ۲) تمام شد دیگه بحث اینکه بیا به تو معجزه نشان بدهم، قدرت نشان بدهم نیست، بحث اینجاست که دیگه حرکتها فرق کرده، ماجرا فرق کرده و دیگه امروز یک سری از مسائل ما تجربه کردیم می‌دانیم که شکمان سیر سیر سیر هم باشد (در بعضی تفکرها ممکن است انگیزه حرکت اقتصاد یا... باشد) اما امروز ما می‌دانیم که همه انسانها شکمشان سیر باشد مشکل حل است، نیست ادامه سؤال؛ من اصلاً به معجزه کار ندارم، من می‌خواهم بگویم حتی عاشق بودن قدرت داشتن، درک حضور هم که شما می‌گوئید همش قدرت است استاد؛ اگر قدرت است قدرت کمال است، این قدرت قدرت است، مسائلی که این طرف (مثبت) دارد قابل به رخ کشیدن نیست، مسائلی که اینطرف است قابل به رخ کشیدن است، مثلاً من نمی‌توانم بیایم به شما بگویم یا شما به من بگوئید که ببینید من درک جمال یار دارم، من درک حضور دارم، من به انالحق رسیدم، درک انالحق دارم، بگوئیم هم همه می‌گویند دیوانه است، اما اینطرف جای خود نمائی است، جای بهره برداری است، مثلاً شما با این نمی‌توانید بروید در کوچه بگوئید مردم این انالحق است یک منافی بدست بیاورید اما در اینجا شما می‌توانید منافع بدست بیاورید فردا را ببینید، منافع دارد ادامه سؤال؛ شما قدرت را با منافع یکی می‌دانید در صورتیکه معنی قدرت منافع نیست استاد؛ ببینید اینها در زمینه مسائل زمینی بکاربرده می‌شود در مورد مصالح فردی بکار برده می‌شود قابل عرضه است و قابل بهره برداری علمی و فیزیکی است، اما اینجا شما با اینها نمی‌توانید، همه اینها را ببرید در یک بقالی یک شیشه شیر به شما نمی‌دهد، همه‌اش را ببر بقالی بگو من به درک انالحق رسیدم، به این رسیدم به وحدت جهان هستی، اما در همان بقالی برو و به او بگو که الان داری به این فکر می‌کنی، الان در خانه تو این خبر است، همانجا پای دخلش غش می‌کند آقا شما کی هستی، لباس را اگر پاره نکند و... چکار نکند، همه مغازه‌اش را می‌توانی بکنی بیرون کلیدش را بگیری و بگوئی فردا بیا محضر بنامم بکن، ولی اینها همه‌اش را ببری اونجا یک پفک به دست شما نمی‌دهد.

**درک حضور؛** درک حضور همان چیزی که از همان دوره یک هم شروع شده و همینطور که می‌رویم جلوتر این درک حضور را ما بیشتر و بیشتر در خودمان، در وجود خودمان (حاشیه غلط است چون حاشیه نیست) ولی خلاصه اون حس حضور بیشتر و بیشتر می‌شود تا جائیکه خود همین حس حضور می‌تواند خیلی از تضادهای ما را حل و فصل کند، چون برای خودش آرامش می‌آورد، ما یکدفعه می‌بینیم مثل اینکه یک آبی بریزند روی آتش، ما اصلاً نمی‌دانیم چی شده ولی خیلی از تضادهایمان حل شده **ساقی‌بده جامی زآن شراب روحانی تادمی بیایم زین مجاب جهانی - شج بانای** این شراب را اگر که به ما بخوراند که دارند می‌خوراند و نه تنگ نظریست نه بخل و نه انحصار طلبی است، خواستن از ما نوشاندن از آنها و درک هدفمند خلقت و دیگه خیلی چیزهای دیگر که همینطوری می‌تواند زیر مجموعه بحث ما قرار بگیرد و اونطرف هم که مشخص شده چیه موضوع.

**در پاسخ به یک سؤال (خانم)؛** درموضوع نفخت فیه من روحی ببینید ماجرای نفخت فیه من روحی خاص است یا عام است، عام است، همه چیز برای همه هست، هیچ چیز انحصاری نداریم به همه ما گفت (فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا سَبِيس بَلِيدَكَارَى وَ پرهیزگاری اش را به آن الهام کرد - شمس ۸) گفته شد (وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ بِه این درخت نزدیک نشوید - بقره ۲۵) به این درخت نزدیک نشوید، شدیم، خاص و عام ندارد، عام است این مسأله، کمال حق عام است، کمال برای همگان است، و به همه ما تک به تک گفته (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ پس هر که هموزن ذره‌ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید و هر که هموزن ذره‌ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید - زلزال ۷ و ۸) پس هر کدام مان پاسخگو هستیم که در برابر هستی چه کردیم، اونچه که از هستی گرفتیم چه پاسخ دادیم، لذا دیگر خاص و عام ندارد، همه در معرض هستند، همه در معرض دریافت آگاهیهای مثبت و منفی هستند درست است یا نه و اون ویژگی در اونجا منصور حلاج فقط با اشتیاق زائد الوصفی متصل شده، خوب ما فرصتش را پیدا نمی‌کنیم، همین است، از کجا معلوم که شما اون ادراک را حتی بهتر از او به آن دسترسی پیدا نکنید، کی می‌تواند بگوید، اشتیاق می‌خواهد، چون همه چیز اینجا در قانون بازتاب مزد اشتیاق است و هیچ فن و تکنیکی نمی‌تواند منجر به آگاهی بشود، این هم یکی دیگر از اختلافات ما با خیلی از مکاتب است که در مکاتب این را تکنیکال نگاه می‌کنند، با فن و روش می‌خواهند بروند دنبالش ولی ما اینجا داریم می‌گوئیم که مزد اشتیاق است نه به خودمان ارتباط دارد نه به ریاضت کشیدن ارتباط دارد، نه به هیچ چیزی ارتباط ندارد، هر انسانی مشتاق باشد ادعونی استجب لکم است، این مزد اشتیاق است، مشتاق بشو، مشتاق باشیم تا به ما بگویند، بعد تازه اگر اشتیاق ما هم به اون حد لازم نمی‌رسد دوباره حلقه‌های رحمانیتش را گذاشته، حلقه‌ها یعنی تسهیلات، تسهیلاتش را گذاشته که تازه از این هم استفاده نکنیم، بنابراین مسأله انحصاری نیست که یک منصور حلاج توانسته باشد صرفاً به درک انا الحق برسد، نه همه انسانها این قابلیت را دارند که بفهمند نفخت فیه من روحی منصور حلاج فقط اینکه یک مورد باشد نبوده، نه هر کسی این حق را دارد، برود دنبالش طلب کند، بهر حال بحث این است که او از ما جدا نیست (وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ وَهَر كَجَا باشید او با شماست - حدید ۴) یعنی جدا نیستیم، اصلاً جدائی نیست، **جانب حضرت حق را دینی نیست، داون حضرت من، ما و تویی نیست من، ما، تو او هست یک چیز که در وحدت نباشد هیچ تمیز شج محمود شجری** هیچ چیزی قابل جدا کردن نیست، وحدت دیدن این است که خودش گفته انی معکم اینما کنتم هر جا باشید من هستم، با شما هستم و بعد هر جا نگاه کنید وجه الله است این دوتا را داشته باشیم

خیلی از مسائل حل است. در بحث ماجرای کمال یعنی فرض کنید درک وحدت هستی، درک اناللق کدام علمی می‌خواهد بیاید کمک کند به درک اناللق، فیزیک، شیمی، ریاضی، هیچکدام از اینها نیست و در این قضیه سواد جایگاه ندارد، حتی ممکن است سواد حجاب هم باشد، یک کسی بیسواد است دودوتا چهارتایش کمتر است، یک کسی باسواد است بعد می‌گوید نه چگونه، چطور، نه این چرا در علم نیامده و...، بعد می‌خواهد با علم پاسخ بگیرد، نمی‌تواند می‌ماند عقب، شما اگر آمار بگیرید خودتان کسانی که درمان شدند با مدارج عالی آمار بیشتر نشان داده که درمان شدند یا اونهایی که سواد کمتری داشتند، جواب؛ اونهایی که سواد کمتری داشتند، شما اگر یادتان باشد دوره یک روش غافلگیری گفتیم که تا مثلاً می‌گوید سرم درد می‌کند، دلم درد می‌کند شما غافلگیرش کنید، بگویید چشمت را ببند، هیچی نگو بین الآن درد چی می‌شود، یعنی عقلش را فلجش کردید، می‌بینید نتیجه سریعتر اتفاق می‌افتد، اون‌ها که اینجوری عقلش را فلج کردید، نتیجه‌تان عالی است، اون‌ها که عقل این وسط مداخله دارد، حالا می‌خواهد سبک سنگین کند، بسنجد برود بالا بیاید پائین و... چون نیست این وادی وادی نیست که عقل بتواند اونجا راه پیدا بکند، مک نمی‌کند، البته نه اینکه مضر باشد، نه هر عالمی می‌تواند، کما اینکه مولانا عالم بود، شمس برایش یک اتصال برقرار کرد، گفت چشمات را ببند یک اتصال برایش برقرار کرد مولانای عالم شد مولانای عارف، نه اینکه نشود، بعد خیلی هم درخشان شد، بعد علمش هم به کمکش آمد، می‌تواند علم ما به کمک ما بیاید و ما اینکار را باید بکنیم، البته همینطور هم می‌شود، الآن علم و شعور با هم آشتی کردند، توجه کردید الآن در دنیای علم، شعور جای بسیار ارزشمندی را برای خودش باز کرده در حالیکه شعور کاملاً متافیزیکی است، کاملاً بحث غیر علمی است و غیر قابل تعریف است اما الآن دارد دنیای علم می‌پذیرد که جمله ذات عالم در زمان با تو کویند روزان و شبان ما سیمیم، بصیریم و هو شیم با شما نهران ما ما مو شیم - مولانا الآن پذیرفتند که هر ذره‌ای در عالم هستی دارای شعور هست، دارای هوشمندی هست، پذیرفتند و این مطلب در دنیای علم توانست راه پیدا بکند و این خودش سر آغاز خیلی از مسائل دیگر است.

**دانش کمال؛** دانش کمال آگاهی‌های بود که شبکه مثبت به ما می‌داد، ما اسم اون مجموعه را می‌گذاریم دانش کمال، قرارداد بین خودمان است، کلیه داشته‌های و آگاهی‌های هست که قابل انتقال به زندگی بعدی است، یکی دیگر از خصوصیاتش و فرقی اینست که اون قدرتها قابل انتقال به زندگی بعدی نیست، مثلاً ما اگر آینده را ببینیم زندگی بعدی بدرد ما نمی‌خورد، قدرت نفوذ در دیگران داریم زندگی بعدی بدرد ما نمی‌خورد، قدرت تشخیص ... داریم زندگی بعدی بدرد ما نمی‌خورد، اصولاً تمام قدرتها قابل انتقال نیست، مثلاً ۵۰۰ کیلو وزنه بلند کنیم قابل انتقال به زندگی بعدی نیست، خدای کامپیوتر باشیم، خدای علوم باشیم، حقوق دانیم، شیمی دانیم، فیزیک دانیم، قابل انتقال به زندگی بعدی نیست، یعنی در زندگی بعدی بدرد ما نمی‌خورد، زندگی بعدی کامپیوتری نیست، فیزیکی نیست، شیمی نیست و... زندگی بعدی که از اینجا با بعد زمان و مکان می‌رویم به بعد لامکان می‌رویم به بعد صرفاً زمان این می‌شود زندگی بعدی که کالبد ذهنی به زندگی ادامه می‌دهد که دیگه این چیزها به دردش نمی‌خورد، فقط این ماجراهای ادراکات است که در زندگی بعدی جایگاه دارد، یعنی جهان ادراکات است در زندگی بعدی اون چیزی که از ادراکات بردیم جایگاه دارد، اون چیزی که از جنس ادراک نیست زندگی بعدی جایگاه ندارد.

هنر؛ بیان هستی به زبان خاصی است، شما هم که یک هنرورز هستید می‌خواهید که با هنرتان چیزی را عرضه بکنید که از هستی گرفتید یا برداشتتان است، ذوقتان است، شوقتان است، تبعات عشق را شما می‌خواهید بیان کنید، این می‌شود تعریف هنر، جزء ادراکات شماست، اما خارج از ادراکات، شناختها همینجا می‌ماند (در همین زندگی) هر چه شناخت داریم راجع به فیزیک، شیمی، علوم و... و هر چه قدرت داریم اینجا باقی می‌ماند، قدرت قابل انتقال به زندگی بعدی نیست، یعنی به درد زندگی بعدی نمی‌خورد، پس این فرق مشخصه دانش کمال است که اینجا دیگه معلوم می‌کند چرا اون قدرتها بدرد نمی‌خورد رود نیل را شکافتیم، خوب زندگی بعدی به چه درمان می‌خورد، هیچی، الآن برویم سراغ موضوع بسیار مهمی که مکانیزم بیماریهای روان تنی را تشکیل می‌دهد.

### توضیحات در خصوص موسیقی (در پاسخ به سوالات)

ازمن سؤال کردند راجع به CD که داریم راجع به موسیقی، بحث موسیقی را ما ده سال قبل به اونطرف تدریس می‌کردیم درباب خاصی و روی موسیقی گروه‌های شیطان پرست و بحث اساساً موسیقی، موسیقی یک شعوری برآن حاکم است که بطور کلی اونطرفش یک معنی پیدا می‌کند و اینطرفش هم یک معنی پیدا می‌کند و ماجرای شعور حاکم بر این قضیه یک ماجرای عجیب و غریبی است، بطوریکه از اینطرف وقتی گوش می‌دهیم اونطرفش یک معنی دیگری پیدا می‌شود و اینکار تکنولوژیکی نیست، تکنیکی نیست و این ماجرا، ماجرای خاصی است و البته ما چند سال بود این را تعطیل کرده بودیم به دلایلی، الآن مقدماً یک CD را در بخش فارسی و موسیقی گروه‌های شیطان پرستها، آهنگهای خارجی هم بزودی به این CD اضافه می‌کنیم تا بتدریج زبان این موضوع را آشنا بشویم، تا سر فرصت بتوانیم با هم یک حرفهای جدی‌تری داشته باشیم و این که چگونه هرکلامی عکسش معنی می‌دهد و این عکسش وارد می‌شود مثل اسب تراواست، اگر ظاهرش را به ما بگویند خوب خیلی چیزها را ما اجازه ورود نمی‌دهیم اما وقتیکه در این قالب وارد می‌شود می‌تواند بیاید و در ذهن ما نرم افزار بسیار قدرتمندی است که اون معکوس را می‌تواند متوجه بشود و تحت تأثیراتی قرار بگیرد، علی‌الخصوص موسیقی گروه‌های شیطان پرستها که برای خودش مفاهیم خاصی دارد، در پشتش تأثیراتی دارد که تشویق به استعمال مواد مخدر، تشویق به خودکشی و... اینجور مسائل در آن بسیار زیاد که حالا یواش یواش رویش کار می‌کنیم و صحبت می‌کنیم یا اینکه مفاهیم بگنجانند در اونجا مثل اینکه عکس خیلی از این نوارها این است سیتن سیتن، شیطان، شیطان می‌گنجانند در حالیکه اینطرف اصلاً هیچ ربطی به اون طرف ندارد که اگر معکوسش بکنیم چنین مفهومی را بدهد حالا بعنوان مقدمه‌ای که روی این موضوع کار بکنیم یا بقیه موارد را صحبت بکنیم بد نیست دوستانی که علاقمند هستند یک بررسی مقدماتی بکنند تا سر فرصت با هم صحبت‌های مفصل‌تری داشته باشیم، ببینید شما یک نوار را از یک طرف گوش می‌دهید یک مفهومی دارد، عکسش را هم گوش بدهید باید همان عبارات برعکس بشود ولی نمی‌شود عکسش هم یک معنی دیگری می‌دهد، حالا گوش بدهید خودتان متوجه می‌شوید که اونطرفش یک مفهوم دیگری دارد که ربطی به معکوس کردن شعر ندارد، شما شعر را معکوس کنید اصلاً اون نمی‌شود، ولی در این قضایا چه انگلیسی یا هر زبان دیگری عکسشان یک معنی دیگری را دارد که انشاءالله باهم دنبال می‌کنیم.

**توضیحات و سؤالاتی راجع به موسیقی در جلسات بعدی؛**

دوستان سؤال کردند در مورد موسیقی و CD که بعنوان یک مقدمه در اختیار دوستان قرار گرفته توضیح این مسأله مشکل است، فعلاً مقدمتاً این در اختیار قرار گرفته، ما ده سال قبل به اونطرف این موضوع جزء تدریسها بود، موسیقی گروههای شیطان پرستها جزء چیزهایی بود که با دوستانمان کار می کردیم و الآن دو باره شروع کردیم مقدمه ای را اصولاً بر موسیقی، شعور در شعر، شعور در موسیقی و بطور کلی شعور در هنر و این که بر هر کلامی، بر هر موسیقی، در هر نقاشی، در هر مجسمه ای، در هر چیزی که نام هنر بر آن اطلاق می شود شعوری سوار است و این شعور طبق مسائلی که انشاءالله خدمت شما توضیح می دهیم مثل ماده، ضد ماده، انرژی، ضد انرژی، شعور، ضد شعور، دوباره عکسش است، عکس کلام من را، عکس هر چیزی ماجرائی است مثل اسب تراوا، یعنی در اصل ما با هم با معکوس کلاممان کار داریم، اصل ماجرائی که کار می کند معکوس کلام است نه خود کلام و اینجا شعوری که سوار بر کلام است با معکوس کردن حرفهای من با معکوس یک شعر اصلاً مطابقت ندارد، اینطرف یک چیزی است، اونطرفش یک ماجرای دیگری است، در این قضیه یک مطلب دیگر هم بگویم و بماند تا بعد و اون هم این که ذهن ما پردازشگر قوی است و یکی از کارهای که می کند معکوس اون چیزی را هم که واردش می شود می فهمد، مثلاً در موسیقی گروههای شیطان پرستها وقتی عکسش کنیم چیزهای می شنویم که گفته می شود سینتن، سینتن، شیطان، شیطان، مسائلی راجع به اینکه استعمال مواد مخدر لذت بخش است، راجع به خودکشی، خودزنی همه اینها در معکوسش هست، این که ما زبان را بدانیم، زبانی را بدانیم یا ندانیم هم هیچ نقشی ندارد، جائی که این می رود در اونجا مشکل ذهن، مشکل زبان و این حرفها نیست، مثل همان روح است که احضار می کنید از هر کجا احضارش می کنید یعنی کالبد ذهنی است دیگه، کالبد ذهنی مشکل زبان ندارد، شما کالبد ذهنی را از هر کجای دنیا احضارش کنید با همان زبان خودتان با او ارتباط برقرار می کنید، لذا این اسب تراوا که وارد می شود، این کلام که وارد می شود به جائی می رود که در اونجا قابل فهم می شود، کشف می شود و بعد از یک مدتی جوان می بیند که میل به خود زنی دارد، میل به استعمال مواد مخدر دارد، میل به افسردگی دارد، میل به خودکشی دارد و این خودش در دنیا از سال ۱۹۷۰ به اینطرف موج جدیدی را به دنیا القاء کرد و همه کسانی که با موسیقی گروههای شیطان پرستها سروکار پیدا کردند (آماری من می گویم مطلق نیست) همه اون کسانی که سروکار پیدا کردند آثار افسردگی، تمایل به استعمال مواد مخدر، خودزنی، خودکشی و... در اونها افزایش و گسترش پیدا کرده است، ده سال قبل به اونطرف نه به اینطرف اینها تدریس می شد و رویشان کار می کردیم، منتها به دلایلی دیگه در این ده سال گذشته کنار گذاشتیم به دلایلی، اما الآن دوباره شروع کردیم منتها برای اینکه دوستان اول بزبان فارسی یک چیزهای را معکوس بشنوند، برایشان جا بیافتد که بعداً معکوس انگلیسی اش را با آن برخورد بکنند و راحت تر باشند، فاز اول را اجرا کردیم، خود این قضیه هم یک کتاب هم دارد، حالا خود کتاب هم نشده من لااقل یک جزوه هم در اختیار دوستان قرار بدهم، خصوصاً اگر بتوانیم مجوزش را هم بگیریم که دیگه خیلی بهتر است، این یکی از مهمترین مسائلی است که باز شدن کاملش اصلاً بسیار حیرت انگیز است، یعنی چه قرار است بشود، چی هست، چطوری هست خودش یک مسأله بسیار بسیار جالبی است که سر فرصت راجع به آن صحبت خواهیم کرد، حالا در دوره های بالا صحبتهاش را داریم ولی کم و بیش دیر باز و در جریان کامل قضیه قرار می گیرید، فعلاً با مسأله برخورد بکنید و

بدانید که ما در واقع این ظاهر قضیه نیست که با آن برخورد می‌کنیم، ببینید اگر به ما بگویند، بگو شیطان خوب است آیا ما می‌گوئیم، نمی‌گوئیم اما اینطرف قضیه (اینطرف نوار) یک شعری می‌شنویم که راجع به صلح است ولی مثلاً پشتش (پشت نوار) داردمی‌گوید سیتن، سیتن، شیطان، شیطان، اون وارد می‌شود، اون در واقع کار خودش را انجام می‌دهد که ظاهرش خیلی قشنگ است، اما توی دلش یک ماجرائی نهفته است و چند درصد از کارهای ما تحت تأثیر مسائل جانبی مثل این موضوع است، کی می‌داند، هیچی نمی‌دانیم و این که ما وقتیکه راجع به یک ضمیر غاصب و هر چیزی را در واقع ما را به خودمان و به ضمیرمان اینجوری به ما معرفی می‌شود، معرفی بشود ما با خودمان دچار تضاد می‌شویم، یعنی ما را علیه خودمان به طغیان وامی‌دارند و ما خودمان نمی‌فهمیم چیه ولی می‌خواهیم خودمان را بگیریم خفه کنیم، عرض کردم اینها یک ماجرای مفصلی دارد، فعلاً گام به گام الان، چون اگر برویم دنبال این قضیه از بحث اصلیمان دور می‌شویم ولی دوستان می‌توانند این قضیه را در منزل پیگیری بکنند و بعد هم یک اشکال دیگر هم هست الان یکی از در وارد بشود می‌بیند که ما برای خودمان موسیقی گذاشتیم (منظور در صورتیکه بخواهیم اینجا را این موضوع را برای شما تست کنیم) می‌گوید عجب خیلی خوب است (البته شوخی می‌کنم ولی از درسمان باز می‌مانیم).

**سؤال (خانم):** در مورد موسیقیهای شیطان پرستها، آیا می‌توانیم بگوئیم آهنگهای مبتذل یا می‌توانیم بگوئیم موسیقیهای که ما را از خدا دور می‌کند؟

**جواب:** اصلاً نمی‌توانیم اینجوری و با این تعریف، چون چه موسیقی ما را از خدا دور می‌کند و یا چه موسیقی ما را به خدا نزدیک می‌کند، این تعریف را ندارد، لذا وقتی که تشعشعات و شعور را می‌شناسیم اونوقت می‌توانیم بگوئیم چیه، مثلاً گفته‌اند موسیقی غنائی حرام است، شاید یک چیزی می‌دانستند ولی به اینصورت گفتند، ولی ما فکر می‌کنیم که هر موسیقی که یک فرم خاصی داشته باشد، این حرام است بقیه‌اش ... الان ممکن است که ظاهر آهنگهای مخصوصاً از گروههای خارجی اصلاً ظاهرش به چنین مسأله‌ای نخورد، حتی ظاهرش راجع به انسان دوستی و نوع دوستی باشد ولی پشتش یک ماجرای دیگری دارد.

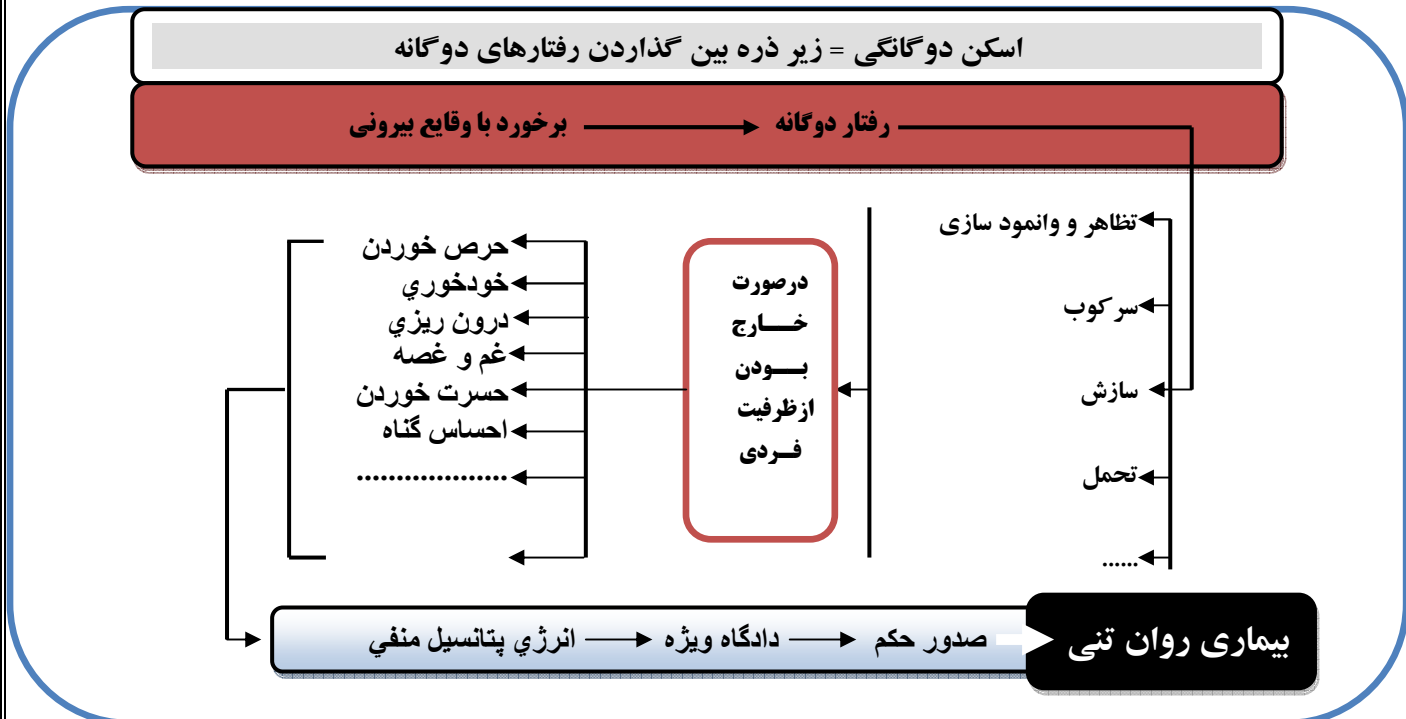
**سؤال (آقا):** آیا موسیقی بدون کلام خطرش کمتر است استاد؟ موسیقی هم خودش به تنهایی برای خودش شعور خودش را دارد.

**در پاسخ به یک سؤال (آقا):** در خصوص موسیقی استاد؛ ببینید این تعیین کننده نیست چون اتفاقاً موسیقیهای غربی پلی فونیک است، بازیهای زیادی دارد و اغلب در قالب چند صدائی، آکوردهای مختلف و پلی فونیک است، موسیقی ما مُنو پونیک است، مثلاً ما با سمفونی زیاد کار نداریم، حالا این سالهای اخیر یکخورده تحت تأثیر قرار گرفتیم و سمفونی آمده و پلی فونیک شده، نه اینها هم باز دلیل نیست، بهر صورت کلش اینجوری نیست چون ما اونطرفش شعور حاکم بر اون نه بازی با تنها، بازی با تنها نه، شعوری که سوار بر اون می‌شود، توی این زمینه باید یکخورده شناخت پیدا بکنیم، عجله نکنید، یکخورده شناخت بدست بیاوریم، بعداً صحبت بکنیم، چون الان هر چه بگویم اونوقت یک اشکالات دیگری پیش می‌آید.

اسکن دوگانگی

بررسی آثار رفتارهای دوگانه و بیان کاربرد حلقه اسکن دوگانگی ( تعریف بیماری روانتی - دادگاهی ( سایکو سوماتیک ) )

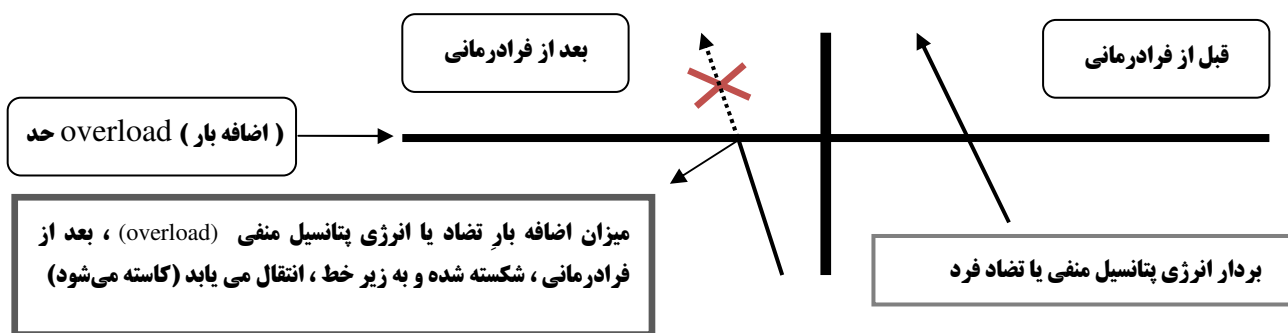
بیان نتایج برخورداری از حلقه اسکن دوگانگی و تعریفی از عرفان ( هنر ضد ضربه شدن )



ما برای تطابق خودمان با محیط مجبور هستیم که رفتارهایی داشته باشیم که این رفتارها دوگانه است ، یعنی به اینصورت که این انطباق ایجاب می کند که ما در درون یک جور اندیشه کنیم و در بیرون یک رفتار دیگری داشته باشیم ، مثلاً فرض کنید ما از کسی خوشمان نمی آید چشم دیدنش را نداریم می خواهیم اصلاً سر به تنش نباشد ولی وقتی که می بینیمش شروع می کنیم به خنده ، روبوسی و خوش و بش ، چرا نمی آئی ، دلگیر شدم ، دلخور شدم از تو ، پیش ما نمی آئی ، چرا سر نمی زنی و... حالا در درونمان چی ، (کاش می توانستیم خفه اش می کردیم) خوب برای چه این کار را می کنیم ، برای تطابق با محیط ، سرکوب می کنیم ، سازش می کنیم ، حالا در زندگی ، سرکار ، همه جا این اختلاف درون ، بیرون ایجاد تضاد می کند ، تضاد گفتیم یعنی چی ، یک جا سم و یک جا غیر از مسأله سمی که اونجا مغز داشت ایجاد می کرد، این مسأله تظاهر و وانمود سازی، تحمل، سرکوب و سازش از یک جایی که خارج از ظرفیت است منجر می شود به حرص خوردن ، درون ریزی، غم و غصه و این مسائل ، یک واکنشی شیمیائی دارد که گفتیم مغز کار خودش را می کند ، یک واکنش تشعشعاتی دارد که پیدا نیست و خودش انرژی است ، انرژی منفی است ما اسمش را گذاشتیم انرژی پتانسیل منفی ، منفی اش که معلوم است. پتانسیل به این دلیل که مثل آب پشت سد است ، دارد اضافه می شود، مثل یک فتری است که داریم جمع اش می کنیم یک جایی یک انفجاری دارد ، انرژی پتانسیل منفی وقتی که به یک میزانی می رسد به دادگاه ویژه ارجاع می شود ، دادگاه ویژه یک اشاره ای به آن داشتیم ، بخشی در نا خودآگاهی ما هست، ما یک سیستم خود پاداش دهی داریم که این دادگاه ویژه جزء اون سیستم خود پاداش دهی است ، این پرونده که ارجاع می شود به دادگاه ویژه برای ما صدور حکم می شود ، صدور محکومیت می شود و ما محکوم به

یک بیماری می‌شویم، یعنی بیماری که بیماری روان تنی دارد محکوم است، به عبارتی دیگر ما به چشم محکوم نگاه می‌کنیم، یا می‌گوئیم بیماریهای دادگاهی، روان تنی و سایکوسوماتیک هم که اسمهای علمی است که بکار برده می‌شود ولی ما می‌گوئیم بیماریهای دادگاهی، بدنبال این قضیه حرص خوردن، خودخوری می‌بینیم که زخم معده حادث شد، بدنبال غم و غصه مشکلات تیروئید پیش آمد، بدنبال تضاد چیزهای دیگر، یکسری بیماریهای که پزشکان ممکن است بگویند عصبی است و افراد می‌گویند بعضیها که آقا ما اصلاً عصبی نشدیم، فکر می‌کنند که بیماری عصبی یعنی صرفاً عصبی و بعضیها به ما می‌گویند که من اصلاً معروف هستم به خونسردی به من می‌گویند بیماری عصبی است، خوب بله همان خونسردیت، خونسرد هستی داری نقش بازی می‌کنی و درواقع اینجا با این خونسردی، اون خونسردی دارد از درون بیماری تولید می‌کند، همان خونسردی عامل بیماری است و یک جا یک چیز دیگر عامل بیماری است. بنابراین این ماجرا را ما پیش رو داریم و خیلی از بیماریها در واقع بیماریهای دادگاهی است و ما در دادگاه محاکمه شدیم که مورد تهاجم قرار بگیریم، مثلاً بیماری اتوایمیون، خوب البته هنوز علت اصلی اش را نمی‌دانند ولی سیستم دفاعی بدن چطوری خودش به خودش حمله می‌کند، مثلاً در آسم، MS در آرتریت، اینها چگونه و با چه مکانیزمی سیستم دفاعی بدن خودش به خودش حمله می‌کند، چرا و چگونه و خوب خیلی از این ماجرا که یواش یواش می‌رویم اون مکانیزمها را از زاویه دید خودمان مورد بررسی قرار بدهیم به اینجا که می‌رسیم حالا در مورد خودمان در یک ارتباطی قرار می‌گیریم که در این ارتباط برای ما یک مسائلی حل و فصل بشود از جمله اگر به هر کدام از ما بگویند که مثلاً شما پرخاشگر هستید و دارید پرخاشگری خودتان را سرکوب می‌کنید، مهارش کردید و هر کدام از ما یک چیزی به ما گفته بشود آیا ما می‌پذیریم، می‌گوئیم نه آقا امکان ندارد من اینجوری باشم، لذا می‌رویم در یک ارتباطی قرار می‌گیریم در این ارتباط خودش می‌آید رو، اون چیزی که هست اما عوضش ما به خود شناسی می‌رسیم. در فرادمانی تا یک لیمیتی (حد) انجام می‌شود و بررسی تخصصی دارد که اینجا انجام می‌دهیم، اگر برای بعضیها در over load باشند یعنی از اون حد معمولی بیشتر باشد در فرادمانی اون over load را می‌زنند، کسانی که بیش از حد معمول از تظاهر، وانمود سازی، سرکوب، سازش دارند استفاده می‌کنند که شدیداً در خطر هستند در فرادمانی اونها را می‌آورد رو، در فرادمانی over load ها را اصولاً مورد شناسائی قرار می‌دهد یکی از این over load کسانی که تضادشان با هستی بیش از حد و اندازه معمولی بوده در فرادمانی مورد بررسی قرار گرفته و اون over load را زدند و حالا در حد نرمال دیگه در این بحث تخصصی اش یعنی اینجا کار می‌شود. بعضیها هستند شما می‌بینید که سرتا پا تضاد هستند، تضاد با خودشان، تضاد با دیگران، تضاد با هستی، همه ما تضاد داریم، یعنی ۷ میلیارد انسان، تضاد داریم، کسی نداریم که تضاد نداشته باشد، ولی بعضیها بطور افراطی و وحشتناکی تضاد دارند منظور overload هستند و گرنه بخودی خود همه ما از دم تضاد داریم با خودمان، با هستی، با خدا، با دیگران، در فرادمانی ممکن است حالتی همفازی کیهانی اونجا پیش بیاید، بعد فرد ببیند که یکخورده حالش مساعدتر شده در یک آشتی قرار گرفته و یکخورده همه چیز قابل تحمل شده است.





### عملکرد اسکن دوگانگی؛

۱) شناسائی و خنثی سازی انرژی پتانسیل منفی؛ کاری که در اسکن دوگانگی انجام می شود یکی شناسائی انرژی پتانسیل منفی است، بهتر بگوئیم شناسائی و خنثی کردن انرژی پتانسیل منفی است، انرژی پتانسیل منفی مجموعه انرژی های منفی است که بر اثر حالت های مانند حرص خوردن، خودخوری، درون ریزی، غم و غصه و حزن و اندوه، احساس نارضایتی، احساس شکست، احساس گناه و... در انسان بوجود می آید و یکی از مهمترین عواملی که ایجاد پتانسیل منفی می نماید رفتارهای دوگانه است که شامل (تظاهر و وانمود سازی، سازش، سرکوب، تحمل و...) است.

۲) آشکار کردن بیماری های روان تنی و معالجه و درمانش؛ پرونده ها را برحسب اولویت ممکن است برای نمونه چند تا را به ما نشان بدهند که این و این و... مال اینجا بوده، فراموش نکنید علائم است که رو می آید، یعنی بازسازی علائم است، یعنی حافظه سلولی است می نشیند درد دلش را بیان می کند، می گوید آره اینطوری شد و بدنبال اون این حافظه سلولی و شعور سلولی شروع می کند به اصلاح شدن و این حافظه و این درد و مشکل از حافظه اش زدوده شدن و آشکار کردن بیماری های روان تنی و درمان کردن آنها.

۳) آشکار کردن رفتارهای دوگانه؛ ببینید در حدی که به ما ثابت بشود که ما از یک مسأله ای استفاده کردیم که در واقع کردیم ولی اینجوری قبول نمی کنیم، یک مورد هائی را نشانمان می دهند که در واقع ببینیم اینجوری هست.

۴) افزایش ظرفیت تحمل؛ یعنی مایک مطلبی داریم اصولاً در این چارچوب عرفان بحث ظرفیت سازی است و شما می توانید متوجه بشوید که هر کسی یک عمق وجودی دارد، یک ظرفیت تحملی دارد، ظرفیت تحمل مجاز نه غیر مجاز، آیا این ظرفیت قابل افزایش هست یا نیست، ثابت نیست، ما یک مطلبی را تعریف می کنیم که من مقدمتاً می توانم اینجوری برای شما مثالش را بزنم، در بحث عمق وجودی ما می توانیم بیاییم شخصیتهای مختلفی را تعریف کنیم، مثل شخصیت کاسه ای، شخصیت حوضی، شخصیت استخری، شخصیت دریائی، اقیانوسی. شخصیت کاسه ای؛ شما اگر یک سکه ای بیاندازید در آن یا هرچی داخل کاسه باشد بمحض اینکه برخورد کنید می بینید که بله این یک چیزی داخلش هست، شخصیت حوضی؛ اما اگر همین سکه را در یک حوض بیاندازیم باز هم معلوم هست منتها یکخورده دقت نظر بیشتری می خواهد. شخصیت استخری؛ و اگر در یک استخر بیاندازیم باز قابل پیدا کردن هست اما نه به اون سادگی که در حوض و کاسه بود. شخصیت دریائی، اقیانوسی؛ و اگر بیاندازیم در دریا یا اقیانوس دیگه نمی توانیم پیدا کنیم، انسانها هم می توانند ظرفیتهای مختلفی داشته باشند، افرادی را می گویند که دهن لق هستند، تا به او برسید آنچه که هست مثل یک کاسه هست که در آن داخل هست، هزار توصیه کردی که این را نگوئی ولی نمی تواند نگه دارد و حالا یک موضوعی را که در این

قضیه دنبال می‌کنیم بدون اینکه به ما فشار بیاید افزایش ظرفیت اتفاق می‌افتد ، این خیلی موضوع مهمی هست و ما بهر حال همواره در معرض یکسری مسائل مثل رفتار دوگانه هستیم ولی باید ظرفیت بالا باشد که انرژی پتانسیل منفی ایجاد نشود. خیلی جاها مجبور هستیم دل کسی را نشکنیم ، خیلی جاها مجبوریم بهر حال غرور افراد را جریحه دار نکنیم ، یک جایی مجبور هستیم .... و دنیای عرفان یعنی دنیای ضد ضربه شدن .

تعریف زندگی ؛ زندگی یعنی اقیانوس موج ، اقیانوس با امواج سهمگین ، یک آن آرام است ، یک آن دیگر امواج سنگین ، آیا شما می‌توانید که چه وقت موج می‌آید یا نمی‌آید ، هست یا نیست ، تا می‌گوئی که خدا را شکر، یکخورده آرام است ، می‌بینید که موج سهمگین آمد ، بنابراین حضور در این اقیانوس محتاج چیه ، چی می‌خواهد ، یک کشتی اقیانوس پیما می‌خواهد، یک زورق امکان ندارد بتواند در اقیانوس چند روزی دوام بیاورد ، اولین موج اگر اون را تکه تکه نکند وهر تخته‌اش نیافتد یک گوشه‌ای دومین ، سومین بالاخره دیر یا زود از پا می‌افتد ، خوب چی می‌خواهد ، یک کشتی اقیانوس پیما می‌خواهد ، اگر ما سوار یک زورق هستیم باید در اسرع وقت یعنی بدون فوت وقت خودمان را بیاندازیم در یک کشتی اقیانوس پیما و گرنه هلاکت ما قطعی است ، عرفان دنیای ضد ضربه شدن است ، حالا همانطور که خواهیم دید، دنیائی است که اگر ما در یک زورق هستیم سریع برویم در یک کشتی اقیانوس پیما ، اگر که ما الآن چند واحد انرژی پتانسیل منفی می‌تواند کلک ما را بسازد ما بتوانیم ظرفیت سازی کرده باشیم ، ظرفیت داشته باشیم و حالا همانطور که می‌آئیم جلو می‌بینیم این ضد ضربه شدن ، کنترل ذهن ، کنترل دشارژ درونی و بیرونی و.... تمام این مسائل قرار است اون ارتقاء ظرفیت را در ما ایجاد کند، تازه اینها همه در فونداسیون است ، یعنی ۶، ۷ دوره همه‌اش فونداسیون است، صحبت پایه است ، صحبت‌های که می‌کنیم برای این است که اصلاً ما می‌خواهیم برویم یک مسافرت ، چکار می‌کنیم، یکی دو روز فقط با ماشین ور می‌رویم ، روغن ماشین ، لاستیک و مسائل فنی ماشین و.... همه اینها، بعضی‌ها فکر می‌کنند که اگر یک نفر ترم ۶ یا ۷ را ببینند با یک عارف روبرو هستند ، ما ۷، ۸ دوره اول فقط داریم فونداسیون را تعریف می‌کنیم که این فونداسیون اگر بخواهد باری رویش گذاشته بشود می‌تواند تحمل کند یا نه، نه اینکه ۴ طبقه رفتیم بالا یکدفعه می‌بینیم ساختمان دارد کج می‌شود و دارد می‌آید پائین، حالا با مثالها یواش یواش آشنا می‌شویم که این مقوله چطور است، خوب افزایش ظرفیت و همه اینها را تا پایان دوره حس می‌کنیم که یک چیزی اضافه شده است. **در پاسخ به یک سوال ضمن بحث (خانم) در خصوص بیماریهای روان تنی ؛ استاد؛ شماره ۲ ( اشاره به دومین کاری که اسکن دوگانگی روی ما انجام می‌دهد) بطور ناقابل به بیماریها یک اشاره مختصری می‌کند که چه پرونده‌های به عنوان مثال ما داریم در این مقوله که محصول انرژی پتانسیل منفی بوده، خودتان هم بعداً قضاوت کنید که بوده یا نبوده در پاسخ به یک سوال ضمن بحث (خانم) در خصوص اینکه دردی که حالا داریم ، دردهای اعضای بدن مثل گردن ، دست و.... آیا ارتباطی دارد به این اسکن ؛ استاد؛** بله ارتباط دارد، حالا شما زودتر لیک گفتید ، الآن داریم کسانی که چیزهای آمده باشد بیرون در این بحث اسکن، دردی، مشکلی، دوستان دستشان را بلند کنند ، خیلی خوب ، حالا ناراحت نباشید تا شب صدایش در می‌آید ( اشاره به کسانی که بیرون ریزی نداشتند) ، اینها همشان از اون دست است که اگر برویم پیش پزشک می‌گوید عصبی است، یعنی آزمایش می‌کند می‌بیند چیزی ندارد و به شما می‌گوید که این عصبی است. عمدتاً خودتان هم ببینید که همینطور هست یا نیست **در پاسخ به یک سوال ضمن بحث؛** عرض کردم خیلی جاها ما نمی‌توانیم

غرور افراد را بشکنیم، خیلی جاها اصول زندگی مسالمت آمیز را نمی‌توانیم بهم بزنیم، خیلی جاها... خلاصه خیلی مسائل هست، اما این فشارش بر روی ما هست و فشارش ما را مریض می‌کند، این فشار روی ما با افزایش تحمل ما قابل تحمل می‌شود.

5) **تغییر تشعشع کلامی ما از منفی به مثبت؛** یعنی کلام ما تشعشعش عوض می‌شود، سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم بردل و این که شما بعضیها را می‌شناسید که کلامشان خوب نیست، بد دهن هستند ولی حرفشان به دلتان می‌نشیند یعنی اصلاً صحبت خوب نمی‌کنند، خیلی هم بقولی بد دهن هستند اما شما دوست دارید حرف زدنتان را و به دلتان می‌نشیند چرا چون بحث این که وقتی می‌گویند سخن کز دل برآید یعنی شما منظور بدی ندارید، نیت بد ندارید، لذا تشعشعش مثبت است و در دوره یک گفتیم که این تشعشع است که دارد با ما صحبت می‌کند در اینجا یک چنین اتفاقی می‌افتد، کلام ما تشعشع مثبت پیدا می‌کند، و این درگزارشات شما خواهد بود که مثل دیروز و همان حرف دیروز را می‌زنید مثلاً می‌گوئید نه، دیروز ناراحت می‌شد ولی امروز ناراحت نشده، چون تغییر تشعشع کلامی اتفاق افتاده، اصولاً این تغییر تشعشع شما را کسانی که اطرافیانشان متوجه شدند، اطرافیان به شما گفتند که تشعشع تان عوض شده دستشان را بلند کنند، اصلاً بطور کلی این مسأله در تجاربتان هست که اطرافیان به شما، کسانی که مدتها شما را ندیدند، می‌بینند می‌گویند که اول فکر می‌کنند لباستان، رنگ مویتان و اینجور چیزها تغییر کرده، بعد یک جوهرهای دنبال این هستند که یک تغییری هست، تغییر تشعشعاتی هست، خودتان احساس می‌کنید ولی من غیر از احساس خودتان منظورم تکیه روی دیگران بود، که دیگران متوجه تغییر تشعشعاتی شما شده باشند، خوب پس این بخش برای ما اهمیت پیدا می‌کند که در واقع این تشعشعات ما عوض بشود، الآن آخرین تحقیقات علمی هم که می‌دانید عکسبرداری از مولکولهای آب و... صورت گرفته یک جهشی را در تفکرات و مسائل بوجود آورده که پیوند عرفان و علم را خیلی نزدیک کرده بهم و ماجرای نقش تشعشعات دیگه بطور علمی آمده ثابت کرده، دیگه ثابت شده که وقتی تشعشع کلامی ما روی مولکولهای آب اثر می‌گذارد، دیگه این اثبات شده و تمام شد، بنابراین این صحبتها سالهاست که دارد انجام می‌شود، خوشبختانه امروز در این برهه علم آمد اینها را ثابت کرد، پس این تغییر تشعشع کلامی ما از منفی به مثبت هم خودش تأثیر گذار است که الآن گفتیم علم هم آمد و این را ثابت کرد با این تحقیقات اخیر.

### آثار اسکن دوگانگی

- آشکار سازی و رفع انرژی پتانسیل منفی ذخیره شده.
- آشکار سازی پرونده های گذشته، حال و آینده.
- آشکار کردن و رفع رفتار دوگانه.
- افزایش ظرفیت تحمل.
- تغییر تشعشع کلامی در جهت مثبت.

**در پاسخ به یک سؤال (خانم) در خصوص انتقال آثار بیماریهای ناشی از دوگانگی به نسلهای بعدی؛** بچه‌ای که بدنیا می‌آید و مریض است، این مسائل دوگانگی ما این انرژی پتانسیل منفی مادر و بالاخره والدین انتقال پیدا می‌کند، مثلاً مادر در دوران بارداری غیر از خودش که در معرض تشعشعات منفی، سموم شیمیایی بدن و مغز قرار دارد، فرزندش هم در معرض

هست، اگر خودش حرص می خورد آیا نوزادش حرص نمی خورد، در واقع این انتقال پیدا می کند به اون نوزاد، یعنی در مادر مسائل و مشکلات که پیش می آید انتقال پیدا می کند به نوزاد، هم به زبان شیمیائی، هم به زبان تشعشع و هم به زبان ژن. به همه این زبانها انتقال پیدامی کند، الان ما وارث هستیم یا نیستیم، وارث نسل گذشته مان هستیم، حرصی که ۲۰۰ سال پیش خوردند الان آثارش در ما هست یا نیست به نظر شما، اگر ۳۰۰ سال پیش حرص خوردند، غم و غصه خوردند الان آثارش در ما هست و ما داریم تاوانش را پس می دهیم.

**پاسخ به یک سؤال در خصوص گریه کردن در مرگ عزیزان (خانم):** این را انشاءالله در ترم بعدی روی ماجرای بینشها بر

می خوریم که اصولاً انسان مفهوم مرگ را نمی داند و این که این مرکز مرگ، نقل جای است، از خوردگی به خوابهای واز خوابگی به بزم شاهی - مولانا و کسی که مفهوم انالله وانا الیه راجعون را نفهمد باید گریه کند، باید غم و غصه بخورد و باید تاوانش را هم پرداخت کند، اما اونی که مفهوم الیه راجعون را متوجه می شود چنین تاوانی را پرداخت نمی کند، چنین غرامتی را نمی دهد، بنابراین قرار بوده که ما مفهوم لقاءالله و مفهوم الیه راجعون را بدانیم و اصولاً می گوید (أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می شوند - یونس ۶۲). اونهایی که به او نزدیک شدند نه ترس نه حزن دارند، تمام شد این قانون است، دیگه حزن این چیه، حزن اون چطوره، حزن مرگ چه جوریه، دیگه آمده خاتمه داده گفته اونی که نزدیک شد نه ترس نه حزن، دیگه شما مجاز نیستی که بگویی من حزن این ... را می توانم داشته باشم (ادامه سؤال؛ هزار و چهارصد سال است که در روضه خوانیها می گویند گریه کنید، اینها همه اش باعث افسردگی ها شده، الان در ایران بیشتر اهمیت می دهند به گریه و زاری. استاد؛ ببینید من اینها را سر فرصت توضیح خدمت شما می دهم، مقدمه یکی از کتابهایمان را (البته کتابهایی که باید چاپ بشود) بنام آئینه عاشورا (که البته به مناسبت ماه محرم که نزدیک است انشاءالله جلسه بعد تکثیر بکنیم و در اختیار شما قرار بگیرد) شما بخوانید بعد پاسخ این سؤالتان را هم انشاءالله کتاباً دریافت بکنید، ببینیم که قرار بوده درس بگیریم یا قرار بوده که گریه بکنیم، قراره درس پس بدیم یا قراره بجای درس پس دادن گریه کنیم، کدامیکش، معلم آمده امتحان بگیرد ما بجای اینکه درس پس بدیم بگوئیم بله ما از نهضت حسینی این درس را گرفتیم، بگوئیم نه ما گریه پس می دهیم و خیلی از این مسائل دیگر، اشکال ندارد این قضیه ولی درس ماجرا را آیا پس می دهیم، اون مهم است، درس را پس بده بعداً....

**سؤال (آقا): در خصوص دادگاه ویژه که آیا موجودات غیر ارگانیک هم تأثیر دارند.**

**جواب؛** ببینید این بخش دادگاه ویژه موجود غیر ارگانیک نمی شناسد، انرژی پتانسیل منفی می شناسد، می بیند شما حرص می خورید تمام است اونجا این را ثبت و ضبط و احضارتان می کند به دادگاه، حالا ممکن است که یک نفر بخشی از حرص خوردن او در رابطه با موجودات غیر ارگانیک باشد، یعنی تحت تسخیر است، یک مسائلی را برایش پیش می آورند که دارد حرص می خورد، اذیتش می کنند، مورد اذیت و آزار است، دارد حرص می خورد کاری هم نمی تواند بکند، دیگه دادگاه ویژه نمی گوید از این است، از اون است، مشکل بینشی است یا مشکل چی هست، کاری ندارد، دادگاه کور است و یک موضوع دستورالعمل این دادگاه این است که می گوید مگر انسان آمده روی زمین که حرص بخورد، مگر انسان آمده روی زمین که غم و غصه بخورد، هیچکدام از غمهای که ما می خوریم برای این دادگاه موجه نیست، می گوئیم خبر مرگ آمده بود، می گوید خوب آمده بود که آمده بود، آی ورشکست شدیم، می گوید خوب

شدید که شدید ، شما آمده بودید روی زمین که کمال را پیدا بکنید، بحث این که شما قاطی بیزینس شدید و... شما را فرستاده بودیم که برانظار است این خلق جهان تا نامزگج کوهره نمان کت کتر اکت مخیا شو جوهر خود کم کن انظار شو - مولانا گنجی بودم پنهان شدم می خواستم آشکار بشوم ، بحث این است که ما هم به گنج بودن خودمان پی ببریم و اظهار بشویم تو ز چشم خویش پنهانی اگر پیدا شوی در میان جان تو کنبی نمان آید پدید - طار ما فرستاده بودیم اونجا شما آشکار بشوید و با آشکار شدن شما هم آشکار بشویم .

### کاربرد حلقه همفازی کالبدی

### همفازی کالبدی

همفازی کالبدی (سیردانس)؛ خوب هم فازی کیهانی سیر آفاق بود یعنی سیر بیرون، حالا یک سفر کوتاهی به درون هم می کنیم و یکی از مواردش را مورد بررسی قرار می دهیم، در این شهر سازمانها، ارگانها و بخشهای متعددی وجود دارند ، اگر که این بخشها و نهادها و سازمانها با هم در ارتباط باشند ، یک نوع برنامه ریزی خواهیم داشت ، اگر در ارتباط نباشند یک ماجرای دیگری است، مثلاً شما تصور بفرمائید در شهر ما شهرداری هست ، مخابرات هست، آب ، برق ، گاز ، مترو و... اینها هست، شما ببینید که اگر اینها با هم هماهنگ نباشند چطوری می شود، شهرداری آسفالت می کند ، اون سازمان می آید می کند برای لوله ، این یکی می آید می کند برای .... خلاصه همه این کارها و در آخر هم مترو می آید می گوید اصلاً همه اینها در طرح بوده ، در اینصورت اتلاف وقت ، انرژی ، ایجاد خستگی روانی برای مردم و خلاصه همه این ماجراها و آخرش هم یک آسفالتی داریم وصله و پینه شده که آثار زخمهای متعددی بررویش هست که اینها نشان می دهد و با ما صحبت می کند که یعنی بی برنامه گی ، اینها نشان از این بوده که بی برنامه گی بوده و ما از قبل نمی دانستیم چی می خواهد بشود، اگر می دانستیم کارهایمان را انجام می دادیم ، پیش بینی های لازم را می کردیم و دیگه اینطوری نمی شد ، کما اینکه مثلاً در شهرکها اگر که بر اساس اصول شهرسازی ساخته بشود دیگه دوباره کاری ها نیست و خیلی چیزها از قبل پیش بینی شده ، وجود ما از کالبدهای مختلفی تشکیل شده ، ما چندین هزار کالبد داریم اما چند تا از این کالبدها که عمده هست ، کالبد روان، ذهن و جسم نیاز دارد به یک ارتباط تنگاتنگی ، اگر ذهن در ارتباط با ما قرار نگیرد فراموشکاری به ما دست می دهد ، ما دسترسی به حافظه مان امکان پذیر نخواهد بود ، اگر روان ارتباطش را با ما قطع بکند ما در یک زمانهایی خیلی چیزهای احساسی را تشخیص نمی دهیم، ممکن است که یک انسان معمولی، یکدفعه تبدیل به سنگدلترین آدم روی زمین بشود ، اصلاً برایش هیچ چیزی مفهوم احساسی نداشته باشد و خلاصه کلام حالتی پیش می آید که در اون از یک جایی شروع می شود که در ادامه توضیحات اینجایش را می گویم و انتهایش ختم می شود به جنون آنی ، اون چیزی که اصطلاحاً به آن جنون آنی گفته می شود، مقدمه اش این است که یکدفعه فرد می بیند که اصلاً نمی داند کجاست ، چیه ، هیچی یادش نمی آید و لحظاتی فقط می داند که گم شد ، حالا این گم شدن بی نهایت تعریف دارد، ممکن است از یک فراموشی ساده شروع بشود که اصلاً یادش نمی آید کجاست ، ممکن است که یکخورده پیچیده تر ولی انتهای این قضیه جنون آنی است ، تعریفی که ما از جنون آنی داریم ، جنون آنی عدم همفازی کالبدهای روانی ، ذهنی و جسمی که اینها از عمده کالبدها می باشد هست، تعریف ما از جنون آنی این مسأله می شود، حالا چند تا از دوستان این تجربه را دارند که یکدفعه دچار یک بهم ریختگی می شوند ، برای ما چون گفتیم که در فونداسیون هستیم برای کسی که می خواهد بیاید در بحث تعالی حرکت بکند در صورتیکه شرایطی برایش پیش

باید که یکدفعه بهم بریزد ، نفهمد کجاست ، رویش خط می خورد ، حالا اگر ده پله هم برود بالایک چنین مسأله ای برایش پیش بیاید رویش یک خط قرمز کشیده می شود ، پس ما اینجا لازم است که در این فونداسیون این مسأله در کنترل ما قرار بگیرد و چنین اتفاقی اصلاً نیافتد ، برای اینکه اگر برویم بالاتر و بالاتر ، یکدفعه این مسأله پیش بیاید ، ببینند که فلانی که فکر می کردند تا این حد رفته به تعالی یکدفعه قاطی کرد ، همانی که می گویند قاط زد ، قاطی کرد و از این حرفها رویش یک خط می کشند و می گویند برگرد از صفر شروع کن ، می گویند قاطی کردی ، برگرد برو از اول ، حالا بیا و درستش کن ، بنابراین همانطور که گفتیم قبل از اینکه بنائی روی این فونداسیون ساخته بشود توی فونداسیون اینها همه دارد پیش بینی می شود که ما ممکن است برویم بالاتر چون می خواهیم برویم بالاتر این حالت باید بسمت صفر میل بکند. (ادامه بحث در بخش کاربرد همفازی کالبدی).

**کاربرد همفازی کالبدی؛** خوب همفازی کالبدی این بخش از وجود ما را تحت پوشش قرار می دهد ، ارتباطی را که در آن قرار می گیریم ، فشاری را ، نیروئی را در واقع روی ما اعمال می کند که حالا دوستان تجربه می کنند البته چند تا ارتباط توی هم هستند ، یکیش این است ، عمده اش این است که می بینیم که بهر حال تحت تأثیر قضایای قرار گرفتیم و این همفازی کالبدی ارتباط پیوندگامی کالبدهای مختلف ما را با هم برقرار می کند که ما دچار فراموشی نشویم ، و دچار مسائلی که هرکس یک گزارشی از بهم ریختگی در این سالهای تجربه زندگی دارد که وقتی بهم می ریزد هرکسی یکجوری بهم می ریزد و یک موردش هست که دیگه در اونصورت آخرین کاری که مد نظر بوده می بینیم که ادامه پیدا می کند و ممکن است منجر به فجایعی بشود که نام جنون آنی را حتماً دوستان شنیدند ، چون دیگه در اونجا هیچی معنی نمی دهد ، نه خون معنی می دهد ، نه احساس معنی می دهد ، چون احساس قطع است ، لذا خیلی چیزها که الآن جلوی ما را می گیرد در بحث احساسی ، الآن خون می بینیم حالمان بهم می خورد ولی در اون شرایط معنی ندارد ، مفهوم ندارد ، احساس مفهوم ندارد ، بنابراین ممکن است این قضایا را به اونصورتی که شنیدید شاهد باشیم ، خوب پس کاری که انجام می شود این است که طی چند جلسه ارتباطی که همینجا می گیریم نه در منزل ، این کالبدها در هم ادغام می شوند ، مثل همان شهری که گفتیم ، یک ستادی تشکیل بشود که همه این سازمانها ، نهادها و ... در این ستاد حضور دارند و طرحهای تفضیلی و غیره مورد بررسی قرار می گیرد برحسب اولویت می گویند مثلاً سازمان آب شما برو برنامه خودت را اجرا کن ، بعد شما برو بعد شما برو آخرش هم می آیم آسفالت می کنیم ، لذا چنین کاری قرار است روی ما صورت بگیرد و ما یک ستاد مشترک پیدا بکنیم ، یعنی پیوندگاه ، یعنی با هم در ارتباط هستند ، لذا هرگز پیش نمی آید که ما دچار بهم ریختگی اونجوری بشویم و این بسمت صفر میل می کند و انشاءالله گزارشهای دوستان را خواهیم داشت ، اما دوسه تا ارتباط با همدیگر برقرار می شود و این ارتباطی که برقرار می کنیم شما به من نگاه می کنید (ما نوررا کاهش می دهیم) و تشعشعاتی را که می توانید مشاهده بکنید ، تغییرات فیزیکی را روی من می توانید مشاهده بکنید ، در مسأله ای که شما دنبال می کنید قضایای را که مشاهده می کنید ما از آن نتایج مهمی می خواهیم بگیریم ، یکی از این مسائل این است که می دانید مکاتبی هست که می گوید اگر این هاله را ما دیدیم این رنگی بود طرف شخصیتش اینجوری است اگر اون رنگی بود ... و یک موضوعش می آید روی هاله ها و رنگ هاله که ما با هم آزمایش می کنیم ، شما طیف های رنگی را متوجه می شوید که می توانید مشاهده بکنید ، دقت فرمودید همه طیف های رنگی را مشاهده خواهید کرد و این مسأله

ابطال این نظریه هست که در واقع شما همه طیف‌های رنگی را می‌توانید ببینید، کدام شخصیت من است و اونجا ماجرا در واقع ماجرای دیگری است، اونچیزی که به ما می‌گوید شخصیت ایشان چیه این نیست، یک چیز دیگری هست که ایشان علامت گذاری می‌کند و ایشان علامت گذاری می‌شود با رنگ هاله‌اش اما اونجا وقتی فرد هدایت می‌شود شخصیت ایشان را بخواند واقعاً از روی هاله‌اش نیست، بلکه با سیستمی ایشان هاله‌اش علامت گذاری می‌شود و به من کمک می‌شود (منظور از طریق موجودات غیر ارگانیک) تا من شخصیت ایشان را بتوانم درونش نفوذ پیدا بکنم و گر نه شما اگر بطور طبیعی به من نگاه بکنید همه طیف‌های رنگی را می‌بینید، هرکسی با یک بخشش هم‌فاز می‌شود، بعد شخصیت واقعی من کدام است، چون شما نیست که همه رنگها را می‌بینید دیگه نمی‌توانید تعیین تکلیف بکنید و بگوئید که خوب قطعاً ایشان این شخصیت را دارد و بعد حالا چیزهای دیگری که دیده می‌شود در واقع به ما ثابت می‌کند که انسان به وسعت جهان هستی است همان انسان شد، انسان جهانی از این پاکیزه تر نبود کلامی - شیخ محمود شبستری و ما همین که اینجا نشستیم صرفاً نیستیم، دوستانی که با پایان نامه‌هایشان ارتباط برقرار کردند دستشان را بلند کنند، توصیه می‌کنیم که همه دوستان با پایان نامه دوره یکشان ارتباطشان را برقرار بکنند.

**ادامه بحث هم‌فازی کالبدی از جلسات بعدی؛** گفتیم که انسانهای معمولی در معرض یک مسأله‌ای هستند که یک‌دفعه می‌بینید که قاطی کردند، زمان و مکان و همه چیز از دستشان رفت، حتی بعضی مواقع همه چیز را هم فراموش می‌کنند، اصلاً یادشان نمی‌آید چی می‌خواستند بگویند، کجا بودند، چکار می‌خواستند بکنند، یک کارهایی می‌کنند بعد به خودشان می‌آیند وقتی به آنها می‌گویند این را گفتی، اینجوری شدی، اونجوری شدی می‌گوید نه من ... نبودم، خوب این تقریباً می‌توانیم بگوئیم عمومی است، یک حد ماکزیممی پیدا می‌کند، که ما به آن می‌گوئیم جنون آنی و در یک جایی این مسأله به حدی می‌رسد که بهش گفته می‌شود جنون آنی، جنون آنی از نظر ما تعریفش این است؛ قطع ارتباط کالبد ذهنی، کالبد روانی و کالبد فیزیکی، اینها ارتباطشان که از دست می‌رود، فرد ادراکاتش، احساساتش نمی‌تواند به جسم انتقال پیدا بکند و به موازات هم قرار بگیرد، لذا فرد در اونموقع هیچ چیزی در او احساسی را بر نمی‌انگیزد، یعنی بچاهش هم دیگه معنا برایش ندارد، چون احساسات قطع شده، اگر کله یکی را هم ببرد هیچ احساس منفی در او ایجاد نمی‌شود، چون احساسات قطع است، هیچ چیزی در زمینه ادراکات، منطق، دودوتا چهارتا هیچکدام معنا ندارد، در آخرین لحظه اونچه را که بوده فیزیک دنبال دارد می‌کند، به خودش که می‌آید دونفر را کشته بدون اینکه هیچ احساس منفی داشته باشد یادش هم نمی‌آید می‌گوید من کُشتم؟، می‌گویند بله تو کُشتی، نه من نبودم، مدارک نشان می‌دهد که بله این بوده ولی اصلاً یادش نمی‌آید، فاکتورهای دارد که این فاکتورها مثل همین چیزهای که خدمتان می‌گویم بعد تشخیص می‌دهند که بله این جنون آنی بوده، قطع ارتباط کالبد فیزیکی با کالبد ذهنی و روانی، یعنی ما مغزمان ارتباطش با ادراکاتمان و با احساساتمان قطع می‌شود چون اینجاسنسورهای داریم که این ادراکات از کالبد ذهنی مخبره می‌کند و می‌گیرد و احساساتمان و چیزهایی را که می‌بیند و می‌شنود مخبره می‌کند و دوباره می‌گیرد و گر نه گفتیم خود نرون ایجاد کننده احساسات نیست، این سلول مغزی نیست که پدید آورنده احساسات است، عاشق می‌شود مثلاً، نه این فقط یک چیزهایی را مخبره می‌کند و بعد دریافت می‌کند، مغز ما آنتنهای متعددی دارد، هر بخشش با یک جا در ارتباط است، می‌دهد، می‌گیرد و ترجمه می‌کند به زبان فیزیک اگر اینها قطع بشود ما اصلاً چیزی یادمان نمی‌آید، یعنی اینکه ما چیزی



رابخاطرمی آوریم مدیریت حافظه گفتیم مال کجا بود مال ذهن بود، کسی که دچار فراموشکاری است مشکل ذهنی دارد یا آنتنها صدمه دیده یا مشکل کالبد ذهنی است، اونها یک ماجراهای دیگری دارد، ماجرایش این است که شما یک نفر نیستی که اینجا نشستی (منظور من های متعددی است که در درون ما هست و...) بنابراین انسان معمولی یک جاهائی بهم می ریزد، می گویند قاط زده، بعد هم یک توجیهاتی دارد، می گوید قاطی کردم، می فهمیم که یعنی چه، می گوئیم آقا خوب قاطی کرد بنده خدا، اما شما تصورش را بکنید یک انسانی در زمینه تعالی حرکت بکند برود به بالا بعد یکدفعه شما ببینید که قاط زد، قاطی کرده، فوراً شما چکار می کنید خط قرمز می کشید رویش **نردبان این جهان مومن است عاقبت این نردبان افتادنی است لاجرم هر کس که بالاتر نشست استخوانش بیشتر خواهد گشت.** **اولاً** البته اونجا راجع به این مطلب است که کسی که می خواهد با کف زدن این و اون برود بالا، با هندوانه های که دیگران می گذارند زیر بغل برود بالا نردبان خلق این ما و منی است عاقبت این نردبان افتادنی است، چون یک موقع کف زدنتان قطع می شود بعد هر که بالاتر باشد از اون بالا پائین که خواهد افتاد استخوانهایش سخت تر خورد خواهد شد، اینجا هم به عبارتی هر چه بالاتر باشد و این مسأله رخ بدهد از ارتفاع بیشتری سقوط می کند می آید پائین، بنابراین فونداسیون خیلی برای ما اهمیت دارد، البته برای یک ساختمان هم فونداسیون حرف اصلی را می زند، در وهله بعد می آئیم سراغ استراکچر ساختمان، اول باید فونداسیونش تعریف شده باشد، خوب حالا همفازی کالبدی چکار می کند، همفازی کالبدی در مورد ما می آید این کالبدها را با هم همفاز می کند و پیوندگاه مطمئنی برایش ایجاد می کند، ببینید یک مثال دیگری من بزنم، وجود افراد معمولی گفتیم مثل یک شهری می ماند که در اون شهر سازمانها، ارگانهها، نهادها و خلاصه اداره های مختلف با هم هماهنگی ندارند و در آن دوباره کاری، صدباره کاری و هزینه های زیاد ایجاد می شود، اگر اینها ستادی داشته باشند که در این ستاد طرح های تفصیلی مورد بررسی قرار بگیرد، دیگر اینطوری نیست، طرحها می آید در اون ستاد و بر حسب اولویت مجوز می دهند که کی برود زودتر شروع کند، کدام سازمان اول لوله اش را کار بگذارد، بعد کدام سازمان چکار بکند و... همه اینها بترتیب اولویتی که در اون ستاد تشخیص می دهند، کارها شروع می شود، آخر هم که کارشان تمام می شود شهرداری می آید آسفالت می کند، دیگه این آسفالت دست نخورده باقی می ماند، اما الآن شما نگاه به این آسفالت بکنید متوجه می شوید که چه ماجراهای اینجا گذشته و چه اقداماتی صورت گرفته است، حالا همفازی کالبدی در واقع ایجاد چنین ستادی است که می آید جسم ما و روان و ذهن ما را البته کالبدهای دیگر هم هست مثل کالبد اختری و... متنها الآن برای اینکه موضوع را بتوانیم با هم به یک تفاهمی برسائیم مختصرش کردم که گیج کننده نباشد، همه کالبدها هست در واقع اینها همه باید با هم هماهنگ بشوند، خلاصه در نهایت ما دنبال چنین ستادی هستیم، بعد این ستاد دیگه بهم نمی ریزد و شما یک آدمی را که ببینید یکخورده در تعالی رفته باشد جلو، دیگه نمی بینید که یک دفعه قاط زد و... بنابراین در مورد ما که الآن سوال کردم بعضی از دوستان دستشان را بلند کردند بسمت صفر میل می کند یعنی اون بهم ریختگیها، اون قاط زدنها بسمت صفر باید میل بکند و ما دنبال این مسأله هستیم در این چند جلسه بعد خودتان را زیر نظر بگیرید البته از الآن زیر نظر باشد ببینید که آیا اون وضعیها تکرار می شود، نمی شود، آیا حذف شده، مثلاً بعضیها پر بود یک عمل می کنند، یعنی هر چند وقت یکبار می دانند موقع قاط زدن است یا بعضیها در یک شرایط خاصی قاط می زنند، مثلاً یک فرد خاصی را که ببیند دیگه نمی فهمند اوضاع چیه، قاطی می کنند، یا در شرایط خاصی، موقعیت خاصی حالا هر کسی یک جواری توی



این رابطه هست و ما آرژوی را تعریف کنیم آرژوی جسمی، ذهنی، روانی، اینها را داریم و بعضی از افرادی شرایط خاصی حالاتی را بروز می دهند که در واقع همین ماجراهاست و غیر قابل کنترل می شود و در بعضی مواقع شدت و ضعف دارد.

اما ارتباطی را که برقرار می کنیم و برقرار کردیم، اصل ماجرا این است که یک نیروی وارد می شود، شما ببینید که این نیرو چی هست که اینکار انجام می شود، اما در کنار اینکار ما چند ارتباط دیگر هم اینجا داریم، یعنی کاری که انجام می دهیم چند تا هدف دیگر هم در آن هست، یکی اینکه شما به من نگاه می کنید و تشعشعات افقی، زاویه دار، هاله ها و غیب شدن را مشاهده می کنید چون ما اصلاً وجود خارجی نداریم، اون هم یک بُعد ماست، یعنی وقتی که هیچی نیست، چند نفر دیدند مثلاً از سر به بالا یا بطور کلی می بینیم اصلاً ما نیستیم و در اصل وجود خارجی نداریم، بحث فائق شدن به این مسأله قفل ذهنی است که باز هم نگاه نکنیم، انشاء الله اون هم این سانسور را بردارد و بتوانیم نگاه بکنیم، اما نتیجه ای که از فرضاً دیدن هاله ها می گیریم شما می دانید مکاتبی این موضوع را دارند که ما به افراد را نگاه بکنیم هاله هایشان را ببینیم و از روی هاله هایشان بگوئیم که چه شخصیتی دارند، ما این موضوع را اینجا ابطالش می کنیم یعنی در واقع شما که نگاه می کنید تمام طیفها را دیدید یا ندید، وقتی که همه هاله ها هست شخصیت واقعی من کدامیک است، هم هیچکدام و هم همه شان، پس در اونجا ماجرا چیز دیگری است، ماجرا این است که اگر ما شخصیت کسی را می خوانیم در واقع اتصال به شبکه منفی و اون هاله یک نشانه است، مثل فال قهوه می ماند در فال قهوه یک نشانه ما را به اطلاعاتی می رساند، مثل فال ورق می ماند، مثل ستاره شناسی می ماند که یکسری اعداد ما را مرتبط می کند و نه اینکه واقعاً هاله فرد اون است و اون یک نشانه است، اینجا در واقع این مسأله ابطال می شود و یک موضوع دیگر اینکه انسان به وسعت جهان هستی است و این که می گوئیم جهان انسان شد، انسان جهانی باید بدانیم که ماجرای انسان بسیار از این چیزهایی که ما می دانیم پیچیده تر است و هر جایش را که باز می کنیم، کلی مسائل عجیب و غریب و باور نکردنی در دل خودش دارد، خوب ما حاصل این قضایا در نهایت این است که ما نگاه دقیق تر به انسان داشته باشیم، نه این که حالا نهایت قضیه باشد برای اینکه اینقدر ابعاد وجودی داریم ولی خوب باید از یک جایی این مسأله را شروع کنیم، از اینجا شروع می کنیم که هم اینکار رویمان انجام بشود و هم این تعریفها را در مورد انسان پیدا بکنیم، در هنگام برقراری ارتباط نور را هم کاهش می دهیم بخاطر اینکه در زیر نور این تشعشعات مشاهده نمی شود، این ارتباط فقط برای خودمان هست و فقط در اینجا برقرار می کنیم بخاطر اینکه حفاظ کامل اینجا داریم و خارج از اینجا ممکن است با فصل مشترکی که با افراد ایجاد می شود در معرض آلودگی قرار بگیرند یا مورد آلودگی قرار بگیریم، چون اینجا یک فصل مشترک ایجاد می شود، بعضی از دوستان ممکن است چشمشان دچار برق زدگی بشود، این هم مسأله مهمی نیست، تشعشعاتی اینجا وجود دارد که چشم بعضیها با آن عادت ندارد، بنا بر این ممکن است دچار اون برق زدگی بشود

### توضیحاتی در خصوص برقراری ارتباط همفازی کالبدی

استاد؛ شما نگاه می کنید به من و ببینید که چی می بینید (در فضائی با نور کم باید اجرا شود) دوستانی که هاله ها را می بینند دستشان را بلند کنند، محبت کنند رنگها را هم بگویند؛ آبی، سفید، مشکی، زرد، سبز کمرنگ، خوب دوستانی که تغییر چهره را دیدند، دوستانی که چند نفر شدن را مشاهده کردند، دوستانی که بلند شدن، کوتاه شدن، چاق و لاغر

شدن، محوشدن را دیدند، دوستانی که نیروهائی به خودشان وارد شد و متوجه شدند، دوستانی که شعاع های نوری افقی، با زاویه از پائین و... را دیدند، خوب انشاءالله درجلسات بعدی این ارتباط را در همینجا دنبال می کنیم می خور که حرکت عاقبت کار جهان بید از غم بک برآمد و رطل کران گرفت - حافظ.

گزارش برقراری ارتباط همفازی کالبدی در جلسه بعدی؛ خوب شروع می کنیم ارتباط را؛ دوستانی که هاله ها را می بینند دستشان را بلند کنند، رنگ هاله ها را بگویند؛ سفید، شیری، آبی، سبز، بنفش، سیاه، نقره ای، دوستانی که چند نفر شدن را می بینند و بگویند چند نفر را می بینند از دو نفر به بالا، ..... دوستانی که تشعشعات افقی، عمودی و زاویه دار را می بینند، کسانی که محو شدن را می بینند، تغییر شکل، تغییرات فیزیکی؛ کوتاه بلند شدن، چاق و لاغر شدن، دوستانی که چشمشان دچار برق زدگی شد، کسانی که زن دیدند، جزئیات اینقدر زیاد است که واردش نمی شویم، می خواهیم بگوئیم که انسان خیلی پیچیدگی دارد که یواش یواش این ماجراها را با هم دنبال می کنیم، بعد یک موضوع دیگر دوستان ارتباطشان را با پایان نامه هایشان توصیه می کنیم که این ارتباط را برقرار بکنند، خصوصاً آنهایی که می گویند ما چیزی نمی بینیم به شما کمک می شود در یکسری مسائل دیگر.

## دوره دوم - جلسه دوم

### عناوین مباحث؛

- تعریف عبادت و توضیح انواع آن (عبادت زنده و مرده) و بررسی علت توقف ناگهانی عبادات.
- توضیح درمورد لوح محفوظ، سرنوشت و تقدیر؛
- ترسیم حلقه انا لله و انا الیه راجعون
- حساب شده بودن فلسفه خلقت - مسئولیت در قبال اعمال.
- مفهوم اذن الهی - جبر معلوم و مجهول - مفهوم جبار.
- بررسی انشاءالله - علت اطلاق عنوان « اشرف مخلوقات » به انسان.
- ترسیم نمودار شرح وظیفه، کم کاری و اضافه کاری در مورد نباتات و حیوانات.
- ترسیم نمودار شرح وظیفه، کم کاری و اضافه کاری در مورد انسانها.
- ترسیم نمودار شرح وظیفه، کم کاری و اضافه کاری در مورد انسان متعالی.
- مشخصات اضافه کاری.
- مصادیق اضافه کاری.

### تعریف عبادت و توضیح انواع آن (عبادت زنده و مرده) و بررسی علت توقف ناگهانی عبادات

#### تعریف عبادت و توضیح انواع آن؛

عبادت چند جور داریم؛ عبادت خطی (عبادت مرده) و عبادت زنده، حالا معنی عبادت را در این دوره با هم مورد بررسی قرار می دهیم، عبادت یعنی عبد بودن، یعنی بجا آوردن رسالت بندگی، بعد حالا این چی هست با هم صحبت می کنیم، ولی علی الحساب برای اینکه بعضی از دوستان نگران راجع به این ترمز دستی هستند چون من معمولاً تا

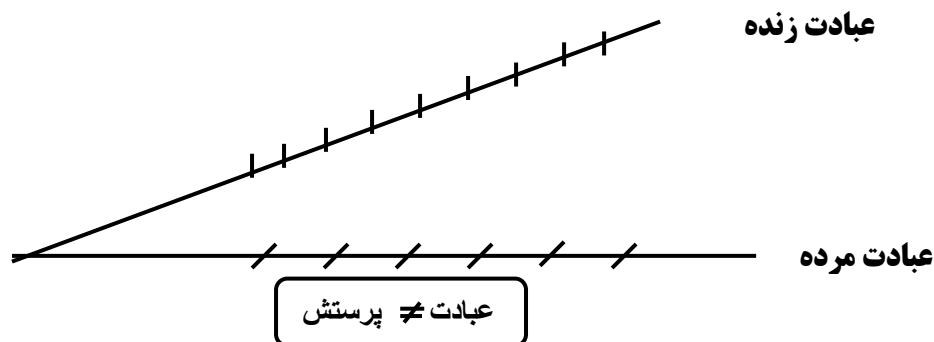
اواسط دوره نمی گویم و اواسط دوره تازه مطرح می کنیم ، عبادت اصولاً هرروز باید از روز قبل یک ارتقایی داشته باشد و وقتی که بصورت یکنواخت و همیشه تکرار یک مسأله هست می شود خطی یعنی کیفیت ندارد ، فقط کمیت دارد ، عبادت زنده متکی به کیفیت است عبادت مرده متکی به کمیت است، مثلاً می گوید نماز خواندی می گوید خواندم، فردا، پس فردا، ده سال دیگر، بیست سال دیگر خواندی ، خواندم ، اما چه کسی از کیفیتش سؤال کرده و چه کسی دنبال کیفیت بوده ، حالا من یک مثالی می زنم خدمت شما ، فرض کنید که یک بچه ای برای اولین بار زبان باز کرده می گوید مثلاً قاقالی لی یا.... والدین چکار می کنند، اصلاً قند توی دلشان آب می شود و تمام کائنات با گفتن قاقالی لی یک بچه یک نوزاد به وجد و سرور در می آید در حالیکه گفته او کاملاً غلط است نه گرامر دارد نه معنی دارد ، نه خودش ساخته ، چه جوری هم ساخته نمی دانیم ، ولی یک چیزی ساخته حالا بهر شکلی اما همان گفته غلط ، نابجا در اون لحظه شیرین ترین کلام بحساب می آید، حالا همان بچه وقتی که بشود ۷ سالش بگوید قاقالی لی اونوقت چه واکنشی نشان می دهید ، حالا اگر همین بچه دیلمش را بگیرد بیاید خانه بعد بگوید مامان به من قاقالی لی بدهید شما چکار می کنید ، اگر لیسانس بگیرد بیاید ، اگر دکترا بگیرد بیاید بگوید من قاقالی لی می خواهم شما چکار می کنید ، خوب این همان طفل است، چطوری شد که یک جا کائنات، ما و همه برایش به ذوق آمدیم ولی یک موقعی می گوئیم این دیوانه شده چرا؟ نه کلام عوض شده نه آدمش عوض شده ، چی عوض شده ، بنابراین آنچه را که در یک جایی درست است در جای دیگری درست نیست ، ( لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا خدایند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند - بقره ۲۸۶) وُسْع است که هر لحظه تعیین می کند که چی چیزی باید بیان بشود.

اون کاری که دیروز انجام می شد امروز قابل قبول نیست ، اگر ارتقاء نداشته باشد ، اگر که ما ندانیم چی می گوئیم ، چی می خواهیم منظورمان چیه اصلاً اقیموالصلاة یعنی چی بود ، دیروز می گفتیم خواندن اما امروز می گوئیم مقیم شدن و اتصال ، دیروز فکر می کردیم که یک عبارتی را باید بگوئیم طوطی وار و گفتیم ، رفع تکلیف شده خوب درست بود ، همان حکایت قاقالی لی بود، گفتیم تو بگو غلط بگو ولی امروز می گوید که این پیمان است که می بندی ، إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ این پیمان است، می دانی چی داری می گوئی، می دانی پیمان داری می بندی ، فردا می گوید أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ منظور چیه، می گوئی صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ منظور چیه ، چه کسانی را داری می گوئی ، دیروز ما فکر می کردیم که راه آنانکه نعمت دادی یعنی اینکه صاحب برج فلان ، نعمت دادی به آنان ، امروز نعمت یک چیز دیگری معنی می شود، رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ پروردگارا در این دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش [دور] نگه دار- بقره ۲۰۱ بهترین ها را خدایا در دنیا بده ، بعد دیروز در ذهنمان می آوردیم که یعنی فرزند سالم ، برج فلان ، خانه فلان ، ماشین فلان ، امروز چی ما به عهده او گذاشتیم ، خودمان انتخاب نمی کنیم ، وقتی خودمان انتخاب نکردیم به عهده او گذاشتیم، اگر بخواهد بهترین ها را به ما بدهد چی باید به ما بدهد که بهترین را داده باشد، آگاهی، آگاهی را بدهد همه چیز را داده ، انسان مشکلش ناآگاهی است ، مشکلش این است که می خواهد برود کمال را پیدا بکند ولی آگاهی ندارد، آگاهی را به او بدهد همه چیز را بهش داده و فنا عذاب النار دیروز می گفتیم آی ما را نسوزان ، امروز می گوئیم که ما را از عذاب ناآگاهی دور نگه دار و فردا یک چیز دیگر می گوئیم ، پس فردا یک چیز دیگر... این مسأله ادامه دارد تا اینکه ما کیفیت زائی بکنیم، ایجاد کیفیت بکنیم، کی از کی

پرسیده امروز نمازت را با چه کیفیتی خواندی، کسی تا حالا از کسی سؤال کرده، خواندی، خواندم تمام شد، دیگره حالا چی خواندی، چه ماجراهائی بوده، چند تا معامله تویش کردی، چند جا رفتی، کجاها سرزدی اینها مطرح نیست، کمیت را دارد نگاه می کند.

### ترمز دستی؛

اما عرفان دنیای چی بود. در دنیای عرفان این مسأله غیر قابل قبول است که کار دیروز، امروز و فردا مثل هم باشد لذا به لطف الهی با کمک همان رحمانیتش، هدایتش شامل ما می شود، می آید خودش ترمز دستی را می کشد، می گوید صبر کن، چی می گوئی، صبر کن داری بزور می خوانی صبر کن برای رفع تکلیف می خوانی، بر حسب عادت می خوانی، اصلاً می خوانی یا متصل هستی و دیگره الی آخر، اینجا ترمز دستی را می کشد، ما اصلاحاتی می کنیم می رویم چهار قدم جلوتر دوباره اونجا می کشد، فکر نکنیم که همین یکبار است، می رویم چهار قدم جلوتر می کشد، اینجا بر حسب سن مان، اونجا بر حسب همان ماجرای قاقالی لی و این لطف الهی است که می خواهد به ما کیفیت را القاء بکند، یعنی باید ببیند اشکال کارشان کجاست تا اشکال کارشان را پیدا نکنند و حل و فصل نکنند نمی توانند حرکت بکنند، خوب حالا این ترمز دستی خوب است یا بد است؛ خوب است، یعنی ما با تجربه ای که دوستانمان دارند شما می توانید سؤال بکنید از دوستانتان از معرف هایتان می توانید سؤال بکنید چون اونها این مرحله را پشت سر گذاشتند، اگر اینجا این ترمز دستی را برای ما نکشند ما می بینیم که ده سال ما رفتیم جلو و همین کار را کردیم، همین ماجرا، هیچ کیفیتی ایجاد نکردیم، بنابراین متوجه می شویم که این لطف است ولو اینکه در آن یک دفعه بگوئیم ای وای چرا اینجوری شد، ای وای چرا... ولی این ای وای، ای وای است که ما پاسخهایی پیدا بکنیم و افرادی باشیم که با انگیزه کافی کمال را دنبال می کنند و این عبادات راههایی هستند که ما را به اون خواسته مان که کمال و آگاهی هست نزدیک بکنند نه رفع تکلیف، یعنی خدای محتاجی ما داشته باشیم که اون بالا نشسته باشد ببیند کی دولا شد بگوید خوب این دولا شد تعظیم کرد خوبه برود کنار بعدی، بعدی و هر که هم که تعظیم نکند بگوید پدرش را درمی آورم بیرون، چنین چیزی نیست، تمام اینها برای ارتقاء بشر بوده، برای ارتقای ماست و اتصال است، حلقه است، صلاة است و ما چه انجام بدهیم چه ندهیم خداوند بی نیاز است از تمام اون کارهای که ما بخواهیم انجام بدهیم فقط کارها بگونه ای طراحی شده که برای ما ماحصلی داشته باشد، اگر اینجوری است، اون کار بدرد می خورد، اگر اینجور نیست اون کار بدرد نمی خورد.



در مورد ترمز دستی در جلسه بعدی؛ هم که با هم صحبت‌های کردیم یادتان هست که، خوب ترمز دستی بجا بود یا نبود اونهایی که می‌گویند بجا بود دستشان را بلند کنند، یعنی خودشان متوجه شدند که نه علتی داشت که کشیده شد، اونهایی هم که می‌گویند نه بی‌علت کشیده شد و هنوز توجیه نیستند، دستشان را بلند کنند، در مورد علت کشیده شدنش هنوز توجیه نیستند که چرا کشیدند، در حالیکه توضیح دادیم گفتیم که وقتی ترمز دستی را کشیده برای عبادت یکی اینکه ما بدانیم که رسم بجا نمی‌آوریم درس است که بجا می‌آوریم، این رسم نیست که دولا راست بشویم، این یک کار مکانیکی نیست، معرفت هر موضوعی برای ما در اولویت اول است، گفتیم اونچه را که می‌گوئیم معرفتشی را هم در واقع درک بکنیم و بعد این که آیا اون کاری را که انجام می‌دهیم سر زور است، بخاطر رفع تکلیف است، از ترس است؛ ترس از مرگ، ترس از جهنم، ترس از خدا و... اینها هست یانه ما داریم کاری را انجام می‌دهیم که به کمال ما کمک بکند. اینها دوتا موضوع جداست، فکر می‌کنیم که خدا نیاز دارد به این کار ما یا فکر می‌کنیم که خودمان نیازمندیم، آخه خیلها فکر می‌کنند که قرضشان را به خدا اداء می‌کنند، می‌گویند که ما قرضمان را دادیم، راحت شدیم، بنابراین همه اینها می‌تواند عاملی باشد که این هوشمندی بگوید بایست ببینیم چکار داری می‌کنی، اول بگو چکار می‌کنی بعد بیا برو، ممکن است اینکار را بکند و بعد مثال قاقالی‌لی را هم که یادتان هست، وقتی که ما با شعور الهی آشنا شدیم یک توقعی هست، زمانی که آشنا نبودیم یک توقع دیگری بود (در پاسخ به سؤال ضمن بحث خانم)؛ ما نیازمند هستیم، برای اینکه در عالم نیاز هستیم، کمال حرکت از نیازمندی به بی‌نیازی است، ما می‌خواهیم خودمان را بکشیم بالا، حالا همین موضوع را با همدیگر صحبت می‌کنیم، حرکت از نیازمندی به بی‌نیازی، می‌خواهیم خودمان را بالا بکشیم، بهر حال یک ریسمانی باید بگیریم برویم بالا، به بالا رسیدیم دیگه ریسمان را می‌خواهیم چکار کنیم، وقتی به بالا رسیدیم به کمال برسیم نیازی نیست ولی تا نرسیدیم اینها همه وسائلی هستند، وسیله بسمت او لذا تا نرسیدیم نیازمندیم، خوب ما الآن در عالم نیازیم دیگه، یعنی این موجود نیازمند است، بی‌نیاز که نیست، تنها ذات پروردگار است که بی‌نیاز است، حالا در این تعریف کمال دوباره با هم پی‌گیری می‌کنیم این مسأله را پس همه اینها را در واقع با همدیگر مورد بررسی قرار دادیم، ببینید جزئیات داشتیم که این جزئیات را لازم است به آن توجه داشته باشیم و مرتب ببینیم که ما چقدر از این مسیر را داریم طی می‌کنیم، چکارهایی رویمان انجام شده، چه چیزهایی را به آن دسترسی پیدا کردیم و خلاصه آمار می‌گیریم مخصوصاً که شما بدانید اینها را در مورد خودمان باید زیر نظر داشته باشیم که ما حاصل یک دوره‌ای را بدانیم چی شده، چی هست، من مخصوصاً آمار می‌گیرم که شما هم اینها را جداگانه برای خودتان مجبور بشوید آماری داشته باشید، خودتان را زیر نظر بگیرید، همفازی کالبدی من سؤال کردم کسانی که سابق بی‌دلیل بهم می‌ریختند یکدفعه اما الآن می‌بینید که دیگه اونطوری نیست یا کمتر شده و دارد بسمت صفر می‌آید، یعنی از نتیجه عملی‌اش معلوم می‌شود، بعضی موارد، بعضی مواقع ممکن است بیشتر بشود (اینها اقلیتند) بعد شروع بکند به سروسامان پیدا کردن، این هم احتمال دارد البته اگر به موردی مثل تشعشع دفاعی و مال اون چیزها نباشد، بحث اینجاست که بیائیم بگوئیم که بیماری روان تنی نداشته، بگوئیم هیچکدام از این قضایا را نداشته این نمی‌شود، بحث عمدتاً این است که یا حلقه تشکیل نمی‌شود یا بحث همان قفل ذهنی است که اطلاعات سانسور می‌شود و فرد هیچکدام از این چیزها را نمی‌گذارند که حس بکند، چون بحث حس این چیزها خودش یک ماجرائی است که خارج از دو دو تا چهار تا است، همانطور که توضیح دادیم، اینجا هم که برنامه را براساس دو دو تا چهارتا مورد بررسی قرار می‌دهیم

نا خودآگاهی ما یک چیزهائی را سانسور می کند و بعد از یک مدتی ما متوجه می شویم که اتفاقاتی افتاده ولی ما حسی نداشتیم که البته خوشبختانه این عده ای که این وضعیت باشند اقلیت هستند ، یک چند درصدی هستند ولی با مرور زمان حل می شود ، با مرور زمان این قفل شکسته می شود و اونها هم می توانند مثل بقیه حس روی مسائلشان را داشته باشند ( سؤال ضمن بحث(خانم)؛ بعد از اتصال من خوابم می گیرد ، من جلسه پیش خیلی سخت خودم را سر کلاس نگه داشتم که خوابم نبرد چرا؟. استاد؛ یک مسأله ای که هست عمده افراد تجربه خواب عمیق را ندارند ، تجربه سکون و آرامش را ندارند و وقتی که اینجا یک ارتباطی برقرار می شود وجود ما با یک موج آرامش برخورد می کند ، بعد از اون است که این نیاز خودش را رو می کند ، نیاز به یک خوابی در شرایطی که وجود ما را یک آرامش گرفته باشد، چون معمولاً ما با اضطراب رفتیم به زور خوابیدیم ، یعنی به زور که مجبوریم ، صبح باید زود بیدار بشویم ، خسته ایم ، بدن ما دیگه نمی کشد، توی این شرایط ما بردیمش به خواب ، نه در شرایطی که واقعاً یک فضای آرامش بخشی باشد ، بنابراین این تجربه را ما داریم. ( سؤال ضمن بحث(خانم)؛ فرموده بودید که کسانی که اتصال دارند خوابشان مستقیم است ، آیا این در مورد بیماران که فرادمانگر اینها را اتصال می دهد در مورد اینها هم صدق می کند و در ادامه سؤال منظور از خواب مستقیم چیست ؟. استاد؛ بله در مورد بعضیها دیگه به صلاح دید شبکه اونها هم یک چنین تغییراتی را تجربه می کنند، الگوی خوابشان عوض می شود واما منظور از خواب مستقیم ؛ خواب فردی که متصل است تعبیر نمی خواهد مستقیم است ، ولی کسی که متصل نیست ، خوابش نیاز به تعبیر دارد و اصولاً خواب چپ است، می گویند خواب زن چپ است، جنگ بود صلح است ، صلح بود جنگ است، مرگ بود تولد است و بالعکس در ادامه سؤال منظور از اون کلمه مستقیم یعنی اون خواب کاملاً همان است استاد ؛ ممکن است سمبلیک باشد ولی خودش گویای خودش است نیازی به تعبیر ندارد ، اونی که اتفاق بیافتد اون را شبکه مثبت نمی گوید ، اگر چیزی است که اتفاق می افتد ، این شبکه منفی است ، اگر خواب طوری باشد که اضطراب بیاید ، نگرانی بیاید ، اینجور چیزها تویش پیدا بشود از شبکه منفی است.

### عبادت

➤ **عبادت مرده** = برحسب عادت ، برای رفع تکلیف و یا ... (نسبت به قبل ، به کیفیت آن چیزی افزوده نمی شود).

➤ **عبادت زنده** = حرکت پویا است امروز نسبت به دیروز رشد داشته ایم .

**عبادت؛ ( نقل از امام جعفر صادق (ع) ) ( نقل از امام جعفر صادق (ع) )**

➤ **عبادت بردگان؛** از روی ترس ( ترس از مرگ ، خدا ، جهنم و ...).

➤ **عبادت مزدوران؛** از روی طمع ( طمع بهشت ، حوری و .....).

➤ **عبادت آزادگان؛** از روی عشق .

➤ **عابد** می خواهد از طریق عبادت به کمال برسد .

➤ **زاهد** می خواهد از روی چشم پوشی ، گوشه نشینی ، گوشه گیری و مراعات لازم به کمال برسد .

➤ **عارف** می خواهد از طریق درک عشق الهی به کمال برسد .

عابد و زاهد در حساب کشی ممکن است بدهکار هم بشوند ولی عارف اساساً حسابی ندارد ، می گویند او را رها کنید او عاشق است ، حرف دنیای عرفان نزدیک شدن به کمال از مسیر عشق است ، عارف از همه بیشتر به الیه راجعون رسیده است و از همه بیشتر به زندگی بعد از مرگ اعتقاد دارد .

**سؤال ضمن بحث (خانم)؛** در خصوص اینکه آیا ما باید حتماً بزبان عربی نماز بخوانیم استاد؛ ببینید این سؤال قشنگی است که آیا اصولاً ما باید بزبان عربی قرآن، نماز و... را بخوانیم، فرض کنید که این شعر بخواند بزبان انگلیسی ترجمه بشود یا به زبان دیگری، ساقیا بده جامی زان شراب روحانی تا دمی بیاسایم زین حجاب جسمانی، کی می تواند این شعر را بزبان دیگری ترجمه بکند بطوریکه اون فرد درکی را که ما داریم همان درک را داشته باشد، کی می تواند، هیچکس نمی تواند در وادی ادبیات درک مفهوم صرفاً با زبان اصلی خودش معنا دارد، درست ترجمه کردند اشعار حافظ، مولانا و... ولیکن اصلاً اون شخصی که با اون زبان ترجمه شده می آید با این شعر برخورد می کند اصلاً یک دریافت دیگری دارد و ما یک دریافت دیگری داریم اگر بخواند ترجمه بشود من برای شما ثابت می کنم و حالا شما خودتان هم اینرا برخورد می کنید که فرضاً اینجا ما دریافت از یک اصلی یک چیزی است و ترجمه اصلاً یک چیز دیگری است، من الآن فقط از نقطه نظر ادبیات قضیه صحبت می کنم، البته به مرور برای شما ثابت می شود که یکسری چیزها را ما استفاده می کنیم معنی اش را می گویم با ترجمه رایج مطابقت بکنید می بینید که ای داد و بیداد دریافت از کجاست تا به کجا، مثلاً همین (رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ پروردگارا در این دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش [دور] نگه دار- بقره ۲۰۱) اگر ما بیائیم ترجمه کنیم بعداً اینجا یک مسأله دیگری دارد که یک نسل، دو نسل بعد دیگر فقط دوزخ را می بیند، آتش ناآگاهی را دیگه نمی بیند و همینجوری برداشت می رود روی ترجمه، ما باید اصل زبان را داشته باشیم تا خود اصل آگاهی را در انتها با آن برخورد کنیم، عرض می کنم این را اجازه بدهید، فرصت به من بدهید، می دانم الآن متقاعد نشدید ولی باز مثالهایی که به مرور برخورد خواهید کرد این موضوع برای شما مشخص می شود که منظورم چی بوده، یک آمریکائی واقعاً اگر بخواند ببیند حافظ چی می گوید باید زبان فارسی را یاد بگیرد، بیاید اشعار حافظ را خودش بخواند، به ترجمه اکتفا نکند، به تفسیرش اکتفا نکند، باید خودش را برخورد بکند، ماجرا اینجا است که به هرزبانی که عنوان می شده همین مشکل را دارد، همین مسأله را دارد شما کتاب مقدس را بیائید به زبان فارسی بخوانید آیا فکر می کنید که همان برداشتی را دارید که بزبان عبری هست، نیست اینجوری، بنابراین اصولاً انسانها مشکل بحث زبان را بهر حال با آن درگیر هستند اما من الآن نمی خواهم مثالها را بزمن چون می رویم در یک جای دیگر اجازه بدهید سر فرصتهایش این مثالها را می زنم تا شما متوجه می شوید که منظور من چیه.

**سؤال؛** (خانم) مگر نماز خودش اتصال پیدا کردن با خدا نیست این اتصالاتی که در این ارتباطها می گیریم نمی تواند جای نماز را بگیرد؟

**جواب؛** سوال این است که ما هم که اتصال پیدا می کنیم (منظور در این حلقهها) خوب اتصال اتصال است، چرا این جای اتصال نماز را نمی تواند بگیرد، ببینید ما حلقه های بسیار زیادی داریم، الآن حلقه تشعشع دفاعی با حلقه فرادرمانی آیا یکی بود، شما الآن تجربه کردید، حلقه های دیگر هم همینطور است، الآن در اینجا دو سه تا ارتباط ما داریم که حلقه هایش اصلاً با همدیگر کاملاً فرق می کند، اینجا این صلوات خودش حلقه عام و حلقه خاصی است و دراون یکسری اطلاعات و آگاهیهای خاصی هم جاری هست، منتها ما متصل نشدیم، منتها به ما نگفتند که باید متصل بشوید، گفتند باید بخوانید و ما هم خواندیم و بعد دیدیم همینطور خواندیم، خواندیم و خواندیم، توجه می فرمائید در صورت اتصال خودش یک حلقه عام و جنرال است، حلقه عام را یک تعریفی از آن بکنم؛ ما خودمان هم یک حلقه عام و جنرال

داریم ، این حلقه عام، حلقه ارتباط ویژه است، یک حلقه‌های داریم حلقه عام و ویژه است یعنی هر کسی بدون دعوت می‌تواند بیاید داخل اون حلقه ، ارتباط فرادرمانی گفتیم که بگو ساعت ، اسم و... ولی یک ارتباطهای داریم که عام است و در همه زمانها الآن اگر اسمش را گذاشتیم ویژه بخاطر اینکه یک شبهای خاصی از آن استفاده می‌کنیم بدلالی، اما بزودی عام خواهد شد، هرکسی بدون دعوت ، با دعوت می‌تواند بیاید داخلش و از این چیزها داریم در آینده نزدیک ، یکخورده سطح اطلاعات و فرهنگ مردم در این زمینه بیاید بالاتر بعد ببینیم چی‌ها داریم ، لذا یک موضوعی مثل صلاة ارتباطی عام است که آگاهیهای عام و دروس عام در آن جاری است ، دروس عمومی در آن جاری است ( دروس عمومی و اختصاصی که می‌دانید ) اما همان را که برویم بعداً برای دروس اختصاصی نیاز به حلقه‌های اختصاصی هست ولی اون کلیاتی را عنوان می‌کند و این کلیات ماجرای عام است مثل بسم‌الله که خودش یک ماجرای دارد ، رحمان همان که داریم صحبتش می‌کنیم ، رحیم با هم صحبت خواهیم داشت ، مالک یوم‌الدین را شما ترجمه اش کنید ، این است که می‌گویم خدمت شما که به ترجمه نمی‌توانیم اکتفا بکنیم ، باید بیایم ببینیم که درونش چه خبره ، صاحب یوم‌الدین ، این یوم‌الدین چیه ، بنابراین باید اصلش را داشته باشیم ، از اصلش دور نشویم تا خود اون مفاهیم را داشته باشیم ، البته ماجرای صلات شاید به قدمت تاریخ است ، از عهد عتیق و اینجا هم که اقیموالصلوة دیگه از این آشکارتر نمی‌شده که گفته بشود ، اقرءالصلوة که نبوده گفته اقیموالصلوة ، مقیم شدن ، دیگه از این آشکارتر من نمی‌دانم که چی می‌بایستی باشد، بنابراین این بوده و هست و کاری که ما داریم انجام می‌دهیم این است که در اون اتصالات قرار گرفتیم و داریم الآن اون اتصالات را رویش کار می‌کنیم و همه انسانها در هر کجائی با کتاب مبین ، کتاب آیات آشکار الهی در ارتباط هستند ، با موضوع صلات و اتصال در ارتباط بودند همه انسانها ، شما هر کجا فکر بکنید ، انسانی نیست که ماجرای اتصال به گوشش نخورده باشد می‌گوید ( ذَلِكَ الْكِتَابُ لَأَرْبَابٍ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ اِنْ اِسْتَكْبَرُوا فِيهَا عِصْيَانًا لِّرَبِّهِمْ اِنَّ رَبَّكَ لَظَهِيرٌ لِّلْمُتَّقِينَ ) آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تعوابعیبندگان است بقره ۲) آن کتاب آشکار الهی همه انسانها در اختیار دارند بنابراین یکخورده باید با هم مفاهیم ابتدائی‌تری را با هم صحبت بکنیم ، این اتصالات مان را یکخورده جان به آن بدهیم ، اصولاً تا درک اتصال را ما پیدا نکنیم حرفها زیاد فایده ندارد ، باید اصولاً خود اتصال را ما درکش بکنیم ، با آن کار انجام بدهیم برای همین هم اصراً داریم که دوستان کار فرادرمانی را انجام بدهند ، به این علت است که می‌خواهیم شما عملاً این اتصالات را بکار بگیرید ببینید با آن می‌توانید مشکل یکی را حل بکنید وقتی توانستید معلوم می‌شود که شما متصل هستید اونوقت خودتان درک اتصال را بدست می‌آورید که هدف از اتصال چیه ، اما در غیر اینصورت اگر ما مکرر بگوئیم اتصال ، اتصال چه فایده‌ای دارد ، یکخورده زمان لازم داریم ما در این قضیه .

در پاسخ به سؤال ضمن بحث در خصوص اینکه می‌توانیم با هر زبانی هم با او ارتباط برقرار کنیم؛ بله صددرصد، می‌گوید یحییٰ مرتضی و آدابی مجوی، هر چه می‌خواهد دل ننگت بگویی - مولانا، ببینید منظور من اینها نبود شما می‌توانید هرکاری بکنید ، هر جور قربان و صدقه‌اش بروید، من عرض کردم اشعار مولانا، حافظ ، همه ادبیات کشورهای مختلف به فارسی ، از فارسی به زبان کشورهای مختلف ترجمه شده نه اینکه نشده، اما همه اونهایی که با ادبیات سروکار دارند می‌دانند که هیچی اون زبان اصلی نمی‌شود ولی شما می‌دانید که همانی که گفت یحییٰ مرتضی و آدابی مجوی هر چه می‌خواهد دل ننگت بگویی - مولانا وقتی می‌آئیم صحبت کارشناسی

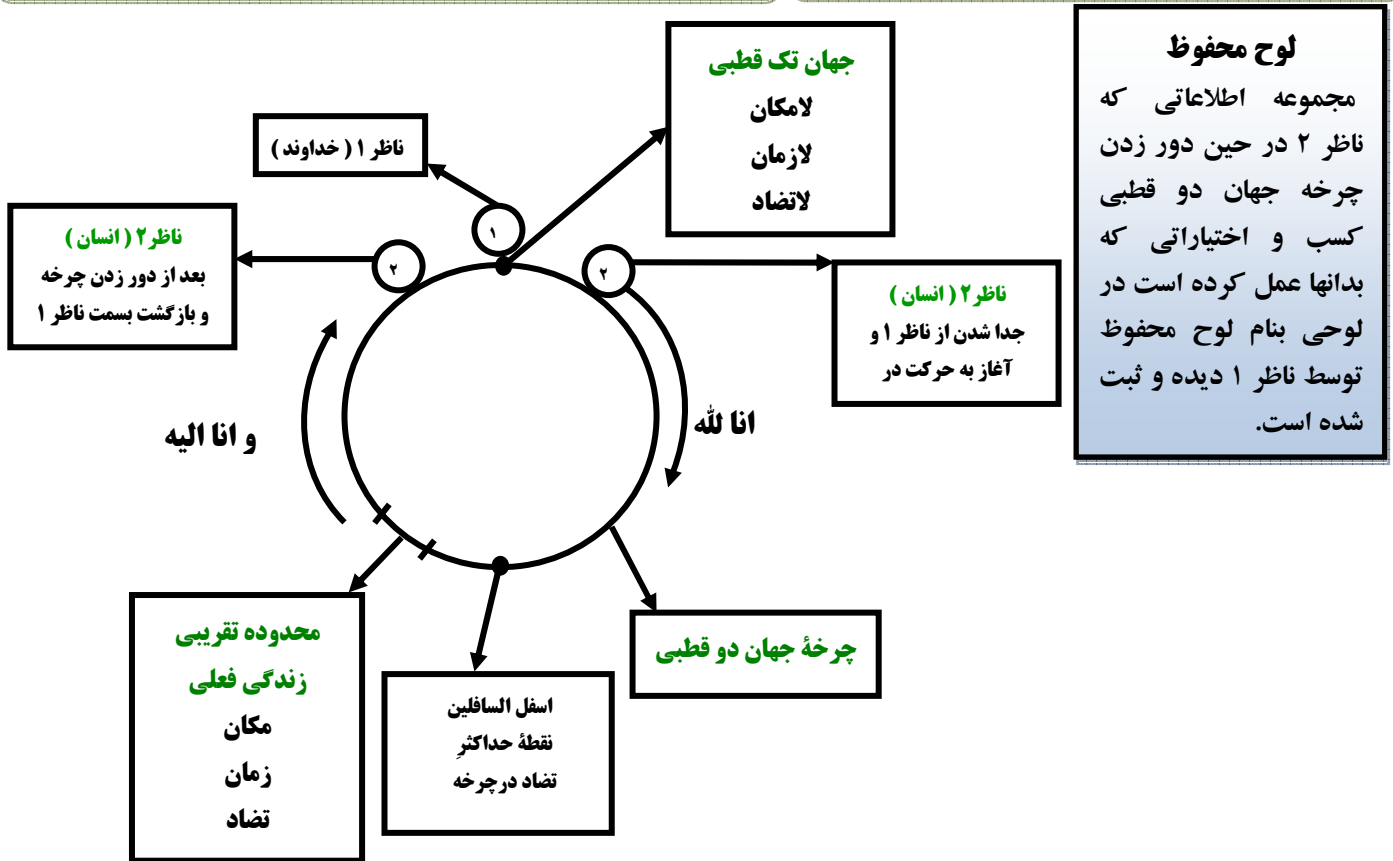


می خواهیم بکنیم ، اینجا بحث صحبت کارشناسانه است و می خواهیم بیایم بحثهای کارشناسی داشته باشیم نه حرفهای عامیانه و حرفی از سطح عام ، یک مقداری داریم می آئیم تخصصی تر موضوعات را بررسی کنیم برای همین هم شما متوجه می شوید که بحث کمیت و کیفیت و این حرفها مطرح می شود، کی در سطح عام این حرفها مطرح است ، بله اون کارها را کردید حتماً به فراخور حال و به فراخور اشتیاق بهره گرفتیم، صد در صد نتیجه گرفتید ، منتها اینجا بحث ، بحث چیز دیگری است که شما منظور من را بزودی متوجه خواهید شد .

**در پاسخ به سؤال ضمن بحث در خصوص دعا و عبادات .استاد :** حالا آمده انسان به خودش ، یعنی درست است ، هیچ مشکلی نیست ، ببینید دو حالت است یا این قضیه اتفاق افتاده ، اتفاق می افتد ، اینجا عام است ، الآن بگوئیم دستتان را بلند کنید ، اکثریت است، موضوع اکثریت است، در هر موردی که صحبت می کنیم آماری است ، آمار می گوید که اکثریت گفتند بله یا اکثریت گفتند نه اما اونجا باید یک نفر بنشیند تا چی بشود که او متحول بشود ، این معلوم نیست ، اگر نشد چی ، بعد از کجا معلوم درست شد ، غلط شد ، چه نتیجه ای گرفت ، کما اینکه اگر اینطور باشد ما نباید اشکالی داشته باشیم و اگر اینجور بود الآن این تعداد دستشان را نمی بایست بلند می کردند ، چون دیگه اشکالی نمانده بود ، اما الآن هم دوستانی که دستشان را بلند کردند انصافاً البته ما برای خودمان است نمی خواهیم که سر همدیگر را شیره بمالیم یا کلاه بگذاریم ، بروند نگاه کنند ببینند (نگاه به عبادات خود بکنند) یا برحسب عادت است یا برحسب زور است یا برحسب رفع تکلیف است یا برای راه افتادن کارهایشان است یا .... (یک خانم ؛ یا برحسب عشق است) عشق اگر باشد که تمام است اصلاً اگر صحبت از عشق است دیگر حرف آخر است ، عشق یک مفهومی دارد که بگذارید این را هم پس صحبت بکنیم، حالا این حرفها پیش آمد تکمیل کنیم، ببینید دعا و عبادت در عرفان یک ماجرائی دارد که من برایتان خیلی مختصر و مفید اجازه می خواهم که بیانش بکنم ، می گوید یارب از تو آنچه من گدایم خواهم افزون ز خراب پادشاه می خواهم هر کس از تو حاجتی می خواهد من آوردم ز تو تو را می خواهم - **خواج عبدالله انصاری** حافظ می گوید فرغ و وصل چه باشد رضای دوست طلب که حیف باشد از او غیر از او تمنائی - **حافظ** ببینید عبادت و دعا در دنیای عرفان دو کلمه است حیف باشد از او غیر از او تمنائی ، فراغ و وصل چه باشد رضای دوست طلب ، رضای دوست چیه ، چه چیزی خدا را راضی می کند، وصل ما ، او عاشق است ما معشوقه ایم ، دنبال ماست ، اگر ما امکانات این را فراهم بکنیم که او ما را کشف بکند ، این می شود رضای دوست ، رضای دوست یعنی فراهم کردن امکان وصل ، او دنبال ماست ما فرار می کنیم او دنبال این است که یک چیزی به ما نشان بدهد، ما در ماجرای وصل نیستیم ، بنابراین زمانی که ما این مسأله را این راه را فراهم کنیم رضای دوست است که حیف باشد از او غیر از او تمنائی خلاف طریقت بود که اولیاء **تنگانند از خدا جز خدا که از دوست چشمت به احسان اوست تو در بند خویشی نه در بند دوست - سدی** حالا ما که دعا می کنیم خدایا کار ما را راه بیانداز خلاف طریقت بود که اولیاء تمنا کنند از خدا جز خدا گر از دوست چشمت به احسان اوست تو در بند خویشی نه در بند دوست و در نهایت در دنیای عرفان دعا و عبادت اینها یک انگیزه بیشتر ندارد ، یک نیم خط بیشتر نیست **خدایا از سرکوی خود به ششم نفرست که سرکوی تو از کون و مکان ما را بس - حافظ** من خودت را می خواهم بهشت را نمی خواهم .

ترسیم حلقه انا لله و انا الیه راجعون

توضیح در مورد لوح محفوظ ، سرنوشت و تقدیر



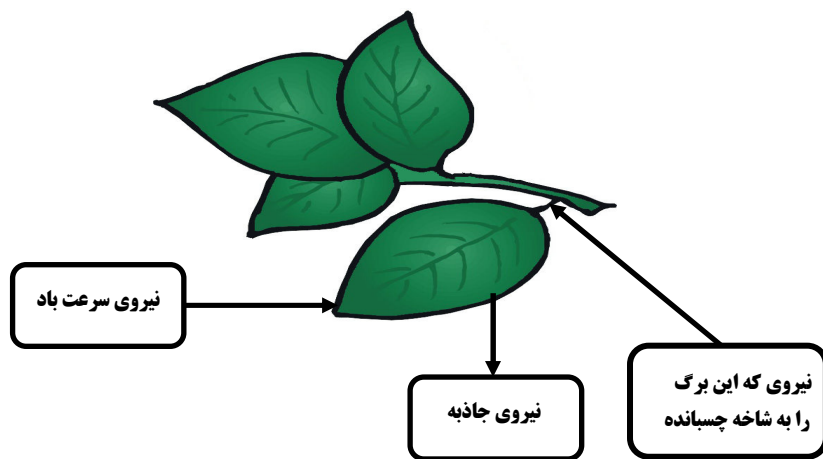
حلقه انا لله و انا الیه راجعون

ما یک حلقه‌ای داریم ، این حلقه، حلقه انا لله و انا الیه راجعون است در اینجا ما یک جهانی داریم که فاقد زمان، مکان و تضاد است، از آنجا ما آمدیم وارد جهان ابعاد مثل زمان و مکان و تضاد شدیم یعنی جهان دو قطبی، جهان دو قطبی یعنی همه چیز با تضاد شناخته می‌شود، می‌گوئیم روز و شب ، اگر روز نداشته باشیم آیا مفهوم شب را متوجه می‌شویم که چیه ، ظلم و عدل ، معنی یکی را که بدانیم معنی دیگری برای ما مشخص می‌شود ، ما از اینجا (جهان تک قطبی) حرکت خودمان را شروع کردیم آمدیم که از اینجا (از سمت دیگر حلقه) دوباره برگردیم به بالا ، صرف نظر از اینکه توی این مسیر چی بوده ، چی هست ، چکار می‌کنیم ، چرا آمدیم ، چرا از اینطرف آمدیم و از اینطرف می‌رویم ما یک صحبت‌های دیگری اینجا می‌خواهیم بکنیم ، می‌خواهیم بگوئیم که یک ناظر اون بالا داریم می‌گوئیم خدا و یک ناظر که ما هستیم ، آمدیم از اینجا دور بزیم و از اینطرف مقابل بیائیم بالا ، اگر یک دور زدن ما مثلاً صد میلیارد سال طول بکشد ، ناظر ۱ در اون بالا چقدر زمان برایش طول کشیده این صد میلیارد سال ما برای اون در یک طرفه العین در یک نظر ما یک دور زدیم آمدیم بالا ، یعنی برای اون زمانی صرف نشده ، خوب همینجا یک نتیجه‌گیری مقدماتی بگیریم ، پس بدون صرف زمان او ( ناظر اول ) دید که ما یک دور زدیم آمدیم بالا ، کما اینکه ملائک می‌گویند ؛ (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ) و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو [تو] را [تزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید - بقره ۳۰] و قتیکه به ملائک

گفته می شود می خواهم جانشینی قرار بدهم در زمین گفتند که آیا جانشینی قرار بدهی که خونها بریزد و فسادها بکنند، درحالیکه خداوند در اینجا نگفت من چه موجودی می خواهم بیافرینم اونها از کجا دیدند که خونها ریخته شده و فسادها کردند ، بخاطر اینکه زمان نداشتیم در اونجا، پس اطلاعات یک چرخه در چند ثانیه برای خداوند مشخص شده یعنی تمام این چرخه را مشاهده کرد که چه اتفاقی در آن می افتد در صفر ثانیه اول خداوند تمام اطلاعات این چرخه را دید (در پاسخ به یک سؤال ضمن بحث؛ برای اینکه زمان شامل حالش نمی شود اگر زمان شامل حالش بشود مثل من و شما سن و سال خواهد بود، برای اینکه زمان ندارد ، مکان ندارد ، برای او نه سن ، نه سال ، نه خواب و... نیست) **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ خداست که معبودی جز او نیست زنده و برپادارنده است نه خوابی سبک او را فرو می گیرد و نه خوابی گران-** بقره ۲۵۵) آنچه که در این چرخه اتفاق بیافتد در صفر ثانیه دیده شده ، اصلاً هدف از این آیه این است که این را به ما برساند و گرنه اصلاً خداوند مگر نیاز دارد که به ملائک بگوید که من می خواهم موجود بیافرینم، خوب می آفریند، مگر نیاز دارد بیاید از ملائک کسب اجازه بکند، این آیات کشف رمزش این است که در واقع یک مطالبی را به ما برساند.

**لوح محفوظ؛** حالا اینجا ما یک چیزی بنام لوح محفوظ پیدا می کنیم که اطلاعات این چرخه در آن است ، در چند ثانیه دیده شده، در صفر ثانیه، یعنی هنوز ما حرکت نکرده معلوم شد که انتهایش چی هست ، اگر سؤال بشود آیا اینجا می دانند که ما فردا چه می کنیم ، چه جواب می دهیم ، جواب می دهیم که بله می دانند ، چرا می دانند، چون که دیدند ، در صفر ثانیه دیدند که من الآن چه اختیار می کنم ، شما چه اختیار می کنید ، اما به شما تحمیل نشده که شما الآن اینجا باید باشید ، یعنی عروسک خیمه شب بازی ماها نیستیم که از بالا تکانمان بدهند و با این تکان دادن یک اتفاقاتی بیافتد، چون در اونصورت ما می شویم سرگرمی خدا و خدایان ، دیگه از ما سلب مسئولیت می شود ، چرا؟ چون که مارا تکانمان دادند و اینجوری تکانمان دادند ، دیگه از ما سلب مسئولیت است ، می گوئیم خوب می خواستی یک جور دیگر من را تکان بدهی یک ذره زکرم تو جهان خالی نیست حکم تو کنی و ما صیم نام نمی ) (بی حکمتش نیست حرکتی را که مراست پس سوختن روز قیامت زکبانت - **نیام** خیام به طعنه می گوید اشعار خیام همه اش طعنه است به اونهایی که آمدند و صحبت مسأله تقدیر و سرنوشت را به اینصورت بیان کردند که اگر شما اینجا هستید یعنی الآن خدا خواست که شما اینجا باشید و نه اختیار شما ، ما می گوئیم اختیار ما مارا اینجا کشانده ، اینجا هستیم و مسئولیت خوب و بد خودمان را داریم (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ پس هر که هموزن ذره ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید هر که هموزن ذره ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید- زلزال ۷ و ۸) یعنی مثقال مثقال حساب می خواهند ، یعنی اینکه ما به شما اختیار دادیم (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا سَبَّسْ پلیدکاری و پرهیزکاری اش را به آن الهام کرد- شمس ۸) ما به شما الهام کردیم دوتایش را الهام کردیم، حالا چه بازی می خواهید بکنید، بکنید ما از شما مسئولیت می خواهیم، بنابراین تا اینجا معلوم شد اگر ما صد میلیارد بار اینجا را دور زده باشیم و هر دورمان هم صد میلیارد سال به زمان خودمان طول بکشد ، اینجا این را چقدر دیده در صفر ثانیه ، فقط دیدند نه اینکه به ما اعمال نظر کرده باشند ، اما در مورد اینکه گفته شد برگی از درخت نمی افتد مگر به اذن خدا، اذن او این است (خدا، هوشمندی ، قوانین و اعداد)، الآن خداوند در صفر ثانیه اراده خودش را اعمال کرده ، اراده اش اعمال شده به هوشمندی ، هوشمندی قوانین را گذاشته و قوانین اعداد را گذاشتند تمام شد

و رفت و الآن این را که در دستم است هست و لش کنم می افتد آیا به اذن خدا می افتد، اذنش را داده، اذنش را در صفر ثانیه اول بصورت قانون گذاشته ، اذنش جاذبه است ، شما نمی توانید بگوئید من و لش می کنم اگر خدا بخواهد می افتد اگر خدا بخواهد نمی افتد، می افتد اذنش را برای شما مشخص کرده، برویم سراغ برگ یک درخت ، این برگ یک درخت و این هم یک شاخه، خوب این سرعت باد و این هم جاذبه ، این نیروئی که این برگ را چسبانده به این شاخه ، یعنی این را ما می توانیم بکشیم ببینیم که با چه نیروئی این برگ کنده می شود، با چند نیوتن ، با چند کیلو گرم یا با هرچی، آیا می توانیم یا نمی توانیم ، ما اینجا یک چیزی پیدا می کنیم که برآیند این سه تا نیرو تعیین می کند این برگ چه موقع از درخت می افتد، ما برگ را می گیریم ، هربرگی را که خواستید من را صدا کنید من می آیم اونجا برایتان این برگ را می کنم آیا دلیل براین است که من بر اذن خداوند فائق می شوم ، نه قانون گذاشته ، گفته هر گاه نیروئی از این بیشتر شما وارد کنید این کنده می شود، اذنش را داده، در صفر ثانیه اول اذنش پیاده شده و هستی را این نیروها و قوانین سر پا نگه داشتند ، بنابراین بمحض اینکه این نیرو حالا یا نیروی باد است یا ... بیش از این نیروی بشود که این برگ را به شاخه نگه داشته این برگ از درخت کنده می شود .



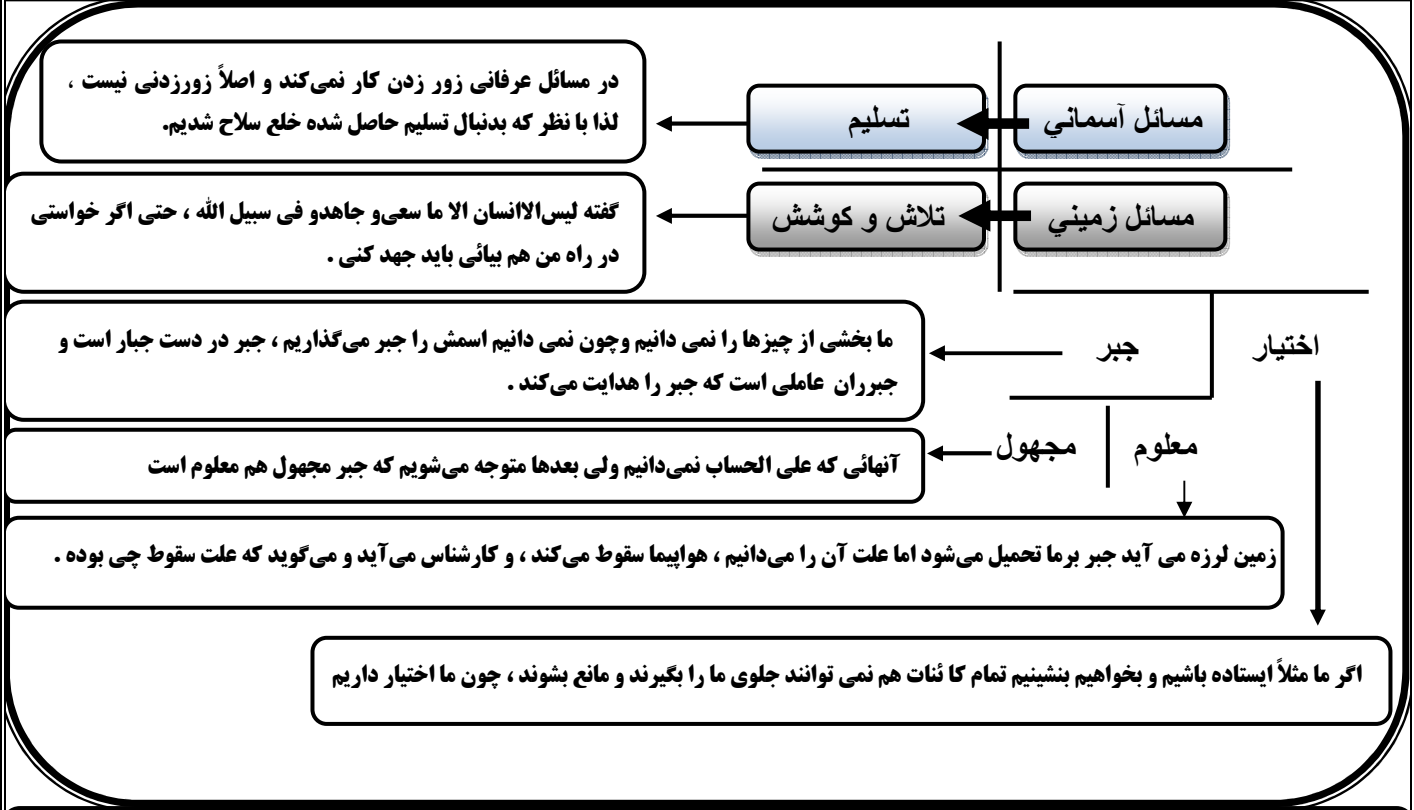
**حساب شده بودن فلسفه خلقت - مسئولیت در قبال اعمال**

**مفهوم اذن الهی - جبر معلوم و مجهول - مفهوم جبار**

گفتیم که در مسائل آسمانی چی لازم است، تسلیم لازم است چرا؟ مسائل آسمانی منظورمان چی بود، مسائلی که مربوط به کمال می شود زور زدن نیست، مسائل عرفان ، مسائل کیفیتی زور زدن نیست ، شما در فرادمانی می توانستید زور بزنید و کسی را درمان کنید، نمی توانستید ولی با نظر شما توانستید ، نظر شما بدنبال چی حاصل شد ، بدنبال تسلیم شما ، ببینید اون مما رزقناهم ینفقون بود اما شما بعد از اینکه از این روزی آسمانی برخوردار شدید چکار کردید ، دست از تلاش برداشتید ، خلع سلاحتان کردیم ، اون خلع سلاح تسلیم بود ، ما آمدیم مقدماتی را فراهم کردیم که با هم درس موضوع تسلیم شدن را تجربه بکنیم ، یعنی بیائیم بگوئیم ما تسلیم شدیم ، هیچ کاری نکردیم ولی کارمان انجام شد ، در تمام موضوعات ماوراء ، موضوعات کمال این قضیه صادق است ، اما در مسأله زمینی چی لازم است تلاش (وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَابْنِ كَبِيرٍ ۖ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ - توبه ۲۰)

در راه خدا جهد کنید، یعنی کوشش کنید، حتی راه خودش ، گفته هرکس می خواهد بیاید راه من باید برود کوشش کند ، نگفته که هرکس خواست بیاید راه من از اینجا می گذارم اینجا ، شما ۱۲۴ هزار نبی و چقدر قدیسین را می بینید که در راه خدا چه مجاهدتها کردند ، کدامشان را گرفتند از اینجا گذاشتند اونجا و از اونجا به اونجا، همشان در مسائل زمینی مثل بقیه آمدند شرکت کردند، زخمی شدند ، زجر کشیدند ، شکنجه شدن ، شکست خوردند ، درست است یا نه، این مسأله است که مسائل زمینی، کار زمینی نیاز دارد به تلاش و کوشش و در این مسائل زمینی یک مسأله ای که هست جبر و اختیار می باشد، چرا ما در ایران متولد شدیم ، چرا.... هزاران مسأله را ما می توانیم مطرح بکنیم ، چرا اینجوری شد ، چرا.... پس ما یک بخش از چیزها را نمی دانیم چون نمی دانیم اسمش را می گذاریم جبر اما چرا ما در ایران بدنیا آمدیم ، چرا پدر و مادرمان اینها هستند ، چرا با سوادند ، چرا بی سوادند ، چرا زشتند ، چرا زیبا ، چرا ثروتمند ، چرا فقیر و.... اینها را در دوره های بالاتر رویشان حرف داریم و صحبت های داریم و می بینیم که در اونجا ماجرای جبر به این منظورهایی که ما می گوئیم نیست ولی فعلاً علی الحساب چون ما نمی دانیم می گوئیم جبر است اما آیا اختیار ما هم نقشی دارد یا ندارد، من الآن می خواهم بنشینم تمام کائنات جمع بشوند نمی توانند جلوی من را بگیرند ، نگاه کنید نشستیم، می خواهم بلند بشوم تمام کائنات نمی توانند جلوی من را بگیرند، پس اختیار داریم ، جبر هم داریم ، جبر هم می توانیم دونوع جبر ، جبر معلوم و جبر مجهول شناسائی کنیم ، جبر معلوم جبری است که ما علش را می دانیم مثل زلزله، وقتی ما می گوئیم زلزله آمد ، زلزله ما را در معرض یک جبر قرار می دهد ، یعنی الآن یک ذره اینجا بلرزد همه ما مجبور می شویم اینجا را تخلیه کنیم ، یعنی چکار کرده به ما تحمیل کرده یک مسأله ای را ، اما وقتی می آئیم می گوئیم چرا زلزله اتفاق افتاد، می گوئیم بله فشارگازهای درون زمین اینجوری شد و این گسلها نتوانستند مقاومت کنند ولذا اون نیرو بر مقاومت گسلها فائق آمد و گسل شکسته شد و بعد به این شکل این موج به چند صورت جاری شد ، موج این حرکت و جابجائی جاری شد و شد زلزله ، هواپیما سقوط می کند و مسافری را در معرض یک جبر قرار می دهد ولی کارشناسان می آیند می گویند که بله این هواپیما به این علت ، به این علت دچار مشکل شده ، اگر این سهل انگاری یا این اشکال یا.... پیش نمی آمد این هواپیما سالم به زمین می نشست ، پس جبر معلوم است ولی جبر مجهول اونهایی است که ما علی الحساب دلیلش را نمی دانیم مثل چی ، مثل اینکه چرا ما در ایران بدنیا آمدیم ، چرا اینها پدر و مادرمان هستند ( در پاسخ به یک سؤال ضمن بحث (خانم)؛ ببینید اینجا یک ناظر است ( ناظر اول) نگاه کرد دید ما از اینجا حرکت کردیم رفتیم و آمدیم اینجا (در طرف مقابل حلقه انالله...) همین اون فقط نگاه کرد ، منتها چون زمان شاملش نمی شود ، این نگاهش صفر ثانیه طول کشید ، اما به ما جبر را که البته من منظور شما را می دانم به این معنی که من من باشم و شما شما باشید و اون ، اون باشد ، این این باشد به اینصورت به ما تحمیل نشده ، الآن شما اختیار دارید ، چیزی که اینجا (در عالم بالا) مشاهده شده اختیار شماست و پایان پذیرفته ، این راکه نمی شود تغییرش داد ، چون من و شما این کارها را کردیم ، این مسأله رویت شده و ما این زندگی را کردیم و مجموع اختیارات ما در اینجا دیده شده، اون کارهای را که من امروز ، فردا ، پس فردا و.... انجام خواهم داد ، اون بعنوان یک ناظر و یک شاهد نگاهش کرده ، کی به ما تحمیل کرده ، تحمیلی به ما نکرده ، حالا این را من بیشتر باز می کنم و خیلی از ماجراها در این قضیه هست ( در پاسخ به یک سؤال ضمن بحث(خانم)؛ لوح محفوظ هوشمندی نیست ، مجموعه

اطلاعات انالله و انا لله راجعون هست (در پاسخ به یک سؤال ضمن بحث در خصوص موجودات یوفو) موجودات فضائی ( آقا )؛ در خصوص موجودات یوفو ثابت نشده ، پرونده یوفو را بستند ، بطور کلی در تمام دنیا پرونده یوفو بسته شده ، به این نتیجه رسیدند که چنین چیزی نیست، حالا درست یا غلط (وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَتَفَكَّرُونَ و آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است به سود شما رام کرد- جائیه ۱۳ )، ( لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ بِسِ رخنه کنید [ولی] جز با [به دست آوردن] تسلطی رخنه نمی کنید - الرحمن ۲۳) شما اگر بخواهید در فضا با سرعت نور حرکت بکنید می دانید که در مقابل اونچه که وجود دارد یک فرکانسی دارد ، در یک سرعتی فشردگی این فرکانس به حدی می شود که می شود تراکم در حد ماده ، ماده چیه ؛ موج متراکم است ، اگرما با یک سرعتی بخواهیم برویم از یک حدی بیشتر در مقابل ما امواج به حدی فشرده می شوند که می شوند ماده ، ببینید عبور از سرعت صوت بحث جی مثبت و جی منفی اون یک ماجرای دیگری است ، وقتی که یک هواپیما در یک سرعتهای حرکت می کند ، این امواجی که مقابل لبه حمله بال تشکیل می شود وقتی به سرعت صوت می رسد همه اینها جمع می شود و حالت خاصی پیش می آید که گفته می شود دیواره صوتی ، این دیواره صوتی بعد حالتی پیش می آورد که مثل چکش زدن روی بال و مسائل خاص خودش را دارد ، ونیروئی که بخواهد از این بگذرد نیروی خیلی بیشتر از حدی است که در شرایط معمولی هست ، اما بمحض اینکه از این عبور می کند امواج پشتش می مانند و دیگر نیروی زیادی نمی خواهد ، شکستن دیواره صوتی نیروی زیادی می خواهد و ارتباطی به اون لباس خلبان ندارد. حالا زمانی که می خواهیم با سرعت صوت عبور بکنیم ما یک دیواره نوری را تعریف کردیم در همین کتاب فرادرمانی می توانید بخوانید و ما نمی توانیم با سرعت نور حرکت کنیم در یک سرعتی ما با دیواره تراکم حد مادی روبرو می شویم ونمی توانیم عبور کنیم ، این از نظر عملی قضیه از نظر تئوری قضیه شما حالا در نهایت چی می خواهید بفهمائید تامن خدمت شما بگویم ؛ ماجرای موجودات فضائی (موجودات یوفو) در دنیا بسته شد حالا البته ما بدلیل خودمان می بندیمش ، ببینید در مورد اهرام ثلاثه مصر هم صحبت کردیم ، اهرام ثلاثه مصر ، موجودات غیر ارگانیک یعنی جن و بعد ماجراهای که در اونجا هست چون می دانید که اتصال ندارند سنگها به همدیگر، یعنی نقطه ای که در هم چفت و بست شده باشند ندارند و بعد اونجا ماجراهای انرژیها و قضایای هست که اون کارهای ساخت و مسائلس همه با کمک موجودات غیر ارگانیک یعنی با جن است ، و ماجراهای خاصی است ، اون ساختهای غیرعادی که به اصطلاح با تکنولوژی اون زمان امکان ساختش نبوده در واقع با کمک اینها احداث شده و ساخته شده و به نوعی هم اهرام ثلاثه می تواند در خطر قرار بگیرد در یک جنگ تشعشعاتی در خطر ریزش قرار می گیرد ، تشعشعات خودمان ، نه تشعشعات رادیواکتیو ، البته نه در این سطح ، در سطوح بالا تشعشعات دفاعی می تواند اونجا ایجاد مشکلات بکند که در بحث جنگهای تشعشعاتی این خطر برای اینجور اماکن وجود دارد ، چون عرض کردم خدمت شما اون جا هیچ چفت و بستى ندارد .



### بررسی انشاءالله - علت اطلاق عنوان اشرف مخلوقات به انسان

**بحث انشاءالله؛** می‌آئیم سراغ این که پس جبر و اختیار داریم، آیا من می‌توانم اختیار کنم امشب به منزلم بروم یا نه، اما اگر من به شما بگویم که شما ساعت ده شب به من زنگ بزنید من خونه‌ام هستم گوشی را بر می‌دارم، می‌توانم این را بگویم یا نمی‌توانم بگویم، من اختیار دارم عازم خانه‌ام می‌شوم، اما هزاران اتفاق، هزاران احتمال می‌تواند کاری بکند من بجای ساعت ۱۰، ساعت ۱۰/۱۵ برسم منزل، شما زنگ زدید گفتند هنوز نرسیده پس من در یک شرایطی همه اختیارم را بکاربردم، ما بکار می‌بریم، اما اون چیزی که از الان به بعد است مثلاً ما برای ده سال آینده طراحی می‌کنیم، طرح می‌ریزیم، اما مطمئنیم که این طرح ما پیاده می‌شود، مطمئن نیستیم، لذا اینجاست که می‌گوئیم انشاءالله و بعد بحث این است که این جبر دست کی هست، دست یک جانی است که ما می‌گوئیم جبار، جبار یعنی جبران، کسی که جبر را هدایت می‌کند، بنابراین می‌گوئیم اگر اون هدایت کننده بخوهد، دیگه اینجا چون از دست ما خارج است می‌گوئیم انشاءالله، اما اگر که برای ما چیزی محرز باشد من بدانم دستم را بکنم در جیبم و هزار تومان پول در می‌آورم آیا می‌گویم انشاءالله که در جیبم هزار تومان هست، نه دیگه مطمئنم که هست، اما اگر شما درخواستی دارید و من می‌گویم نمی‌دانم انشاءالله باشد زمانی است که من نمی‌دانم، چیزی است که از دانش من خارج است، اما چیزی را که من بر آن احاطه دارم نه، الان اینجا می‌گویم روی بال هواپیما این مسأله هست دیگه نمی‌گویم انشاءالله این است، چون این اثبات شده، دانش ما در آترو دینامیک به ما می‌گوید این مسأله را ما داریم، بنابراین دیگه همه چیزش را می‌دانیم، همه مسائلش را ما می‌دانیم، دیگه انشاءالله اینجا می‌رود کنار و جایش را باید تلاش من پر کند، جایش را باید کارمن پر کند ولی یک جا هست که نمی‌دانیم از توان ما خارج و از دانش ما خارج است، آینده است، لذا می‌گوئیم



انشاءالله، انشاءالله معانی زیاد دارد، یعنی من دیکتاتور نیستم، یعنی من محیط به همه چیز نیستم، من بر همه چیز واقف نیستم، من در حد توانم اینکارها را کردم حالا دیگه بقیه‌اش انشاءالله.

**در پاسخ به یک سؤال ضمن بحث (خانم)؛** ببینید اینها را می‌داند، اگر ما اینجا نبودیم که نمی‌دانست، می‌گوئیم خداوند متعال، متعال یعنی چی، ما تجربه خداوند هستیم، ما اینجا هستیم که اون صفر ثانیه اول اطلاعات ما را بدست آورده، یک ماجرا هست که شما در پایه و در این مختصری که می‌خواهد بحث بشود، نمی‌توانید قطعاً به پاسخ برسید. **برادر و عالم سیدتوست بهشت و وزخ از پیرایه توست تویی از روی ذات سیدشاه** **شاه از روی صفت سیدتوست - علامه** یک واقعیتی است که الان زود است به آن پردازیم واقعیت این است که می‌گوید خدا می‌دانست، خدا کیه، شما کی هستی، خدا کیه، ارتباط شما با خدا چیه، اگر این سؤال را پاسخ بدهیم، شما دیگر هرگز این سؤال را نمی‌کنید، ما بخشی از او هستیم، **تویی از روی ذات سیدشاه شاه از روی صفت سیدتوست - علامه** اگر شما نبودید خداوند چه معنی می‌داد، بله البته این حدیث قدسی است که (کنت کنزاً کنت مخفياً گنجی بودم پنهان شدم) و بهر حال ما صفت دادیم، ما به جهان هستی معنی دادیم، اگر ما نبودیم خدا چه معنا داشت، مائیم که بحث چنین چیزی پدیدار شده، بنابراین ما با هم یک کارهای داریم، یک چیزهایی او به ما داده، یک چیزهایی ما به او دادیم، بعد گوئیم خداوند متعال، متعال می‌داند یعنی چه، یعنی به تعالی رسیده، چطور می‌تواند به تعالی رسیده، ما تجربه خداوند هستیم و تجارب این جهان و بی‌نهایت جهانهای دیگر، این تنها جهان نیست، ما وقتی می‌گوئیم خداوند همه جا هست، اینها یک معنی دارد که باید بیائیم تویش قرار بگیریم و بحث اینجاست که یک تجلی بالا دارد، یک تجلی پائین دارد، تجلی اینجایش ما هستیم، یعنی در واقع ما او در یک وحدت هستیم منتها اینجا ما توی جهان دو قطبی افتادیم، اونجا تک قطبی و جهان هیچ قطبی داریم و بی‌نهایت جهان داریم و این جهان دو قطبی صرفاً یکی از این جهانهاست و بی‌نهایت جهان داریم، یعنی از این حلقه که بیائیم بیرون بعدش چی می‌شود بعدش یک حلقه دیگر است، قبلش چی بوده یک حلقه دیگر، حالا ناظری که اینجا زمان ندارد شما را الان که در این حلقه می‌بیند توی این حلقه‌های قبلش چه وقت بودید شما، اونجا را کی (چه وقت) می‌دید، در همان صفر ثانیه، حلقه بعدش را کی هستیم، کی می‌رویم، اون صبر نمی‌کند شما از این حلقه بیائید بروید توی اون حلقه، اون این حلقه، اون حلقه و همه اینها را در صفر ثانیه می‌بیند و شما در آن واحد هم اینجائید، یعنی کل بیگ بنگ، ابتدا و انتهای هستی توی این یک تکه جا هست، این موضوع سر دراز دارد و باید یواش یواش بیائیم داخلش **طریق عشق پر آشوب و آفت است ای دل یانم آنگر در این راه با شتاب رود - حافظ** من یک چیز دیگر هم بگویم که شما بدانید فقط عجله نکنید ولی دنبال می‌کنیم اما خیلی چیزهاست که ما نمی‌دانیم، ببینید الان فرض کنید توی همین حلقه ما از اینجا می‌خواهیم شروع کنیم بیائیم و بیائیم اینطرف، این ناظر در صفر ثانیه دارد می‌بیند یعنی ما هنوز از اینطرف نرفتیم، اونطرفش هستیم درست است یا نه، حالا این ناظری که زمان شاملش نمی‌شود تقدم و تأخر معنی دارد، معنی ندارد، نمی‌توانیم بگوئیم که تو اول هستی، من اول هستم، او اول هست، (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ بَعْدَ بَنِي إِسْرَائِيلَ) متوجه شدید که چی شد یا نه، اینطرف و اونطرفش کیه ما هستیم یعنی اینطرف نگاه می‌کنند ما را می‌بیند، اونطرف را نگاه می‌کند ما را می‌بیند حالا تقدم و تأخر معنی دارد، یکتا هستیم، چون نمی‌توانیم بگوئیم که من زودتر رفتم، اون زودتر رفت، اون قبل بود، من بودم



و خیلی ماجراهای دیگر، بنا براین پائین وبالاکیه دوباره خودمان هستیم، اون اول بوده یا ما اول بودیم، کی اول بوده دیگه نمی‌توانیم بگوئیم چون زمان ندارد، تقدم و تأخر پیش می‌آید، یعنی اگر شما بگوئید که او جلوتر از ما بود می‌شود قدیم و جدید، زمان پیش می‌آید نمی‌توانید دست به زمان بزنید، دست به زمان بزنید سن و سال پیش می‌آید می‌گوئیم خوب چند سال زودتر از ما بوده، کارها خراب می‌شود، لذا خیلی بحثها ما داریم که این بحثها نشان می‌دهد یعنی ما را می‌برد به یک جایی که نسبت به خداوند ما تضادمان به صفر می‌رسد، تازه متوجه می‌شویم که موضوع از چه قراری است و دیگه هرگز اون سؤال را مطرح نمی‌کنید که این خدا چی می‌خواهد از جان ما، چرا ما را انداخت اینجا و چرا... متوجه می‌شویم که ما در چه ارتباط تنگاتنگی هستیم، تضادمان با خدا به صفر می‌رسد در پاسخ به یک سؤال ضمن بحث (خانم)؛ وجود ماست که می‌گوئیم رحمان و رحیم، وجود ماست که اینها پیدا شده و گنجی بوده که ما کشفش کردیم، اگر ما می‌گوئیم رحمان و رحیم، اگر ما نبودیم دیگه رحمان و رحیم برای ما نبود حالا برای هرکسی دیگه بود، فعلاً اون چیزی که ما می‌دانیم این است که تنها موجودی که یکسری از مفاهیم را می‌فهمد و به این خاطر هم دنبالش آمدند و گرنه ملائک را داشت، ملائک گفتند (وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم - بقره ۳۰)، ما هستیم و تو را داریم .... چرا دنبال ما آمدند ما یک چیزی داریم که قبل از ما نداشتند، بنابراین این مسأله بسیار حائز اهمیت است که ما داریم به اونطرف می‌دهیم و اونطرف هم دارد به ما چیزهایی می‌دهد، اصل موضوع ما نمی‌گوئیم که اگر ما نبودیم او هم نبود اما بود و نبود ما صفات را کم و زیاد کرده، صفات را یعنی می‌گوئیم رحمان و رحیم، ما نبودیم رحمان و رحیم چه معنی داشت.

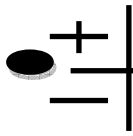
- ترسیم نمودار شرح وظیفه، کم کاری و اضافه کاری در مورد نباتات و حیوانات.
- ترسیم نمودار شرح وظیفه، کم کاری و اضافه کاری در مورد انسانها.
- ترسیم نمودار شرح وظیفه، کم کاری و اضافه کاری در مورد انسان متعالی.
- مشخصات اضافه کاری. مصادیق اضافه کاری.

### علت اطلاق عنوان اشرف مخلوقات به انسان؛

انسان اشرف مخلوقات است، برای اینکه ببینیم آیا درست هست، نیست و به چه صورتی است ما یک نموداری را طراحی می‌کنیم، (شکل شماره ۱) این نمودار دوتا محور دارد، یک محور محور انجام رسالت و بجا آوردن شرح وظیفه است، یعنی هر مخلوقی چه شرح وظیفه‌ای دارد، چه رسالتی دارد، اگر بدست می‌آورد روی این محور (محور بجا آوردن رسالت) و یک محور هم محور اضافه کاری یعنی اگر علاوه بر اون رسالتش چیزی اضافه‌تر انجام می‌دهد، کاری اضافه‌تر انجام می‌دهد، این بخش مثبت اختصاص پیدا می‌کند به آن، اگر نه از رسالت خودش عدول می‌کند و کمتر از آن انجام می‌دهد بخش منفی و محور صفر هم یعنی محور انجام رسالت و بجا آوردن شرح وظیفه، یعنی اگر یک موجودی وظیفه‌اش را انجام می‌دهد چند امتیاز دارد، صفر امتیاز، می‌گوئیم خوب وظیفه‌ات را انجام می‌دهی، اما اگر اضافه کاری بخواید، اگر امتیاز مثبت بخواید باید بگوئیم بیا ببینیم تو علاوه بر شرح وظیفه‌ات چه کاری انجام می‌دهی، پس وقتی شرح وظیفه بجا آورده می‌شود چند امتیاز دارد، صفر امتیاز دارد، حالا این را برای چند تا مخلوق در نظر بگیریم؛

محور انجام رسالت و بجا آوردن شرح وظیفه

اضافه کاری

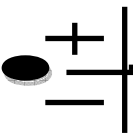


کم کاری

شکل ۱

**نباتات و حیوانات؛ (شکل شماره ۲)** در مورد نباتات آیا اونها شرح وظیفه شان را انجام می دهند یا اضافه تر یا کمتر ، شما هر گیاهی را که در نظر بگیرید می بینید که دقیقاً شرح وظیفه اش را بجا می آورد ، وظیفه اش این است که عناصری را از دل خاک انتخاب بکند طبق برنامه نرم افزاری که دارد بیاورد یک فرآیندی روی آنها انجام بدهد و یک محصولی ، یک کاری و خلاصه یک عرضه ای به طبیعت داشته باشد، اگر اون مواد در اختیارش قرار بگیرد کارش را انجام می دهد، اگر قرار نگیرد هیچ کاری نمی کند، برای همین هم هست که در هر نقطه ای میوه ها و محصولات اون منطقه بخصوص است مثلاً می گوئیم زیتون رودبار نمی گوئیم زیتون تهران ، توت کجا ، سیب کجا و... حالا این نبات و گیاه اگر که ورودیهایش را در اختیارش قرار بدهیم (آب و غیره و همه را در اختیارش قرار بدهیم ) اون به ما محصول می دهد اگر ندهیم محصول نمی دهد، دنبال تنوع نیست ، دنبال از زیرکار در رفتن هم نیست ، مثلاً بگوئید که ما هر سال محصول می دهیم امسال را استراحت کنیم، چقدر بدهیم اینها بخورند ، چقدر محصول بدهیم ، یا حالا امسال توت ندهیم گردو بدهیم یک چیز دیگر بدهیم ، تنوعی باشد و از اینطرف هم اضافه کاری هم ندارد که مثلاً بگوئید خوب حالا امسال خشکسالی است بگذارید محصول این بنده خداها را بهشان بدهیم ، بنابراین نه اضافه کاری نه کم کاری، بلکه در یک خط مستقیم دقیقاً شرح وظیفه شان را بجا می آورند ، در مورد حیوانات هم دقیقاً به همین ترتیب است ، دقیقاً هر حشره ای هر پرنده ای هر حیوانی را در نظر بگیریم می بینیم که دقیقاً با یک فرآیندی که برایش تعریف شده دارد زندگی می کند و از اون حیطة نه اضافه کاری و نه کم کاری دارد، مورچه سرباز هیچوقت نمی گوید که من کاش کارگر بودم، کاش ملکه بودم ، اون یکی مورچه نمی گوید که این ملکه دارد برای خودش می خورد و می خوابد، این چیزها نیست، یک روز هم نمی گوید من خسته شدم، چقدر کشیک بدهم، چقدر سرباز باشم، چقدر کارگر باشم، چقدر بروم دانه جمع کنم و دقیقاً مطابق با برنامه نرم افزاریشان دارند کار می کنند ، نه اضافه کاری و نه کم کاری .

نمودار شرح وظایف نباتات و حیوانات



شکل ۲

**انسان؛ (شکل شماره ۳)** وقتی به انسان که می رسیم قیاس وقتی که می کنیم می بینیم بهترین انسان را اگر مدنظر قرار بدهیم که در حال حاضر بین ۷ میلیارد انسان هست ، به اینصورت هست که در بدو تولد مطابق با این محور ما می آید جلو، یک طفل کاملاً منطبق با شرح وظیفه اش هست ، اما هرچه می آید جلوتر از اون مسأله جدا می شود ، هرچه به عقل می رسد جدای می شود، افت می کند این بهترین انسانی را که در ۷ میلیارد بتوانیم پیدا بکنیم یک چنین نموداری (شکل ۲)

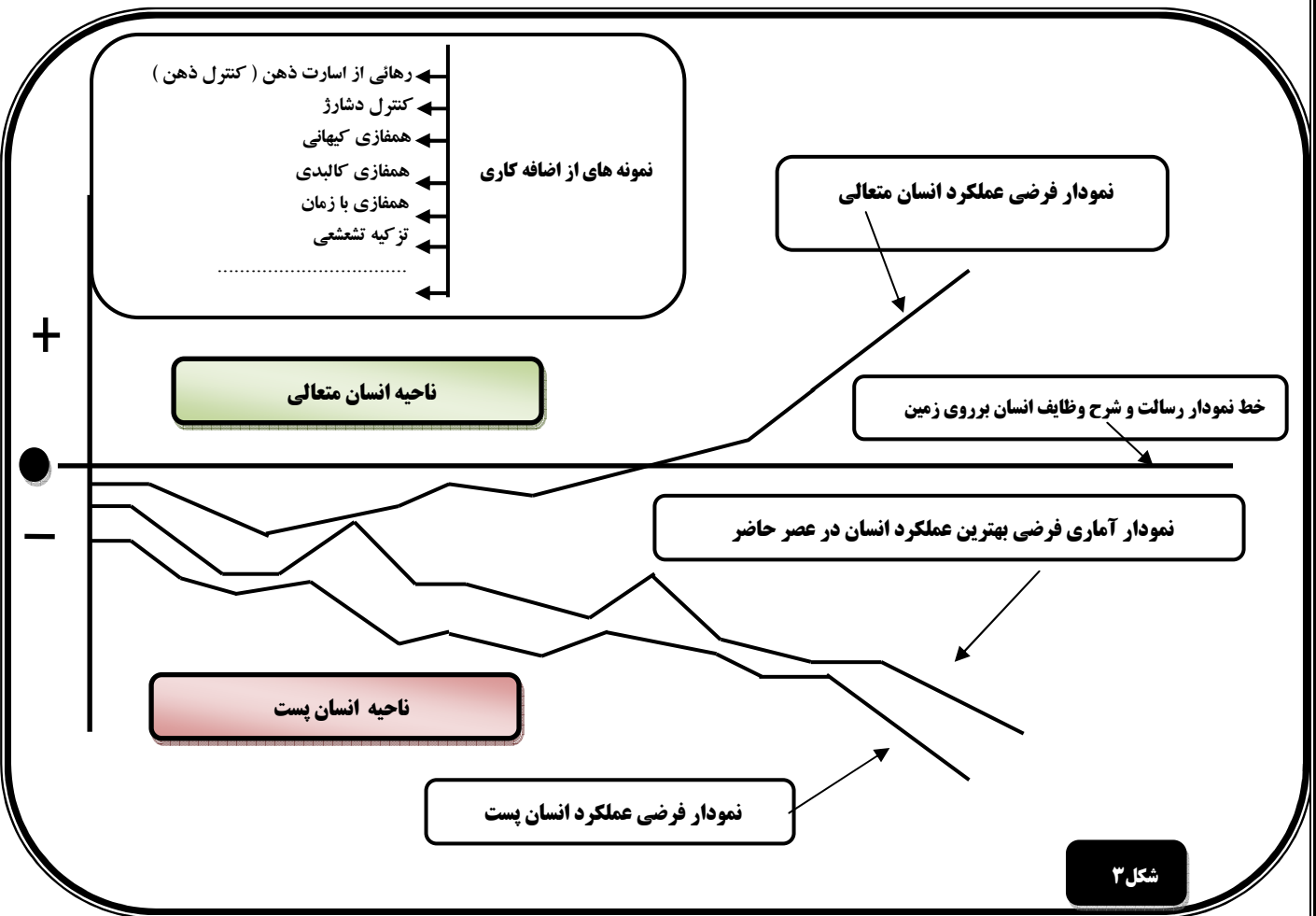
پیدا می‌کند، یعنی نسبت به شرح وظیفه انسان بهترین را هم که بیاوریم باز می‌بینیم که نسبت به اون یک تخطی‌های دارد و این زیگزاگ بودنش هم بدلیل این است که بهترین‌ها هم باز عدم ثبات کارکتری دارند، صبح یک جوری است، ظهر یک جوری است، شب یک جوری است، دوباره فردا معلوم نیست، دنده چپ، دنده راست و از کدام دنده بلند می‌شود، خلاصه ما نموداری پیدا می‌کنیم اینچنینی، یعنی درواقع انسانی که درست شرح وظیفه خودش، شرح رسالت خودش را بجا بیاورد در حال حاضر نداریم، اینجا همانطور که گفتیم شرح وظیفه است، اونطرف اضافه کاری است، اگر که ما صرفاً شرح وظیفه مان را بجا بیاوریم می‌شویم چی، می‌شویم انسان، می‌گویند این یک انسان واقعی است، یعنی چی، یعنی شرح وظیفه خودش را بجا می‌آورد، اما اگر قرار باشد بگوئیم انسان متعالی باید چه خصوصیتی داشته باشد، باید اضافه کاری داشته باشد، اگر هم شرح وظیفه‌اش را بجا نمی‌آورد که می‌شود در زمره انسان پست قرار می‌گیرد، با این تعریف مقدماتی برویم ببینیم که چی می‌خواهیم بگوئیم و دنبال مطلب را بگیریم، حالا در این رابطه انسانهای معمولی که خوب این دیگه بهترین انسانی بود که پیدا کردیم دربین ۷ میلیارد انسان دیدیم که می‌لنگد و به شرح وظیفه اصلی نمی‌رسد، اینها انسانهای معمولی هستند که هرچه بیشتر به عقل می‌رسند تخطی‌شان هم می‌تواند بیشتر باشد. شما بعضی از تعریفها را از افرادی می‌شنوید مثلاً در یک مجلس ترحیم می‌گویند خدا بیا مرزش آدم خوبی بود، اگر بپرسیم که چرا خوب بود و چی بود، می‌گویند که این آدم اصلاً دزدی نکرد، اختلاس نکرد، رشوه نگرفت، کسی را نکشت و.... این ماجراها، از نقطه نظر شنونده‌های معمولی همه می‌گویند دزدی نکرد، اختلاس نکرد، رشوه هم نگرفت، می‌گویند نه، اون طرف هر لحظه تعجبش بیشتر می‌شود و آخردفعه می‌گوید بابا پس بگوئید این یک انسان متعالی بوده، یک انسان خیلی خاصی بوده، اما از نقطه نظر کارشناسی و از نقطه نظر خودمان اینجا که ببائیم می‌بینیم که دزدی نکرد چند امتیاز دارد، صفر امتیاز، اختلاس نکرد، چند امتیاز دارد صفر امتیاز، آدمها را نکشت چند امتیاز دارد صفر امتیاز، خوب مگر ما آمده بودیم که آدم بکشیم، آمده بودیم که دزدی نکنیم آمده بودیم که.... نکنیم، پس اینها همه در واقع صفر امتیازی است، تازه اگر درست باشد همه‌اش صفر امتیاز است، ولی خوب عمدتاً درست نیست، مثلاً می‌گویند آره غیبت نکرد ولی آیا واقعاً غیبت نکرد، خوب اینها دیگه می‌شود واقعاً، بنابراین انسان به مقام یک گیاه و حیوان نرسیده، یعنی از نقطه نظر بجا آوردن شرح وظایف و شرح رسالت یک گیاه، یک حیوان از انسان جلوتر است، اون حداقل رسالت خودش را بجا می‌آورد، حالا اگر عقرب است، اگر..... نیش عقرب نه از ره کین است اقتضای طبیعتش این است، شرح وظیفه‌اش در اکولوژی برایش تعیین شده، در اکولوژی تعیین شده که عقرب تو عقرب باش، اون هم دارد همان نقش را بازی می‌کند، برای سوسک هم تعیین کردند تو سوسک باش نقش سنگینی است و دارد بازی می‌کند، برای موش برای این برای اون همه اینها، دارند وظیفه و نقشی را که در اکولوژی در اکوسیستم به عهده‌شان گذاشته شده دارند بازی می‌کنند، ولی انسان اون نقش و رسالت خودش را ایفا نمی‌کند، خوب حالا اینجا مقدماتاً یک نتایج مقدماتی بگیریم پس در حالت معمولی انسان هنوز به مقام یک گیاه و حیوان نرسیده و درواقع وقتی که بعضی‌ها به بعضی‌ها می‌خواهند اهانت بکنند می‌گویند حیوان درواقع ارتقاء مقام می‌دهند و اون طرف بدون اینکه کاری کرده باشد بدون اینکه زحمتی کشیده باشد ارتقاء مقام پیدا می‌کند و یا وقتی که می‌خواهند یک نفر را ببرند بالا می‌گویند مثل فرشته‌ها می‌ماند در حالیکه فرشته از انسان

پائین تر است، حالا به دلایلی که صحبت می‌کنیم در دنیای عرفان یک پیامهائی را می‌شنویم به زبان رمز، کنایه و اشاره خطاب به افراد و اینها یک مطلب است که دلت را به اینها خوش نکن از اینکه گفتند آدم خوبی هستی، اختلاس نکردی، رشوه نگرفتی، به اینها دلت را خوش نکن، هنوز ول معطلی و رسالت انسان و کلاً هدف از خلقت انسان این نبوده که بیاید اینجا دزدی نکند، رشوه نگیرد، اینکار را نکند، اونکار را نکند و بعد همین بگویند خیلی خوب تو رستگار شدی، آیا هدف این است، هدف خیلی از این بالاتر است که ما آمده باشیم اینجا دزدی نکنیم، بعد بگویند نقشه الهی تحقق پیدا کرد، این آقا، این خانم دزدی نکرد احسنت، آیا هوشمندی خداوند در همین حد است، لذا می‌آید کسانی که در این رده قرار گرفتند و دچار غروری هم شدند که رشوه نگرفتند و پاکدامند و این حرفها می‌گویند که ول معطلی، نورباده بردان پاک کن آن دهن و لب تا نکنیم بعد از این دعوی پاکدامنی - بعضیها می‌گویند که ما پرهیزگاریم، می‌گوئیم چکار کردی، می‌گویند دزدی نکردیم و همین ماجراها که گفتیم، حافظ می‌گوید: قوت بازوی پرنیزه خبان مفروش که در این ملک حصاری به سواری گیرد - ما! اینجا ماجراهای دیگری هست و قضیه این است که اینجائی که هستیم هنوز ول معطل هستیم، در صحبت از اضافه کاری می‌گوئیم ارزش افزوده، مثلاً در سرمایه گذاریها صحبت از ارزش افزوده است، اگر خود همان سرمایه را پس بدهی که چیزی ایجاد نشده، اگر که ما آمدیم اینجا دست از پا خطا نکردیم، چیزی اضافه نکردیم به هستی، چیزی اضافه نشده، خوب آمده بودیم دزدی نکنیم، طراحی ما این بوده و دزدی هم نکردیم، این که چیزی اضافه نشده، کمالی ایجاد نشده و انتساب یک چنین موجود و طراحی چنین موجودی به خداوند چیزی از هوشمندی را نشان نمی‌دهد ولی ببینید این انسان آمده یعنی این موجود آمده حرفهای عجیب و غریبی بزند و کارهای عجیب و غریبی را دنبال بکند و در نهایت بحث کمال را تحقق بدهد و پوشش بدهد، بنابراین صحبت از این است که اینجا اضافه کاری انسان متعالی باید چکار بکند، باید اضافه کاری داشته باشد نه صرفاً روی این خط حرکت کرده باشد که یک گیاه و حیوان هم همین کار را دارند می‌کنند و اگر هدف این بود دیگه چه نیازی به خلقت ما بود، خوب گیاه و حیوان دارند به بهترین نحوی اینکار را می‌کنند، یک کرگدن کوچکترین تخلفی در او نمی‌بینید، هرکاری می‌کند در اکولوژی تعریف دارد و تعریف پیدا کرده و اون صرفاً یک موجودی است که دارد انجام وظیفه می‌کند، پس از اینجا متوجه می‌شویم که بعضی از کنایه‌ها در دنیای عرفان به این سمت از چه بابتی است که در واقع می‌خواهد یک آب پاکی بریزد روی دست یک عده‌ای که ول معطلید که هدف این نبوده و نیست، خوب حالا توی این رابطه مسائلی پیش می‌آید که اصولاً قرار است کیفیت سازی بشود، ما بعضی جاها سر خودمان را با کمیتها ممکن است شیره بمالیم یا با اشتباه کردن این قضیه سر خودمان را شیره بمالیم، یکدفعه ببینیم که ۵۰ سال عمرمان را الکی دادیم و بعد هم الکی دلمان را به یک حرفهای خوش کردیم، مثلاً روزنامه را باز می‌کنیم می‌بینیم که نوشته درگذشت مادری فداکار، پدری مهربان، مادر فداکار چند امتیاز دارد صفر امتیاز، پدر مهربان چند امتیاز دارد صفر امتیاز ولی ما در واقع دلمان را به این مسائل خوش کردیم که چکار کردی مادر نمونه یا پدر نمونه، بله من چند تا بچه بزرگ کردم، اینکار را کردم، اونکار را کردم، اونجوری شد، اونجوری شد و... یعنی تمام این کارها روی این خط (خط انجام رسالت و شرح وظایف) مورد بررسی قرار می‌گیرد و اینطرف قضیه یک حرفهای دیگری می‌خواهد بزند که در واقع اینجا یک مقدمه‌ای برای این مسأله است که راجع به انسان متعالی، راجع به عرفان بتوانیم صحبت کنیم که وقتی

می گوئیم انسان متعالی، منظورمان چیه و این اضافه کاریها چه چیزهائی است، از پایه شروع کنیم از یک فونداسیون شروع کنیم برای این است که شما در دنیا به هر کس می گوئید که انسان متعالی کیه ، یک تعریفی دارد ، یک حرفهائی دارد و اصلاً نمی دانیم از کجا باید شروع کنیم چه فونداسیون را باید بریزیم ، چه پایه ای را باید ، چه شناژی را باید طراحی بکنیم که رویش یک چیزی سوار بکنیم، از چیزهائی که اینجا این اضافه کاریها دارد ، مشخصاتی دارد که چون کیفیتی است قابل به رُخ کشیدن نیست، چیزهای کمیتی را می شود به رُخ کشید ولی چیزهای کیفیتی قابل به رُخ کشیدن نیست ، مثلاً من می توانم بیایم بگویم که دیشب تا صبح داشتم نماز می خواندم ، دیشب تا صبح مثلاً در حرم مطهر امام رضا (ع) داشتم نماز می خواندم و شما هم آثارش را روی من بنوعی ببینید اما در بحث تعالی هیچکدام از چیزهائی که هست کسی به رخ کسی نمی تواند بکشد ، بگوئید ببینید مثلاً فرض کنید همان مقدماتی که طی کردیم ببینید می تواند کسی بیاید بگوید من اتصالم در حلقه مثلاً اینجوری بود، آیا می تواند ، نمی تواند ، چون چیزی نشان دادنی نیست، کمیتی نیست، یک ماجرای کیفیتی است که خودش خبر دارد، ماجرای نیست که در واقع بتواند کمیتش را به رُخ کسی بکشد، مثلاً بیاید بگوید ببینید من همفازی کیهانیم .... شما به او می خندید، چون همفازی کیهانی ایجاد یک کیفیت می کند، که این کیفیت با ما همراه می شود، چشم ما را باز می کند که آیا ما به یک آشتی نزدیکتر شدیم یا نشدیم ، این را کی می تواند برُخ کسی بکشد، بگوید ببینید من با هستی به آشتی رسیدم، می گویند خوب رسیدی که رسیدی مبارکت باشد، خوش بحالت و اینجور مسائل یا همفازی کالبدی را بگویند ببینید من به همفازی کالبدی رسیدم و این را بخواهیم به رُخ کسی بکشیم، مسلماً چنین چیزی نمی شود ، حالا این چند تا اتصال را که اینجا تجربه کردیم با اتصالهای قبلی، یک شمه ای از کار دستمان آمد ، من یک چند تا مثال دیگر بزنم که این چندتا مثال بتواند موضوع را روشن تر بکند ، بعنوان مثالی دیگر ؛ همه انسانها اسیر هستند ، یعنی چشمشان را که باز می کنند در اسارت باز می کنند، یک من داریم که این من وظیفه دارد ( چون من های متعددی داریم ) که نگذارد هیچ کسی در آن واحد در همانجا حضور داشته باشد، یک منی است که وظیفه دارد که نگذارد که هیچ کسی در همانجا که هست اونجا حضور داشته باشد ، یعنی اینجا که هست می برد خانه، بیرون، می برد گذشته ، نمی گذارد اینجا باشیم ، حالا در خانه است می کشاند می آورد اینجا ، می برد اونجا و.... یعنی وقتی که در کلاس هستیم مثلاً خانها ممکن است که بگویند الآن در خانه چه خبره ، مهمان آمده، نیامده، بچه هایمان، غذایمان و.... همش حواسش در خانه است، حالا از شوهرها که نگوئیم، اگر در خانه بودیم امروز، همش می گفتیم که آخ ببینید الآن در کلاس چه خبره ، چه اتصالهای می گیرند ، چه حرفهای زدند ، همش حواستان اینجا بود ، غذایتان هم می سوخت (همان بهتر که اینجا هستیم لاقل غذا نمی سوزد) بنابراین این من وظیفه دارد نگذارد که ما در یک لحظه حاضر باشیم، وظیفه اش این است یعنی در بحث کمال و ضد کمال توضیح دادیم که یکسری من ها ضد کمال و یکسری از من ها در جهت کمال هستند ، یک مفهوم لا اله الا الله ، لا اله الا الله درونی داریم و لا اله الا الله بیرونی داریم، لا اله الا الله درونی یعنی به وحدت رساندن این من های متعددی که در درون ما هستند که الآن ملوک الطوائفی و هر لحظه یک منی سرکار است و حالا انشاء الله با این من ها آشنا می شویم و معلوم نیست این به اصطلاح مُلک وجودی ما کی سرکار هست و می بینید هر لحظه ما یک جور هستیم ، هر لحظه یک .... خلاصه همان رفتار زیگزاگی که مشاهده فرمودید اون ثبات کارکتری را که یک گیاه یا حیوان دارد انسان ندارد ، بدلیل اینکه ما

من‌های متعددی در وجودمان هست و لا اله الا الله درونی یعنی اینکه درونمان به وحدت برسد و در انتها این دو تا به یک آشتی نهائی برسد ، بنابراین ما چشممان را که باز می‌کنیم مثلاً یک بچه شما می‌گوئید بازیگوش هست ، کیه که از همان ابتدا شروع می‌کند اون بچه را اینطرف و اونطرف می‌برد ، پس از اونجا این با ما همراه است ، او می‌خواهد مارا بکشاند برود پائین و یک سری عوامل می‌خواهند بکشند ببرند بالا ، انسان در اسارت بسر می‌برد و رهائی از اسارت یعنی این که اون من را ما در کنترل بگیریم ، یک اضافه کاری است ، اضافه کاری یک مشخصه‌اش گفتیم قابل به رُخ کشیدن نیست ، یک مشخصه دیگرش این است که ذکر نشده که جزء وظیفه تان است ، اگر ذکر می‌شد دیگه می‌گفتیم جزء وظیفه مان است ، بعد می‌گفتند که خودت را نجات دادی ، اگر می‌گفت بله ، می‌گفتیم چند امتیاز دارد صفر امتیاز ، می‌گفتیم خوب وظیفه‌ات را پس بجا آوردی ، پس دوتا خصلت و وجه تمایز بسیار شاخص دارد ، یکی قابل بُرُخ کشیدن نیست و یکی هم به عنوان تکلیف درج نشده ، مثلاً نگفتند که اگر خودت را از اسارت نجات بدهی می‌پریم بهشت و اگر خودت را از اسارت نجات ندهی می‌پریم جهنم آیا شنیدید چنین چیزی را ، نیست چنین چیزی ، هیچ صحبتی نیست ، خیلی از صحبتها نیست بدلیل اینکه اگر بود می‌شد وظیفه ولی نبودشان است که شده جزء اضافه کاری ، یعنی می‌بایستی کشف می‌شده ، پیاده می‌شده ، یعنی به دسترسی هم در می‌آمده بیرون ، بنابراین اینجا بعنوان فونداسیون و پایه می‌بینیم که یک انسان متعالی قدمهای اولیه را که می‌خواهد بردارد چیه ، مثلاً یکیش این است ، آیا می‌شود یک انسان متعالی باشد ۵۰ مرحله برود بالا (البته این فرض است اینطوری که در واقع نیست) بعد دراون بالا هنوز مغشوش باشد، شما می‌توانید تصور بکنید اینجور چیزی را ، یکدفعه ببینید که یک انسان متعالی اون بالا هست ولی مغشوق است ، مثل الان که دیدید که یک نماز می‌خوانیم ۵۰ جا رفتیم ، چند تا معامله کردیم ، هرچه گم کرده بویم پیدا کردیم ، این وقتی که بالاتر برویم این مسأله خطرناک است ، این مسأله دیگه هیچ توجیهی ندارد ، برای یک آدم معمولی توجیه دارد ولی برای یک آدم متعالی توجیه ندارد ، بلافاصله رویش یک خط قرمز می‌کشند ، می‌گویند اینطوری است، این خط قرمز ، پس باید بروی از اول از صفر شروع کنی ، در عین حال قابل بُرُخ کشیدن هم نیست ، یعنی یک نفر نمی‌تواند بیاید بگوید خانمها ، آقایان من کنترل ذهن دارم، چی را ببینیم، همه می‌خندند ، پس این خوبی را دارد که نمی‌شود با آن خود نمائی کرد، عرفان کمال ، عرفان قدرت اینجاها فرقشان مشخص می‌شود ، چیزی نیست که با آن خودنمائی بکنید ، هر جا بگوئید به تو می‌خندند ، ببینید درمورد کنترل دشارژ که گفتم ، انسانهای معمولی در معرض این هستند که هرکسی از راه برسد و حالشان را بگیرند و حالا اینها را صحبت می‌کنیم و ما انرژی نوع دوم و اینها را در دوره ۴ مورد شناسائی قرار می‌دهیم و این انرژی ( انرژی نوع دوم) انرژی است که وقتی از یکی تعریف کنیم در او ایجاد می‌شود و تیکه عکس این مسأله باشد دشارژش می‌کنیم ، تخلیه‌اش می‌کنیم ، ازش انرژی را ساکشن می‌کنیم، مثلاً می‌آئیم می‌گوئیم این چه لباسی است ، چه کفشی است ، چه قیافه‌ای است ، نگاهش کن خوب این چی می‌شود ، می‌توانیم انرژی را ساکشن بکنیم و ازش انرژی را بکشیم ، انسانهای معمولی درگیر و دار انرژی نوع دوم هستند ، انسانهای متعالی به انرژی نوع دوم نیازی ندارند ، ولی در قبال دشارژ و این حرفها باید ایمنی کامل داشته باشد یعنی شما یک انسان متعالی را قرار باشد بیاید یکدفعه بگوئید که نگاهش کن .... و ببینید اون دشارژ شده شما بلافاصله رویش یک خط قرمز می‌کشید و می‌گوئید که تعالی بی‌تعالی ، یعنی اگر یک نفر آمد گفت به من برخورد ، شما دیگه مطمئن هستید که این دیگه متعالی نیست ، یعنی شما فوراً می‌فهمید که این کنترل دشارژ ندارد ، ببینید اینها فونداسیون هست الفبا هست ، حالا چرا ، چگونه‌اش

را سر فرصت متوجه می شوید ، تا بیاید بگوید که به من برخورد ، من قهر می کنم ، متوجه می شوید که این خصیصه را ندارد ، این قابلیت را ندارد ، بنابراین این باید برود از صفر دوباره شروع بکند و بیاید بالا، حالا شما حسابش را بکنید هرچه برویم بالاتر حالم را بگیرند سقوط کنیم از ارتفاع بالاتری سقوط می کنیم، همین الان سقوط بکنیم بهتر است چون ارتفاع نداریم، اینها برای این است که همین جا این فونداسیون را خوب طراحی بکنیم و بعد بارهائی را که سوارش می کنیم تحمل می کند، اما یکدفعه می بینیم ۵۰ طبقه رفتی بالا فونداسیونت دارد جیر جیر می کند، یکطرفه شد، کج شد و از اون بالا آمد پائین ، دوباره کاری همیشه مشکل تر از بار اول است، لذا این تعاریف را که حالا من بعنوان مثال آوردم که ذهنمان روشن بشود که اصلاً در بحث اضافه کاری الفبایش بحث تعالی را چطوری ما طراحی می کنیم و چطوری تعریف می کنیم ، این جلوی ضرر و زیانهای بعدی را می گیرد .



### عرفان و هنر ضد ضربه شدن

**عرفان هنر ضد ضربه شدن؛** یک تعریفی داریم از زندگی گفتیم زندگی اقیانوس موج است ، ما سوار چی باشیم معلوم می کند که آیا جان سالم از این اقیانوس موج بدر می بریم یا نمی بریم ، مثلاً اگر که یکی بگوید من سوار زورق هستم شما می دانید که این جان سالم بدر نمی برد ولی اگر یک کسی بگوید من سوار یک کشتی اقیانوس پیما هستم شما یکخورده خیالتان راحت می شود ، می گوئید خوب این به احتمال ۹۹/۹۹٪ به مقصد می رسد ، عرفان می خواهد

این کشتی اقیانوس پیمان را تعریف بکند ، سوار چه کشتی داریم می شویم که اینها را که در واقع عوامل ضد ضربه شدن هستند، این تجهیزات را در اختیار ما قرار بدهد تا زورق وجودی ما (چون کشتی که در کار نیست) یا حالاکشتی وجودی ما تبدیل بشود به کشتی اقیانوس پیمان تا بتواند از دل این امواج سهمگین سالم بیرون بیاید ، یکی از تعریفهای عرفان پس در واقع هنر ضد ضربه شدن است ، کیفیتی اونچیزی را که به ما می دهد هرچه هست نهایتاً منجر می شود به ضد ضربه شدن ، چیزی که ما به آن نیاز داریم منهای تعالی و منهای همه این حرفها ، یعنی حتی اگر بحث تعالی را هم بگذاریم کنار چون برای اینکه به مقصد برسیم زورق نمی تواند اقیانوس را طی بکند ، برای رسیدن به اون مقصد باید سوار کشتی اقیانوس پیمان بشویم ، بنا براین یک جنبه خوبش این است که اصولاً ما را ضربه نا پذیر می کند ، جنبه دیگرش این است که ما را از این اقیانوس عبور می دهد و به سمت تعالی سوق می دهد و هدایتهای لازم را می تواند برایمان داشته باشد .

**در پاسخ به یک سؤال ضمن بحث (خانم) که به چه روش ضد ضربه بشویم ؛ استاد ؛ حلقه ، اصلاً روش نداریم ، تمام اینها را که می گوئیم حلقه و اتصال است ببینید رحمانیت الهی حالا متوجه می شویم برای چی هست ، رحمانیت الهی در اختیار ماست تا ما زورق وجودیمان را تبدیلش کنیم به یک کشتی اقیانوس پیمان تا از این اقیانوس عبور کند ، یعنی ما را در این اقیانوس ولمان نکردند، مفهوم رحمانیت این است اما می گوید که می خواهی به تو بدهیم ، اگر نمی خواهی فکر می کنی خودت با شنا از این اقیانوس رد می شوی، برو رد شو ، (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ فِي دِينِ هَيْجِ اجباری نیست بقره ۲۵۶)، اجباری نیست، رحمت خاصش اجباریست (مرگ و جهنم) اما رحمت عامش دلبخواهی است ، می توانی بیائی ، می توانی نیائی ولی رحمت خاصش بطور خاص شامل همه می شود مرگ و جهنم ، اما رحمت عامش می گوید اگر می خواهی هست می توانی استفاده بکنی ، **در پاسخ به یک سؤال ضمن بحث** ببینید مسأله اینجاست که ۷ میلیارد انسان اونمی که می خواهد به یک طریقی به یک جائی دعوت می شود، به یک طریقی یک کاری رُخ می دهد، چون اگر قبول کردیم که کمال مزد اشتیاق هست ، حالا بعداً مکانیزمش هم را متوجه می شوید ، مکانیزم دعوت را متوجه می شوید ، مکانیزم حکمت الهی را متوجه می شوید ، حکمت الهی ایجاب می کند که مزد اشتیاقمان را بگیریم ، مزد اشتیاقمان را که می خواهیم بگیریم دعوت پیش می آید ، موضوع دعوت می خواهد پیش بیاید ، موضوع همزاد ما پیش می آید ، همزاد ترتیب دعوت را می دهد بعد ... و بعد.... اینها را انشاءالله تا در دوره ۵ همه اینها را ماجرای حکمت الهی، عدالت الهی را متوجه می شویم ، ببینید فقط مشکل این است که انسان اون اشتیاق را ندارد وقتی مشتاق می شود کانالی که بخواد مطلب را در دستش بگذارد برایش فراهم می شود، حتی یک جوری که با زبانش سازگار است ، حتی یک جوری که با شیوه فکری سازگار است و هرکس به یک شکلی با یک برنامه ای حرفهای را می پذیرد یا بهتر می تواند قبول کند می بینید که همانجوری که دوست دارد رُخ می دهد ، اما اگر پیش نمی آید بخاطر اینکه درد نیست و گرنه طیب هست ،**

**در پاسخ به یک سؤال ضمن بحث (خانم) موضوع سر این است که اون افراد مسأله کمال و خدا را مکانیکی می بینند ، یعنی شمارشی می رود جلو، خوب است امروز این را اینکار کردم ، یک جزء قرآن خواندم و.... اینجوریش کردم ، اون را اونجوریش کردم، مکانیکی اینها را شمارشی می رود جلو ، اشکال کار فقط در یک چیز است ، اون هم این است که کمیتی حرکت شده ، اشتیاق در کدام وادی است ، در وادی کیفیت است و وقتی ما در کمیت حرکت می کنیم ،**



می گوئیم خوب ۵۰۰ بار این را گفتیم دیگه، یعنی اصلاً نیامدیم در ماجرای کیفیت و حالا فکر می کنیم ۵۰۰ بار گفتیم دیگه یک اتفاقاتی می افتد، بعد یک بار، دو بار، سه بار می بینیم که نمی آفتد، بعد افسرده می شویم، سرخورده می شویم و... و بعد دیگه حالا که افسرده هستیم یک خدا خدائی هم می کنیم در پاسخ به یک سؤال ضمن بحث (خانم) چطوری می توانیم صبور باشیم در مقابل این اشتیاقمان؛ استاد؛ اینجا همفازی با زمان می آیم در دوره های بعد در این ارتباط قرار می گیریم، زمان هوشمند است، زنده است و در قبال ما هویت مشخصی دارد، مثلاً شما می خواهید زمان بگذرد، نمی گذرد و ماجرای هوشمندی فلک اونچه که می خواهی نمی شود، اونچه که نمی خواهی می شود، مار از پونه خوشش نمی آید سرلانه اش سبز می شود، حالا اینها چیزهای را پیش می آورد اگر دستم روبرخ کردن از او پرسم که این چو است و آن چو کی راداده ای صد ناز و نعمت کی را مان بجا آورده در خون - با طاهر از این ماجراها پیش می آورد، در حالیکه یک مسأله است، دیکتاتوری ما دیکتاتوری انسان نسبت به زمان، نسبت به مکان، ما می خواهیم زمان هم به میل ما باشد، اینجا بگذرد، اونجا نگذرد، اینها همفازیهای دارد، مثل همین همفازی کیهانی، آشتی هائی دارد، وقتی ما با آن آشتی می شویم، همراه می شویم، یک ماجرای دیگری اتفاق می افتد، وقتی که می خواهیم دیکتاتوری بکنیم یک ماجرای دیگری و بعد ماجرای (وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ - العَصْرُ و ماجرای خیلی عجیب تر از آن است که فکر می کنیم و اینجا لازم می شود که قضایایی پیش بیاید و این که إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ خدا با شکیبایان است - بقره ۱۵۳)، چرا و چرا با بقیه نیست و می گوید من با اینها هستم و مفهوم با اینها بودن چه چیزی دارد انشاء الله سر فرصت یک بخشی در دوره ۳ و خود حلقه اش را در دوره ۶ ماجراهایش را بالاخره کم و بیش دنبال می کنیم.

### تزکیه تشعشی

ما چند چور تزکیه داریم، یک جور تزکیه رفتاری داریم و یک تزکیه تشعشی داریم، تزکیه رفتاری می گوید، اینکار را نکن، اینکار را بکن، اینجوری برو، اینجوری بیا، چکار کن، چکار نکن و از اینجور مسائل که می خواهد رفتار ما را اصلاح کند، علم رفتار، به عبارتی جزء این مسأله می تواند باشد (در پاسخ به سؤال ضمن بحث در خصوص تزکیه روح؛ استاد؛ نه اینها آخه معنی دارد تزکیه روح اصلاً روح یک شرح وظیفه دارد، عرض کردم روح هادی است ما کاری برای روح قرار نیست انجام بدهیم، خودش کارهایش را بلد است، انشاء الله تعریف نفس و ... را داشته باشیم متوجه می شویم که چی می خواهیم بگوئیم، روح خودش برنامه هایش را می داند و الآن دارد نقشش را بازی می کند و نقشش در زندگی بعد هم معلوم است) خوب یک تزکیه داریم تزکیه تشعشی است، برای اینکه تزکیه تشعشی را منظورمان را برسانیم یک مثال می زنم؛ مثلاً فرض کنید ایشان از ایشان سؤال می کند که این مانتو یا پالتویتان را از کجا خریدی، ممکن است که ما بگوئیم که می دانید چیه، آخه ملکه انگلستان را که می شناسی و... این دوتا بوده، یکی ... خوب یعنی آره یکجوری پیچاندن پیش بیاید، این پیچانده آیا ایشان از نقطه نظر قانونی گیر است، نه، از نقطه نظر اخلاقی گیر است، نه، می گوید آقا من دلم خواست بگویم یا دلم خواست بیچانمش، از نظر مذهبی یعنی شرعی گیر است، نه، می گوید من نمی خواستم بگویم حقم است، درواقع دروغ هم نگفته از نظر شرعی هم گیر نیست، اما از نقطه نظر عرفانی چی، از نقطه نظر تشعشعاتی وقتی ما می خواهیم یک کسی را بیچانیم می رویم در فاز منفی، فاز

منفی تشعشع منفی و تشعشع منفی و اصولاً فاز منفی کیفیتی در عرفان تعریف می شود، اینجا آیا در مرحله پیچاندن من تشعشع منفی صادر می کنم یا نه، در فاز منفی قرار می گیرم یا نه، حالا در فاز منفی من در معرض آلودگی موجودات غیر ارگانیک قرار می گیرم، تشعشع منفی عامل بیماری می شود و... اصلاً کاری با اینها ما نداریم، آیا تشعشع منفی ایجاد می شود یا نمی شود، تشعشع منفی در عرفان گناه است، ایجاد تشعشع منفی گناه است، هیچکس هم خبر ندارد ظاهراً من دارم می روم، می آیم، کاملاً از نظر شرعی، اخلاقی، عرفی همه چیز درست است اما اینجا گیر است و این اصل است، یعنی تشعشع من اصل است و شما خودتان دیدید که زبان اصلی انسان زبان تشعشعات است، الآن هم با این عکسبرداری که از مولکول آب شده و علم هم به کمک این قضیه آمده و دارد می آید شما دیگه می بینید که تشعشع است دارد کار می کند نه بقیه مسائل در پاسخ به سؤال؛ ببینید مکروه ندارد، یک موضوع بگویم خدمت شما در مسأله کیفیتی ما مکروه نداریم، این تشعشع یا مثبت است یا منفی است، مکروه در مسأله تشعشع اصلاً در عرفان نداریم سؤال ضمن بحث (خانم)؛ غیر از مسأله عرفان هم ما داریم آنچه که بر خود نمی پسندی بردیگران نپسند استاد؛ بله این یک مطلبی است که آنچه بر خود نمی پسندی اما من می گویم اشکال ندارد من هم هر وقت از ایشان پرسیدم پالتویت را از کجا خریدی ایشان به من جواب ندهد، این کافی نیست، این مطلب که از انجیل هست یک جای دیگر کاربرد دارد ولی کاربرد این قضیه (منظور تزکیه تشعشعی) عام است، فرقی نمی کند که ما در کجا هستیم، الآن من این مثال را زدم، هزاران هزار مثال دیگر ممکن است وجود داشته باشد، کافی است ما یک نگاه تمسخرآمیز داشته باشیم و از این جور چیزها، این منفی است، فازش منفی است، تشعشعش منفی است، درگیریهایش منفی است، عکس هم بگیرند که الآن دیگه این روزها دارند می گیرند می بینند که عجب شکل ناهنجاری درآمد از این تشعشع، بنابراین اینها همه هدف یکی است، علم، مذهب، فلسفه و عرفان همه می خواهند به یک جا برسند، همه شان می خواهند بگویند که بابا این انسان کجا می خواهد برود، کجا برود، چکار کند، جدا نیستند جنگ هم او دولت هم را از بر نه چون ندیدند حقیقت راه افاض زود - مانع بنابراین اینجا ماجرائی که ما دنبال می کنیم بسیار بسیار دقیق تر است از آنچه که ما تصور می کنیم و در این ماجرا شما یک انسان متعالی را شما در نظر بگیرید رسیده به طبقه صدم (مثلاً فرض محال اینها طبقه نیست، اینجوری نیست) بعد شما می بینید که تشعشع منفی دارد می دهد، فوراً می گویند آقا زود بیا پائین جای پائین بهتر بود چرا چون جایگاهت اونجا نیست (سؤال ضمن بحث (آقا)؛ در خصوص دروغ مصلحتی هم آیا تشعشع منفی ایجاد می کند استاد؛ ببینید دروغ مصلحتی، تقیه و این حرفها در اونجا جنگ و جدال، میدان نبرد و همه اینها فاز مثبت است، در فاز مثبت اگر ارائه بشود درست است، شما می دانید تمام اولیاء حتی در جنگها نیز در فاز مثبت وارد شدند، حالا اینها را در مدیریت بحران مورد بررسی قرار می دهیم مثلاً در یک مسابقه بُرد با کسی است که به فاز منفی نیاید (مسابقات رزمی و...) و تمام تلاش حریف این است که یک کاری کند که اون عصبانی بشود، یک کاری کند اون بیاید در فاز منفی، چون به فاز منفی بیاید عصبانی بشود، کنترلش از دست می رود، ابتکار عملهایش از بین می رود، لذا خیلی از تکنیکها این است که کاری بشود که حریف عصبانی بشود، بنابراین اینها را وقتی بیاوریم همه را جمع جور بکنیم می بینیم نه اونها در واقع فاز مثبت است، خوب هر کدام از اینها بحثهای دارد که بعداً به آنها می رسیم و در دوره ۴ این مسأله را پیاده بکنیم روی خودمان و در حلقه اش قرار بگیریم و خودش یک ارتباط ملموسی است (سؤال ضمن بحث (خانم)؛

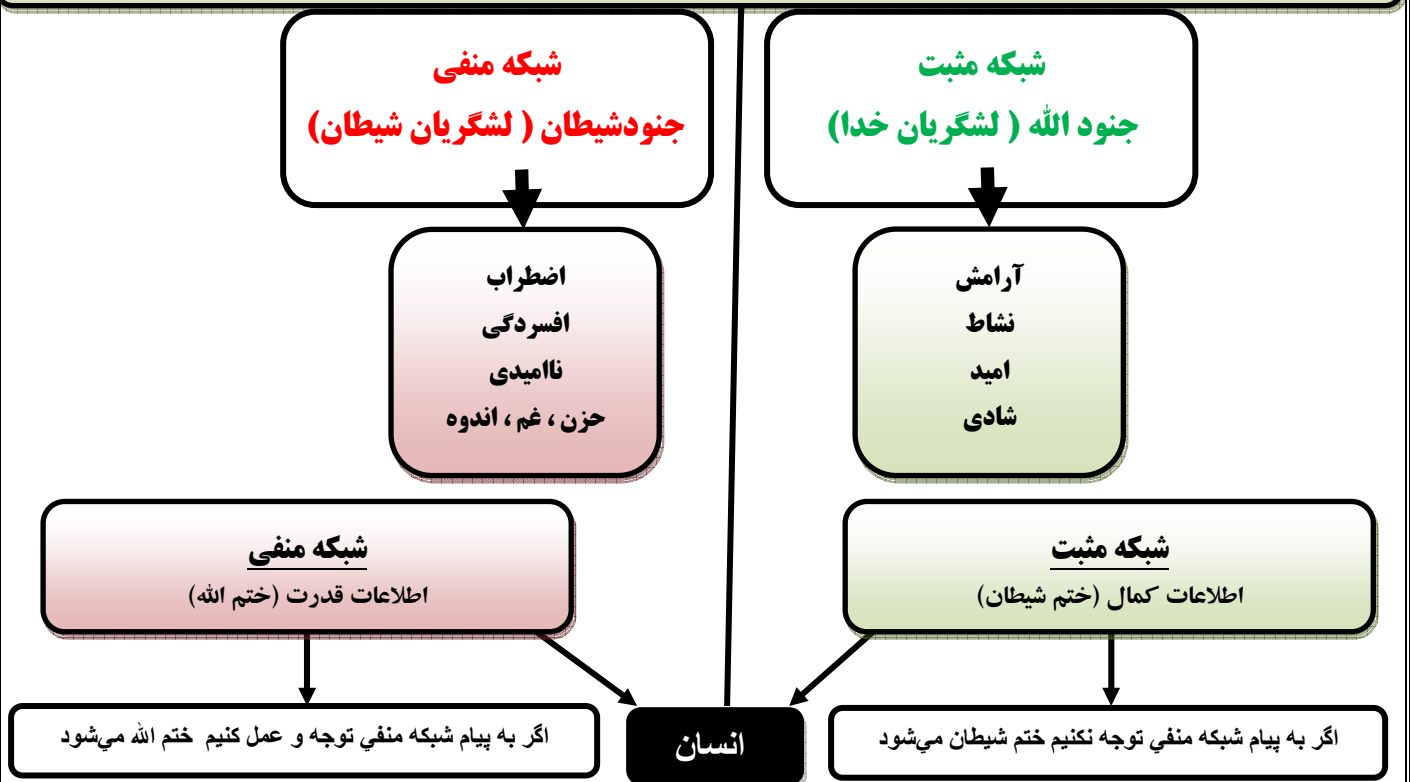
در خصوص مستحبات استاد؛ ببینید بهر حال ماجرا ماجرای هستی است، ماجرای کتاب مبین است، کتاب آشکار الهی در معرض دید ۷ میلیارد انسان است، یک مگسش هم یک نفر را می‌تواند هدایت بکند بسمت حقیقت هستی، لذا اینها همه‌اش بهانه است و اینها همه‌اش ابزار و وسایلی است که بتواند اون قضیه را دنبال بکند، در مورد احکام، احکام یعنی حکم، حکم یعنی عقل حکم اغلب راست چون اغلب بند تیغ از دست رهن بشوند- حکم عقل است کلی می‌آید همه را در مقابل یک دستور قرار می‌دهد که وحدت عمل ایجاد بکند، مثلاً حکم می‌دهد که همه رو به این قبله به این شکل، به اینصورت، به این وضعیت بایستید به وحدت عملی در حرکات و رفتار برسیم، هرکسی یک کاری نکند، یک بلبشویی بشود، اما در اون حکم کیفیت هم آورده شده، گفتند در این جهت باش، به این شکل، اینجوری اقتدا کنید و... شما وقتی از دور نگاه می‌کنید، فیلم می‌گیرند نگاه می‌کنید می‌بینید که یک جمعیت بسیار زیادی یک حرکت منسجم وحدت‌آمیزی را دارند، اما در دل هر کدامشان یک چیزی می‌گذرد، اون چیزی که بیاید همه را هم کیفیت بکند و ارتقاء بدهد اون یک ماجرای دیگری است، بنابراین روی پله عقل ما احکام باید داشته باشیم، قانون باید داشته باشیم، مثلاً راهنمایی و رانندگی می‌آید می‌گوید خیابان یکطرفه و... اینجا انحراف بچپ، کمر بند بستی، نبستی و... جریمه می‌کند، این دیگه کاری ندارد اگر اینها هم نباشد یک نفر شاید خودش رعایت کند، دیگه برای همه می‌گذارند حکم اغلب راست چون اغلب بدنند تیغ از دست رهن بستند به احتمال اینکه یک عده‌ای ممکن است است اگر این حکم و قانون نباشد تخطی کنند، بنابراین می‌آیند برای همه می‌گذارند در حالیکه ممکن است واقعاً یک عده‌ای این هم نباشد خودشان رعایت بکنند، بنابراین بحث عقل، احکام، قانون و بحث عشق، ماجرای دل، دیگه اینجا دل جزء احکام نیست، ذوق، شوق، عشق ما نسبت به خدا جزء احکام نیست، توی کدام حکم آمده گفته که تو باید عشقت به خدا اینقدر باشد، اصلاً نمی‌تواند نه به عدد بیاورد نه به ماده، قانون، تبصره و... بیاورد ولی باید بیاورد راهش را ارائه بدهد، بله اینجوری وضو بگیرد، اینجوری تیمم کن، غسل اینجوری و... همه اینها را در قالب احکام می‌آورد ارائه می‌دهد و یک دسته بندیهای می‌کند، این مستحب فی مابین است، اون مکروه است سعی کن فاصله بگیری، یعنی بارعایت عقل این مسأله را دنبال می‌کند ولی وقتی می‌آئیم توی کیفیت نمی‌گوید که حالا یک ذوقی بخرج بده که فی مابین باشد چون نمی‌شود پیاده بشود، حالا یک عشقی بخرج بده بین تنفر و محبت باشد، جفتش وادی دل است، چون مثبت، منفی دارد وادی عشق هم، نمی‌تواند بگوید حالا یکجوری باشد که نیست یا این ذوق هست مثبت است یا منفی است یا این هست یا نیست، بود و نبودش را در واقع می‌تواند بیان بکند ولی در پله عقل چرا می‌تواند شدت و ضعفی را برایش در نظر داشته باشد.

### گزارش تحلیلی آمارگیری استاد از حاضرین در کلاس در خصوص ارتباط همفازی کیهانی و اسکن دوگانگی

در ادامه دوره طبق معمول با گرفتن آماری از دوستان شروع کنیم، عزیزانی که اسکن دوگانگی را پشت سر گذراندند، یعنی اون بهم ریختگیهای که ناشی از اسکن دوگانگی بود پشت سر گذاردند، یعنی متوجه شدند یک چیزهای آمد رو، دوستانی که هنوز ادامه دارد دستشان را بلند کنند، خوب دوستان متوجه شدند که آیا روندی که در حال ادامه هست روندی هوشمندانه هست، یعنی بحث اسکن دوگانگی، اینها به این نتیجه رسیدند که هوشمندانه است و درست

است و به این یقین رسیدند یا خیر ، خوب بنابراین قرار شد ما کاری بکنیم که کوتاه تر بشود ، این بود که قبول مسأله ، یعنی اینکه قبول کنیم این مسأله از خود ماست ، بیخودی اینطرف و اونطرف دنبالش نگردیم ، از بیرون هم نیامده از خودماست و کافی است که قبولش بکنیم به محض اینکه قبول می کنیم می بینیم که روند کنترلش طی می شود و اون مسائلی که گفتیم اتفاق می افتد ، افزایش ظرفیت ، از بین رفتن انرژی پتانسیل منفی و پرونده های بیماری های روان تنی که این دوره می آیدرو و رو هست اینها سر و سامان پیدا می کند ، چند نفر پرونده بیماریهایشان را مشاهده کردند در این دوره ، پرونده های بیماری روان تنی را ، خوب اونهایی که بهبود پیدا کرده و تمام شده دستشان را بلند کنند ، اونهایی که تحملشان زیاد شده ، عزیزانی که درک حضورشان افزایش پیدا کرده دستشان را بلند کنند ، شکر وجودی دوستانی که احساس آشتی خارج از خودشان را هم به نوعی متوجه می شوند بتدریج که در این همفازی کیهانی آشتی درونی ، آشتی بیرونی مقدمه و استارت است ، درمورد اینکه افراد بهم ریختگیهای قبلی داشتند که توضیح دادیم ، دوستانی که متوجه شدند این بهم ریختگیها کمتر شده و یک تسلطی جایش را گرفته دستشان را بلند کنند ، پس در واقع همه اون چیزهایی را که دنبال کردیم یا دنبال می کنیم هدفمند است و لازمه وجودی ما هست که ما اینها را داشته باشیم تا تازه در مسیر عرفان حرکت بکنیم ، یعنی ماشین است بازدیدش می کنیم ، آب و روغن ، مسائل فنی اش همه را داریم نگاه می کنیم که مشکلی نداشته باشد تا برویم بنشینم داخلش و استارت بزنیم ، پس الآن در حال رسیدگی به این ماشین هستیم .

### قانون صلیب



خوب این صلیب زندگیست ، هرکسی صلیب خودش را بردوش می کشد ، یعنی سنگینی بار زندگی را بردوش می کشد ، خواه مثبت باشد ، خواه منفی باشد ، اونی که در شبکه مثبت است سختی های زندگی را می کشد و اونی هم که در

شبکه منفی است هم به همچنین ، مثلاً همه انبیاء و اولیاء سختیها و مشقات زندگیشان زبازند است اونی هم که منفی است هم همینطور ، اون هم در واقع هیچ فرقی نمی کند و هرکسی صلیب خودش را بردوش می کشد ، منتها یکی بخاطر اینطرف ( مثبت ) مصلوب می شود و یکی بخاطر اونطرف ( منفی ) مصلوب می شود ، چون در داستان عیسی مسیح (ع) در اونجا هم در زمان مسیحیت نقل است که همراه با عیسی مسیح (ع) کسانی دیگر هم مصلوب شدند ، اونها برای چی مصلوب شدند ، دزد ، راهزن و.... بودند ، پس یک طرف می بینید که عیسی مسیح مصلوب است سمبلیک است ، اینها همه درس است ، موضوع این نیست که اصلاً داستان اتفاق افتاده باشد یا نیافتاده باشد اصلاً اینها مهم نیست ، مهم نیست که عاشورا اتفاق افتاده باشد یا نیافتاده باشد ، بصورت داستان هم حتی نگاه بکنیم درسهای لازم تویش هست و دراونجا در داستان عیسی مسیح (ع) این درس هست و بخاطر اینطرف مصلوب شدن و بخاطر اونطرف هم مصلوب شدن را دارد ، یک موضوعی که هست لشکریان خدا (جنود الله) جنود شیطان ( لشکریان شیطان) اگر غم لشکرانگیز که خون عاشقان ریزد، من و ساقی بهم سازیم و بنیادش براندازیم - **حافظ** محال ممکن است یکی در شبکه مثبت باشد ، افسرده بشود ، محال ممکن است یکی در شبکه مثبت باشد مضطرب بشود و دچار ترس بشود ، ناامید بشود، دچار حزن و غم بشود ( إِنَّ أُوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می شوند - یونس ۶۲) اونهایی که به خدا نزدیک شدند نه ترس و نه حزن هیچکدام شامل حالشان نمی شود ( در پاسخ به یک سؤال ضمن بحث ؛ هیچ ارتباطی به ما ندارد مغز ما اینها را آشکار می کند و به زبان فیزیک ترجمه می کند ولی این نرون نیست که درواقع اینها را ایجاد می کند و مکانیزمهای دیگری است که ما بترسیم ، مغز می گیرد با زبان آدرنالین بدن را از آن باخبر می کند ، با این حساب اگر ما یک خوابی ببینیم که مضطرب بشویم اون از کجاست اطلاعاتش، از شبکه منفی است ، اگر آگاهی بگیریم که دچار ناامیدی بشویم اون از کجاست ، از شبکه منفی است ، این خیلی مهم است ، برای اینکه بعضی از دوستان می گویند که ما آگاهیها را از کجا بتوانیم تفسیر بکنیم ، چند تا موضع است ، یکی دانستن عرفان کمال ، عرفان قدرت ، شبکه مثبت ، شبکه منفی ، قانون صلیب ، این چیزها به ما کمک می کند که آگاهیهای خودمان را بتوانیم بسیار سریع کم و کیفش را معلوم کنیم که از کجاست و چطور است ، اگر ما یک راهی را برویم انتها افسرده بشویم اون چی بوده (سؤال ضمن بحث (خانم) ؛ اگر یک خوابی ببینیم که اونطرف (منفی) را نشان ندهد ولی آرامش هم ندهد استاد؛ اینجا از چیزهای احساسی اش متوجه می شویم، یک جای دیگر از مسأله قدرت و کمال متوجه می شویم ، یک آگاهی آمده ما نه مضطرب شدیم نه چیز دیگر ولی وقتی بررسی می کنیم می بینیم که در عرفان قدرت است نه در عرفان کمال (سؤال ضمن بحث (خانم) ؛ مضمون سؤال آگاهی برسد که جلوی اتفاقی را بگیرد مثلاً تصادفی یا... استاد؛ جلوی اتفاق را نمی شود که گرفت ، اتفاق ، لوح محفوظ صحبت کردیم افتاده ، اگر لوح محفوظ قابل تغییر باشد پس معلوم است که لوح محفوظ نیست ، پس معلوم می شود که اصلاً اون اتفاق دروغ بوده ، اون خبر دروغ بوده ، یعنی به دروغ به ما گفتند که من امروز تصادف می کنم ، بعد می بینم که تصادف نکردم ، پس معلوم میشود که اون فریب بوده ، چون اگر از لوح محفوظ باشد تغییر ندارد دیگه ، اتفاق افتاده در صفر ثانیه اول اتفاق افتاده ، معلوم شده من چه اختیارهای می کنم و چه نصیب می شود، بنابراین نمی شود که اون تغییر بکند ، اگر تغییر در تغییر پیش بیاید یعنی هیچی ، یعنی علم خداوند متغییر است ، چون اون علم خداوند است ، علم خداوند این است که توانسته مارا نگاه بکند ، ببیند می گوئیم

علیم است ، لوح محفوظ تعریفش چیه ، لوح محفوظ یعنی اطلاعات ثابت ، دیگه اگر قرار باشد این تغییر پیدا بکند به آن نمی گوئیم لوح محفوظ ، به آن می گوئیم لوح نامحفوظ یا می گوئیم لوح متغییر یا یک اسم دیگری می گذاریم ، پس تعریف به ما می گوید ما به چیزی می گوئیم لوح محفوظ که قابل تغییر نباشد ، اونجا که گفته می شود این مسأله تقدیر را عوض می کند، مسأله اینجاست که یکسری چیزهای مثل همین صدقه و... که تعریف کنیم ، من می خواستم در درس بگویم منتها نشد حالا توضیح بدهم ، اونجا موضوع این است که بعضی از کارها ما را از فاز منفی می آورد به فاز مثبت ، ۵۰ تومان من می اندازم در یک صندوقی ، همین که می اندازم در اونجا احساس می کنم که من یک (mood) حال ، حالت دیگری پیدا کردم ، به رقمش هم نیست و خاصیتش این است ، از فاز منفی می آئیم فاز مثبت ، در فاز مثبت که قرار می گیریم ، ایمنی پیدا می کنیم ، ایمنی نسبت به چی ، ایمنی نسبت به موجودات غیر ارگانیکی ، ایمنی در مقابل تشعشعات منفی دیگران ، ایمنی در مقابل طلسم و... یعنی این مسأله باعث ایمنی ما می شود ، مثلاً می گویند صدقه ۷۰ نوع بلا را دور می کند ، من خدمت شما بگویم ۷۰۰ نوع بلا را دور می کند ، بلکه ۷۰۰۰ نوع بلا را از ما دور می کند ، برای اینکه اگر تفکیک کنیم و بشناسیم ، می بینیم که ما در واقع تمام صدمات و ضرباتی که می خوریم در فاز منفی داریم می خوریم ، اگر برای ما طلسم جاری می کنند و کارگر می شود برای اینکه ما خودمان هم در فاز منفی هستیم ، اگر موجود غیر ارگانیکی می آید برای اینکه در فاز منفی هستیم .

درمقابل تشعشعات منفی دیگران هم چون در باز است همه می آیند داخل و بعد تل انبار می شود و بعد مریض می شویم ، همه اینها اتفاق می افتد ، بنابراین دراونجا اون دعا ، در اینجا این صدقه کاری که می کند نه اینکه برود لوح محفوظ را عوض بکند ، لوح محفوظ عوض نمی شود ، من را ایمنی می کند ، یعنی حصار وجودی من را می آید یک در را می بندد با ۵۰ تومان ، با ده تومان رقمش مهم نیست ، خاصیتش این است که ما را می آورد در فاز مثبت و بدنبال اون این اتفاقات مهم می افتد و گرنه لوح محفوظ یعنی محفوظ یعنی اطلاعاتش غیر قابل تغییر است . (سؤال ضمن بحث ) خانم ؛ در این ۱۵ روز اخیر برای من اتفاقات خیلی بدی پیش آمد ، یعنی هر دفعه بعنوان مأموریت درمانگری رفتم بیرون یک مسأله ای پیش آمد ، در یکی از اتصالهایم چهره یکی از همسایه ها جلوی چشم آمد که ایشان بیماری ms دارد ، ۲۵ سال است که این بیماری را دارد و ده سال است که روی ویلچر است ، این به دل من افتاد که بروم سراغ این بیمار ، درست همانروز که رفتم با این خانم صحبت کردم اتفاقی برای من پیش آمد که اصلاً در محل ما سابقه نداشت ، یک موتوری آمد کیفم را زد ، حالا بگذریم کلی مدارکم ، کارت شبکه شعور کیهانیم و خیلی چیزها در این کیف بود که رفت ، من که این مسأله پیش آمد گفتم حالا که اینجوری من بیشتر پافشاری روی این قضیه می کنم و درمان روی اون خانم را انجام می دهم ، حدود دو هفته بعد پای من ورم کرد البته من اون را گذاشتم بحساب اینکه چون دو سال قبل از پله افتاده بودم گفتم خوب اون درست درمان نشده ، با اون پای لنگان تا درمانگاه رفتم و مرتب در درمانگاه هم کار می کردم ، یک روز که از درمانگاه برمی گشتم یک پا از ماشین گذاشتم بیرون ، پای دوم همان پای که ورم کرده بود توی ماشین بود راننده راه افتاد که من پرت شدم از ماشین بیرون ، یک هفته من اینجوری درمانگاه توانستم بروم ، باز من هم لجبازی کردم گفتم حالا که اینجوری شد ادامه می دهم این مسیر را حالا می خواهم بدانم اینها از شبکه منفی است یا نه چون هیچی دست من نبود استاد ؛ ببینید ۷ میلیارد انسان چه در مسیر کمال باشند ، چه در مسیر ضد کمال فرق نمی کند ، خوش شانسی می آورند ، بد شانسی می آورند و اتفاقات ناگوار ، خوش گوار و همه اینها برایشان می افتد ، چه توی مسیر باشند ، چه نباشند ، البته ما دلیل مستندی الان در دست ما نیست که بگویم بله این یکیش مال اون بوده که شما خواستید در این جهت حرکت کنید این اتفاق افتاده ، یعنی اینها می آید جزء زندگی ما ، زندگی ۷ میلیارد انسان که هر روز دارند خوش بیاری می آورند ، بد بیاری می آورند

یک عده‌ای اصلاً اسم عرفان به گوششان نخورده ، یک عده‌ای اصلاً نمی‌دانند چی به چی است ، ولی همین الان برویم جاهای مختلف ، در بیمارستانها ، در سوانح و سوختگی ، در آتش نشانی ، در اداره آگاهی بینیم که موضوع چیه و همه اینها که بد بیاری آوردند از آنها سؤال کنیم که شما می‌دانید که عرفان چیه ، می‌بینیم که شاید ۹۹٪ از آنها تا حالا کسی چنین سؤال از آنها نکرده باشد و هیچ چیزی هم از این ماجراها خبر نداشته باشند ، اما عیب ندارد ، ما فکر بکنیم که کمال هم یک بهائی می‌خواهد ، همانطور که شما فکر کردید ، فکر بکنیم که آره همانطور که در شرح حال انبیاء و اولیاء همه دوستان مطالعه کردند که زندگی برای اونها مساوی بوده با مشقت ، فکر بکنیم که شاید برای ما هم اینجوری باشد که اگر بخواهیم از این مسیر برویم یک بهائی هم برایش پردازیم که البته من می‌گویم اینطور نیست ، الان شاید تعداد خوش بیاری‌ها بیشتر از بد بیاری‌ها باشد ، نمی‌دانیم ، اصلاً نمی‌خواهیم از این زاویه این موضوع را برویم پردازیم ذهنمان را درگیر کنیم ، اگر خوش بیاری آوردیم بگوئیم آخ جون ، اگر بد بیاری آوردیم بگوئیم ای داد بیداد دیدی که شبکه منفی به ما حمله کرد ، اینجوری شد ، اونجوری شد ، می‌خواهیم یک چیز را بگوئیم که چه خوش بیاری داشته باشیم ، چه بد بیاری ما می‌خواهیم خودمان را پیدا بکنیم ، آیا حاضریم بهایش را پردازیم ، بنا براین اگر خوش بیاری آوردیم که خوب هیچ و اگر هم بد بیاری آوردیم بگوئیم که بهایش را می‌پردازیم ولی من می‌خواهم بگویم اصلاً اینها را قاطی‌اش نکنیم در مسیر کمال ما کار خودمان را می‌کنیم «*مسیر هر پیش آید خوش آید ما که خندان می‌رویم*» .

**سؤال ضمن بحث (خانم) ؛ اضطراب و دلهره برای انجام دادن کار خیر ، مثلاً خودمن برای رفتن به کلاس خیلی اضطراب دارم که خیلی زود برسم ، آیا این اضطراب در شبکه منفی است ؟ استاد؛** ببینید قانون ، دیگه این می‌شود قانون صلیب ، دلهره فاز منفی است ، ما برای کار خیر می‌خواهیم ، این دلهره من را می‌برد در فاز منفی ، وای دیر شد .... این شد ، با اینکار من در معرض آلودگی قرار می‌گیرم ، شما تمام برنامه‌هایتان را ریختید که به اون کار خیر هرچه که هست برسید ، همه تلاشتان را کردید ، همه مسائل زمینی‌اش را فراهم کردید ، بقیه‌اش از دست شما خارج است ، ما لازم است توجه داشته باشیم به فاز منفی نرویم و حالا شما بعدها در دوره‌های بالاتر این مطلب را هم برخورد می‌کنید ، ما حتی برای درمان افراد دچار دلهره و اضطراب و نگرانی نمی‌شویم ، این هم نکته مهمی است یعنی ما اتصال می‌دهیم اما اصلاً نگران نیستیم ، آی خوب می‌شود ، نمی‌شود ، حالا ما از دوره یک صحبت نمی‌کنیم ، می‌گوئیم عیب ندارد ، بگذارید بروند تجربه کنند ، همه خم و چمهای این قضیه را خودشان بروند تست کنند ، اما می‌آئیم دوره‌های بالاتر می‌بینید که ما اصلاً نگرانی نداریم که آی خوب می‌شود یا نمی‌شود در دوره یک همه دل نگران ، اضطراب دارند ، نگرانی دارند که آی چی می‌شود ، آی نمی‌شود ، بعضی مواقع هم نسبت به افراد احساس عاطفی هم پیدا می‌کنند و حتی دیر یا زود شدنش هم باعث می‌شود که نگران و ناراحت بشوند ولی نه وقتی ما سپردیم تمام شد ، دیگه احساس ما مستقل از قضایا یعنی در این حد ما به این نکات می‌رسیم که به فاز منفی نیائیم .

**صحبت‌های یک خانم در خصوص درمانگری ؛** من به امید این رفتم بالای سرش که بتوانم به او کمکی بکنم ، البته می‌دانستم که مادر بزرگم نمی‌ماند ، یعنی دکترها گفته بودند ، ولی وقتی رفتم اتصال برقرار کردم من ساعت ۴ بعد از ظهر بالای سرش بودم ساعت ۸/۵ شب تمام کرد ، از این ناراحت نیستم چرا فوت کرده چون می‌دانستم فوت می‌کند ولی چون عمویم ایران نبود داشت خودش را می‌رساند که بیاید ایران از این ناراحتیم که شاید اگر من متصلش نمی‌کردم دو سه روز بیشتر می‌ماند و شاید عمو می‌توانست ببیندش (استاد ؛ چرا این



فکر را می کنید) چون فکر می کنم رفته بالای سرش اصلاً آرامشی پیدا کرد وقتی به او اتصال دادم متوجه شدم یک آرامشی به او دست داد و راحت تر شده بود. استاد؛ خوب حالا یک موضوعی، شما فرض کنید که حق با ایشان است، شما فکر می کنید دو سه روز زنده می ماند چی می شد، فرض کنیم که نظر شما درست باشد شما تعریف مرگ را می دانید ما از زاویه دید خودمان نگاه می کنیم می گوئیم مُرد، وای مُرد، ولی از یک زاویه دیگر اصلاً مرگ وجود ندارد شما می دانید که اون خوش بحالش شده یا نشده، بنابراین یک مسأله است اگر سه روز دیگر زنده می ماند ولی در ناآرامی دنیا را ترک می کرد به نظر شما بهتر بوده یا این که سه روز کمتر ولی با آرامش، من دارم روی صحبت خودتان صحبت می کنم، اولاً یکنخورده بعد که مرگ را بیشتر با آن آشنا می شویم اصلاً دیگه اینجوری راجع به مرگ، راجع به رفتن قطعاً قضاوت نمی کنید، اینجوری خودتان را ناراحت نمی کنید چرا چون که این حزن و غم شما را به فاز منفی می برد و در معرض آلودگی و بیماری قرار می دهد و بعد یک مسأله دیگر این که طغیان علیه خداوند یعنی اعتراض به کار اوست، اعتراض به کار او یعنی اعتراض به نقشه کلی و این که مرگ الیه راجعون است، این شادی دارد نه غم، اینها درواقع ترفندهائی است که شما بروید در فاز منفی و این عذاب وجدان شما را هم ول نکند، یک روز، دوروز، یک ماه، یک سال آتشش را شعله ورتر بکنند در حالیکه واقعیتش این است که شما کاری را که انجام دادید دیگه از دست شما خارج شده و در اختیار شعور الهی قرار گرفته و مطمئن باشید اگر نظر شما هم درست باشد یعنی همین باشد که شما فرمودید باز به صلاحش بوده، یعنی در یک آرامشی رفتن، حالا با تشعشع دفاعی آشنا هستید شما، یک روح وقتی با نا آرامی می رود مسلماً اینجا درخواستهای بسیار زیادی دارد، مسلماً وابستگی بسیار زیادی دارد مسلماً توجیه رفتن خودش نیست.

**صحبت های یک خانم در قالب پرسش و پاسخ؛ یعنی شما منظورتان این است که حزن و غم در ارتباط با مرگ عزیزان باعث می شود اعتراض به خدا باشد**

استاد؛ هست دیگه مگر نیست خانم؛ تا آخر دنیا همیشه هرکسی در ارتباط با مرگ دیگران احساس غم را داشته و دارد استاد؛ آیا درست بوده خانم؛ همه داشتند استاد؛ نه من کاری به همه ندارم ما به مکتبمان می خواهیم برگردیم، فرض کنید که هیچ اطلاعی از گذشته نداریم، ما با مراجعه به مکتبمان می خواهیم ببینیم که چی می بایست باشد، حالا ما چکار کردیم بعداً معلوم می شود درست عمل کردیم یا درست عمل نکردیم، شما اگر الیه راجعون را قبول داشته باشید یک مسأله است خانم؛ آخه من این را مقایسه می کنم با یک صحبتی که شنیدم بعد من را دچار تضاد می کند، مثلاً من بادم است در کتاب اندیشه اسلامی نوشته... خواندم که پیامبر و یارانش از جنگ که بر می گردند از اینکه حمزه کشته شده و خیمه اش خالی بوده گفته کسی نیست که برای حمزه گریه کند که بعد یکی از یاران پیامبر به زن ها می گوید که شماها اگر می خواهید گریه کنید بروید داخل اون خیمه گریه کنید بخاطر پیامبر، این چیزی است که سند تاریخی آورده و این من را دچار تضاد می کند استاد؛ ببینید (إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می شوند - یونس ۶۲) این مطلق است، می گوید اولیاء الله اونهایی که دوست خدا شدند، اونهایی که دوست خدا نشدند که خوب هیچی، می گوید اونهایی که شدند نه ترس بر اونها حاکم می شود نه حزن، دیگه اینجا کلی است، نگفته به علت مرگ یا به علت... ترس و حزن بر اونها حاکم نمی شود می گوید نیست این یک مسأله اش، یک مسأله دیگر اینجا وقتی اختصاصاً به مرگ می رسیم (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَيَّ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ أَيُّ انْصَابٍ حَقَّا) که تو به سوی پروردگار خود بسختی در



تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد- انشاق ۶) بسمت پروردگارتان بر می گردید ، شما به من بگوئید به سمت پروردگار برگشتن شادی می خواهد یا غم می خواهد ، لقاءالله است ، دیداریار است ، بنابراین ما باید از نو نگاه بکنیم ، من شخصاً کاری به داستانها ندارم چون داستانها ممکن است از دیدگاههای مختلفی از مسائل مختلفی ، زاویه های مختلفی به یک مسأله نگاه می کند ، یک جا می خواهد در واقع عظمت حمزه را بیان بکند ، می خواهد بزبانی حرمت او را بیان کند ، بیاید از بار تحریک احساسی عمل بکند ، یا می خواهد یک جائی ..... چکار بکند ، بنا براین ما نمی دانیم ، ما باید اون مکتب یا درسman را بررسی کنیم ، کدام مستند است، قانون اساسی یا غیر اون ، قانون اساسی می گوید که (إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) ودر بحث مرگ می گوید( يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ) ، این قضیه ای است که ما با مراجعه به قانون اساسی به آن برخورد می کنیم ، حالا دیگه ما نمی دانیم که چه مسائلی پیش آمده و افرادی از زاویه دور درس اونروز را شاید نمی دانستند ، مسلماً هنوز جا نیافتاده بوده برای خلیها که درواقع آمدند یک مسائلی را عنوان کردند که دیگه غافل از اینکه ما با اون کارمان می رویم در فاز منفی و با رفتن در فاز منفی افتادیم در دام شیطان .

**در پاسخ به یک سؤال (خانم) در خصوص بحث دل شکستن ( منظور از سؤال دل شکسته نزد خدا رفتن، دعا کردن و... )؛ بحث دل شکستن موضوع محو است ، همین موضوع تسلیم است که با هم شروع کردیم ، تسلیم است محمی باید نه نماند کرتومی بی نظر در آب ران / آب دریا مرده بر سر نه در بود زنده زویاکی به - مولانا** این است که تا دست و پا می زنیم می گوئیم من ، من ، مشکل داریم ولی وقتیکه تسلیم شدیم (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است- آل عمران ۱۹) تنها مرام نزد او مرام تسلیم شدن است، کار آسمانی منم ، منم کنیم ، هیچ کاری نمی توانیم بکنیم ، اونجا تسلیم است و داریم پله پله هرچه می آئیم بالاتر مظاهر این من باید محو ، محو و محوتر بشود ، این را بعداً راجع به آن صحبت داریم ، لذا اونجا که می گوید باید شکسته بشوی ، چی باید شکسته بشود ، این من ، این بت باید شکسته بشود وگرنه آیا خداوند نیاز دارد که من بروم درمقابل او به گریه بیافتم ، گریه من مشکلی را حل نمی کند تسلیم من است که کار را انجام می دهد ، خلیها گریه می کنند ولی من شان سر جایش هست ، نتیجه هم نمی گیرند ، چرا ، نه اینکه منظور داشته باشند ، درس و قانون اساسی را متوجه نشدند و فکر می کنند که خداوند نعوذ بالله بسیار سخت دل و سادیسم دارد و منتظر است که ما برویم عجزولابه و... خودمان را بکشیم بعد یک نیم نگاهی بکند ، اینجوری نیست چون رحمان و رحیم است ، بنابراین اونجا منظور از دل شکستن درواقع خودشکستن است ، درواقع یک چیز دیگری است که محو بشویم ، حالا ما می توانیم محو هم بشویم بدون اینکه از ظاهر ما اصلاً کسی بوئی ببرد که ما محو شدیم ، چون به ظاهر نیست به دل است ، لذا اون که می گویند دل شکستن اونجا شکسته شدن دل ، ماجرای کسی است که از درون خورد شده، هیچی از آن نمانده ، غبار شده ، غبار را فوتش کنید دیگه نیست.

**سؤال (خانم) در رابطه با اون لوح محفوظ که فرمودید تغییر پذیر نیست پس اینجا جریان قضا و قدر چی می شود ، چون قدر یعنی ما می توانیم که سرنوشت خودمان را تغییر بدهیم ولی قضا یعنی دیگر هیچ کاری نمی شود کرد؛ استاد ؛ شما می روید نزد پزشک، مثلاً پزشک به بعضی از بیماران می گوید شما اگر یک نخ سیگار دیگر بکشید قلبتان از کار می ایستد، اون هم نمی کشد، عمرش طولانی تر می شود یا نمی شود ، مثلاً به ما گفته می شود ورزش کنید، چکار بکنید اینها عمر را طولانی**

می‌کند، عملی هم هست، اینکار را می‌کنیم نتیجه‌اش را هم می‌بریم، الآن ما یکسری از کارهای می‌توانیم بکنیم که بحساب الآن ما اگر نکنیم ضرر و زیانی را متوجه ما نکند، این درست است یا نیست، اون تصمیم نهائی را که اتخاذ کرده در لوح محفوظ دیده شده، دیده شده که نه من گوش نمی‌دهم و می‌روم می‌کشم و.... بعد هم یکروزی می‌گویم آی قلبم و.. اما الآن من که نمی‌دانم در لوح محفوظ چیه تصمیم می‌گیرم که سیگار نکشم یا بکشم، آیا اختیار دارم یا ندارم، آدمهائی را من دیدم که به هیچ عنوان حاضر نبودند از سیگار جدا بشوند، قلبشان گرفت رفتند دکتر گفت بکشید می‌میرد، دیگه نکشیدند، ببینید شما فرض کنید از بالا سؤال بشود که ایشان بالاخره سیگارش را می‌گذارد کنار یا نمی‌گذارد کنار، می‌دانند یا نمی‌دانند، لوح محفوظ مجموعه اختیاراتی است که ما انتخاب کردیم، اونجا ثبت است، یعنی اختیارات ماست، نه این که به ما گفته باشند، یعنی فرض کنید خدا مقدر کرده باشد من الآن سیگار بکشم قلبم بگیرد بیافتم، چون در اینصورت چی می‌شود، در اینصورت یعنی ما هیچ کاره هستیم، ما عروسک خیمه شب بازی هستیم، یک سناریو را خدا نوشته، به من این مأموریت را داده، به شما اون مأموریت را داده و الآن ما داریم اون نقش را بازی می‌کنیم (خانم) پس سرنوشت را ما خودمان تعیین می‌کنیم استاد؛ صد درصد منظور ما این است، برای همین هم اونوقت مکلف هستیم بر اساس چی مکلف هستیم، اختیارمان (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) پس هر که هموزن ذره‌ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید (V) و هر که هموزن ذره‌ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید - زلزله ال (۸ و ۷) برچه اساسی است، براساس این است که من و شما اختیار داریم، مختاریم، اگر مختار نباشیم برای ما سرنوشت نوشته باشند یعنی ما عروسک خیمه شب بازی.

**در پاسخ به سؤال (آقا)** ببینید هر مطلبی که ما مورد استفاده قرار بدهیم باید با قانون اساسی مان انطباق داشته باشد، یعنی باید بتوانیم مستنداتش را در بیاوریم بیرون، لوح محفوظ یعنی محفوظ، یعنی اطلاعات ثابت، اگر قرار باشد اطلاعاتش متغیر باشد، دیگه اصلاً چرا بگوئیم لوح محفوظ، می‌گوئیم آقا هر لحظه این تغییر می‌کند، دعاکن تغییرش بده، حالا خلاصه با تعریفهای اصلی تناقضهای پیدا می‌شود.

**سؤال (خانم)؛ شما فرمودید که مرگ می‌تواند خیلی شیرین باشد ولی طبق آیات قرآن کسانی که اعمال نیکو دارند برایشان مرگ شیرین و گوار است و کسانی که اعمال بد دارند حتی اونها را می‌زنند از پشت، این ظاهر قرآن است من تأویلش را نمی‌دانم. استاد؛ عرض کنم تجاربی که در تشعشع دفاعی هست و اکثر دوستان اطلاع دارند، این تجارب به ما نشان می‌دهد که کلیه افراد فوت شده هیچ شکوه‌ای نسبت به مرگ خودشان ندارند، یعنی بنده چند دهه هست که گزارشات زیادی شنیدم از سوختن، انفجار، سقوط، از هرچی بگیرد، اصلاً چیزی مطرح نیست که وای من اینجوری مُردم، اونجوری شد اصلاً نشنیدم، تا ما سؤال هم نکنیم کسی راجع به نحوه مرگش چیزی نمی‌گوید، یعنی اصلاً یک چیز عادی است، یکی از دلایلی هم اینست که کالبد روانی مُرده و کالبد روانی نیست، لذا ما الآن احساساتمان را با کالبد روانی مان بیان می‌کنیم، می‌گوئیم وای سخت بود، آی چه روز سختی بود ولی اونها چنین مفهومی را ندارند و قابلیت درک چنین چیزی هم نیست، هیچ کس نمی‌گوید که مرگ تلخ بود، حالا تجاربی هم که خودمان کردیم و برای دوستانی که در دوره ۷ به بعد پیش می‌آید، تجربه رفتن و برگشتن، یک چیزی است که با کمک همین هوشمندی ما رفتن و برگشتن را تجربه می‌کنیم، رفتن بسیار شیرین است، برگشتن بسیار تلخ و سنگین است، بعد مسائلی که اتفاق می‌افتد، اونهایی که می‌روند در وهله اول جدا شده مسأله‌ای ندارد، وقتی که مشکلات پیشی دارند، می‌خواهند به علت مسائلشان برگردند و**

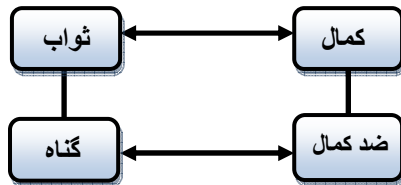
عمدتاً این دسته می‌خواهند جسمشان را دو باره تسخیر کنند، جسم خودشان را می‌روند داخل و بعد می‌خواهند اون را تکانش بدهند، تحت سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار می‌گیرند که همان فشار قبر که شنیدید در واقع اشاره به این موضوع است و می‌خواهند دوباره یک سری مسائل را تجربه بکنند، این مسائل برایشان فشار سنگینی را به ذهن و کالبد ذهنی وارد می‌کند و خلاصه کلام هم صحبت با روح‌های شرور و در معرض ارتباط با اونها قرار می‌گیرند، لذا یکسری از اینجور مسائل گزارشش هست و گرنه موضوع راجع به خود مرگ نیست، خود مرگ چون جزء رحمت خاص الهی است که بطور خاص شامل حال هرکسی می‌شود، مرگ و جهنم رحمت خاصش است، بسم الله الرحمن الرحیم، بسم الله که یک ماجراست، رحمان این که الآن ما داریم تجربه می‌کنیم می‌گوید بیائید حالا ممکن است که برویم، ممکن است که نرویم، دعوت عام است، بار عام است، دربار عام آیا همه می‌روند، نه نمی‌روند، رحیم بحث رحمت خاص که شامل مرگ و جهنم می‌شود که اگر این دو تا نبودند الیه راجعون رُخ نمی‌داد، که بطور خاص هرکسی اختصاصاً سر این سفره دعوت می‌شود ولی عام عام (برای همه است) است می‌گوید بیائید، دعوت خاص خاص است، یعنی نفر به نفر دعوت است و می‌کشاندش اونجا ولی بحث رحمان بار عام است، می‌گوید بیائید، این سفره گسترده است، هر که می‌خواهد بیایدا ما همه نمی‌آیند، همه از رحمت عام استفاده نمی‌کنند، شما در تجربه تشعشع دفاعی متوجه می‌شوید که افراد روح‌های شرور اینها با چه مسائلی روبرو هستند، افرادی که غیر شرور هستند چه جوری سبک‌ترند چه جوری راحت‌ترند و تازه مسائل دیگر و قضایای دیگر هم غیر از اینها هست که این را به ما می‌رساند که با سواد بودن، سواد زندگی دیگر، با بی‌سوادی خیلی فرق می‌کند، این را حالا به تفکیک صحبت بکنیم مشخص می‌شود، اما خود مرگ کادوی الهی است، اونچیزهای که جزء رحمانیت است تلخ نیست، اگر به تلخی برخورد می‌کنیم ناشی از خودمان است، اونچه که از خداست شیرین است، اونچه که از ماست (مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا) هر چه از خوبیها به تو می‌رسد از جانب خداست و آنچه از بدی به تو می‌رسد از خود توست و تو را به پیامبری برای مردم فرستادیم و گواه بودن خدا بس است- نساء ۷۹) لذا مرگ کادوی الهی است.

**سؤال (خانم)؛ برگشتن چه طوری است این که فرمودید دوره‌های بالاتر تجربه می‌کنند؟ استاد؛** ببینید ما یک تجربه‌ای را داشتیم و داریم که یک حالت است مثل حالت جدا شدن متها بر هم می‌گردیم نمردیم فقط حالتش را تجربه می‌کنیم.

**سؤال (خانم)؛ رحمت خاص اجباری است؟ استاد؛** خاصه دیگه جای است که جملرا چشاند بور - **خیام** دیگه دعوت خاص است، می‌گویند دهان را باز کن و این شراب را خلاصه به ما می‌خوراند متها بهتر است که بازبان خوش خودمان فهمیده باشیم نه بزور، خودمان فهمیده باشیم که کادوی الهی است، این خیلی مهم است که ما در واقع این مطلب هم جزء سواد ماست که با خودمان می‌بریم اون زندگی، این را فهمیده باشیم در غیر اینصورت بعد از مرگ هم نمی‌رویم، برمی‌گردیم و می‌آئیم دوباره یا یکی را تسخیر خواهیم کرد یا در کنار یک نفر یا چند نفر شروع به زندگی می‌کنیم و همین مشکلاتی را که الآن دوستان در تشعشع دفاعی می‌بینند که چه مشکلاتی را برای ما فراهم کردند، ما هم برای دیگران دوباره فراهم می‌کنیم.

**سؤال (خانم)؛ این که می‌گویند حجاب برداشته می‌شود وقتی که کسی می‌میرد یعنی روحش متوجه همه چیز می‌شود، پس دیگه چرا این وابستگی‌ها باعث می‌شود که برگردد؟ استاد؛** روح (کالبد ذهنی) فقط شرح زندگیش را در ثانیه‌ای تمام مسائل زندگی را یکبار از اول تا آخر مرور می‌کند و از بین همه اینها تمام وابستگی‌هایش را در می‌آورد بیرون و بر حسب اولویت

بلافاصله بعد از مرگ می آید سراغ وابستگی اش، وابستگی یک (اولویت اول) مثلاً به جسمش است، دو به فرزندش سه به مالش، چهار ... پنج ... همینجوری اینها را پاسخ می گیرد، حالا یکی ممکن است به جسمش وابستگی نداشته باشد و وابستگی اش به فرزندش باشد و بیاید سراغ فرزندش، همسرش، همینطوری مسائل مختلف و حالا دیگر یک انتخابهای صورت می گیرد که ما تجارب جالبی داریم، مثلاً یکی از دوستان عزیزمان که دوره های بالا هستند ایشان خروجی داشتند که اون فرد در گذشته (کالبد ذهنی تسخیرکننده) می گفتند که ایشان با دلسوزی تمام برای من حلوا درست کرد و این عاملی بود که من ایشان را انتخاب کردم که یک دلسوز پیدا شده، ببینید دیگه تا آخرش را بخوانید، **در پاسخ به سؤال در خصوص سر مزار رفتن؛ استاد؛** ببینید سر مزار رفتن آئین دارد، آیا فاز مثبت می توانیم برویم، اگر فاز منفی برویم آلوده برمی گردیم، سالم می رویم، برمی گردیم مریض هستیم، هستیم یا نیستیم، اگر می توانیم فاز مثبت برویم اونجا درسی که خودمان باید بگیریم، همه اینها درست، این ثواب است، ثواب تعریفش چیه، چیزهایی که ما را بسمت کمال می برد ثواب است، اون چیزهایی که ما را به ضد کمال می برد اون گناه است تمام شد دیگه این یک تعریف کلی است.



بنا بر این ما هر دقیقه لازم نیست پرسیم این ثواب است این گناه است چون خیلی چیزها را همینجوری نمی توانیم تشخیص بدهیم ولی اگر بدانیم اون مطلب ما را به کمال می برد، به کمال ما کمک می کند، اون ثواب است، اگر نه ما را به ضد کمال می برد اون گناه است، حالا ممکن است ظاهرش خوب باشد، بد باشد، بنابراین می گوید که ثواب است، ممکن است من با فاز مثبت بروم مزار هم دعائی داشته باشم، هم خودم درس بگیرم برمیگردم متحول برمیگردم، بودا چیزی که او را متحول کرد باعث شد کاخ، سلطنت و همه چیز را رها بکند، چی بود، دیدن یک مرده بود و او یک دفعه متحول شد چرا؟ چون یکدفعه دید که آخر و عاقبت این است، همه چیز را ول کرد، زد به کوه، دشت و بیابان تا برود یک چیزی پیدا بکند، پس در واقع برای او چی بوده ثواب بوده ولی اگر قرار باشد شما بروید بیمار برگردید، بروید آلوده برگردید و در حزن، غم و اندوه و این صحبتها این مسلماً به شما لطمه خواهد زد و توصیه می کنیم نکنید.

**در پاسخ به سؤال (آقا) در خصوص سخت بودن و بهای سالم زندگی کردن؛ استاد؛** یک موضوعی که هست وقتی انسان می خواهد سالمتر زندگی بکند چه مسائلی دارد، در همین زمان خودمان یک کسی بخواهد پول حرام نگیرد چی می شود، یک کسی بخواهد کارش را بر مبنای حق و حقیقت ادامه بدهد می تواند؟ به سختی می افتد، به مشقت می افتد، مگر منصور حلاج چی گفت، مگر عیسی مسیح (ع) چی گفتند، مگر پیامبر (ص) چی گفتند، مگر امیرالمؤمنین (ع)، مگر حسین (ع) چی گفتند، موضوع سر این است که پس وقتی قرار باشد ما پول حرامی نگیریم با محیط به تضاد می افتیم ما را دیگر نمی خواهند، شما دیگر به دردش نمی خورید، باید چکارکنند زیر آب شمارا بزنند، باید شما را بیاندازد بیرون، باید شمارا یک کاری بکند، لذا ایجاد تضاد می شود و این تضاد مشکل ساز می شود، همانی می شود که در واقع رخ داده، حالا کسی بخواهد پول حرام نگیرد باید بهایش را هم بدهد و همان می شود در واقع همان مشقت و

می‌شود همان قضیه که دست و پایش بسته است، ولی یک نفر که در شبکه منفی است اصلاً این مسائل و پرهیزها را ندارد و راحت تر است دیگه، نه اینکه خدا اینکار را بکند، خدا اینکار را نکرده، قانون زمینی و من علیه شما، اون علیه شما، این علیه شما نمی‌گذارد، بله ببینید این ماجراها همانطور که گفتیم به این دلیل و به این علت در این قضیه قرار دارد، در دل این ماجرا هست، شما باید برگردید بگوئید نه وقتی گفتید نه دیگه هرجائی نمی‌توانید زندگی بکنید، هرکاری نمی‌توانید انجام بدهید، کافی است بگوئید آقا من پول حرام نمی‌خواهم، می‌توانید زندگی بکنید؟ نه خدا و کیلی می‌شود، بسیار مشکل می‌شود، بله سؤال خوبی می‌کنند سؤال می‌کنند وقتی یک روحی می‌تواند وارد بدن من بشود، خوب روح در چه شرایطی می‌تواند وارد بدن ایشان بشود حاضرین؛ در فاز منفی، ببینید اگر قبول بکنید یک عده‌ای شدند، یک عده‌ای توانستند نجات پیدا بکنند اگر قبول بکنید پس می‌شود و چرا شما نتوانید بشوید، در واقع انسان می‌تواند خودش را نجات بدهد، لذا اینها همه بر می‌گردد به ما که ما اول آگاه باشیم که اصلاً آلوده شدیم یا نشدیم، اصلاً آگاهی پیدا بکنیم که آلودگی هست یا نیست، چون اگر این آگاهی را نداشته باشیم، دنبالش هم قاعدتاً نیستیم، پس انسان اصلاً نمی‌داند که آلودگی چی هست می‌گذارند (وَمَنْ يَعْسُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ و هر کس از یاد [خدای] رحمان دل بگرداند بر او شیطانی می‌گماریم تا برای وی دمسازی باشد - زخرف ۳۶) کسی غافل شد ما خودمان شیطان براومی‌گماریم، یعنی به همین شکل، به همین صورت این که می‌گوید ما می‌کنیم روی زمین مکانیزمش را دارد، اون مکانیزمها هستند که انجام می‌دهند، در واقع مثل اینکه او انجام داده ولی اصلاً در سطح ما قانونمند دارد اینکارها انجام می‌شود، می‌رویم در فاز منفی او (موجود غیر ارگانیک) می‌آید می‌گیرد آمد گرفت می‌بینیم که نابسامانیم، بیماریم و مشکلاتی داریم و از این جور قضایای که داریم و با آنها رودررو هستیم.

## دوره دوم - جلسه سوم

### عناوین مباحث؛

- شرح برخی مفاهیم از قبیل؛ خرابات، کفر، ثواب و گناه.
- مراتب شناخت خداوند؛ از بت پرستی تا لحاظ اسماء و صفات و سپس عدم.
- ترسیم نمودار دنیای وارونه و غیر وارونه و شرح مباحث مربوط به آن؛
- عشق زمینی، عشق الهی.
- خدا - دین - نذر - صدقه - دعا - واقعیت و حقیقت.

### شرح مفاهیم؛ خرابات، کفر، ثواب، گناه

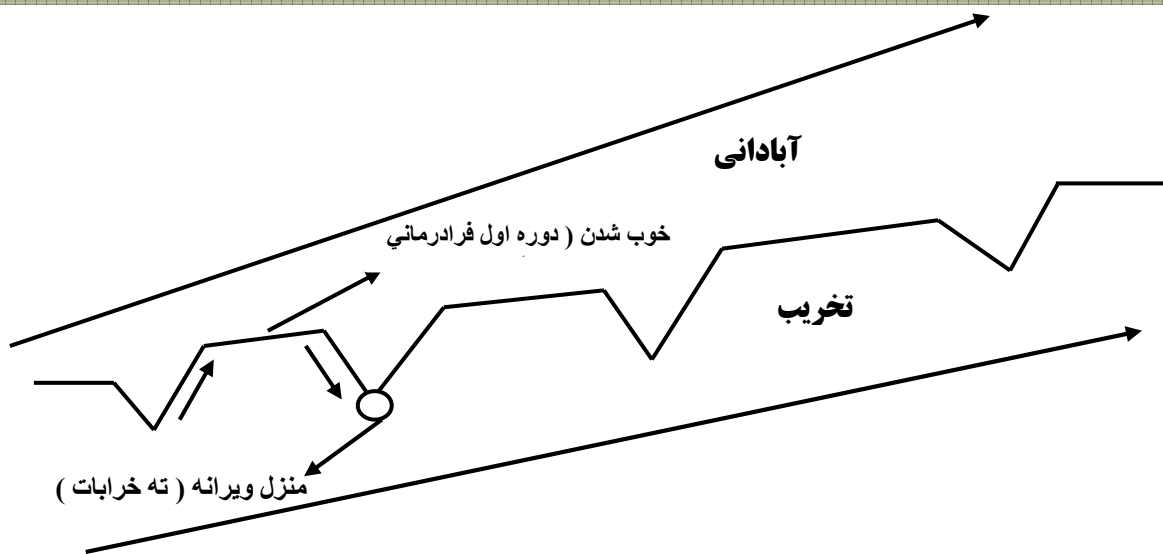
کوی خرابات کوی رندی اهل کام و نازراد کوی رندی راه نیست رهروی باید جهانوسری ز غمی بی غمی - حافظ خوب کوی رندی، کوی خرابات کوی است که در آن خرابات، آباد شدن، مُردن، زنده شدن و دراونجا هم شنیدید که گفت می‌کشیم زنده می‌کنم، منظور چیه، اون شخصیت کهنه باید بمیرد تا اینکه شخصیت جدیدی متولد بشود، بمیرید قبل از موت، کیه که می‌خواهد بمیرد قبل از اینکه بمیرد (يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ اي گلیم بر خود پیچیده - زممل ۱)، کدام گلیم، گلیم افکار پوسیده گذشته، اون

گلیم را بیانداز کنار ما با اون گلیمی که بر خود پیچیده بودیم بجائی نرسیدیم ، پس لابد لازم است که از نو شخصیتی را به آن دسترسی پیدا بکنیم ، این مطلب را در عرفان کوی خرابات گفته می شود که خراب بشویم ، آباد بشویم هر بنای کمنه که آبادان کنند نه اول کمنه را ویران کنند - مولانا هر ساختمان جدیدی لازمه اش چیه که اون ساختمان کلنگی را خراب کنند و جایش ساختمان جدید بسازند ، با ساختمان کلنگی زیاد نمی شود کاری کرد آفتابه خرج لحیم است ، اینطرفش را می گیری اونطرفش می آید پائین ، اونطرفش را درست می کنید ، اینطرفش ... درست است یا نه ، پس یک تغییر بنیادی می خواهد که در عرفان در کوی خرابات این مسأله را دنبال می کند چون درگذرم خاک مرا گل سازید در رخ دیوار خرابات کنید - پیام یعنی در واقع بطور ضمنی می گوید اینقدر من از کوی خرابات خیر و برکت دیدم که چون درگذرم خاک مرا گل سازید و در رخنه دیوار خرابات کنید ، خوب در مورد خودمان هم همین روند را دیدیم ( توضیح روی شکل فوق ) اولین دندان خراب شدن است ، بیماریها زد بیرون ( دوره یک فرادرمانی) بعد از اینجا که می آید اینجا (بالا که آبادانی است) دوران گل و بلبل است چنان مستم چنان مستم من امروز که از پهن برون جستم من امروز - مولانا این چیزها را که گفته اینجاها گفته که از این مثل ویرانه سوی خانه در آنجا که روم عاقل و فرزانه روم - حافظ گر از این منزل ویرانه ، اینجا الآن ته چاه است ، توی خرابات افتاده اینجا ، کدام خانه ویرانه ، الآن افتاده در خرابات ، بعد زده بیرون دارد داد و هوار و.... دیگه خودتان می دانید در واقع زمان بیرون ریزی منزل ویرانه است ، یعنی شرایطی است که منزل ویرانه است ولی وقتی می آید اینجا (بالا که آبادانی است ) دیگه چنان مستم چنان مستم من امروز که از چنبر برون جستم من امروز ( که البته تا کوی خرابات بعدی یک چند صباحی می شود یک نفسی کشید، بد نیست) اما این که می پرسند تا کی ، ببینید تا کی انسان نهایت ندارد ، انسان چون به وسعت و عظمت جهان هستی است نهایت ندارد، مثلاً آیا ما می توانیم تسلیم را تعریف بکنیم ، هر چه می گوئیم تسلیم هستیم باز می بینیم یک ذره اونطرف تر هم دارد ، هیچکس نمی تواند بیاید بگوید من تسلیم محض هستم ، چون هنوز یک ذره اونطرف تر دارد، بنابراین یک جاهایش این است، بیرون ریزی بدن است ، یک جاهائی می بینیم که بیرون ریزی تسلیم است، یعنی می آئیم اینجا فکر می کنیم که ما تسلیم هستیم از اینجا بیائیم بیرون دیگه تسلیم هستیم ، می آئیم بیرون اونجا هم باز یک نشانه یکدفعه یک نشانه کوچکی پیدا می کنیم که نه هنوز یک چیز کوچک دیگر هم هست ، دوباره یکی دیگر ، هر کدام نسبت به قبلی ارتقاء دارد ، آمدی بالاتر ولی باز هم کمال نهایت ندارد و ما در این زندگی که هستیم تا یک جائی می توانیم درو بکنیم بقیه اش زندگی بعدی و خلاصه تا اینجا یک حد و حدودی می شود باز هم limit (حد) دارد و هم ندارد ولی کسی نمی تواند بگوید که من الآن دیگر تسلیم محض هستم ، یعنی مطلقش در بی نهایت است ، ببینید الآن مثلاً ما اینجا هستیم ( در روی شکل کوی خرابات ) بعبارتی یک بیرون ریزی رخ می دهد ما در معرض مثلاً یک فریب قرار می گیریم از شبکه منفی ، حملاتی ، اینجا ما الآن در کوی خراباتمان اونها هم هستند ولی یک جائی دیگه اصلاً اون حمله به اینصورت معنی نمی دهد ولی ما با ابعاد وجودیمان درگیر هستیم و خرابات را با آن دست به گریبان هستیم و مخلص کسی که خلاص شد از بحث این حملات ولی هنوز کمال در بی نهایت است ، هنوز ما باز در لباس انسانی هستیم ، لباس انسانی با کمال خدائی باز خیلی تفاوت راه دارد و ما در جسم صرفاً می توانیم به ادراکی برسیم ، این جسم برای ما محدودیت ایجاد می کند ، بنا براین همین ادامه دارد ، همیشه هم ادامه



دارد و همه عرفا اگر دقت کنید یک روز می‌نالند، می‌افتند اینجا ( در بخش تخریب کوی خرابات روی نمودار) می‌گویند بی وفا نگار من می‌کند به کار من خنده‌های زیر لب عشوه‌های پنهانی و ایستاده این رو ( اون بالا) و من اینجا اونها داره از اون بالا بابای تاتای می‌کند و خنده‌های زیر لب عشوه‌های پنهانی ، بیا بالا من اینجا ، اون و ایستاده اون بالا و این درپائین است، یک شکوه و شکایت مجازی است و یک شور و شغف بی‌پایان و زائد الوصف ، بهر صورت موضوع اینجا است که همه در کوی خرابات هستند، حالا دیگر یک دنده اینطرف و اونطرفش (اشاره به نمودار) اینها دیگه مهم نیست، مسأله اینجا است که همانطور که آیات قرآن را هم دوستان فرمودند ، بحق مُردن و زنده شدن است ، در اینجا بحث بمیرید قبل از مرگ مطرح است و در اینجا با نام کوی خرابات ولی همشان یک مطلب است ، یک مسأله است .

### کوی خرابات ( کوی رندی )



**تعریف رند:** در دنیای عرفان، عارف از مرام رندی تبعیت می‌کند. برای تعریف رند دنیا مانند سکه ای است که دو رو دارد:

✓ **حقیقت وجودی**

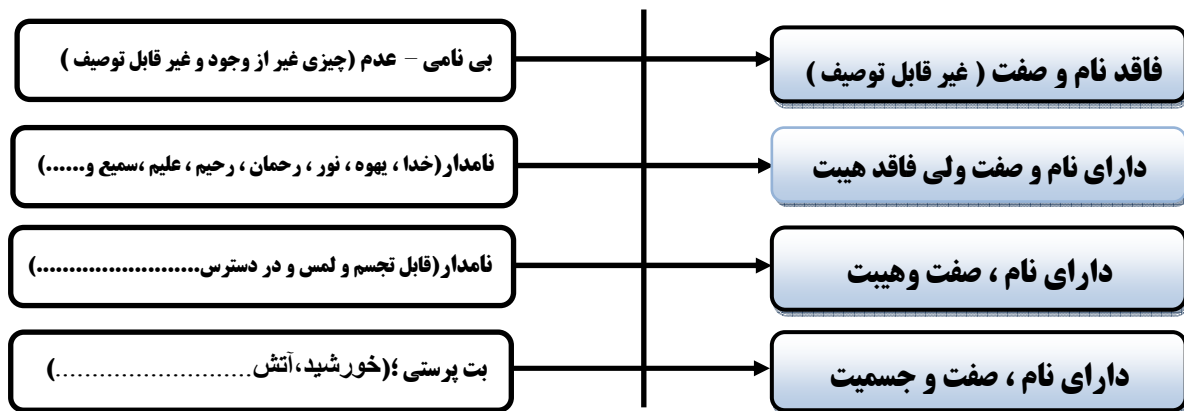
✓ **واقعیت وجودی**

اگر انسان فقط به سمت واقعیت آن نگاه کند، تبدیل به انسان واقع نگر می‌شود و بررسی واقعیت‌ها برای او منجر به پدید آمدن علم و دانش، تخصص، مهارت‌ها، کسب و کار و حرفه‌ها و به طور کلی بازی با واقعیت‌ها می‌گردد؛ یعنی در واقع همین مرحله‌ای که انسان امروز، به آن رسیده است. اما اگر انسان فقط از بُعد حقیقت و از این روی سکه به دنیا نگاه کند، چیزی جز مجاز نخواهد دید و برای او مفهوم همه چیز از بین رفته و دیگر داد و ستد و خیلی از کارهای روزمره بی‌معنی می‌شود و سرانجام فرد باید سر به کوی و دشت و صحرا گذاشته و از زندگی عادی جدا شود و راه شیدایی را دنبال کند. همان طور که ملاحظه می‌شود، هر راهی به تنهایی ناقص است و هر یک چیزی کم دارد و در هر راه، انسان به هر چه که برسد به خودی خود کامل نیست. **با توضیحات ارائه شده، اکنون می‌توان "رند" را تعریف کرد.**

- رند به کسی اطلاق می گردد که هم به واقعیت توجه دارد و هم به حقیقت.
- در عرفان؛ بر اساس مرام رندی ، نه واقعیت فدای حقیقت شده و نه حقیقت فدای واقعیت می شود ، به بیانی دیگر؛ رند کسی است که در واقعیت ، به دنبال حقیقت می گردد و بر عکس؛ یا به عبارتی هم قادر به دیدن واقعیت باشد و هم حقیقت ، لذا مطابق این نظریه تارک دنیا شدن، پناه بردن به غار، ریاضت و سختی دادن به جسم و... در رندی جایگاهی ندارد .

### مراتب شناخت خداوند از بت پرستی تا لحاظ اسماء و صفات و سپس عدم

ما وقتی به سمت خدا و یکتائی می رویم ، یعنی ما به سمت یکتائی می رویم نه اینکه وقتی به او رسیدیم بشویم دوتا یکتا



این دوره را اینجوری شروع کردیم که بنام بی نام او بیا تا شروع کنیم، همیشه دوستان می بینند که من یک شعر می خوانم بعد می گویم بنام خدا ، قبلش نام او شروع شده منتها او نام ندارد ، شما ظاهراً می بینید که با یک شعر شروع شده ولی نامش را ما گفتیم منتها چون نام نداشت شنیده نشد و بعدش می آئیم سطح پائین تر می آئیم سطح خودمان که حالا با نام نامدارش در واقع شروع می کنیم می گوئیم خدا ، قرار داد بین من و شماست اگر در آمریکا بودیم GOD یا در یک جایی دیگر بنامهای دیگر، اینها قرار داد است و اصل خودش یک مسأله دیگری است (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ خدا منزه است از آنچه در وصف می آورند - صفات ۱۵۹) و در واقع ما او را نمی توانیم وصفش بکنیم او از هر وصفی که ما بکنیم مبرا و بری است ، اما با این حساب الآن چند تا خدا می توانیم داشته باشیم، یکی اینجا بی نام است ، خداوند در اصل نام ندارد و (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ)، خداوند از هر چه وصفش کنیم مبرا است ، خوب پس یکی اینجا می شود بی نام یا عدم ، در دنیای عرفان یک اشعاری دارند که ما وقتیکه الآن با این دید خودمان نگاه می کنیم ، می فهمیم که چی گفتند و چی می گویند این عدم خود چه مبارک جایی است که مدعی وجود از عدم است - **مولانا** یعنی یک جایی می آیند اسمش را می گذارند عدم ولی منظورشان از عدم چیه، منظور یک جایی است که چیزی وجود نیست ، چون هر چیزی وجود باشد می شود فیزیکی، می شود فیزیک، به این خاطر اونها آمدند گفتند عدم ، وجود ، وجود یا ناوجود است ، لذا اگر وجود بشود ،



موجود بشود که خوب می شود عالم فیزیک ، پس او باید چیزی باشد غیر از عالم فیزیک آنچه پذیرای فناست آنچه در اندیشه ناید آن خداست - مولانا هر چیزی را فکر کنی اسم بگذاری اون پذیرای فناست ، می گوئی نور فیزیک است قابل فناست ، می گوئی بزرگ، کوچک، هرچی بگوئی در قالب عالم فیزیک است و فناپذیر است و او خدا نیست ، آنچه در اندیشه ناید او خداست، خوب پس می گوید عدم، این عدم خود چه مبارک جایی است که مددهای وجود از عدم است، حالا بعضیها که منظور را نفهمیدند می گویندای داد ، ای بیداد اینها می گویند از عدم از نیستی هستی بوجود آمده آخه چطور می تواند وجود از عدم بوجود بیاید سؤال جالبی نیست ؟ چطور ولی در اصل هست ، راه دیگر هم نداریم از وجود وجود بوجود آمده باشد اون خودش هم می شود وجود ، بعد می شود جزء خودمان ، می شود جزء عالم هستی ، می شود جزء فیزیک ، این محال ممکن است ، پس باید او چیزی غیر از وجود باشد ، عدم به معنای چیزی غیر از وجود که اینجا وجود از اونجا بوجود آمده باشد ، پس باید اون بالا جایی باشد غیر از وجود که اسمش را قرار داد کرده گفته عدم ، ببینید الان شما این موضوع را گرفتید یا نگرفتید ، اون واجب الوجود می خواهد بگوید که می بایستی این عدم موجود باشد، وجود داشته باشد ، بعد اینجا یک چیزهای دیگری پیش می آید ، یک مسائل دیگری پیش می آید ، یکبار ما وجود را می خواهیم بگوئیم این بایستی باشد که هست، همین عدم هست می خواهد این را بگوید اونجا واجب الوجود می خواهد بگوید که این باید باشد ، از وجود استفاده می کند ، اما وجود یعنی چی ، یعنی اینکه عالم فیزیک ، پس اگر اونجا هم اون را توضیح ندهد همین در دنیای عرفان می آید معجز را می گیرد، می گوید اونچیزی که وجود دارد جزء فیزیک است اونچیزی که وجود دارد اسم دارد ، اسم که گذاشتی من فوراً می آیم مُجت را می گیرم چون می شود جزء عالم فیزیک، پس بنا بر این بازی با واژه مهم نیست، چی مهم است ، چی می خواهیم بگوئیم ، منظورمان چیه ، وقتی می خواهیم خدا را تعریف کنیم می گوئیم خدا بی نام است ، غیر قابل توصیف است (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصْفُونَ) ، اونجا هم آمده گفته پس بی نام است و غیر قابل توصیف است از خیال جمله بگذرتا جان آید پدید - طار خوب حالا پس در واقع می رویم در تعریفهای خودمان در دنیای عرفان به کدام سمت می رویم ، می رویم به این سمت و در واقع یک تعریفهای داریم که یکخورده با تعریفهای بیرون متمایز است و در واقع اونچه را که هست را می خواهد بیشتر به آن نزدیک بشود ، حالا می آئیم یک جایی خداوند قابل توصیف است، خداوند نامدار و قابل توصیف است، پهوه، اهورا ، الله ، گاد و بی نهایت اسم و بی نهایت توصیف سمیع، خبیر، رحیم ، بصیر ، شنوا ، خدا نور آسمانها و زمین است ، خوب نور اگر ما تعریفش نکنیم منظورمان چیه ، یکی می آید می گوید این نور چه نوری است، چه رنگی، چه فرکانسی دارد ، چه طول موجی دارد بالاخره نور نور است دیگه، جزء عالم فیزیک است ، اما من و شما منظور را می فهمیم ، می دانیم که راجع به چی داریم صحبت می کنیم، می فهمیم که منظورمان این نور نیست، منظورمان این است که طول موج ندارد ، رنگ ندارد و... منظور را متوجه می شویم، اما اگر با من با این زبان صحبت نکنند من نمی فهمم راجع به چی دارد صحبت می شود ، یعنی اگر بیائیم به یکی بگوئیم خدا بی نام است، بی صفت است و هیچ چیزی ندارد ، عدم است و... گیج می شود ، قاطی می کند می گوید یعنی چی ، ولی وقتی به او می گوئیم که او سمیع است ، شنواست ، بصیر، بینا، دانا و آگاه است و... یک ارتباطی با او می توانیم برقرار کنیم تو را آنچنان که تویی هر نظر کنی می بینی بقدر فهم خود هر کسی که ادراک - حافظ هر کسی بقدر فهم خودش می تواند ادراک بکند و با کشش ذهنی خودش باید با او صحبت کنیم، پس یک خدا اینجا

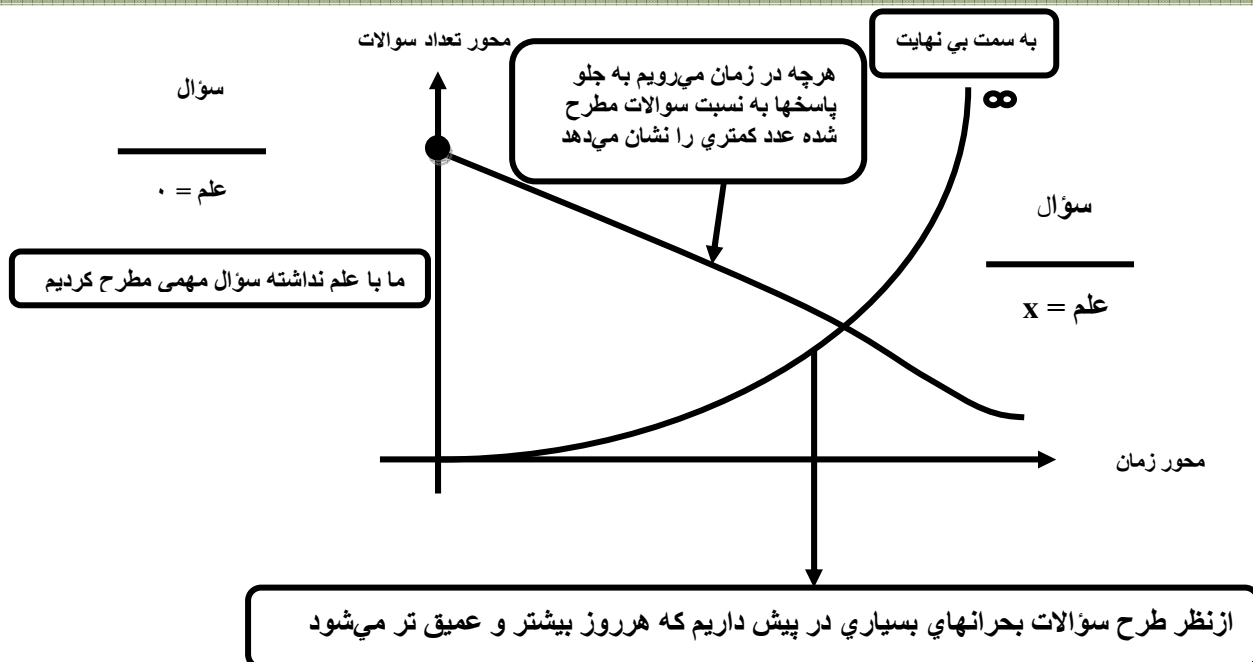
داریم که نامدار است و موصوف است و اسم و اسماء و صفتها و اینها را داریم ، بیائیم یک رده پائین تر که نام دارد ، موصوف است و قابل تجسم هم هست تو کجائی تا شوم من چاکرت چارقت دوزم کنم شاه سرت - **مولانا** هم نام دارد ، هم موصوف است و هم قابل تجسم است ، می توانیم تجسم کنیم که چارق دارد و از این حرفها ای برون ازویم و قیل و قال من خاک برفق من و تشیل من - **مولانا** او بیرون از وهم ، تصور ، قیل و قال من است بنده کشید زیمای خوشت مردمی گوید که جانم مغزشت - **مولانا** هر دمی گوید که جانم فرش زیر پای تو در حالیکه او پا ندارد ، همچو آن چوپان که میگفت ای خدا پیش چوپان محب خودیا تا پیش جویم من از پسرانت چارقت دوزم یوسم وامنت - **مولانا** خوب تا شپش جویم یعنی او تصورش با ذهن خودش این بوده که خدا هم حتماً تنش شپش هم می زند دراون دوران مرسوم بوده است ، خوب حالا همینطوری می رویم قبل ترش ، حالا اینجا قابل تجسم بود ، اما یک مرحله قبل از این اصلاً مجسم بود ، یعنی یک چیزی و این چارق را هم سرش می کرد ، یعنی ذهنش نمی کشید که این مجسمه جلوی چشمش نباشد ، چکار بکند بیاید این حرفها را بزند ، یعنی ترقی کرده تازه گفته تو کجائی تا شوم من چاکرت چارقت دوزم کنم شانه سرت یعنی تازه بعد از اینکه از بت پرستی خلاص شده ذهنش اینقدر آمده بالا ، اما قبل از او نمی توانسته ، کشش ذهنی نداشته ، خودش مجسمه را می ساخته ، می دانسته که این واقعاً خدا نیست بماند روم کرم تا جلوه بت بینم چون نیک نظر کردم دیدار تومی بینم - **حافظ** باز اون هم اونجا دنبال او بوده ، منتها کشش ذهنی نداشته و درواقع یک جائی آمدند گفتند بس است بزور دیگه حالا تا اونجا گفتند و بعد از اون دیگه گفتند بس است ، این را بیاندازش کنار ، این را بگذار کنار باز می توانی با او صحبت کنی ، بعد زور زورکی خلاصه یک ارتقایی درواقع ایجاد شده و انسان از بت پرستی جدا شده ، حالا قبل از اینها هم باز هزاران ماجرا بوده است .

**سؤال ضمن بحث (خانم) ؛ این بستگی به میزان آگاهی هر کسی دارد استاد؛** بله در واقع می گوید که فهم او در نور هرش نیست حلقه او نمره هر گوش نیست - **مولانا** و همین است که هر کسی بقدر فهم خود کند ادراک ، در نهایت درست است ، بیچ ترقیبی و آدابی مجوی هر چه می خواهد دل نیکت بگویی - **مولانا** سؤال (خانم) ؛ قرآن را مگر خدا نازل نکرده خودش گفته بگوئید خدا استاد؛ قرآن را برای ما نازل کرده و گفته که الله ، بله بزبان ما و این قرار داد که قبل از اینکه قرآن بیاید اله و الله را ما می دانستیم که توانسته با ما ارتباط برقرار بکند ولی در یک جائی دیگر در کتاب مقدس گفته یهوه قبل از اون چیز دیگر بوده و برای اقوام و ملل مختلف نامهای مختلفی انتخاب شده و قرار داد است ، قرار داد بین ماست که ما بدانیم راجع به کی می خواهیم صحبت بکنیم . **سؤال** (خانم) ؛ نفخت فیه من روحی مرحله اول که ما بگوئیم عدم پس ماها عدم بودیم استاد؛ حالا می آئیم در دوره های بالاتر می بینیم که شما یک ذات دارید ، یک باطن دارید و یک ظاهر دارید ، یک بخش وجود شما عدم است وجود خارجی نداریم ، دوره یک گفتیم عجله نکنید ، درواقع هرچه او دارد ما هم داریم ، خود شناسی یعنی همین ، این خود شناسی یعنی ما ذات ، ظاهر و باطن خودمان را به اصطلاح به آن دسترسی پیدا بکنیم ، بفهمیم که هر کدام از اینها چه کاری دارد انجام می دهد ، خدا کجاست ، باز به عبارتی بیرون ز تو نیست و درون ، بیرون یک ماجراهائی پیدا می کند ، خودمان ماجراهائی پیدا می کنیم ، بنابراین اینها را می گوئیم که تازه بعد یک جائی به خودمان برسیم ، چون اگر اینها را تعریف نکنیم اونجا هم خودمان هم نمی دانیم که چرا عدم ایم ، چرا اون بخش از وجودمان را نمی توانیم تعریف کنیم ولی از اینجا که شروع

کردیم که اونجا به ما کمک بشود و در عین حال ارتقاء ذهنی هم پیدا بکنیم، چند نفر تعریف خدا را با این تعریف دارند کلاً در بین ۷ میلیارد انسان، چند نفر خدا را با این تعریف می‌شناسند و الآن اگر شما بروید توی کوچه به یک نفر بگوئی شاید یک جور غریبی به شما نگاه بکند، پس ما در واقع باید این ارتقاء را داشته باشیم.

**جهان هیچ قطبی، تک قطبی و دو قطبی؛ نام عدم که عرفا استفاده کردند مثل این شعر که می‌گوید؛ از عدم ما سوی، مئی مرزان هست**  
**یارب کاروان در کاروان - مولانا** و اینکه این عدم را جایی تعریف می‌کنند که اونجا غیر قابل تعریف است، جایی که نمی‌دانیم چیه و نمی‌توانیم توصیفش کنیم، در یکی از تجاربی که دوستان بهر حال برایشان پیش می‌آید و جایی را به آنها نشان می‌دهند که اونجا غیر قابل تعریف است، حالا اینها را دوستان دوره‌های بالاترمان بهر حال یک عده‌ای این تجربه را پیدا می‌کنند، یکی جایی را می‌بینند که غیر قابل تعریف است، یعنی وقتی می‌آیند نمی‌توانند تعریفش کنند که چی بوده، امکان ندارد، اگر بتوانند تعریفش کنند یعنی همین جا بوده، بنابراین در دنیای عرفان به تعریف اصلی می‌گویند عدم، ما می‌گوئیم جهان هیچ قطبی، ما نمی‌دانستیم وقتی رویت کردیم تعریف کردیم گفتیم جهان هیچ قطبی، جهانی که غیر قابل تعریف است، در این کتاب عرفان کیهانی هم هست، جهان تک قطبی جهانی که تضاد نیست و موصوف است، جهان دو قطبی همین جهانی که خودمان داریم تجربه می‌کنیم، پس در واقع منظور این نیست که از نیستی، هستی بوجود بیاید اونجوری که بعضی‌ها می‌گویند آخه چطور می‌شود که از نیستی هستی بوجود بیاید، تأمل نکردند که منظور چیه، تعمق نکردند و ظاهری قضاوت کردند.

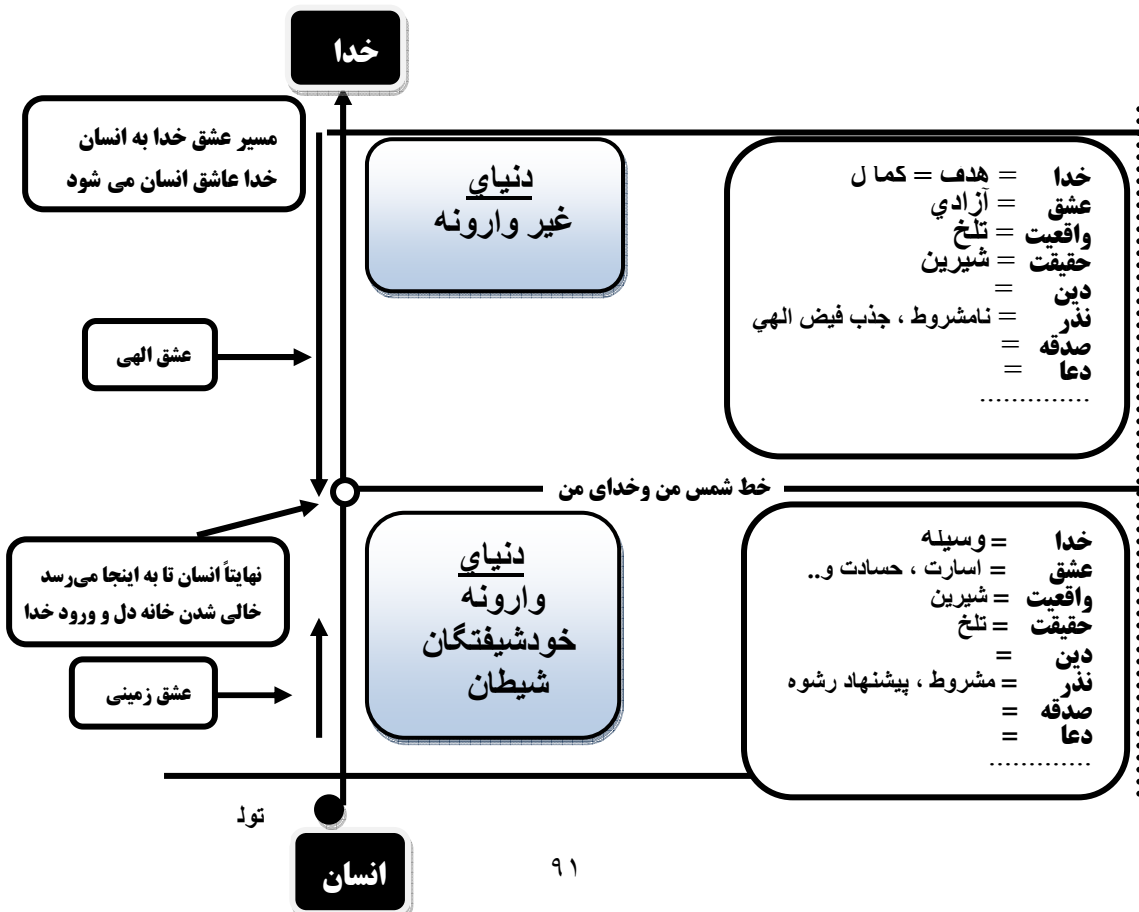
### بزرگترین سؤال - بحران سؤال

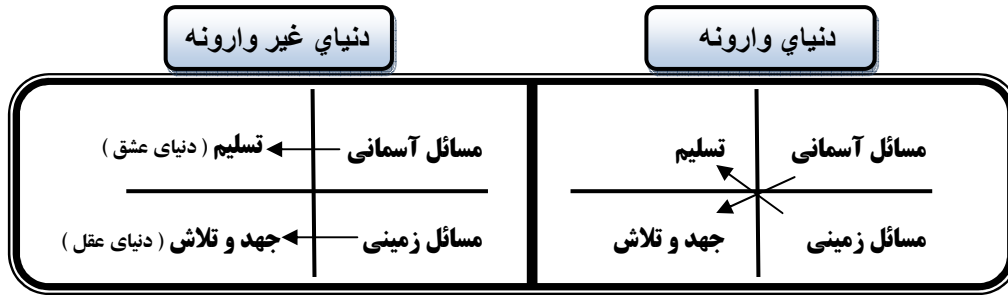


روز اول انسان که دست چپ و راستش را شناخته گفته من کی هستم، خالق کیه، بزرگترین سؤال تاریخ بشریت یعنی هنوز انسان از این سؤال مهم تر نمی‌تواند طرح بکند و بعد فرض کنید دیده این خورشید گرمائی دارد، نوری دارد، از همه مهمتر حرکت دارد، در اون زمانها فکر می‌کردند هرچی حرکت دارد زنده است بنابراین زمین هم که گاهی می‌لرزیده می‌گفتند زمین هم زنده است، روح زمین و همینطور برای هر چیزی که می‌جنبید یک روحی قائل

بودند و اون را هم زنده تلقی می کردند ، خلاصه گفتند که این خورشید عظمت دارد حتماً این خداست ، این آتش یک چیز عجیبی است حتماً این خداست ، یکی یکی هر چیزی را که به نظرشان عجیب می آمده آوردند خدا نام گذاشتند ، اما دنبال چی بودند ، چی باعث شده که این تجربه ها را بکنند ، همان سؤالی که مطرح کردند که خالق کیه درست است یا نه ، سؤال دیگری که مطرح نکردند که بیایند دنبال آتش و دنبال خورشید ، سؤالشان دقیقاً و مشخصاً این بوده که کی ما را بوجود آورده ، این هستی را کی بوجود آورده ، پس همه ماجراها از این سؤال ایجاد شده که خالص کیست، من اینجا چکار می کنم ، هدف چیست ، این سؤالات سؤالهای بوده که هنوز انسان از این سؤالات مهم تر نتوانسته مطرح بکند ، چون نسبت سؤال به علم در آن زمان که این سؤال مطرح کردیم علم / سؤال، علم ما چقدر بوده ، خوب می آئیم روی نمودار ، این محور زمان و این محور نسبت سؤال به علم و اینجا نقطه صفر که ما شروع کردیم (توضیح روی نمودار فوق) نسبت سؤال به علم ما چقدر بوده در اون موقع ، علم ما که تقریباً صفر بوده درست است یا نه ، پس این نسبت می شود بی نهایت ، چون ما با علم نداشته سؤال مهمی مطرح کردیم ، این نسبت برای نقطه صفرمان می شود بی نهایت ، خوب الان هم سؤال مطرح می کنیم ، از ذرات بنیادی تا..... از هر چیزی ولی چون علم داریم ، یعنی علم مان اینجا یک عدد پیدا می کند ولی قبلاً صفر بوده تقریباً بنابراین سؤالی که الان مطرح می کنیم از اونیه که روز اول مطرح کردیم نسبتش عدد کمتری را تشکیل می دهد ، بنابراین ما یک سیر نزولی را از نقطه نظر این نسبت داریم طی می کنیم ، اما از نقطه نظر طرح سؤالات روز بروز سؤالات بیشتری مطرح می کنیم ، جایی که بسمت بی نهایت می رود با بحران سؤال روبروایم و بزودی دوران بحران سؤال را با آن برخورد می کنیم چرا چون می آئیم جواب یک سؤال را بدهیم صد تا سؤال دیگر ریخته روی سرمان .

### دنیای وارونه و غیر وارونه





دنیای غیر وارونه	دنیای وارونه
<ul style="list-style-type: none"> <li>• خدا در این دنیا = هدف = غایت کمال .</li> <li>• عشق = آزادی .</li> <li>• حقیقت شیرین است .</li> <li>• واقعیت تلخ است زیرا همه چیز به نفع قانون تمام می شود ، روزی مرگ می آید و می گوید تمام شد، باید از این دنیا جدا شوی و بروی</li> <li>• ذکر خدای غیر وارونه آرامش بخش است .</li> <li>• نذر در دنیای غیر وارونه جذب فیض الهی ( نامشروط ) بحث معامله در کار نیست بعد از ادای نذر در فاز مثبت قرار می گیریم .</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>• خدا وسیله ای است برای هموار کردن راه ما</li> <li>• این خدا ساخته خود ما می باشد تا هر زمان که کاری داشتیم به سراغ او برویم .( خدا کند امروز چک من برگشت نخورد ، خدا کند در کنکور قبول شوم ، در تفریح خدا کند باران نیاید و .... )</li> <li>• خدا پرستی = بت پرستی .</li> <li>• واقعیت (که همان زندگی است ) شیرین و حقیقت تلخ است .</li> <li>• ذکر خدای وارونه طبق قانون صلیب اضطراب می آورد .</li> <li>• نذر در دنیای وارونه = رشوه ( مشروط ) مثال اگر قبول بشوم گوسفند قربانی می کنم و ....</li> </ul>

بحث دنیای وارونه و غیر وارونه بحث مهمی است و دوباره از یک زاویه ای عشق را نگاه بکنیم ، از چند زاویه با هم نگاه کردیم مثل تعریف کیفیت ، پله عقل و پله عشق ، از اون زاویه ها نگاه کردیم ، اصولاً حالا از یک زاویه دیگر نگاه می کنیم .

### بحث شمس من و خدای من؛

ما وقتی که به دنیای عرفان نزدیک می شویم در تمام دنیا یک چیزی دارند و همه می گویند عشق ، مخصوصاً الآن که دیگه عرفانهای غربی، کتابهای بسیار زیادی برای ما صادر می کنند ، همه اش یک عشق در آن دارد و خودمان هم در مسیرهای عرفانی و مسائل عرفانی عشق است و عشق است و عشق ، مسیر انسان و خدا ، مسیر عشق است ، حالا یعنی چه ؛ این موضوع یعنی چی ، یعنی اینکه انسان از زمانی که متولد می شود حالا در این بحث انسان بودنش و در این زندگی همواره با عشق سرو کار دارد ، منتها ابتدا به ساکن این عشق صد در صد معطوف به خودش است ؛ تا یک جایی صد در صد معطوف به خدا باشد ، خوب پس ما تمام مدت با عشق سر و کار داریم ، منتها در یک جایی معطوف به خودمان است تا در یک جایی معطوف به اون سمت بشود ، خوب یک اصلی را ما داریم که این اصل به ما می گوید یک دل جای یک عشق است ، یک قلب جای یک عشق است نه دوتا یا بیشتر ، خوب حالا یک نتیجه مقدماتی بگیریم ، یک نتیجه مقدماتی که ممکن است بعضیها بگویند که ما که با خدائیم ، ما که عبادت می کنیم ما که .... پس چرا خبری نیست ، یک نتیجه مقدماتی به ما اینجا می گوید که پس اگر قرار است که جای او باشد تو باید بروی بیرون تا تو پیدائی خدا باشد نهان تو نهان شو تا که حق کرده ایم - **شیخ محمود شبستری** یا جای عشق توست عشق خودت نسبت به خودت ، یا جای عشق اوست ، ببینید نوزاد وقتی که متولد می شود همه چیزش عطف به خودش است ، اگر مادر را می خواهد بخاطر

چی می خواهد ، بخاطر خودش می خواهد ، هر چه را که می خواهد در رابطه با خودش می خواهد ، یک دقیقه دیر به او برسد دنیا را می گذارد روی سرش و از اینجا ما شروع کردیم و کارمان و رسالتمان ایجاب می کند که اینها تغییراتی بکند که داریم راجع به این تغییرات صحبت می کنیم **برو تو خانه دل را فروروب** میان مقام و جای محبوب **چو تو بیرون شدی او اندر آید** **بر تو بی تو مجال خود ناید** - **شیخ محمود شبستری** یا حافظ می گوید **مُطر دل نیست جای صحبت انداز دیو چو بیرون در فرشته در آید** - **حافظ** لذا یک نتیجه مقدماتی این است که اگر عده ای این صحبتها و این سؤالاها را می کنند پاسخ این است که نمی شود شما اون تو (داخل آن) باشی بگوئی چرا نمی آید ، بایستی خانه خالی باشد که همه این کارهائی که می کنیم می گوئیم محو و این صحبتهای که قبلاً کردیم تسلیم و محو و این حرفها منظور این است که در واقع یک تهی شدگی ، یک خالی کردن خانه وجودی و یک چیزهای ، اینها بهم مرتبط است و در واقع داریم می آئیم می گوئیم که من نیستم وقتی که ما نبودیم او هست و او خواهد بود ، قانون است ، لذا تعریف این مسأله هم مشکل است ، فقط می توانیم یواش یواش بیائیم داخلش و درکش کنیم و روز اول نمی توانیم بیائیم بگوئیم این هست ، فقط بزور شد هر جوری شد گفتیم هیچ کاری نکنید ، دلیلش امروز می توانیم بهتر با هم صحبت کنیم و بعدها خیلی بهتر از اینها ، تمام سعی و کوشش ما این بود که ما محو باشیم تا حد امکان همین صحبتی را که می کنم ممکن است یک عده ای هنوز روی خود مسأله مشکل داشته باشند و موضوع را یکخورده با مشکلاتی بخواهند بپذیرند ، بنا بر این اصل ماجرا در این قضیه محو شدن ، تسلیم و اینها در واقع این است ، خوب حالا یک قانون دیگر (اصل اول ؛ می گوید یک قلب فقط جای یک عشق است) اما (اصل دوم ؛ که اینجا به آن می رسیم این است که انسان نمی تواند عاشق خدا بشود) و در بحث قبلی دیدید که ما خالی می کنیم خانه را ولی نمی دانیم اون کجاست ، چیه ، چه جوری ، چه جوری می خواهد بیاید ، چرا ما نمی توانیم عاشق خدا بشویم اولاً ببینیم که این قابل قبول هست یا نه ، اصلاً نمی دانیم که چی هست ، الآن دیدیم که نمی توانیم تعریفش بکنیم ، **فم اور نور هر موش نیست حلقه او نمره هر گوش نیست** - نمی توانیم راجع به او صحبت بکنیم و بعد اینکه انسان موجودی است که اگر نتواند راجع به چیزی صحبت کند نمی تواند عاشقش هم بشود ، اگر یک چیزهائی می گوئیم یک اداهائی در می آوریم و می گوئیم ما خدا را دوست داریم ، دوست داشتن با عشق فرق می کند ، دوست داشتن عقلانی است ، عشق روی پله عشق است ، دوست داشتن ؛ عقل می گوید خدا را دوست داشته باشد چرا چون دمش را ببینی برایت می رساند ، اینطوری ، اونطوری و ... و دوست داشتن را عقل پیشنهاد می کند ، فرق دوست داشتن با عشق در چیه ، دوست داشتن روی پله عقل و عشق روی همان پله خودش است **(سؤال ضمن بحث (خانم) ؛ تهی کنیم خودمان را یعنی اینکه عاشق هیچکس نباشیم ، فقط خدا را استاد ؛ نه این را نگفتیم اجازه بدهید الآن می آئیم اینجا جواب سؤال شما را می دهیم) خوب پس ما عاشق خدا نمی توانیم بشویم بلکه عشق اوست که شامل حال ما می شود و در اصل ما معشوقه هستیم ، ما تا یک جائی کشش داریم که بیائیم بقیه راه را اون است که می آید ، حالا ما می خواهیم راجع به اون بخشی که خودمان می توانیم بیائیم صحبت کنیم که پاسخ سؤال شما هم هست ، خوب اون جائی که ما می توانیم بیائیم تا کجاست ، تا کجا ما می توانیم در این ماجرا حرکت کنیم ، تا یک جائی که ما اسمش را گذاشتیم **شمس من و خدای من** این رمز است ما تا اینجا می توانیم بیائیم ، حالا این چیه ماجرایش ، ما تا اونجائی که می توانیم حرکت کنیم این است که عاشق خودش نمی توانیم**



بشویم عاشق تجلیاتش می توانیم بشویم ، یعنی ما عکس روی او را در اختیار داریم **عکس روی تو چو در آینه جام افتاد** عارف از پرتو می در طمع جام افتاد این همه عکس می ، نشن بخارین که نمود یک فروغ رخ ساقیت که در جام افتاد - حافظ ما خودش را نداریم ولی عکس رویش را داریم ، یعنی تجلیاتش را داریم ، تجلیاتش هستی است ، هر جا نگاه کنیم چی می بینیم پرتو روی او ، وجه الله را می بینیم ، خوب چه باید کرد عاشق تجلیات الهی شدن = عاشق خودش شدن است . چون ما خودش را دسترسی نداریم ، اصلاً نمی دانیم چیه ولی تجلیات الهی را که عکس روی اوست در اختیار داریم ، پس نهایتاً ما می توانیم عاشق تجلیات الهی بشویم و این تجلیات الهی است که هر جزءش ما را به می رساند ، یعنی ممکن است ما با نگاه کردن به یک مگس عظمت الهی را پیدا بکنیم و یکدفعه سر از یک جای دیگر پیدا بکنیم ، برای مولانا شمس یک تجلی بوده که عشق مولانا به شمس ( در واقع شمس به مولانا گفت چشمت را ببندو برقرار کرد اتصال او را ) مولانا عالم بود شمس گفت که چشمت را ببند یک اتصال برایش زد ، یکدفعه مولانا سر از یک جاهای دیگر در آورد ، مولانای عالم شد مولانای عارف و عاشق ، خوب بعد از این مسأله در واقع اونجا که می گوید شمس من و خدای من اشاره به تجلی الهی هست که باعث شد این خانه خالی بشود ، پس عاملی که باعث می شود این خانه خالی بشود کلاً عشق زمینی است و کلاً هستی می تواند باعث بشود که ما این خانه را خالی بکنیم و در واقع عشق زمینی مثل یک طعمه بوده در واقع تنها طعمه ای بوده که می توانسته ما را از درون وجودمان بکشد بیرون و ما تجربه از خود بیخود شدن را پیدا بکنیم و گرنه آیا چیزی می توانست ما را از خود بیخود کند ، لذا این ماجرا این است که نهایتاً ما عاشق عکس روی او می توانیم بشویم از این قابلیت بالاتر نداریم و این رمز اشاره به این است ، شمس اینجا سمبل تجلیات الهی و در جاهای دیگری هم که نامهای دیگری ممکن است ما بشنویم بگوئیم یک مسیح ، یا علی ، یا .... ابتدا به ساکن این رمز بوده ولی بعداً یکی مثل من نفهمیده افتاده به دامن من دون الله ، یعنی فکر کرده که آره یک ماجرای دیگری هست و سر از شرک ممکن است ما اینجا در بیاوریم ، یعنی یک ذره اینطرف یا اونطرف ببینیمش چی می شود ، شرک و من دون الله می شود ولی اگر درست نگاهش بکنیم ، یک مگس را می توانیم بگذاریم اینجا (یعنی بگذاریم جای شمس من و خدای من).

**( سؤال ضمن بحث خانم ؛ و بخاطر همین عشق است که می گوئیم انسان اشرف مخلوقات می شود ؛ استاد ؛ حالا این را صحبت می کنیم ، بعلت اینکه تنها موجودی که عشق را می فهمد ما هستیم ، هیچ موجودی دیگر غیر از ما از خود بیخود شدن را ندارد این موضوع را جداگانه در همین دوره باهم صحبت می کنیم) پس اینجا ( شمس من و خدای من ) می تواند یک گل باشد ، یک زنبور عسل باشد. یک مگس باشد. خوب می دانید هر کدام از اینها عظمت هستی را که در خودشان دارند ، یک سیب از درخت می افتد نیوتن منقلب می شود ، ولی یک نفر منقلب می شود ، بقیه اگر توی کله شان هم بخورد .... ولی می تواند که این مسأله را اینجا داشته باشیم ، پس ببینید به ظرافت یک مو است ، اونطرفی ببینیم می افتیم در شرک و من دون الله و اینطرفی ببینیم همه چیز درست است و تجلی الهی قرار است باعث بشود این خانه خالی بشود و گرنه من عشق او را نمی فهمم که اصلاً چی هست ، حالا ما دو تا دنیا پیدا می کنیم ، اینجا خط شمس من و خدای من یک مرزی است که من از خودم جدا شدم ، اونطرف ( دنیای وارونه ) جدا هستم ، اینطرف ( در دنیای غیر وارونه ) جدا نیستم ، اونطرف عاشق خودم هستم ، هر چیزی را که می خواهم بخاطر خودم می خواهم ، اینطرف این خانه خالی شده پس یک دنیایی وارونه یا دنیای خودشیفتگان یا دنیای شیطان داریم و یک دنیای غیر وارونه داریم ،**

چرا دنیای خودشیفتگان چون اینجا هر کسی که هست عاشق خودش است ، چرا دنیای شیطان حالا با هم نگاه می کنیم ( در پاسخ به سؤال ضمن بحث ؛ شمس به مولانا گفت چشمت را ببند دیگه ما نمی دانیم چه تشعشی اسم که نیاوردند، این تشعشها را ما خودمان اسم گذاشتیم ، حلقه اش را گرفتیم بعد گفتیم حالا با این دوستان بگوئیم چیه این ، شما می دانید که الان یکی از مشکلات ما واژه پردازی است، یعنی اون چیزهائی را که می گیریم چه جوری با هم بیان بکنیم یکی از مشکلات ماهست ، اصلاً بعداً شما می آید می بینید که یک لحظه است ، یک لحظه می شود اطلاعات چند تا کتاب را و اصلاً اطلاعات کل را دریافت کرد، لحظه است حالا چرا بعداً با هم صحبت داریم که تعریف کمال که شما می بیند که لحظه است ، ثانیه است ، ثانیه ای یک روشن شدگی پیش می آید ، حالا آگاهی خودش تعریف دارد ، شکل و نحوه و چیزهای مختلفی دارد، یک موقع می بینید که آگاهی شنیداری است و کلام به کلام است، یک موقع می بینید که لحظه ای است، یک دفعه در یک لحظه کلی اطلاعات می ریزد در وجود شما و مراتب مختلفی و یک زمان می بینید که هم اطلاعات و هم درک است و شما فرض کنید ما درک مرگ را بدست بیاوریم ، این دیگر آگاهی نیست یک درک هم باید با آن باشد ، مثل اینکه تجربه زمین خوردن را بدست بیاوریم بدون اینکه زمین بخوریم ، چه جوری می شود این ، پس اگر یک آگاهی بخواهد بیاید که مثلاً هم بگوید سبب چیه و هم بگوید مزه اش چه جوری است این چطوری می شود ، خوب پس آگاهی مراتب مختلف دارد، آگاهی کلامی داریم، آگاهی اطلاعات داریم، آگاهی ادراکی داریم که حالا با هم صحبت می کنیم).

**بحث خدا دردنیای وارونه و غیر وارونه ؛ وقتی مثال می زنیم که این قلب، این خانه خالی بشود ، یک عاملی باعث بشود دست از عشق به خدا ، دست از خود شیفتگی برداریم ، دست از منیت ، غرور ، ناخیرمنه و از این چیزها برداریم ، یک عاملی می خواهد که ما را خورد کند ، یک عاملی می خواهد که ما را از خود بیخود کند ، عشقهای زمینی ، تجلیات زمینی ، مسائل عشق به تجلیات او این عامل است ، این را در اختیار ما قرار می دهد ، این امکان را در اختیار ما قرار می دهد تا ما بتوانیم این خانه را رهاش کنیم ، یعنی درسی می شود ، یک درسی است که ما یاد بگیریم این خانه را چطوری رهاش کنیم ، چطوری از خود بیخود شویم یا بشویم ، خوب دوتا دنیا پیدا می کنیم که این دو تا دنیا یکی دنیای وارونه ، خود شیفتگان و شیطان و دیگری دنیای غیر وارونه است ، ما در تمام این مسیر از پائین تا بالا واژه هائی را بکار می بریم مثلاً اینجا ( دنیای وارونه ) می گوئیم خدا ، هر روز می گوئیم خدا ، اما خدا در اینجا با خدا در اونجا ( دنیای غیر وارونه ) فرق می کند ، مثلاً می گوئیم عشق ، واقعیت ، حقیقت ، دین ، نذر ولی در اینجا یک معنی می دهد و در اونجا یک معنی دیگر می دهد ، اصولاً هر چی را بگوئیم دو تا معنی می دهد ، در اینجا ( در دنیای وارونه ) یک معنی می دهد و در اونجا ( در دنیای غیر وارونه ) یک معنی دیگر می دهد مثلاً وقتی می گوئیم خدا ، خدا در اینجا دنیای وارونه یعنی دنیای خودمان الان دنیای وارونه است ، دنیای است که ما خودمان را چسبیدیم ، در اینجا وقتی که ما می گوئیم خدا ، تعریفش این است خدا وسیله ایست برای هموار کردن راه من ، یک بولدزر که قرار است راه بیافتد راه من را هموار کند و من هم پشت سرش بیایم ، تعریف خدا در اینجا است ، چرا می گوئیم خدا کند دیر نشود ، خدا کند برف نیاید ، سرد نشود ، خدا کند .... همینجوری بگوئیم خدا کند پولها بیاید ، خدا کند چکم بر نگرده ، اما اگر که ما در حساب بانکی مان پول داشته باشیم به اندازه چکی که کشیدیم ، آیا می گوئیم خدا کند**



چکم بر نگردد ، پس هر جا نیاز نداشته باشیم خدا کیه کاری با خدا نداریم ، هر جا نیاز داشته باشیم وسیله ایست که اونجا می آوریم در خدمت خودمان ، به سطح خودمان می کشانیمش ، خلاصه آلت دست من است ، گوش به فرمان من است که من بگویم این را درستش کن و اون هم بپرد درستش کند ، اما اگر که نیاز نباشد یعنی من بینم که ده دقیقه هم زودتر می رسم هیچوقت نمی گویم خدا کند دیر نرسم ولی اگر دیرم شده می گویم خدا کند این چراغ زود سبز بشود ولو اینکه پشت اون خط یک آمبولانس هم دارد می آید که اگر چراغ قرمز بشود دچار مشکل می شود ولی می گویم که خدا کند ، کشاورز می گوید خدا کند باران بیاید ، اونی که رفته سر مزرعه می گوید خدا کند که باران نیاید ، خلاصه خداوند این وسط حاج واج است ، خوب یعنی خدا آلت دست ماست ، یک عده ای اینطرف یقه اش را گرفتند که اینکار را بکن ، یک عده ای اونطرف یقه اش را گرفته اند که اونکار را بکن ، خدا باید گوش به حرف کی بدهد یک ماجرای دیگری است، اما گوش به حرف هیچکدام از ما هم نمی دهد ، چون عدالتش است ، اگر گوش به حرف من بدهد راه اون را بسته و اگر گوش به حرف اون طرف بدهد راه من را بسته ، بنابراین اینها را به قانون واگذار کرده ، حالا خدا در بالا ( دنیای غیروارونه ) یعنی کمال ، خدا یعنی خودآ به خود بیا ، خدا اون ایده آلی که دنبال داریم می کنیم از کمال ، خودآ به خود بیا و در نهایت الله ، GOD ... یعنی کمال ، یعنی اون نهایت که در این حلقه قرار است الیه راجعون بکنیم به سمت او برویم ، اما در اینجا ( دنیای وارونه ) خدا وسیله است ، در دنیای غیر وارونه خدا هدف است .

**بحث دین در دنیای وارونه و غیر وارونه ؛** لذا ممکن است ما این را بشنویم که **گریه منی ترک طاعات کنید** غمهای مراه می مکافات کنید

- **خیام** توجه می کند می گوید اگر رفیق من هستید بیائید طاعات را بگذارید کنار یا **حافظ می گوید** زاهد از سلامت بگذر کین می **لعل دل و دین می برود دست بدان سان که مپرس چرا می گوید** که از کو چه ما نگذردید دل و دیتان از دست می رود ، این می لعل چیه ، می لعل آگاهی است از خم معرفت الهی ، می گوید بوی این آگاهی به تو بخورد دینت از دست می رود ، دینت را از دست می دهی ، چرا می گوید دینت از دست می رود ، کدام دین ، دینی که این خدایش است (خدای دنیای وارونه) ، اگر آگاهی به تو بخورد دینت را از دست می دهی چون که دین ممکن است این خدایش باشد ، اگر این خدا باشد می گوید گریه منی ترک طاعات کنید چرا چون طاعت این خدا بت پرستی است ، پرستیدن یک وسیله الله اکبر بله با آن کار دارید یعنی این را اینجوریش کن ، اون را اونجوریش کن و.... این می شود بت پرستی ما داریم یک وسیله را می پرستیم و در عرفان که دنیای کیفیت است نمی تواند دنبال کمیت باشد ، یعنی دنیای حقیقت است دیگه هیچ پرده پوشانی نمی کند ، لا پوشانی به اصطلاح نمی کند ، توجه ندارد ، پرده باید برود کنار ، دنیای حقیقت است ، دنیای کیفیت است ، لذا یکدفعه طرف می نشیند زمین چرا چون یکدفعه می بیند که بله خدایش وسیله است ، یعنی اون در واقع خدا را برای این می خواهد که وسیله دستش باشد ، تمام آمال و آرزویش می ریزد زمین ، تازه متوجه می شود که خداوند نمی تواند به خواسته ما جامع عمل بپوشاند نقض عدالت می شود ، نقض اختیار می شود ، یعنی اگر پشت چراغ قرمز این بگوید سبز بشود و اون بگوید سبز بماند اصلاً بلبشویی دنیا را می گیرد ، هرج مرجی دنیا را می گیرد و یک خدائی می شود که چه خدائی ، اگر قرار باشد که مداخله بکند شما حسابش را بکنید که یقه اش در دست چند نفر چی از آب می آید بیرون ، بنابراین در دنیای عرفان اگر دیدید که یک سری چیزهایش را جدا می کند و می گوید

که حیف باشد از او غیر او تمنائی یک دلیل دیگرش هم اینجا معلوم می شود که ما خودمان را خراب می کنیم یعنی با خواسته ای که داریم ، خواسته مان را که می گوئیم از بالا می گویند نگاه کن اصلاً این اول قضیه را هم حتی متوجه نشده که عدالت من حکم می کند که اونجا اونی که مثلاً زحمت کشیده درس خوانده قبول بشود و اونی که زحمت کمتر کشیده بایستد کنار ، در خصوص توکل که می پرسید ؛ توکل اونجاست که ما همه کارهایمان را کردیم ، همه زحمت هایمان را کشیدیم ، درسمان را خواندیم ، الآن می خواهیم برویم امتحان بدهیم ، دوباره می گوئیم نکنند ... نکند ... اینجا می گوید تمام شد ، تو زحمتت را کشیدی از حالا به بعد دیگه توکل ، مفهوم انشاءالله را اون دفعه صحبت کردیم ، مفهوم توکل از حالا به بعد نمود پیدا می کند ، این به من اطمینان قلبی می دهد ، من زحمتت را کشیدم ، کارم را کردم ، دیگه بقیه اش توکل ، بعداً یک جائی می رسیم که در مقام تسلیم توکل می آید ، دیگه وقتی تسلیم هستی هرکارت خودش توکل است بعبارتی جدا نیست ، همه کارها را می کنی ، زحمتها را می کنی ، تلاشها را می کنی ، شما دیگه وقتی تلاشت را کردی نمی توانی بعدش را تعیین کنی ، نمی توانیم بکنیم ، چون نمی توانیم تعیین کنیم این به ما آرامش می دهد آقا ما کارمان را کردیم توکلت علی الله ، آرامان می کند ، حالا اگر نکنیم چی می شود ، حرص می خوریم ، آخرش هم یک چیزهایی می شود ، یک چیزهایی هم نمی شود اون هم قانونمند است ، قانون احتمال ، قانون جبر و قانونهای دیگری، خوب بنابراین این خدایمان را از نو باید شناخت و از نو باید تعریفش کنیم ، لذا دو جور دین پیدا می کنیم دوجور مذهب پیدا می کنیم ، خوب اینجاست که می گوید دل و دینت از دست می رود یا می گوید به دریائی فرورقمم که نه پاونه سردارد ولی هر قطره ای از آن به صد دریا اثر دارد ز عقل ، دین و دل بجای بی خبر کردد کسی که سزای دنیا سرمونی خبردارد - **مولانا** یک ذره از این حقیقت بروید داخلش یکدفعه می بینیم که ای داد بیداد تا حالا مشرک بودیم ، ای داد بیداد تا حالا بت پرست بودیم ، ای داد بیداد ما چه خواسته هائی داشتیم ، همش نقض عدالت بوده ، ای داد بیداد یکی از اصول این بوده که عدالت و بعد ما گفتیم که خدا عادل است ما خودمان به او رشوه دادیم ، ما خودمان پیشنهاد رشوه کردیم ، ما اینکار را کردیم ، اونکار را کردیم ، بعد دینمان از دست می رود ، برای همین هم خلیها با دنیای عرفان مخالفند ، خلیها با دنیای عرفان دشمنان قسم خورده ای هستند بدلیل این است که اگر یک ذره از این پرده ، یک ذره از این حقیقت بیاید اینطرف تازه باید اونها تجدید نظر بکنند ، تازه باید کیفیت مسائل خودشان را رو کنند ، عرضه کنند ، این است علت یکسری از مخالفتها، چون دنیای عرفان دنیای تعارف، شوخی، توجیه و این حرفها نیست ، عرفان نظریش این الآن عرفان نظری است ، عرفان عملیش و نظریش باید خیلی قضایا را برای ما روشن بکند .

**بحث عشق در دنیای وارونه و غیر وارونه ؛ عشق در اینجا (دنیای غیر وارونه) یعنی آزادی ، بهترین کادوی که عاشق می تواند به معشوق بدهد آزادی است، هیچوقت عاشق معشوق را به اسارت نمی خواهد و به اسارت نمی گیرد، آیا عاشق معشوق را زندانی می کند، می شود چنین چیزی یک عاشقی معشوق خودش را بگیرد زندانش کند، عاشق در اینجا همه چیز را برای او می خواهد ، از زبان او می گوید، از گوش او می شنود ، از چشم او می بیند و همه وجودش با او به اشتراک رسیده است از مردک دیده باید آموخت دیدن همس را ندیدن خود را - **خواج عبدالله انصاری** این تعریف عشق است ، ندیدن خود و دیدن اونچه که حالا یا فرد یا هستی یا هرچی که هست ، زمانیکه فرد خودش را نمی بیند، این مقام اینجا اونی است که می خواهیم تعریفش بکنیم، اما در دنیای وارونه عشق یعنی اسارت، یعنی یکی می گوید من عاشق پرنده هستم ، می گوئیم**

خوب چکار می‌کنی در این رابطه، می‌گویند هیچی ۵۰ تا پرنده دارم، ۵۰ تا قفس دارم و... در واقع اون برای گوش نوازی و چشم نوازی خودش است، خوب اگر عاشق پرنده باشیم، پرنده باید در فضای خودش از پروازش ما لذت ببریم، برود ببرد ما لذت ببریم، ببینید ما وقتی که در فاز خود شیفتگی هستیم تعریفمان از خدا اینست، تعریفمان از عشق، واقعیت، حقیقت، نذر، صدقه، دعا، اینهاست، وقتی که در فازی هستیم که از خودمان جدا شدیم، تعریفمان از دین یک چیز دیگر است، تعریفمان از خدا یک چیز دیگر است، در چنین شرایطی ما واجد شرایط این می‌شویم که عشق او شامل حال ما هم بشود، نمودهایی که ما از خودمان جدا شدیم، اینها نمودهایش است، از کجا بفهمیم که کسی از خودش جدا شده یا نشده، از کجا بفهمیم، یک دعایش را که گوش بدهیم، یک خواسته‌اش را گوش بدهیم، یک تعریفی از دین، صدقه، از نذر خلاصه یک مطلب را ما بگیریم می‌فهمیم که این اتفاق افتاده یا نیافتاده، محکش آسان است، خیلی آسان است.

**سؤال ضمن بحث (آقا)؛ در خصوص آرامش؛ آرامش یک چیزی است که در قانون صلیب اونجا بررسی کردیم تبعاتی است و ممکن است که ما فرضاً یک آرامشهایی را هم داشته باشیم و از یک جایی دیگر بدست آورده باشیم اون آرامشها را ولی تعریفمان از خدا درست نباشد، تعریف دعايمان دقیق نباشد، کارشناسی نباشد ولی آرامش داشته باشیم، چون از جای دیگری و اون ماحصل یک چیز دیگر است، اما این ماحصل یک بخش دیگری است، این از یک بینشهایی می‌آید اون از یک ماجراهای دیگر می‌آید، هر کدام از این چیزها می‌آید آخر سر جمع می‌شود به ما می‌گویند که در این ماجرا آقا، خانم شما چکاره‌اید، بنابراین اینها مکمل همدیگرنند، اونجا با قانون صلیب صحبت کردیم، اینجا از یک زاویه دیگر صحبت می‌کنیم و بعد بهم هم منجر می‌شوند، شما می‌بینید که کسی که تعریف خدایش این است مضطرب می‌شود چرا؟ آیا می‌شود یا نمی‌شود، خدایا چراغ سبز بشود بعد می‌بیند که نشد تازه زدند که پلیس تایم آزاد یعنی اضافه‌تر، بعد می‌گویند ای خدا... بعد از یکبار، دو بار، سه بار می‌گویند این خدا با من لج است، اصلاً با من یکجور دیگر است و با این ۷ میلیارد یک جور دیگر، تضادش با خدا زیاد می‌شود، تضادش با خدا زیاد شد اضطراب می‌آید، نگرانی می‌آید، ترس می‌آید، ناامیدی می‌آید، احساس تنهایی می‌آید و همه اینها جمع می‌شوند دور هم، نه اینکه بی ارتباط باشد، مثلاً وقتی که عشق می‌گویند یعنی اسارت، عاشق کسی که یا کنترل می‌کند یا کنترل می‌شود وقتی که همه ذهنیتش این است که مثل یک عقاب تیز چنگ طرف را زیر نظر گرفته و کنترل محسوس و نا محسوس که این یک ذره اینطرف یا اونطرف همه چیز به باد برود، حالا این کنترل، آرامش او را مختل می‌کند ولی عاشقی که عاشق است اصلاً نمی‌فهمد کنترل یعنی چی، اصلاً مفهوم کنترل را نمی‌داند یعنی چی، منظور از اسارت را اصلاً نمی‌فهمد، حتی اگر کسانی بیایند بگویند که باید کنترل کنی، اصلاً نمی‌فهمد شما چی دارید می‌گوئید، برای همین هم است که می‌گویند عاشق کور است، به این علت است که او اصلاً نمی‌فهمد لذا دچار اون اضطراب و ناآرامی هم نمی‌شود، بعد در اینجا عشق تبعات خودش را دارد، در دنیای وارونه مثلاً عاشق حسود هم هست، مگر می‌شود عاشق حسود نباشد، عاشق شب از ترس رقیب تا صبح خواب می‌بیند که رقیبی آمد، لذا به اشعاری برخورد می‌کنیم که ماجرای رقیب را، کابوس شبانه عاشق رقیب است، رقیب آمد و رگ خواب یارمن و رقیب من بله..... و بعد اینها در واقع تظاهری است از دنیای وارونه، در دنیای غیر وارونه عاشق اصلاً نمی‌داند رقیب کیه، اصلاً نمی‌فهمد و در**

مخیله‌اش و در حریم عقلانی او اصلاً وارد نمی‌شود، یعنی ده نفر هم جمع بشوند به او بگویند رقیب یعنی چی او نمی‌تواند بفهمد ولی در دنیای وارونه می‌بینیم که عاشق حسود می‌شود و خلاصه آخرش به غم، اندوه و فلاکت، بدبختی و بیچاره‌گی، اینها می‌رسد، یعنی شما می‌بینید که عاقبت عشق در اینجا که قرار بوده باعث از خود بیخود شدن ما بشود و ما درس بیرون آمدن از خودمان را یاد بگیریم و قرار بوده که ما بفهمیم چه جوری از خودمان باید بیاییم بیرون و اینها وسائلی بودند که اینها را ما تجربه کنیم، بعد نه تنها تجربه نکردیم انتهای این قضیه عاشق حتماً سر خورده است، عاشق بیچاره است، عاشق افسرده است و تبعات منفی در اینجا (دنیای وارونه) تبعات منفی می‌دهد و در اونجا (دنیای غیر وارونه) تبعات مثبت می‌دهد، این است که با ارزش ترین تجربه انسانی چی شده، بی نتیجه و تازه نتیجه عکس بعضاً به خودکشی و به مسائل دیگر هم ممکن است خاتمه پیدا بکند (در پاسخ به یک سؤال ضمن بحث (آقا)؛ مسأله اینجاست که این تجربه سر راه انسان خوابیده، اجتناب ناپذیر است که انسان باید این تجربه را داشته باشد، باید است، منتها چه جوری می‌رود در این تجربه خیلی بی اطلاع، خیلی خام و نتیجه خامی هم می‌گیرد، حالا شما می‌فرمائید این پایه این است، ممکن است اینجا دو هزار بار تجربه بشود، باز هم همان آتش و همان کاسه باشد، چرا چون اگر بینشی پشت این قضیه نباشد همواره به یک شکل، همواره به شکل اسارت است، قاعده کلی است، ببینید **عاشقی که این سرکرزان سراسر است** **عاقبت ما را بدان شه بهر است - مولانا** و این مطلب و این مسأله ذره ذره اش در خدمت هدف بزرگی است، اما اون کجا انسان آگاه باشد و اون کجا آگاه نباشد، یعنی می‌بینید که چارچوب غالب در اینجا به اسارت گرفتن است، هر طرفی می‌خواهد طرف دیگر را تسخیر کند، وارونه‌اش ما را به نتیجه عکس می‌رساند، بحث این است، اگر اشتباه بود که طراحی نمی‌شد و در واقع اگر اینجوری بود خلق نمی‌شد، ایجاد نمی‌شد، بنا بر این کلیت قضیه این است که طراحی درست است ولی موضوعی که هست این است که این قضیه به این شکل و به اینصورت ما از آن استفاده که می‌کنیم استفاده معکوسی است که داریم، خوب پس در واقع نحوه دیدن است که مهم است و انسان در واقع به این قضیه به دیده تسخیر کردن و اسیر گرفتن نگاه می‌کند.

**بحث واقعیت و حقیقت در دنیای وارونه و غیر وارونه؛ واقعیت اونچیزی که واقع شده، زندگی خودش واقعیت است، می‌گویند زندگی شیرین است یعنی در واقع واقعیت شیرین است، حقیقت تلخ است، آیا در اصل اینطوری است، در اصل وقتی می‌آئیم اینطرف واقعیت یا زندگی تلخ است چرا تلخ است چون که به تلخ ترین واقعیت خاتمه پیدا می‌کند به چی، به مرگ خاتمه پیدا می‌کند و در واقع هر چی ساختی، زحمت کشیدی همه را باید بگذاری اینجا، حالا در خلال این واقعیت و تجربه این واقعیت هر چه خوشی کرده باشی، هر چه سختی و هر چی ... انگار هیچی **بماند** **پر شود شیرین و چه تلخ عمر چون بر آید چه بخدا و چه تلخ - نیام** پس شیرین و تلخ آخر قرار است به تلخ ترین واقعیت خاتمه پیدا بکند، همه جا را سیلی بیاید ببرد، خوب این کجایش شیرین است بخودی خود انتهایش، جمع برداریش وقتی مرگ می‌آید همه چیز را می‌برد، واقعیت به تنهایی تلخ است، اما حقیقت به تنهایی شیرین است چرا بدلیل اینکه هر جا واقعیت، حقیقت می‌آید شیرینی حقیقت برای ما خیلی از مسائل را باز می‌کند، همان مرگی را که گفتیم الان می‌آید همه را می‌برد، حقیقت می‌آید ثابت می‌کند که مرگی نیست، حقیقت می‌آید دریچه‌های دیگری را بروی ما باز می‌کند، الان**

احساس بدبختی می کنیم ، کافی است یک روزنه از حقیقت باز بشود ، می بینی شاید که چو آئینی خیر تو در این باشد - مانف می بینیم که اصلاً یک روزنه از آن حقیقت باز می شود مفهوم مجاز ، این حرفها را درکش می کنیم ، می بینیم که اصلاً اینها بازی است ، یکجور هائی بچه بازی است در اصل اما الآن واقعیت تلخ است ، آی اینطوری ، آی اونطوری چقدر آه و ناله داشتیم امروز ولی وقتی حقیقت بیاید باز بشود (منظور شکوه و گلایه از بیرون ریزیهای ناشی از برقراری ارتباط ها می باشد)، حقیقت می گوید صبر کن بابا این اسکن داره می کند ، دارد می ریزد بیرون به نفع است، خوب اینجا شما را آرام کرد، حقیقت شما را آرام کرد، خیلها که آشنا نیستند تا شما تشعشع دفاعی یا فرادرمانی می دهید فوراً می گویند نه نمی خواهم چرا چون اونها حقیقت را نمی دانند، اگر حقیقت را بدانند بله واقعیت تلخ است، آره می ریزد بیرون و این هم درماست ، اسکن دوگانگی است ، اینها از خودمان است، از جای دیگر که نیامده، می ریزد بیرون، این واقعیت است و تلخ است، اما حقیقت را که می ریزیم رویش شیرین است، پس در اینجا عکس همدیگر است، دوباره دین را در اینجا دیدیم که خدایش این است و پیامدها و مسائلش هم اون است ، عمری را سپری کردیم و این تفکرات ما را به خودش مشغول داشت و بعد یک دفعه می بینیم ای داد بیداد از بیخ و بن همه چیز ما خراب بوده ، وقتی در رأس دین وسیله قرار بگیرد دیگر بقیه اش را شما حسابش نکنید، بنابراین اینجا به اینصورت و در اونجا به یک صورت دیگر.

**بحث نذر در دنیای وارونه و غیر وارونه ؛** ما دو جور نذر داریم نظر مشروط و نذر نامشروط، نذری که شرط گذاشتیم و نذری که شرط نگذاشتیم ، نذر نامشروط را ما برای جذب فیض کائنات، جذب فیض الهی بدون اینکه شرطی گذاشته باشیم یک خیراتی می کنیم ، یک گوسفندی می دهیم به خانه سالمندان یا به کجا، این نامشروط است، می گوئیم این را می دهیم برای جذب فیض الهی، یک موقع است که می گوئیم مثلاً خدایا من این برج را بسازم یک گوسفندی نذرت می کنم ، من بروم دانشگاه ، یک کاری کن من قبول بشوم ، این گوسفند را من برایت قربانی می کنم، یعنی ما به او پیشنهاد رشوه می دهیم، یعنی تو یک نفر را پشت در دانشگاه نگه دار تا من بروم دانشگاه (من قبول بشوم) بعد یک گوسفندی برای تو من قربانی می کنم ، مگر اون گوسفند می خواهد بخورد، بعد تازه نصفش را خودمان به دندان می کشیم ، پس در اینجا ( دنیای وارونه) پیشنهاد رشوه و نقض عدالت است و در اینجا ( دنیای غیر وارونه ) جذب فیض کائنات ، جذب فیض الهی است ، صدقه در اینجا (دنیای غیر وارونه) کارش اینست که ما را در فاز مثبت ببرد ما از ۷۰ نوع که هیچ از ۷۰ هزار نوع بلا دور می مانیم طبق اون مکانیزمی که صحبت کردیم ولی در اینجا (دردنیای وارونه) ما معامله ای می کنیم که خوب خوبه دیگه ما اول اتوبان ۱۰۰ تومان می اندازیم در صندوق صدقه و بعد پا را می گذاریم روی گاز سرعت ۱۸۰ تا ، بیمه ایم دیگه (یکی از حاضرین آقا ؛ به مزاح خوب صندوق را بگذارند در آخر اتوبان استاد ؛ آخر اتوبان دیگه کسی پول نمی اندازد ، طرف می بیند که سالم رسیده ، اونها زرنگ تر از شما هستند) در واقع یک سری از مسائل مثلاً رانندگی ما تابع قانون است ، بعضی ها پشت ماشین نوشتند بیمه فلان ، بسیار خوب اگر قوانین و مقررات را رعایت بکنی سالم می رسی ، اگر رعایت نکنی اون چیزها هیچوقت ما را نگه نمی دارد ، سرعت غیر مجاز ، انحراف به چپ ، سبقت غیر مجاز و... ما سر از ته دره در می آوریم ، خیلی از ماشینها سر از ته دره آورده اند پشت ماشین هم نوشته بیمه فلان ، بعد می آیند می گویند ای فلان .... دچار تضاد هم می شوند ، برای همه کار کردی برای من کار نکردی ، تضاد ایجاد می کند ، بعد یک موضوع دیگر اینکه اعتقادات ما را به خطر انداخته ،

یعنی این تفکرات راجع به خدا، دین و اینها باعث شده که ما اعتقاداتمان را نسبت به خدا و دین و همه چیز از دست بدهیم، چون صدا کردیم و جواب نگرفتیم، لذا یواش یواش فهمیدیم کشک است، درست فهمیده بودیم ولی کدامیک شان اونی که اینجاست (در دنیای وارونه) خوب معلوم است که کشک است، ساخته دست خودمان است، خودمان ساخته بودیم، لذا مسائل کمال، مسائل عرفان، مطابق مسائل خودش جلو می‌رود و قاطی نمی‌کند، واقعیتش این است که من باید این سرعت مجاز و این مقررات و... را رعایت بکنم، حالا اگر دوست دارم برای اینکه بیایم فاز مثبت صدقه هم بیاندازم، بیاندازم جای دوری نمی‌رود، اون کجا من به چشم معامله نگاه کنم و اون کجابه اینصورت نگاهش بکنم، این مسأله را این حالت دوم حداقل برای من ایجاد تضاد نمی‌کند، اعتقادات من را هم بخطر نمی‌اندازد، الآن هیچ چیزی رابطه ما با خدا را کوچکترین خللی به آن وارد نمی‌کند، خوب بیاوریم، بد بیاوریم، هرچه بشود، نشود، ما یک رابطه‌ای را بنا گذاشتیم که کوچکترین خللی به رابطه ما با شعور الهی، هستی و... وارد نمی‌کند، لذا ما اعتقاداتمان را نجات دادیم، اماگره زدن اعتقادات و مسائل زمینی و وارد کردن اونها بلائی بر سرمان می‌آورد، یعنی نه تنها ما، ۷ میلیارد انسان اینکار را کرده ما به یک شکلی، مسیحی به یک شکلی، بودائی به یک شکلی، همه به یک صورتهای یواش یواش اینها اومده شده معامله، شده بده بستان، این را اینجوریش کن، من اونجوریش کنم و... درواقع وسیله باز شدیم، اومدیم همه چیز را بر اساس منافع مان درآوردیم، نتیجتاً همه چیز را ما بتدریج از دست دادیم.

**در پاسخ به یک سؤال ضمن بحث (خانم):** در خصوص اینکه می‌گویند حقیقت تلخ است استاد؛ ببینید در ضمیر نا خودآگاه ما این را کاشتند، تا می‌گویند حقیقت، یک قدم می‌رویم عقب و تلخ توی ذهنمان تداعی می‌شود ولی در اصل سرمان را کلاه گذاشتند، چون حقیقت شیرین بوده ما الآن دنبال حقیقتیم، در بدر دنبال حقیقتیم ولی زمانیکه متولد شدیم و بعدش این را اینجا کاشتند که حقیقت تلخ است و ما سالها فکر کردیم که واقعاً تلخ است و فرار کردیم از حقیقت و واقعیت در پائین (دنیای وارونه) تلخ است، واقعیت این است که مرگ می‌آید همه چیز را می‌برد ولی در بالا (دنیای غیر وارونه) تلخ است (إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ زُجْجَةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَعِبٌ بَيْنَ يَدَيْهِ - محمد ۳۶)، یک بازی است و در واقع همه چیزش هم از دست می‌رود ولی در دنیای وارونه می‌گویند زندگی شیرین است حقیقت تلخ است.

**بحث دعا:** دراصل می‌آئیم می‌بینیم که بنحوی اتصال است، خواندن و خوانده شدن برای ایجاد اتصال است، یعنی مقدمه‌ای است برای اتصال، حالا این ماجرا بصورتهای خاصی انحرافات خاص خودش را در دنیا و در بین ۷ میلیارد انسان پیدا کرده است.

**گزارش درمانگری و سؤال (آقا):** اتصال با دو قسمت از بدنش برای فردی برقرار کردم و ایشان اون لوزشهای بدنش بلافاصله افتاد، زمانیکه اتصال برقرار شد ده دقیقه تا یک ربع این اتصال طول کشید، منتها اتفاقی که خیلی برای من سؤال بود پیش آمد این بود که ایشان احساس آرامش کرد کاملاً درد رفت و حالش بسیار خوب شد و اون زمانی که ما در اتاق بودیم کلیه حاضرین در اتاق پذیرائی یک نور خیلی قوی حالت فلاش دوربین عکاسی را از گوشه آشپزخانه که اوپن بود دیده بودند و ما از اتاق آمدیم بیرون گفتند که چنین اتفاقی افتاده و این خانم هم گزارشی که می‌داد خیلی جالب بود می‌گفت از بالای سرم همینطور یک نیروئی، یک نوری را احساس کردم و از کف پایم زد بیرون و اون لحظه که اینکار انجام می‌شد یک نفری که گویا پدر ناتنی‌اش بود و از بچگی ایشان همیشه از او وحشت داشته و بدش می‌آمده اون لحظه از او خیلی خوشش آمده بود، چنین گزارشی هم داده بود و کل اون حاضرین در اون منزل یکی یکی از من خواستن که این اتصال را برای اونها هم برقرار کنم، سؤال من این است که اون نور چی بوده؟

**جواب؛** عرض کنم خدمت شما که از دوره ۷ به بعد یک مقداری این مسأله را بیشتر می‌توانیم باز کنیم، یعنی در دوره ۷ مقدماتش را صحبت می‌کنیم، به اینصورت که تشعشات شعوری ما در هستی تأثیراتی می‌گذارد، علتش را من بگویم خدمت شما، شعور کمیت ندارد، چه یک ذره، چه یک دنیا، بنابراین هر شعوری بلافاصله در هستی انعکاس پیدا می‌کند و یک پاسخی داریم نسبت به اون شعور اعلام شده، پاسخهای هست، این پاسخها به اینصورتها در اون فضا انعکاس پیدا می‌کند که بعضی وقتها دیده می‌شود و در ۹۹٪ از مواقع هم دیده نمی‌شود، یعنی افراد اون بینائی را ندارند، بعضی مواقع هم از اونطرف مخصوصاً قابل رویت است، برای دعوت افراد، برای اینکه افراد ایمان بیاورند، یعنی دعوت است، یک ماجرائی خاصی توی این قضیه می‌تواند رخ بدهد و در تجاربمان هست، یعنی اون هم دلیل دارد و می‌توانیم دلیلش را بگوئیم، بعد از دوره ۷ اینها را کم و بیش بیشتر با آن آشنا می‌شویم.

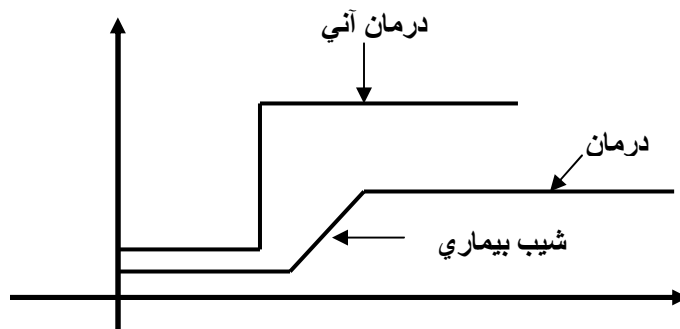
**سؤال (آقا)؛** قرائت سؤال آقای آقاجانی توسط استاد؛ دوست عزیزمان آقای آقاجانی محبت کردند مطلبی را ارسال کردند که قریب به دو سال است که آقای پروفیسور هاو کینگ تئوری مورد نظر شما را بصورت جهان ماده، انرژی و دیتا مطرح کرده است، مطابق این تئوری مواد و انرژی با سقوط در سیاهچاله‌ها از حوزه قابل رصد فیزیکی خارج می‌شوند ولی دیتاهای همراه آنها به حوزه فیزیک بر می‌گردند.

**جواب؛** خیلی ممنون، مایه مباهات بنده است که در کلاس با چنین سطحی حاضر هستم، خیلی سپاسگذارم، ببینید ما ۳۰ سال است که داریم این صحبت را می‌کنیم و بر مبنای این تئوری داریم کار عملی انجام می‌دهیم و دنیا دنبال این مسأله هست که ماده و انرژی حلقه گمشده‌ای دارد، این حلقه گمشده در واقع اونها می‌گویند دیتا در یک جایی ممکن است بگویند اطلاعات و در یک جایی ما بگوئیم آگاهی و می‌توانیم با ارتباطاتی اونها را ثابت بکنیم، حالا اونها براساس بهرحال اکتشافات نجوم و.. اینکه چیزهایی را زیر نظر گرفتند، مشاهداتی داشتند، دیدند که بله حوزه سقوط سیاهچاله چه اتفاقاتی می‌افتد و این هدایتشان کرده به این مطلب ولی دیتا را نمی‌توانند عکسبرداری کنند، فقط می‌توانند ردشان را پی‌گیری کنند، همینطور که اینجا طبق این گزارش که الان شنیدید آگاهی یک ردی بجا می‌گذارد، اون رد یک جاهائی قابل بررسی هست، مثلاً شما در ارتباط همفازی کالبدی، افرادی دچار برق زدگی چشم می‌شوند، در حالیکه اینجا که تاریکی است نباید چنین اتفاقی بیافتد، ببینید این اتفاقات برای ما گذراست ولی برای بعضی از ممالک اگر یک چنین چیزی را ببینند فوراً تحقیق می‌کنند که آخه چه چیزی اینجا باعث می‌شود که چشم دچار برق زدگی بشود تا تهاش را در نیاورند و لش نمی‌کنند ولی برای ما کل ماجراها در واقع ارزشمند نیست و ما بیشتر می‌خواهیم مصالح و منافع شخصی، صنفی و این جور چیزها را مشاهده بکنیم و ملاحظه بکنیم و حاضریم بخاطرش پا روی حق بگذاریم و خوب حالا مسائل سیاسی، اینها هم که در این زمینه کمک می‌کند و دیگه هیچی از آن باقی نمی‌ماند.

**بحث مادر دوم؛ در پاسخ به یک سؤال؛** در مورد من‌های متعددی که ما داریم، یکی از این من‌ها من مدافع است، من مدافع یا اونی که ما گفتیم مادر دوم جزء عقلهای ماست و در شناسائی نفس که نفس را در دوره ۷ تعریف می‌کنیم اونجا متوجه می‌شویم که چقدر من داریم که هر کدام از این من‌ها یک عقلی دارد و در واقع ما ۳۰، ۴۰ نوع عقل داریم، عقل است دیگه یعنی می‌فهمد که الان چه جوری بپرد وسط یک حرفی بزند و ما را از اون اضطراب آنی نجات بدهد یا همان چیزی که در روانشناسی به آن واکنش دفاع روانی گفته می‌شود، هر کدام از این من‌ها کاری را انجام می‌دهند، نقشی را بعهدہ دارند در جهت کمال یا ضد کمال، اما طراحی آنها هوشمندانه است، یعنی از اونجائی که طراحی شده ما حصل این شناخت خود نشان می‌دهد که چقدر هوشمندانه این طراحی صورت گرفته و چقدر حساب

شده است ، خوب در این مورد شناسائی ترفندهای من مدافع که زیاد هم دشوار نیست ، خیلی آسان است ، ما کافی است ترفندهایش را بشناسیم که چه جور عمل می کند ، الآن مثلاً در مورد خود ما اینقدر این مسأله شناخته شده است شاید می توانم بگویم که فعالیتش نزدیک به صفر است ، این ترفندها شناسائیش باعث می شود دیگه از اون ترفندها استفاده نمی کند ، از ترفندی استفاده می کند که برای من ، برای شما شناخته شده نباشد ، وقتی ترفندش را من شناختم دیگه از اون ترفند می رود کنار، یک ترفند دیگر و این ترفندها محدودیت دارد ، لذا بزودی ما از این یک من خلاص می شویم و یک استقلالی بدست می آوریم ، البته عرض کردم این من ها بسیار بسیار زیادند ، یکی از مفاهیم لا اله الا الله گفتیم لا اله الا الله درونی است ، وحدت درونی است ، و اونجا که برسیم این من ها را بشناسیم متوجه می شویم که هر لحظه یکی از این من ها سرکار است ، یعنی یک لحظه این مادر دوم سرکار است ، یعنی این است که دارد حرف می زند ، این است که دارد کارهای را انجام می دهد .

**سؤال (خانم)؛** دوسه هفته قبل من اسکن فرادرمانی کردم شب ، سرم خیلی ناراحت بود ، چند مدت بود داخلش مثل اینگه سرم بزرگ شده و همه چیز توی سرم قاطی شده بود ، اسکن کردم و در اون اسکن احساس کردم که خوابم بُرد ، سه چهارم از این ناراحتی احساس کردم متوجه شدم که از سرم دارد خارج می شود و خارج شد ، یک چهارمش احساس کردم که ماند و این را می خواستم راهنمایی بفرمائید؟  
**جواب؛** از دو حال خارج نیست ، ما یک نموداری داریم ( شکل ذیل) می گوئیم که بیماریهای جسمی و روانی



معمولاً از این الگو پیروی می کند ( نمودار فوق )، یعنی می آید اینجا بیماری است خوب می شود و تمام می شود (حالت درمان آبی) ، حالا این ممکن است در عرض ثانیه ای باشد ، ممکن است شیبش طوری باشد که به دو هفته ، سه هفته ، یک ماه طول بکشد (حالت دوم روی شکل) ، مثلاً افسردگی از این نمودار پیروی می کند ، طرف می گوید امروز ده درصد نسبت به دوازده روز پیش من بهترم، یا یکدفعه می بینید که می گوید من افسرده نیستم و در واقع هیچ بازی ندارد ، در مورد مسائل جسمی هم همینطور است طرف آرتوروز دارد ، یا یکدفعه می گوید دیگر درد نمی کند ، یا می گوید ۲۰ درصد نسبت به سه روز پیش بهتر شده، غیر از اون موارد روان تنی که یک بازی اونجوری دارد ، قاعده کلی به اینصورت است ، در مورد شما این مسأله یا یک بیماری است که اینجوری سه چهارمش تا اینجا خوب شده ، یک چهارم هم بعد از سه چهار روز دیگر شما را می بینیم می گوئید دیگه هیچ خبری نیست یا اینکه دو تا بیماری است ، دو تا مشکل است که یکیش حل شده ، یا کم شده و شما یک چیز دیگری را دارید احساس می کنید.

**سؤال (خانم)؛** من می خواهم بدانم که رفتن به زیارت امام رضا (ع) یا سر چاه امام زمان (عج) اثری دارد یا نه ؟

**جواب؛** ببینید بستگی دارد که شما به این قضیه چطوری نگاه بکنید و اصولاً ولی ، ولایت را چطوری نگاه می کنید ، این مسأله برای ما به اینصورت است که ما ولی داریم ، (وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید



- (نساء ۵۹) داریم ، راهنما داریم ، الگو داریم ، مربی داریم ، اصولاً شیعه یعنی مشایعت کردن، مشایعت کننده می شود شیعه ، مشایعت یعنی چی ، یعنی داریم پا می گذاریم جا پای اون مربی و اون الگو ، بنا براین او تکمیل کننده است ، چون که خیلی از مسائل هست که ممکن است هر کسی به خودی خود نداند ، به یک معلم ، مربی ، الگو و اینجور چیزها نیاز داشته باشد ، اصلاً نظام دنیا مگر غیر از این است ، آیا شما همه چیز را می دانید ، من همه چیز را می دانم ، نمی دانیم ، هر چیزی را نمی دانیم باید برویم دنبال مربی و کسی که صاحب نظرش هست .

### پرسی و پاسخ ( در خصوص موجودات غیر ارگانیک ، تشعشع دفاعی و طلسم)

**سؤال (خانم):** می خواستم بپرسم کسی که خودش ویروس غیر ارگانیک دارد می تواند به کسی تشعشع دفاعی بدهد؟

**جواب؛** بله اصلاً آلوده باید کار بکند ، اصلاً بیمار باید برود کار بکند ، برای اینکه زمانی که ما روی دیگران کار می کنیم ، این تجربه را می توانید بکنید با دیگری کار می کنید کار روی خود ما خیلی شدیدتر و گسترده تر است ، بخاطر اون قانونی هم که اشاره شده بندی زآن میان طرفی کروار اگر خود را بینی در میانه - **حافظ** یا باز حافظ می گوید تا علم و فضل بینی بی معرفت نشینی یک نکته ات بگویم خود را همین که رستی - **حافظ** وقتی که می آئیم بروی خودمان کار می کنیم یک امتیازی دارد وقتی روی دیگری کار می کنیم امتیازش می رود بالا ، این امتیاز بالایش خیلی به ما کمک می کند و بعضی ها که دیگه تجربه است تا روی دیگران کار نکنند امکان ندارد برایشان کار کنند ، این تجربه ماست ، متناهی این را دیگر نمی توانیم به افراد بگوئیم ، افراد ممکن است فکر کنند که ما بنحوی می خواهیم توجیه بکنیم ، هیچ قضاوتی نمی شود کرد ولی بعضیها را این هوشمندی می خواهد بکشاندشان در یک پروسه عملی تری مشارکتشان بدهد ، با دیگران اونها را برخورد بدهد و می خواهد یک کار اساسی روی اونها انجام بدهد ، بنابراین بیعانه یک چیزی داده ولی گروه نگه داشته تا...

**سؤال (خانم):** یکی از دوستان یک خانواده ای را به من معرفی کردند که ۵ نفرند ، ازدواج نکردند و بعد همدیگر را هم با چاقو می زنند ، گفتند به احتمال زیاد در خانه اینها ویروس غیر ارگانیک است ، گفتم ما باید از اینها اجازه بگیریم ، به آنها تشعشع دفاعی بدهیم یا به خانه شان بعد گفتند اینها که عقل ندارند اصلاً نمی توانند برای خودشان تصمیم گیری کنند ما از کی اجازه بگیریم؟

**جواب؛** بله بهر حال در این مسأله ظاهراً حق الآن با ماست ، با شماست ولی در اصل ممکن است یک موردی هم واقعاً اینطوری باشد و ما بتوانیم بشویم قیم آنها و ما خودمان را بکنیم وکیل اونها ولی یک مورد ، دو مورد ، سه مورد ، یکدفعه کافی است در ده مورد یک مورد را سوء استفاده بکنیم و در اختیار دیگران مداخله بکنیم و بعد از همه بدتر عادت بکنیم که بیائیم در کار دیگران مداخله بکنیم و در اختیار دیگران دست ببریم و اونوقت این می شود دقیقاً کاری که شبکه منفی می تواند بکند و ما اینکار را نمی کنیم ، لذا این مورد ممکن است اینطوری باشد ولی ما عطایش را به لقای می بخشیم که کاری نکنیم عادت بشود که بعد یواش یواش این تعمیم پیدا می کند و بعد هر کسی دیگه با کوچکترین بهانه و بعد از یک مدتی دیگه اصلاً بهانه نمی خواهد ، الآن با همه نظارتهای که داریم ممکن است تخلف صورت بگیرد ، یک نسل بعدی شما حسابش را بکنید چون ما باید این را بسپاریم به نسل بعدی دیگه ، خود من منتظرم که این مسائل و مباحث در سطح کلی تحویل داده بشود یعنی مریبها ما یک جایی ببینیم که می توانند معرف عرفان کیهانی باشند ، یعنی در سطح و سطوح مختلف و در جایی قرار بگیرند که بتوانند این مسأله را انتقال بدهند ، امانت دارش باشند ، ما برویم بنشینیم بهر حال کارهای خودمان را که کتابهای زیادی هست که باید این کتابها آماده بشود و در اختیار دوستان قرار

داده بشود، خوب حالا شما حسابش را بکنید که یک تغییر بعدی می بینید که مسائل از اون چیزهایش درآمده، لذا این بحث سخت گیری، بحث سوگند نامه، اینها همه اش برای این است که ما دقیقاً همین را، این امانت الهی را عیناً انتقال بدهیم، در آن دست برده نشود ولو اینکه شما قطعاً نیت تان خوب است، نیت تان الآن کمک است.

**ادامه سؤال؛** من یکی از دوستانم بشدت افسرده و عصبی است، بعد رفتم خانه شان که به او تشعشع دفاعی بدهم، احساس کردم این همین ۵ دقیقه اول شروع می کند به اون حالتهای که ما به اون می گوئیم بیرون ریزی ولی نه تنها اینجوری نشد، من تشعشع ۲ را دادم، تشعشع غیر دیداری، غیر شنیداری دادم، هر چه به او دادم فقط خوابش برد، من گفتم شاید من نتوانستم اینکار را بکنم.

**جواب؛** ببینید یک مطلبی هست که آیا ما به هر کسی تشعشع دفاعی بدهیم باید یک دفعه بهم بریزد، نه ما گفتیم ۹۰٪ موضوعشان سرپائی حل می شود، ۱۰٪ است که مشکل ساز است، یعنی در ۱۰۰ نفر ۹۰ نفر هیچی، می ماند ۱۰ نفر و ده نفر هم ۸، ۹ نفرش یک تظاهراتی دارد و حل و فصل می شود، یک نفرش که یک خورده موضوع بیخ پیدا می کند، اگر قرار باشد هر ۱۰۰ نفر اینجوری بشوند که بیچاره می شویم، یعنی دیگه اصلاً زندگیمان سیاه می شد تا اونها را ردش می کردیم، الآن ما کیسهای حادمان را بشماریم یک در هزار هم نیستند، یعنی واقعاً هزاران نفر رد می شوند، شاید از هر هزار نفر یک نفر خیلی حاد است، یعنی به نسبت کسانی که کار می شود، به نسبت کسانی که کار می شود یک در هزار موضوعشان یک خورده بیخ پیدا کرده و زمان می برد و اذیت و آزار دارد و ما می بینیم ارزشمند است هزار نفر را نجات بدهیم، یقه مان بیافتد گیر یک نفر، واقعیتش همینطوری است، یعنی اون کسی که با اون یک نفر کار می کند شما خودتان تجربه کردید یعنی واقعاً باید این گذشت را داشته باشد چون وقت و بی وقت، شب، نصف شب اون می گوید آی اینجوری شدم، آی اونجوری شدم و این ارزشمند است که ما هزار نفر را رویشان کار کنیم، یک نفر عیب ندارد یقه مان را بگیرد ما یک جوری با آن کنار می آئیم و بالاخره این مسأله را رد می کنیم.

**سؤال (آقا)؛** استاد با این روشهای که ما داریم می توانیم معتادی را ترک بدهیم، مثلاً اتصال بدهیم به شبکه شعور کیهانی که اعتیاد را ترک کند، می کند اینکار را؟

**جواب؛** ببینید ما در مورد ترک اعتیاد خیلی کمک می توانیم بکنیم، یعنی شاید در آینده نزدیک یکی از راههای مؤثر همین قضیه باشد، چون مطابق با تجربه ما دردها و تنشهای دوران ترک را به مینیمم می رساند، فقط یک مسأله است ما چون روی معتادین تشعشع دفاعی باید کار کنیم اونها ابتدا به ساکن تحت یک تنشها و حملاتی قرار می گیرند که اون عوامل آلودگی اونها را وادار می خواهد بکند، مثلاً دوباره استعمال بیشتر، اینها باید تحت الحفظ باشند در کلینیکهای ویژه تحت الحفظ باشند والسلام همین، اما ما به علت اینکه مجوزهای قانونی را نداریم، الآن برای خیریه هایمان با وجود اینکه خیریه هست مشکل داریم، لذا ما در فکر دو نوع کلینیک بودیم یکی برای بیماران گروه روانپزشکی که تشعشع دفاعی می خواهند، تحت الحفظ باشند اونهایی که مشکلشان حاد است و یک گروه برای کسانی که مشکل اعتیاد دارند، ما در این زمینه خیلی حرف داریم بزنیم ولی متأسفانه مجوز حرف زدن را نداریم، اگر مجوز حرف زدن پیدا بکنیم اونوقت می بینید این روش چون تجربه خود من در این سالها با کسانی که کار کردیم چقدر به آنها کمک شده (سؤال؛ چه کمکی استاد؛ عرض کردم یکی از مشکلاتشان مشکل تنشهای دوران ترک است، درد، بی قراری و اینها، این می تواند بعنوان یک مخمر آسمانی تأثیرگذار باشد) (سؤال خانم؛ چی در این رابطه می خواهد استاد؛ چیزهایی که در این رابطه می خواهد فرادرمانی، تشعشع دفاعی که اجازه اش را می خواهد و تشعشع مثبت ۱ و ۲ و کنترل

تشعشع منفی ۱-۲-۳-۴ والی آخر ما اینها را انجام می دهیم (ادامه سؤال خانم؛ میشه لااقل اینها را حداقل کنترل تشعشع منفی را هم الآن به ما بدهید که ما بتوانیم کار کنیم) استاد؛ ما اینها را باید در سر زمان خودش مجهز بشویم چون این مسائل یکی ، دوتا ، سه تا که نیست ، حلقه ها زیاد است ، الآن خود همین دوره دو را ببینید که ما در رفع و رجوعش چقدر مسأله داشتیم ، آیا می توانیم حلقه های دوره ۳ را هم به آن اضافه کنیم ، می توانیم ۴ را هم به آن اضافه کنیم ، حالا این یک موضوعی است که یک کسی ممکن است فکر بکند که از نظر گیرائی است ، از نظر گیرائی نیست ، یک حلقه را باید تکمیل کنیم ، چون شبکه منفی هم حمله می کند الآن ما با حفاظهایی که داریم ، داریم حرکت می کنیم وقتیکه اینها روی هم تل انبار می شود ما این تجربه کله پا شدن را هم داریم ، لذا طرق عشق پر آشوب و آفت است ای دل بیافتد آنگرد این راه با شتاب رود - حافظ این شتاب را هم باید داشته باشیم و هم باید حساب شده باشد و همینجوری در واقع نمی شود .

صحبتهای یک آقا در خصوص گزارش تشعشع دفاعی بایک بیمار معناد ؛ یک آقائی بود که می آمد درب مغازه ما و این کرکره ها را روغن می زد ، من دیدم که حالش خیلی بد است ، آوردم بالا با او صحبت کردم ، اول از فرادرمانی شروع کردم ، یکی دو هفته بعد اجازه گرفتم تشعشع دفاعی دادم ، متأسفانه شب رفته و رگهایش را زده بود بحالت خودکشی و خوشبختانه زود رسانده بودندش بیمارستان ، الآن که شما این صحبت را کردید که در خصوص معنادران کلینیک ویژه نیاز است گفتیم که این را بگویم خدمت شما و حاضرین . جواب؛ در بین موارد بسیار زیادی که کار کردیم بعضاً گزارشهای اینچنینی داشتیم ، لذا ما نمی دانیم شاید اصلاً تشعشع دفاعی هم نداده بودید و شما را هم نمی دید ، شب رگش را زده بود ولی به این علت است که کارمان را گفتیم تا در کلینیک ویژه نباشد نکنیم مبادا به احتمال یک در میلیون چنین اتفاقی بیافتد و خیلیها هم نه و بهر حال ممکن است که یک درصد هم اینکار را بکنند حتی دچار مرگ هم بشوند ، بعد باید تصمیم بگیریم که ۹۹٪ نجات پیدا بکنند به اون یک درصد تلفاتش می ارزند، نمی دانم اون را باید بعداً وشاورهم فی الامر، اما من شخصاً به علت اینکه چند مورد اینجوری در این سالها شنیدم ، گفتم که برای این کار باید ما کلینیک ویژه خیریه درست کنیم ، سرمایه گذاری بکنیم ، جا تحت الحفظ باشد، اونها زیر نظر باشند، یک هفته، دو هفته، سه هفته ، یک ماه زیر نظر باشند ما بتوانیم کارهای لازمه را رویشان انجام بدهیم ، مطمئن بشویم که از مرحله گذشته اند و بعد بگوئیم حالایبائید بروید در زندگی خودتان ، یعنی اون مرحله ای را که ما از خطر بگذرانیم باید زیر نظر خودمان باشند که ما خیالمان راحت باشد .

سؤال (خانم)؛ من دوره تشعشع دفاعی را گذراندم ، بعد در همان حین شبها خیلی حمله های شدید به من می شد ، خدارا شکر که همه خوب شد ، ترسهای شدید ، بی خوابی در شب ، اینها همه رفع شد ولی الآن با بیماری مواجه می شوم که می خواهم به او تشعشع دفاعی بدهم بعد که شروع می کند گفتن از مشکلاتش ، ترس خیلی بدی می آید سراغم ، یعنی همزمان که دارد می گوید من اینجوری ام یا این را می بینم ، و... من خیلی بد می ترسم ، یعنی قشنگ وجودم می ریزد بهم ، سؤال بعدی ؛ من از دوره یک با یک خانمی کار کردم فرادرمانی نازا هستند ایشان ولی مشکلی اصلاً ایشان ندارند اما نتوانستند بچه دار بشوند ، بعد فرادرمانی یک ماه کار کردم نتیجه نداشت ، حالا دو هفته است شروع کردم تشعشع دفاعی ، وقتی که در ارتباط هستند می گویند یک نور می بینند مربع مانند خیلی سعی می کنم بروم داخلش ولی نمی توانم ( در صورتیکه من اصلاً به او نگفتم چی می بینی و چکار باید بکنی ) گفت خیلی سعی کردم بروم داخلش ولی نمی توانم ولی خوب من با تجربه های که اینجا دیدم گفتم سعی کن بروی داخل و نور را دنبال کنی شاید نتیجه ببینی ، هر چند سماجت بوده ولی تا حالا نتیجه نداشت ، یک مورد دیگر ؛ من بخاطر رشته ام ، روانشناسی می خوانم یک مراجعه کننده داشتم از نظر بدنی کاملاً در صحت هستند ولی دست راست و یکی از پاهایشان یک حالت فلج دارد ( استاد هیستریک هست ، خانم ؛ نه بخاطر یک سرما خوردگی خیلی شدید در دوران دوم ابتدائی که بوده یک حالت فلج پیدا می کند ) من تشعشع دفاعی که دادم به او در همان بار اول درک کرد ، همه چیز را گفت که من در تاریکی نشسته بودم یکی به من می گفت بیا در نور و در تاریکی نشین ، من ادامه دادم ولی نتیجه نداشت .

**جواب؛** در مورد اینکه شما فرمودید ما وقتی با افراد کار می‌کنیم اون‌ها یک گزارش‌های دارند طبیعتاً ، اگر قرار باشد که ما از گزارش‌های آنها بترسیم پس اون‌ها(بیمار) باید چه حالتی را داشته باشند (خانم ؛ نه بروز نمی‌دهم، خودم می‌فهمم) یک ماجرا هست که ما یک نسل واخورده‌ای هستیم که بین شاید دو تا حالت در یک برزخی بسر می‌بریم نسل قبلی به ما یک حرفهائی را زدند ، این نسل متوجه می‌شویم که یک مسائل دیگری هم بوده که ما در جریانش نیستیم و یک مسائل دیگری را داریم برخورد می‌کنیم که با محتویات اطلاعاتی ما سازگار نیست ، شما طبیعتاً حق دارید وقتی که یک گزارشی بشنوید که دارد صحبت از یک موجود هوشمند می‌کند که رفتار او را در واقع تحت الشعاع قرار داده طبیعتاً ما باید تعجب بکنیم، اما دیریا زود همانطور که برای هزاران نفر اتفاق افتاده متوجه می‌شویم که این هم جزء اکولوژی هست و پدیده عجیب و غریبی نیست فقط ما باید بر اون فائق بیائیم ، باید اون را تحت کنترل بگیریم ، همین الان هنوز در مورد شما کم و بیش این اتفاق حالا حتماً یک تغییراتی کرده قطعاً نسبت به قبل از این ماجراها ولی احتمالاً کافی نیست و ما باید در واقع برخورد ما اینقدر عادی باشد که طرف مقابل ما که این مسائل را تازه می‌خواهد تجربه بکند لااقل اون دچار وحشت نشود ، این مسأله وقتی که مواردی را دنبال می‌کنیم یواش یواش عادی می‌شود .

**سؤال (آقا)؛ در رابطه با کسانی که مورد طلسم قرار می‌گیرند آیا تشعشع دفاعی مثرم ثمر است ؟**

**جواب؛** نه طلسم اصلاً یک ماجرای دیگری دارد و کمکی نمی‌کند، واکنش نشان می‌دهد موجود غیر ارگانیک ولی بیرون نمی‌آید ، در مورد طلسم یک ارتباطی اون طلسم دارد با یک جایی که اون ارتباط باید قطع بشود ،(کنترل تشعشع منفی دوره ۴ جهت قطع ارتباط طلسم با جایی که از اونجا طلسم شده )، اسم بدهید به ما یا به دوستانی که دوره ۴ را گذرانند، کنترل تشعشع منفی ایا اصلاً کنترل تشعشع منفی‌ها را از ۱ الی ۶ اینها را چون مجاز است و اجازه هم نمی‌خواهد، اون‌ها را کار بکنید، به یک جایی متصل است اون موجود غیر ارگانیک، البته جایی را که متصل است و کسی که طلسم کرده را سؤال نکنید ستارالعیوب بودن را رعایت بکنید ، درست است که یک کار غیر اخلاقی انجام شده ، یک کار ضد انسانی انجام شده ولی اصلاً نپرسید(از موجود غیر ارگانیک نپرسید) که چه کسی اینکار را کرده (چه کسی طلسم کرده) چون روابط فامیلی خراب می‌شود، اینها( منظور کسانی که طلسم کرده‌اند) خوب اکثراً همان اطرافیان هستند و اینکه چه کسی و چه جوری طلسم کرده را سؤال نکنید .

**سؤال (خانم)؛ ما چه طوری تشخیص بدهیم طرفمان طلسم شده ؟**

**جواب؛** از گزارش‌های غیر عادی که دارد ، ما هیچوقت به کسی نمی‌گوئیم که شما طلسم شدی ، ببینید بعضیها جاهای می‌روند و اون‌ها می‌گویند که آره شما را بستند ، سر کتاب باز کردند و..... ما هیچ اظهار نظری نداریم هیچوقت، این را بدانید، اگر کسی شکایت دارد ، حتماً شکایتی دارد از وضعیت غیر عادی ، کسی امکان ندارد با وضعیت عادی بیاید بگوید من مشکل دارم ، مثلاً می‌بیند که تمام کارهایش تا یک جای می‌آید و دقیقه نود نمی‌شود، یک مورد ، دو مورد ، سه مورد و... و این غیر عادی است و در این مورد ما تشعشع دفاعی دادیم و دیدیم یکی آمده رو گفته چون من ناکام بودم ایشان را نمی‌خواستم بگذارم موفق بشود و من بودم که همه کارها را خراب می‌کردم ، اینها تجربه است ، حالا خودمان هم باید تجربه بکنیم یعنی هرکسی باید خودش تجربه بکند ، بنابراین یک چیزهای هست غیر عادی است ، اون چیز غیر عادی را وقتی گفت، ما کار می‌کنیم البته برای همه هم کار کنیم چون اجازه نمی‌خواهد ، این جزء طلب خیر برای دیگران است ، جزء استخاره است ، استخاره یعنی طلب خیر کردن ، آیا شما می‌توانید برای دیگری

دعا بکنید یا نه مثلاً خدایا برای ایشان ... بنابراین یکی از سطوح شفیع، هرکسی برای دیگری می تواند دعا بکند ، این را می توانیم، ما برای همه می توانیم بگوئیم فرض کنید طلسم ها را از روی ایشان بردار ، یعنی منظورمان در اصل همین قضایاست منتها معمولاً افراد کلامشان تأثیر ندارد ، الآن دعا کنید ببینید اتفاق می افتد چرا چون اون ساپورت پشتش را ندارد ، خوب همه دارند دعا می کنند، ۷ میلیارد انسان دارد دعا می کند ، پس چرا اینقدر گرفتار است انسان ، چون پشتش هیچی ندارد ، اینها کارساز نیست ، اما شما وقتی می آئید در این مسأله و طلب خیر می کنید ، اینجا اتصال شما مثل همان فرادرمانی است، همانطور که اون درمان را انجام داد ، این طلسم هم برداشته می شود ، همانطور که شما اونجا به خدا سپردید در واقع اینجوری بوده دیگه، یک مرحله اش به خدا سپردن است ، یک مرحله اش این است که برای چه کاری، برای چی سپرده شده، این دوتا مرحله را در همه کارهایمان دارد همه حلقه هایمان این است یکی سپردیم یکی اینکه خوب که چی، چی می خواهد (برای چه خواسته ای سپردیم)، بنابراین این دوتا مسأله را اینجا در بحث طلب خیر یا شفاعت برای دیگری این اجازه را داریم، اجازه نمی خواهد که من بگویم که به من اجازه می دهید من برای شما دعا کنم ، ولی یک چیزهای که ممکن است برای ایشان ایجاد اشکال بکند مثل تشعشع دفاعی اون را باید اجازه بگیریم ولی این موضوع برای ایشان ایجاد مشکل نمی کند که من برای ایشان دعا کنم که طلسم از رویش برداشته بشود، **ادامه سوال ضمن بحث (خانم):** اگر خودش خواسته باشد منظور کسانی که خودشان می روند از افرادی طلسم می گیرند؛ ببینید یک سری ماجراها و درگیریهای ما هست که خیلی هایش هم ناخودآگاه هست و هم از روی ناآگاهی هست ، ولی فرق نمی کند ایشان الآن در چنگال افتاده، حالا چه جوری افتاده، چی شده و... این یک ماجرای دیگری است ، بهرحال ایشان الآن گرفتار است، آیه هست یا نیست، خوب ما هم می توانیم بشویم شفیعش ، ایشان می تواند ایشان را شفاعت بکند که برایش طلب خیر بکند و شفاعت سطح و سطوح مختلفی دارد و جا به جا این شفاعت تعریف دارد ، یک جایی می آید در روز قیامت می گوید فقط خودم شفیع هستم، نعم المولی و نعم الوکیل و نعم النصیر ، یک جا می رویم در جهنم دیگه ولا نصیراً، دیگه هیچی نیست ، همینجوری از سطوح پائین از سطوح خودمان شروع می شود و هر سطحی که می رود بالاتر موضوع فرق می کند ، اما حالا علی القاعده ما می توانیم برای همه این کار را بکنیم یا نمی توانیم ، **(در پاسخ به سوال ضمن بحث (خانم):** ببینید دعا کنیم اما چگونه، زبان ما فرق می کند ، یک جا زبان همان است که خدایا درد دردمندان دوا ، قرض قرضداران ادا و... آمین لذا یک جا صرفاً کلام است من این را می خواهم بگویم یک جا دعا کلام بدون پشتوانه است، لقوه زبان است، پارکینسون دهان است ، دهان پارکینسون گرفته و یک چیزهای می گوید ، پشتش هم می بینید که هیچ اثری گذاشته نمی شود ، موضوعی را که ما از دوره یک آمدم گفتیم ، گفتیم این باید پشتوانه داشته باشد ، پشتوانه باطن، حرکت از ظاهر به باطن ، قرار شد و قرار بود که همه مسائل ما از ظاهر به باطن shift) انتقال مکان) بکند، اگر ما در ظاهر بمانیم قفل بشویم، می شویم ظاهر پرست، شرک است ، یعنی همان در اون زمان تنها بمانیم تا یک مدتی مهلت داریم در زمان بمانیم، اگر در زمان قفل بشویم آخرش مشرک هستیم و سر موعد مقررش لازم است shift) انتقال مکان) به باطن صورت بگیرد و به باطن برسیم ، لذا حلقه یعنی باطن منتها چون ما آنجا می رویم در حلقه و انجام می دهیم این یکخورده ایجاد اشکال ذهنی می کند که چطوری شد ، ببینید دقیقاً این گزارش را داشتم آقای مستری که اینجا به من می گفتند که آقا آخه من هیچی خودم دستم نبوده، حالا یک دفعه چه جوری شده ، من قبول دارم که شده اما

چه طوری، این مشکل ذهنی ماست که چطور می‌توانیم، چطور می‌توانیم که خوب بابا جان ما ممکن است تا امروز رحمت الهی را نمی‌شناختیم این عیب نیست، این مشکل نیست، نمی‌شناختیم به ما نگفتند، ما را آشنا نکردند مسأله فقط این است.

## توسل

من یک مثالی بزنم، یک شاگردی یک مسأله‌ای جلوی من هست و نمی‌تواند حل بکند، چکار می‌کند، متوسل می‌شود به یک بزرگتری، معلمی، یک کسی که احتمال می‌دهد اون را می‌داند، شما شب مهمان می‌آید می‌بینید دیروقت است و نان ندارید در منزل، بفکر می‌افتید که به همسایه متوسل بشوید و می‌روید متوسل می‌شوید به همسایه نان می‌گیرید و می‌آورید مهمان خود را سیر می‌کنید، شما اگر نان نمی‌خواستید می‌رفتید متوسل بشوید، هدف آیا نان بوده، نه، سیر کردن شکم بوده، لذا ما یک سری چیزهایی را نمی‌دانیم، خوب اینجا چکار می‌کنیم، متوسل می‌شویم که به ما بگویند، برویم ببینیم این الگو چه دارد برای ما، حالا آیا اونجا شما هدفتان همسایه‌تان بود، هدف‌مان شاید در آخر قضیه آبروی خودمان است، کمال خودمان است، حالا بحث اینجاست که کمالی که ما برای خودمان می‌خواهیم ایجاب کرده که ما برویم متوسل بشویم، ایجاب کرده و ایجاب می‌کند در این رابطه ما بعنوان شیعه می‌رویم مشایعت بکنیم، من دارم تمرین می‌کنم که پایم را بگذارم جای پای یک کسی که می‌دانم که بلد است، حالا من اینجوری صحبت می‌کنم و کاری به تقدس و این حرفها ندارم اونجا جای خودش محفوظ، دارم تمرین می‌کنم پایم را بگذارم جای پای او، او چی می‌خواهد به من یاد بدهد (قولوا لا اله الا الله تفلحوا)، ای‌ک نستعین، او دارد به من یاد می‌دهد می‌گوید اونجا را نگاه کن و این پیمان توست و این پیمان را ببند که فقط تورا می‌پرستم و فقط از تو کمک می‌خواهم، آیا امکان دارد، این الگو به من بگوید که نه تو از اون استعانت نطلب، امکان دارد چیزی بگوید خلاف ای‌ک نستعین، امکان دارد درسی بدهد که با قانون اساسی یعنی قرآن در تضاد بیافتد، محال ممکن است، پس هر جایی اگر دیدیم در تضاد افتاد بدانیم که یا ما درست نفهمیدیم یا درست به ما انتقال ندادند، حالا در این رابطه یک موقع من اونجا را فراموش کنم و اینطرف را نگاه کنم، یعنی از اصل به فرع بیافتم و این شرک می‌شود، یعنی دیگه من اصل را فراموش کردم و می‌چسبم به فرع، اون به من می‌گوید ای‌ک نستعین ولی من توجه ندارم، یعنی از اینطرف من پیچیدم ۹۰ درجه، معمولاً در این مسأله ۹۰ درجه انحراف وجود دارد نه ۱۸۰ درجه ۱۸۰ درجه که دیگه می‌شود محارب با خدا، مربی دارد به من اینجا را نشان می‌دهد، خدا را نشان می‌دهد مگر غیر از این است، غیر از بحث لا اله الا الله مگر ما بحث دیگری هم داریم، کی اومده غیر از اینها را بگوید، تمام مقدسین در سرتاسر دنیا نه تنها مال ما، در سرتاسر دنیا دارند این مسأله را و همه برای خودشان قدسینی دارند (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا وَدَرَجَاتٍ فِيهَا لَعَالَى لَأُبَاهِدَنَّكُمُ لِلَّهِ فِئَةً مِّنْ أُمَّةٍ يَأْتِيكُمُ الْوَيْلُ مِنَ لَّيْلِ فَسُوقَكُمْ فِي أُمَمٍ سَاهِقَاتٍ) همه اونها به رسل خودشان نگاه می‌کنند، رسلشان هم می‌گویند که (قولوا لا اله الا الله تفلحوا)، حالا هر که به یک زبانی گفته و ای‌ک نستعین این درس اساسی و عمده است، یعنی جهان شمول است، انسان شمول است، حالا یک عده‌ای ممکن است از حُب بیش از حد و یا بهر دلیلی ۱۸۰ درجه بچرخند، اون دارد اونجا را نشان می‌دهد و من اینجا را دارم نگاه می‌کنم، لذا ما چطور نگاه بکنیم، بین شرک و وحدت یک تار مو در واقع فاصله و اختلاف است.

صحنه‌های بعد از برقراری ارتباط همفازی کیهانی و اسکن دو گانگی؛ دوستانی که اسکن دو گانگی‌شان را پشت سر گذاشتند و الآن احساس خوبی دارند، دستشان را بلند کنند، اونهایی که هنوز دست به گریبان هستند، دوستانی که حس حضور را تا اینجا تجربه کردند، ببینید چیزی نبود (حس حضور) که راجع به آن صحبت کنیم فقط به موازات این قضیه دارد با ما جلو می‌آید، یعنی هدف از خیلی مسائل مثل نماز و... در واقع همان رسیدن به حس حضور است در اصل و حس حضور خودش اتصال هست و خودش همه چیز در درون خودش دارد، خوب کسانی که اون شکر وجودی را به نوعی به آن نزدیک شدند البته باز خیلی چیزهای دیگر است که بماند.

**تذکره؛ در خصوص عدم مجادله در اسکن دو گانگی؛** کسانی که هنوز درگیر این اسکن دوگانگی هستند، بارها توضیح دادم که با آن مجادله نکنیم و نگوئیم که نه این من نیستم، چون هنوز بعضی از دوستان نپذیرفتند که این خودشان هستند، از سؤالاتشان معلوم است، چون می‌آیند می‌گویند که چرا ما اینجوری شدیم، بارها توضیح دادیم که به این دلیل اینجوری شدیم و در واقع با یک نا باوری یعنی در واقع می‌خواهند بگویند که این من نیستم، این کجا آمده، باور بکنید از هیچ جا نیامده، پر خاشگری و تمام این چیزهایی که الآن اگر بخواهیم شرح ماجرایش را بگیریم شاید به تعداد افراد هست ولی یک کلیاتی دارد، ببینید از بیرون که برای ما پر خاشگری نیامده که، این در درون ما سرکوب شده، ما می‌خواهیم پر خاش بکنیم ولی تا حالا جلوی خودمان را گرفته بودیم، مصالح و بالاخره مراعاتها، همه اینها باعث شده بود که ما جلوی خودمان را بگیریم ولی اینجا پرده از ماجرا می‌رود کنار، انرژی پتانسیل منفی برداشته می‌شود و ما آزاد می‌شویم و یک مقدار ظرفیت ما را آوردند بالا، چون یکی از کارهایی که اصولاً در عرفان می‌شود گفتیم ظرفیت سازی است، ظرفیت سازی امر مهمی است، گفتیم اون شخصیت کاسه‌ای، حوضی، استخری، دریائی، این را قبول دارید یا ندارید، پس شما می‌بینید که هرکسی یک عمق وجودی دارد، یک نفر را می‌گوئیم دهن لق است، یعنی همان کاسه دستش است، یک دو ریالی بیاندازید داخلش هر که بیاید ببیند متوجه می‌شود که یک دو ریالی داخل کاسه است، نمی‌تواند این را پنهانش کند، هرکاری بکند اون ظرفیت را ندارد، قبلاً حرف می‌زدیم چی می‌گفتیم، قبلاً ما انرژی‌مان را صرف می‌کردیم، بیخود صرف می‌کردیم، یعنی شما از صبح تا شب هرکسی زیر نظر می‌گرفت خودش را یا بگیرد می‌بیند که ۹۰٪ گفته‌ها و شنیده‌ها ضروری نبوده، ما صرف انرژی کردیم، یعنی در بحث مدیریت انرژی ذهنی اینجا به ما می‌گوید که این ها انرژیهای پرت است، یادتان هست که گفتیم اگر از یک معبر رد بشویم نفر به نفر را قیاس می‌کنیم و امتیاز می‌دهیم، خوب چه لزومی داشته، این همه آدمی را که ما در عمرمان ارزیابی‌شان کردیم به چه دردمان خورده است، هیچی، عمرمان تلف کرده، ذهنمان را به هدر داده، جلوی شکوفائیمان را گرفته، یعنی ما اینقدر که به دیگران فکر کردیم و انرژی مصرف کردیم اگر به هستی فکر کرده بودیم تا حالا یک چیزی ممکن است پیدا می‌کردیم، الآن هدف این است، لذا این خاموشی یعنی ذخیره انرژی و یک مرحله‌ای این ذخیره انرژی خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است بعداً می‌آیم در دوره ۷ و ۶ می‌بینیم که این دیگه چه معنی می‌دهد بعضیها اینها را می‌شنوند فکر می‌کنند یعنی اینکه فرارکن برو توی یک غاری با هیچکس حرف نزن در حالیکه اینطوری نیست، خودشان از همه خروشان تر، پُرگفتگو تر، پُر جمعیت تر بودند، بنابراین به اینها را می‌رسیم و یک جایی این خلوت گزیدن، این کم حرف شدن در واقع دارد ذخیره انرژی می‌کند، رای حرفی بزرگتر، برای اینکه بعداً حرف

زديم، اين حرف خودش به صرف انرژيش بيارزد، الان خیلی از چیزها اون صرف انرژي که داریم می‌کنیم به اون حرفش اصلاً نمی‌ارزد، ببینید اینها اصلاً جزو خودشناسی است، یعنی ما داریم جلوی آینه با خودمان روبرو می‌شویم، برای همین هم مشکل داریم و یکخورده طول می‌کشد، چون بعضیها این چهره‌ای را که در آینه می‌بینند نمی‌شناسند و بعد مکرر می‌گویند که نه این من نیستم و لذا این طول می‌کشد، من از این بابت خواستم یادآوری بکنم که باور بکنید این از جایی نیامده، خود خودمان هستیم، حالا هر چی هست، زشت، زیباست، چون راه حل دارد و جای نگرانی ندارد، در واقع شما وقتی که می‌بینید اینجوری است و ما چه انرژي را داریم تلف می‌کنیم و همه اینها درس است، یک درس عملی است از حالا به بعد شما حاضرید اون کارها را به روال سابق ادامه بدهید، نه، اینکارها را کردید آیا به همین جا خاتمه پیدا کرده، تازه خاتمه پیدا نکرده منجر به یکسری بیماریهای روان تنی هم که شده، بهایش را پرداخت کردیم، یعنی صرفاً به اینجا خاتمه پیدا نمی‌کند که بگویم خوب ما انرژي را تلف کردیم، داریم خسارتهای دیگر را هم پرداخت می‌کنیم، تازه دادگاه ویژه یقه ما را می‌گیرد، می‌گوید بیا ببینیم این انرژيها را چه جوری صرف کردی، در واقع در قبال انرژي که در اختیار ماهست، ما را مورد محاکمه قرار می‌دهد و محکوم می‌کند به بیماری، لذا با این توضیح و با این تجربه لازم هست که ما تجدید نظر بکنیم در روال زندگیمان، در روند تفکریمان، تا حالا اینجوری آمدیم جلو، آیا متضرر بودیم یا نه، هرکسی می‌تواند فکر کند، شاید هم یک کسی فکر کند بگوید نه متضرر نبودم، اگر به این نتیجه رسیدیم که متضرر بودیم می‌توانیم تجدید نظر بکنیم، اگر هم نه که دیگه خودمان می‌دانیم که برویم همان روال را بچسبیم و تازه هر دوره‌ای روال سابقش معایش می‌آید رو، فقط در همین دوره که خاتمه پیدا نمی‌کند، حالا می‌رویم در دوره بعد کنترل ذهن اونجا هم می‌بینیم چه ماجراهاست، دوره بعد کنترل دشارژ بعد دوره 5 تیکهای شخصیتی که وصفش را شنیدید حتماً، اینجا انرژي پتانسیل منفی است ولی در تیکهای شخصیتی می‌خواهند به ما بگویند چقدر حسودیم، چقدر بخیلیم و... یعنی آینه را بگذارند از این زاویه، لذا باید آماده بشویم و این است که در واقع می‌گویند هر کسی خودش را بشناسد خدا را می‌شناسد از این زاویه است و ما بعداً متوجه می‌شویم که اصلاً از خودمان شناخت نداشتیم و نداریم و اینها راههای است که با خود واقعی مان برخورد بکنیم.

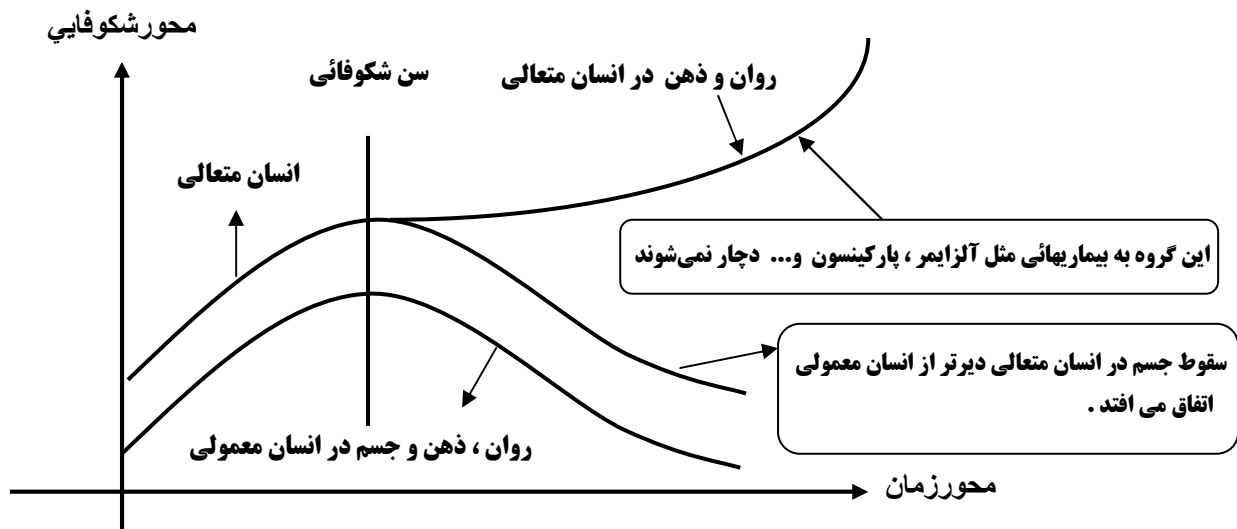
## دوره دوم - جلسه چهارم

### عناوین مباحث؛

- ترسیم نمودار شکوفائی افراد عادی و متعالی.
- دلیل طراحی مرگ؛
- تعریفی از کمال و بررسی عمر جاودانه (در این جهان) بر اساس آن.
- حرکت بسوی یکنائی - بررسی حدی نیازی در هر زندگی (در عوالم قبلی و بعدی).
- نقش روح - بررسی دلایل گرایش به سوی کمال و ضد کمال - دلیل اختیاری نبودن مرگ.
- امتحان آخر.



نمودار شکوفائی افراد عادی و متعالی



تعالی و در واقع بیماریها و مشکلات روان، ذهن و جسم، افراد معمولی یک روند ثابتی را طی می کنند، یعنی از تولد، (توضیح روی نمودار فوق) این محور را محور زمان بگیریم و این محور را شکوفائی بگیریم ، حالا این شکوفائی را همینجوری نمی شود تعریفش کرد که چی هست ولی انسان موقع تولد می آید و یک سنی است که سن شکوفائی است ، از هر نظری که بگوئیم روانی، ذهنی و جسمی یک شکوفائی اینجا هست ، از این سن به بعد جسم سقوط می کند ، در مورد ذهن از این سن به بعد می گوئیم که فراموشکار شدیم، یاد گیری اُفت کرده و دیگر نمی فهمیم ، یعنی از این سن به بعد حالا در مورد هر کسی ممکن است یک سنی باشد از اینجا به بعد می گویم دیگه ما قدرت یادگیری نداریم ، فراموشکاریم ، دیگه داریم پایه سن می گذاریم ، از این شکایتهای عمومی ، روان ما هم اُفت می کند ، هر چه از اینجا می آیم رجعت می کنیم به دوران کودکی، یعنی اینجا مثلاً ممکن است در سن ۸۰، ۹۰ سالگی یک نفر با یک بچه ۵ ساله مطابقت بکند ، رجعت به کودکی صورت می گیرد، شما یک آدم ۸۰، ۹۰ ساله می بینید که عین یک بچه ۴، ۵ ساله بهانه می گیرد ، لجبازی می کند، قهر می کند ، یعنی این ماجرا عمومی است، در مورد افراد معمولی، افراد معمولی وقتی می گوئیم یعنی کسی که در زمینه تعالی حرکتی نکرده ، صرفاً مشغول زندگی بوده ، همین زندگی که برویم ، بیائیم ، بپزیم ، بخوریم ، بشوریم ، بخوابیم و این صحبتها و در زمینه تعالی حرکتی نداشته، فعالیتی نداشته، اما در مورد افرادی که در زمینه تعالی حرکت کردند، سقوط جسم دیرتر اتفاق می افتد، ضریب طول عمر افزایش پیدا می کند، ضریب شکست سلول کاهش پیدا می کند (چون یک سلول می آید جای یک سلول دیگر ضریب افت پیدا می کند) این ضریب افت در دوره یک در کالبد روان گفتیم که دست ماست ، یعنی ما می توانیم ضریب طول عمرمان را دستکاری کنیم، کوتاهترش کنیم یا بلند ترش کنیم ، می تواند عمر طولانی باشد ، می تواند کوتاه باشد ، ضریب شکست سلول اینجا مطابق این قضیه معلوم می شود ، پس از نقطه نظر جسمی به اینصورت است ، از نقطه نظر روان و ذهن ، فردی که در تعالی کار می کند تازه بعد از این سن ، سن شکوفائی است، همه انبیاء ، اولیاء در طول تاریخ بعد از این سن تازه شکوفا شدند ، عمدتاً بعد از این سن موقع شکوفائی روان و ذهن است ، یعنی روز بروز حافظه باید بهتر بشود ، اونهایی که در زمینه تعالی کار کردند ، می بینید که ۱۰۰ سالش است ولی حافظه اش از یک جوان ۱۸، ۱۹ ساله بهتر دارد کار می کند ، در تفکر و تعقل ، تجزیه و

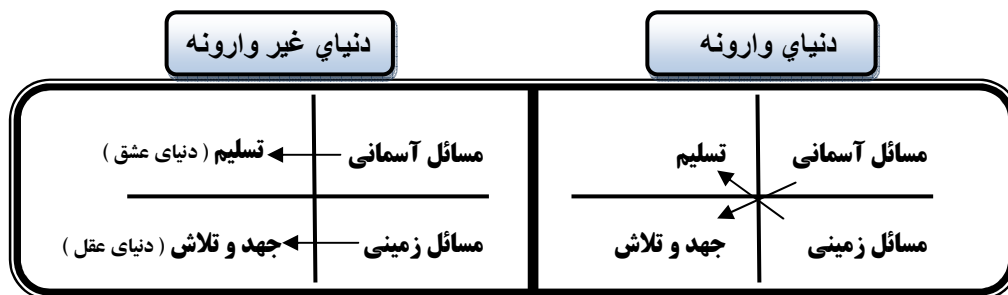
تحلیل و خلاصه اینجور مسائل توانا تر از یک جوان عمل می‌کند و بمراتب تسلط ذهنی و روانش بیشتر است ، دیدید دیگه از این افراد مسلماً برخورد کردید ، علت قضایاشان در این مسأله است که در زمینه تفکر و تعقل اینها یک حرکتی کردند ، یک سرمایه‌گذاری کردند ، این نمودار به ما چیزهای را در واقع نشان می‌دهد و ثابت می‌کند ، مثلاً ما می‌دانیم که این گروه بیماری‌های را نمی‌گیرند و مبتلاً نمی‌شوند مثلاً آلزایمر بیماری این گروه از افراد نیست ، پارکینسون بیماری این گروه از افراد نیست و خیلی دیگر از مسائل در واقع مربوط به این گروه نیست و اگر افراد آلزایمر می‌گیرند حتماً پاسخی است که فیزیک به وضعیت مختلف ذهنی و روانی آنها داده ، اگر رسوب داده ، مغز رسوب داده در واقع درست داده ، پاسخ مناسبی داده به وضعیت روان و ذهن ، چون گفتیم که این بخش (مغز) مترجم است ، یعنی این فیزیک ما یکی از کارهایش مغز ترجمه مسائل روان و ذهن است ، ترجمه به زبان فیزیک می‌کند ، استفاده نشده یا در اون جهتی که نمی‌خواهد رسوب داده و این قانونمند است ، و ما می‌دانیم که دقیقاً چه کسانی بیشتر استعداد ابتلا به بعضی از بیماریها را دارند و این مسأله در واقع این نمودار این را می‌تواند به ما نشان بدهد و الگویی را ارائه بدهد که طبق این الگو نقش روان و ذهن در مسائل مختلف مشخص بشود و در واقع تأثیر تعالی روی روان ، ذهن و جسم را بتوانیم مورد بررسی قرار بدهیم ، خوب البته این از اون بحثهای است که تقریباً با تجارب مختلفمان می‌خواند.

**در پاسخ به یک سؤال در خصوص ضریب طول عمر؛** فاکتورهای زیادی داریم، یکی از این فاکتورها را روان‌داشت بررسی می‌کرد، فاز مثبت و فاز منفی و چقدر ما ایجاد انرژی مثبت نوع دوم می‌کنیم که در دوره ۴ با آن آشنا می‌شویم، همان انرژی رضایت و ناراضی، شما قبول دارید اگر از یک نفر تعریف کنند خسته باشد خستگی‌اش برطرف می‌شود ، قبول دارید که نخوابیده باشد با یک خبر خوب خواب از سرش می‌پرد و دیگه نیاز به خواب ندارد ، خوب این انرژی هست یا نیست ، اما انرژی متافیزیکی است ، چون چیزی ردوبدل نشده، پس ما انرژیهای متافیزیکی هم داریم، پس ما تأثیرات متافیزیکی روی جسممان داریم و نمی‌توانیم نقش متافیزیک را روی زندگیمان نادیده بگیریم و بگوئیم نیست، اگر این مسأله درست باشد نشان می‌دهد که در ما فقط بحث خوردن، خوابیدن و اینها نیست، چون بقیه هم اینکار را کردند، بقیه هم به میزان کافی غذا خوردن، به میزان کافی استراحت کردند، حالا بطور میانگین، پس این یکی از چیزهای را که در واقع نشان می‌دهد نقش مسائل متافیزیکی در سلامتی است و این را که ادامه بدهیم بر می‌خوریم به همین بحث هوشمندی، بحث انرژی درمانی، مباحثی که از یک زاویه خاص به انسان نگاه می‌کند و نمی‌توانیم نقش بُعد متافیزیکی را روی جسممان نادیده بگیریم، علی‌الخصوص با پیشرفتهائی که اخیراً شده همان عکسبرداری از مولکولها و کریستالهای آب ، اینکارها که شده نشان می‌دهد که هستی در معرض تشعشعات شعوری قرار دارد و در واقع همان چیزی را که گفتیم الان علم هم دارد اثباتش می‌کند ، بنابراین آیا می‌توانیم نادیده بگیریم، پس اون می‌شود یک بُعد دیگر، اون بُعد را کی می‌خواهد بررسی بکند، یک شاخه مستقلی می‌خواهد که این را مورد بررسی قرار بدهد، این شاخه مستقل در آن بحثهایی جاری می‌شود و مطرح می‌شود که از جمله این بحثها نقش هوشمندی و شعور، نقش انرژیهای مختلف و مسائل مختلف است و بدون بررسی اونها پاسخ به این سؤال امکانپذیر نیست .

**در پاسخ به یک سؤال در خصوص ضریب اُفت سلولی؛** ببینید ما وقتی که راجع به اُفت سلول یا ضریب طول عمر صحبت می‌کنیم، با اتفاق افتادن پدیده مرگ دوتا مسأله جداست، یعنی یک کسی ممکن است در بهترین حالت ضریب اُفت سلول قرار داشته باشد در برابر سموم قرار بگیرد مثلاً مسموم بشود این ربطی به اون ندارد، ممکن است همین فرد تصادف بکند، دچار سانحه‌ای بشود، ممکن است هزاران امکان دیگر، اینکه می‌گوئیم ضریب طول عمر، نه اینکه یعنی دیگه تضمین است که این اینقدر عمر می‌کند، این یعنی در حین مرگ در حالت بهتر ضریب اُفت سلول بوده ولی یک حادثه بیرونی، یک اتفاق بیرونی، یک سری مسائل بیرونی در واقع عاملی شدند که مرگ اتفاق بیافتد، مرگ زودرس و یک مسأله خلاف این می‌تواند پیری زودرس ایجاد بکند، حالا این پیری دوباره می‌تواند شیمیائی و فیزیکی باشد و می‌تواند نه، مثلاً شما افرادی را دیدید که یک شبه موهایشان سفید شده به علت مسائلی که حاکم بر این قضیه است.

**در پاسخ به یک سؤال (خانم) در خصوص شعور الهی و حلقه های رحمانیت الهی؛** شما تصورتان از شعور الهی چیه، تصورتان این است که قرار است با من چکار کند، یک راه میانبری هدایت شدیم، شما فرمودید که من در حلقه هستم، تا زمانیکه ما هستیم از اون رحمانیت از اون حلقه، از اون تسهیلات، از این تسهیلات بانکی می‌توانیم استفاده کنیم، اگر نباشیم نه، بنابراین به میزانی که ما از آن داریم استفاده می‌کنیم بهره‌مند می‌شویم، هر موقع هم استفاده نکردیم دیگه بحثش جداست، الآن شما فکر می‌کنید مثلاً دائم الاتصال هستید و می‌روید در خیابان، دیگه در خیابان نباید تصادف بکنید، ببینید من اونجوری نگاه نمی‌کنم، بیائیم اینجا را نگاه بکنیم، کار زمینی قانون زمینی دارد، یعنی ما می‌رویم در خیابان سوار ماشین شدیم همین که استارت زدیم یعنی قبول می‌کنیم که ممکن است من به دیگران بزنم دیگران به من بزنند و پیه هر سانحه‌ای را به تنم مالیدم، این نمی‌شود چون که من به شبکه اتصال دارم کسی نباید به من بزند و من هم نباید به کسی بزنم، این یکی از تصوراتی است که ما در واقع در مسأله کار زمینی قانون زمینی داریم، خیلی از دوستان این فکر را می‌کنند که دیگه مریض نباید بشوند، دیگه تصادف نباید بکنند، دیگه بد نباید بیاورند، در حالیکه اینها همه‌اش زمینی است ممکن است ما خوش بیاوریم، ممکن است بد بیاوریم، اما تسهیلات را می‌توانیم استفاده بکنیم طبق قواعد خودش، خوب مسائل آسمانی قواعد خاص خودش را دارد، مسائل زمینی هم قانون خودش را دارد، مسائل زمینی را ما با هم تجربه کردیم، دیدیم که شما اگر بخواهید یک درمان انجام بدهید آیامی‌توانید جهد کنید تلاش کنید زور بزنید بگوئید که من باید این را خوبش کنم، اونجا قانونش قانون چی بود، قانون تسلیم بود و ما در اونجا کاری که کردیم این بود که برویم بشویم شاهد، شاهد یعنی هرچی دید، شاهد بحثش همان تسلیم است، لذا وقتی می‌رویم کار آسمانی تسلیم قاعده و قانونش است، کار زمینی جهد و تلاش (وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست- (نجم ۳۹) این قانون اساسی است، هیچ چیزی نمی‌تواند بیاید قانون اساسی را نقضش بکند، یعنی ما بیائیم یک حرفی دیگر بزنیم که یک چیزی دیگر بشود، این قانون است، خیال ما را راحت کرده گفته یک وقت ننشینی توی خانه و بگوئی خدایا بده، بده اینجا سقف شکاف بردارد و یکدفعه بیاید (سؤال ضمن بحث (خانم)؛ برنده شدن در قرعه کشی چه جوریه؛ برنده شدن در قرعه کشی قانون زمینی راندم خودش را دارد، شما، ایشان، ایشان و.... پولشان را دادند، یک چرخی را چرخاندن و یک شماره آمده بیرون، قانون احتمالات است، بر اساس احتمال یکدفعه بین یک عده‌ای افتاده به شما، قانون زمینی است، هیچ بی عدالتی نشده که بگویند

که حالا بدیمش به ایشان (خانم)؛ آیا لطف الهی نیست؛ استاد؛ لطف الهی در این مورد یعنی ظلم به شما، یعنی اگر لطف الهی شامل ایشان بشود که ایشان برنده بشود، شما حساب دارید، ایشان هم دارد، شما اگر مطلع بشوید که لطف الهی شامل حال ایشان شده اعتراض خواهید کرد یا نکرد، شما اگر بدانید که لطف الهی شامل ایشان شده یقه‌اش را ول نمی‌کنید که برای چی، پس من چی، الآن اعتراض ۷ میلیارد انسان، تضاد ۷ میلیارد انسان سر چی هست، شما فکر می‌کنید به ایشان لطف شده و ایشان فکر می‌کند نه به ایشان لطف شده و همینجوری همه ما با خدا درگیر شدیم، بخاطر اینکه هر کسی فکر می‌کند که خداوند هوای همه را دارد غیر از خودم، ما دفعه پیش هم صحبت کردیم، ما می‌توانیم بگوئیم که خدایا این تیم فوتبال ما را برنده کن، می‌توانیم این دعا را بکنیم یا نه، دو تا تیم آمدند اونجا می‌خواهند مسابقه بدهند کدام تیم باید بر اساس عدالت الهی برنده بشود، اون تیمی که لیاقت دارد، حالا لیاقت مجموعه یک چیزهایی است، مجموعه یک برنامه ریزی‌هایی است که شده لیاقت، آیا خداوند می‌آید نقض عدالت بکند، بگوید خوب حالا تیم شما درست است که لیاقت ندارد ولی خوب ما برنده‌اش می‌کنیم، در واقع در اینصورت وقتی که ما دعا می‌کنیم یعنی خدایا تو عادل نیستی و می‌توانی... هم عمل بکنی، بنابراین در این خصوص کار زمینی قانون زمینی است و هر کسی ماحصل اون لیاقتش را حالا در کنکور یا هر مسأله‌ای هست اون را برداشت می‌کند و همانطور که صحبت کردیم، ما بخاطر منافع خودمان حتی عدالت الهی را هم نادیده می‌گیریم و فکر می‌کنیم که خداوند هم مثل خودمان عمل می‌کند و گاه گاهی که می‌توانیم بالاخره از این کارها بکنیم او هم می‌کند، ولی نمی‌کند او، لذا مسائل زمینی قانون زمینی حتی گفته اگر می‌خواهید راه من را بیابید (وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَوْبَهُ ۲۰) در راه خدا جهد کنید تلاش کنید، حتی راه خودش را هم نگفت اگر خواستید راه من را بیابید من دیگه خودم از اینجا می‌گیرمتان می‌گذارم اونجا، حتی گفت راه خود من هم را باید برایش مبارزه بکنید، کما اینکه همه انبیاء و اولیاء در سرتاسر دنیا بهای این مبارزه را پرداخت کردند، (سؤال ضمن بحث (آقا)؛ تلاش بکنیم و بعد تسلیم بشویم؛ دو بُعد دارد همه این کارها، دوباره دو پله دارد، الآن شما برای آمدن به اینجا چقدر زحمت کشیدید، از هر نظرش بگوئید وقتش، مالی‌اش و همه مسائلش زحمت کشیدید، اما حالا آمدید اینجا و می‌خواهیم برویم توی یک حلقه، آیا می‌توانید تلاش کنید، اون دریافت محصول عشق است، این دنیا دنیای عشق است و اون دنیا دنیای عقل است و عقل اینجا حاکم است که ما برای رسیدن به اون خواسته‌ها، خواسته‌های زمینی خودمان تلاش بکنیم و بدون اون تلاش به جایی نمی‌رسیم، در دنیای وارونه عکس این است، مخصوصاً وقتی بیائیم در شرق مسائل آسمانی جهد و تلاش و مسائل زمینی تسلیم) خدایا خودت بده اون چند میلیارد را من تسلیم هستم و این هم شماره حسابم).



**سؤال ضمن بحث (خانم)؛** پس همه این نذرهایی که می‌کنند در واقع نوعی رشوه دادن به خدا محسوب می‌شود، برآورده بشود یا نشود؟  
 استاد؛ در کشورهای شرق، ملت شرق عمدتاً البته غرب هم بوده اونها این مرحله را پشت سر گذاشتند در قرون وسطی و از آن در رفتند و الآن دیگه نمی‌نشینند در خانه‌اش و بگوید این شماره حسابم، خودت بده، خودت بریز به این حساب، تلاش، مثل ساعت تلاش می‌کند، دلیل پیشرفت تکنولوژی‌کشانشان هم همین است که دیگه منتظر کسی نیست، پاشنه‌اش را می‌کشد بدو که رفتی ولی ما می‌گوئیم که خدایا این مدار را خودت طراحی کن، خوب می‌گوید من تورا فرستادم اونجا که چکار کنی، من تورا فرستادم که تو طراحی کنی، تو کار کنی، تو یاد بگیری، تو بفهمی چی به چی است، ای خدا، خدا خودت این راهش بیانداز، می‌گوید من تور را فرستادم تو راهش بیاندازی.

**سؤال ضمن بحث (خانم)؛** آخرین آیه سوره عنکبوت خداوند می‌فرماید (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ) کسانی که در راه ما کوشیده‌اند به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم و در حقیقت خدا با نیکوکاران است - عنکبوت ۶۹) شما می‌گوئید جهد و تلاش زمینی است، خوب اینجا در این آیه جهد در کنار لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا قرار دارد؟ استاد؛ من می‌گویم جهد شما منجر شد به اتصال شما درست است یا نه، خوب حالا ببینیم چه جوری درست است، اتصال شما نتیجه نهائی و جهد شما مقدمه است، نتیجه این است که شما تلاش کردید و تلاش شما باعث شد که آمدید اینجا و اتصال ایجاد شد، پس تلاش شما شد مقدمه آشنائی با تسلیم، تلاش مساوی شد با پیدا کردن مفاهیم و پیدا کردن یک چیزی و اون چیز ما را بُردش توی اتصال، ادعونی استجب لکم، این خواستن مسأله زمینی است ولی اونطرف قضیه نتیجه نهائیش از سر تسلیم است و این در واقع نقض اون قانون نیست، کار آسمانی قانون آسمانی، کار زمینی قانون زمینی، ما نمی‌توانیم زور بزنیم و بگوئیم که من در راه تو هستم و تا یک هفته دیگر باید اینجوری بشود نمی‌توانیم، ممکن است بشود و یا به احتمال ۹۹٪ نشود، ما تسلیم هستیم در معرض هستیم، این قانون است، کسی که تسلیم نیست چیزی شامل حالش نمی‌شود، می‌توانیم تجربه کنیم چندتا بیمارتان را دید یا روی خودمان تجربه شده و آخرش می‌رسیم به اینکه بله الآن شما تلاش کردید با چه مسائلی از صبح برنامه ریزی کردید که الآن ما در خدمت شما باشیم، اینجا شما همه رقم تلاش کردید اما نتیجه، از این تلاشتان چه انتظاری دارید، این تلاش، آمدن و رفتن هر کدام از دوستانمان چه انتظاری دارند، چی می‌خواهید، چه چیزی می‌گیرید، می‌توانید بفرمائید که از این ماحصل آمدن و رفتن بهره‌ای بُردید، پس نتیجه نهائی باید این قضایا باشد، باید ما یک ماحصلی داشته باشیم غیرمادی و اگر داشته باشیم یعنی مادی باشد خوب تعریفهایش را همه دارند، خیلی مسائل هست که می‌گوید این را بده من هم اون را به تو می‌دهم، این را که می‌دهی و اون را که می‌گیری جفتش یک جنس است در اونجا هم (آیه مذکور) می‌گوید این مقدمه و این هم مؤخره، یعنی نتیجه، می‌گوید اگر اینکار را بکنی ماحصلش می‌تواند اون باشد ولی الزامی نیست، هر کسی تلاش بکند آیا می‌تواند به اون نتیجه برسد (ادامه سؤال خانم) اینجا لعلکم نیاورده قطعی است؛ استاد؛ قطعی است بشرط اینکه این تلاش را داشته باشد، بنابراین این خودش یک عاملی است که خلیها مبنا را بر تلاش گذاشتند و دستشان خالی است، مُصر ایستادند سالها روی یک مسأله‌ای که بر مبنای تلاش است، و دست متأسفانه خالی است، بخاطر اینکه نتوانستند از این آیه منظور را بفهمند که مقدمه جهد بعد نتیجه تسلیم (ادامه صحبت‌های خانم)؛ من می‌خواهم یک مطلبی را اضافه بکنم که خدای ناکرده نه اینکه من آمدم دارم اشکال تراشی می‌کنم، استاد می‌دانند من از ارادتمندان ایشان هستم

ولی صرفاً در ارتباط با این مطلب می‌خواهم رمزگشائی بشود، جهد در مقابلش اگر تلاش است باید زمینی باشد پس (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا

فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ) می‌خواهم این مشکل برایم حل بشود

ادامه صحبت‌های استاد؛ کی تلاش نکرده منتها به راهش و نتیجه نگرفته فینا (اشاره به آیه) در راه ما و حالا وقتی می‌رویم در مسیرش می‌گوئیم خوب ما آمدیم در مسیرت چکار کنیم، می‌گوید این رحمت، این حلقه‌ام، اگر که رفتیم و هنوز نمی‌دانیم حلقه هست پس معلوم است که این راه اینجوری است ما یک ذره یا با آن داریم موازی می‌آئیم یا یکجورهای اونطرفی است، بنابراین فینا، در مسیر ما، من اصراری نمی‌کنم، مسیری که ما ترسیمش می‌کنیم می‌گوئیم رحمانیتش، یعنی باید از دروازه رحمانیتش عبور کنیم، بعلت اینکه به جانی نزد کسی به توانائی خویش الا تو چراغ رحمتش داری پیش - سدی، حالا فرض کنیم که این درست پس اونطرف می‌گوید که (وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ) برای انسان جز حاصل تلاش او نیست - نجم ۳۹ آیا امکان دارد کسی بدون تلاش به او برسد، بنابراین حتماً باید با تلاش شروع بشود، حتماً تلاش پشتوانه‌اش است، این هم نتیجه‌اش است، منتها اگر این فیما بین اون فینا را ما درست ندانیم (تفسیر درستی نداشته باشیم) به مشکل بر می‌خوریم، آیا اون دوست عزیزمان شما به منزله کمال تلاش کردید یا نه، ایشان اصلاً در ذهنش نمی‌خواسته که برود سر از قدرت در بیاورد بیرون، فکر کردند که الآن این مسیر، مسیر کمال است، لذا همه می‌خواهند در ابتدا اکثراً خلوص نیت دارند و می‌خواهند بروند ببینند که چه خبره و این ماجرا، ماجرای تعالی چیه، لذا امکان اینکه بدون تلاش شروع بشود نیست، در این رابطه که ایشان می‌فرمایند من ۷ سال اینطرف، اونطرف رفتم، من در اون سالهای اولی که در اون ۳۰ سال قبل به اینطرف این اتصالها پیش آمده که البته کاری ندارم در سنین جوانی واقعاً چندین بار می‌رفت که من تعادل روانی و ذهنی ام بهم بخورد چون نه راهنمای بود نه معلمی بود نه مأخذی و کتابی، هیچی نبود بعد از اون که یک مقداری راه افتاد و ابتدا به ساکن هم عرفان کمال بود و هم عرفان قدرت بود و ما هم هیچی نمی‌دانستیم که کمال چیه، قدرت چیه و بعضاً من به این فکر افتادم که بینم که چه خبره و اوضاع چطوری است، بعد آگاهیها آمد که شبکه مثبت چیه، شبکه منفی چیه، این چیزی که ما می‌گوئیم عرفان قدرت این چیه، کمال چیه، اینها بعداً آمد و ما سریک دوراهی قرار گرفتیم که این را انتخاب کنیم یا اون را انتخاب کنیم که خوب خوشبختانه ما اون شیرینی و حلاوت (چون خیلی شیرین است) را گذاشتیم کنار و چسبیدیم به این سمت، من در یکی از این تحقیقاتی که می‌کردم شنیدم که در سمت کردستان یک مراسمی هست برای اینکه من به این مراسم بتوانم برسم و بینم اینها چکار می‌خواهند بکنند از روی نقشه یک مسیر میانبر از سنقر و... که برود بخورد به اونجا انتخاب کردم با یک ماشین صفر زدم توی کوه و دشت رفتم یک جایی که تراکتور هم نمی‌توانست برود، وقتی من اونجا از کوه سرازیر شدم هرکسی اون پائین نگاه می‌کرد و می‌دید که یک ماشین از اون بالا دارد می‌آید پائین مثل این بود که این دارد از کره مریخ می‌آید پائین یعنی اونقدر تعجب بر انگیز بود، یعنی راهی که تراکتور هم شاید در اون موقع این راه را به زحمت می‌رفته، فقط کافی بود که ماشین خاموش کند، عرض کنم خدمت شما که یک کار صد درصد دیوانگی، یعنی بعدها نمی‌دانستم من اینکار را کردم، ببینید پس در واقع بدون تلاش نیست، اما نتیجه نهائی ربطی به خود او ندارد، بگویند که خوب چون ایشان زده به کوه پس حالا باید به او بدهیم، خیلی‌ها خیلی کارها کردند، بودا به همه چیز پشت کرد رفت، به تاج و تخت و همه چیز را گذاشت کنار و رفت، ۷ سال در

ریاضت نشست ، این کاری که کرده بود بسیار ارزشمند بود ، خیلی با ارزش است که یک کسی از تاج و تخت بگذرد ، آیا کافی بود که به او بدهند ، کافی نبود ، ۷ سال نشست بعد آخر یک درسی را رو هوا گرفت ، یک بلمی از اونجا رد می شده ، گویا یک استادی داشته به شاگردی در این بلم حالا سه تاری ، چیزی درس می داده و می گفته اگر این را سیمش را زیاد سفتش کنیم پاره می شود اگر شلش کنیم صدای مرگ می دهد، همین را می شنود و از اون حالت مراقبه می آید بیرون ، متوجه می شود که با کشیدن بیش از حد این سیم وجود نیست ، با شل وول بودن هم نیست و بالاخره دست از این ماجرا می کشد و بعدها در پروسه دیگری اون ماجرا را پیدا می کند ، لذا لازم است ولی کافی نیست ، و اینجا فیما تعریف دارد ، آیا همراهی می شود فیما ، هرکاری ما بکنیم بصرف تلاش می شود اون ، نمی شود اون ، یک محدوده ای را شامل می شود که اون محدوده را اگر از من بپرسید من یک جور می گویم ، از ایشان بپرسید ایشان یک جور می گوید ، از هرکسی بپرسید یک جور می گوید، من دارم خدمت شما می گویم عبور از دروازه رحمانیت ، یعنی ما باید در این فیما از دروازه رحمانیت عبور کنیم ، یک راه میانبری را این وسط پیدا بکنیم ، بجای نرسد کس به توانائی خویش الا تو پران رحمتش واری - سری بیش وقتی از این دروازه عبور کردیم این شانس را افزایش دادیم که در کوتاه ترین زمان ما بتوانیم یک چیزهائی دستگیرمان بشود و یک نتایجی بگیریم ، این موضوع است و گرنه من فکر نمی کنم دراصل جفتمان چیز متفاوتی را بگوئیم فقط اختلافمان سر تعریف این قضیه است .

**صحبتهای یکی از حاضرین (آقا) در خصوص اینکه جهد مقدمه تسلیم است ؛ تمام درویش ما هم همینکار را دارند می کنند ، در مورد روزی تسلیم هستند ولی در مورد رسیدن به خدا ریاضت می کشند ، من ۷ سال تمام ریاضت کشیدم به شهرهای مختلف ایران رفتم درویش بزرگی را دیدم ، از شیوخ از پیران و همه شان واقعاً ریاضت کشیدند ، یک چیزهای داشتند و واقعاً من وقتی به این کلاس آمدم متوجه شدم که همه دوستان ما در شبکه منفی بودند و خواست الهی بود که به این کلاس رسیدم و از مطالب شما دارم بهره مند می شوم ، دقیقاً چند ماه پیش پیشنهاد شده بود که موکل بگیرم و خیلی کرامات به من داده بشود و دقیقاً همان زمان مصادف شد با آشنائی من با اینجا و رسیدن به این کلاسها.**

**ادامه صحبتهای استاد در خصوص جهد مقدمه تسلیم ؛ از شجاعت اخلاقی دوستان واقعاً جا دارد که قدردانی بکنیم ، البته بزرگواریشان باعث اینست که این مطلب را فرمودند، ما درس پس می دهیم، بله خدا را شکر می کنم ، چون گرفتن موکل همان و اونظرفی شدن همان، چون در جمع دوستانمان خلیها را داریم که درواقع توانستند نجات پیدا بکنند ولی همه نمی توانند از اون داخل خودشان را نجات بدهند و درواقع یک شبکه خاصی است ، رفتن آسان است ولی برگشتش خیلی مشکل است و می دانید که ما در تقسیم بندی می گوئیم عرفان قدرت ، خیلی از کارهای قدرتی در عرفان قدرت با کمک موجودات غیر ارگانیک است که انجام می شود ، اما فرض کنید که ما ۵۰ سال از روی آتش از اینطرف برویم اونطرف و از اونطرف بیائیم اینطرف ، بعد از ۵۰ سال از من می پرسند که خوب بگو چی بلدی ، ممکن است بینیم ای داد و بیداد ، ما چیزی بلد نیستیم ما صرفاً با موجود غیرارگانیک بازی کردیم ، صرفاً با یک سری مسائل هیپنوتیزم ، خود هیپنوتیزم بازی کردیم ، هیچی هم در دست ما نیست ، از کجا آمدیم ، چرا آمدیم ، به کجا می رویم ، ای دادو بیداد ، آقا بیا برو چی فهمیدی ، می بینیم که ما فقط توانستیم درون افراد را بخوانیم ، فکرشان را بخوانیم ، فردا را بینیم ، از روی آتش رد بشویم و هیچی ( ادامه صحبتهای آقا ؛ در این زمینه که تلاش کرده بودم یک مقدار کرامات هم به من**



داده شده بود و کرامات بسیار زیادی می خواستیم و نمی دانستیم که افسردگی به من دست داده که در این کلاس متوجه شدم که افسردگی هم دارم و خوشبختانه رفع شد.

- دلیل طراحی مرگ.
- تعریفی از کمال و بررسی عمر جاودانه (در این جهان) بر اساس آن.
- حرکت بسوی یکتائی.
- بررسی حد بی نیازی در هر زندگی (در عوالم قبلی و بعدی).
- نقش روح.
- بررسی دلایل گرایش به سوی کمال و ضد کمال. - دلیل اختیاری نبودن مرگ.

دلیل طراحی مرگ؛ مرگ در واقع جزء رحمت خاص الهی است که بطور خاص شامل هرکسی می شود، هر کسی بطور خاص دعوت می شود، سر این سفره، به دو دلیل این طراحی صورت گرفته؛

(۱) **پایان دادن به نیامندی؛** اگر مرگ نبود آیا الیه راجعون می شد، نمی شد، چون او بی نیاز است و ما نیازمندیم در این پائین، این دوتا با هم خورند ندارد، یک موجود نیازمند با یک چیز بی نیاز هیچ سنخیتی ندارد، لذا برای این که این کادوی الهی، این الیه راجعون شامل حال ما بشود، می بایستی مرگ طراحی می شده، پس یکی از راههای این که **كَادِحٌ إِلَي رَبِّكَ** و برگشت به سمت او تحقق پیدا می کرده طراحی مرگ صورت گرفته است.

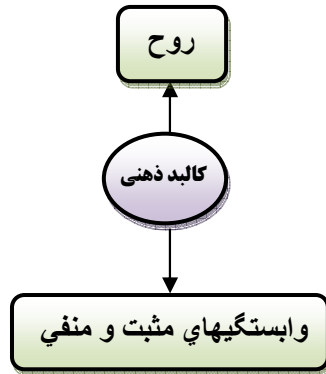
(۲) **پایان دادن به مجادله ای که انسانها دارند؛** دلیل دیگرش این است که ما در هر بُرهه ای که زمان مرگ می آید ما جر زنی داریم به اینصورت که ما در قبال مسأله کمال می گوئیم که ما چه گناهی کردیم، این عاملی که خودتان برای من گذاشتید، دنیائی از وابستگی و نیاز را به من تحمیل کرد، من هم کاری نداشتم جز اینکه به این هیکل رعنا سرویس بدهم، آقا بدو دنبال همین بحث گوشت و مرغ و... امروز این را می خواهم، فردا هوس اون را کرده و... من در خدمت این جسم بودم، سرویس دادم به آن، نمی توانستم اینکار را نکنم، نروم دنبال این واوون و خوب دیگه حالا در این میانه از کجا می بایست کمال را پیدا می کردم، من یک خدمتگذار بودم، سرویس فقط دادم به اینکه شما به من دادید، اگر شما این را به من نمی دادی ما این عامل نیاز را به پای من نمی بستی من حتماً کمال را پیدا می کردم، خوب چه جوابی باید باشد، اولاً عدالت حکم می کند که جواب باشد، چون هر سؤالی ما مطرح بکنیم عدالت الهی مفهومش این است که باید جواب باشد اول ما عالم بالا را بعدها محاکمه می کنیم و مجادله می کنیم، بعداً نوبت اونها می شود، در این رابطه من می گویم که این نیاز را دادید، نمی دادید من کمال را پیدا می کردم، می گویند اینطوریه خوب باشد، حالا ما این عامل نیاز را از تو می گیریم بیا مرحله بعد، این نیاز را دیگه اصلاً نداری بیا مرحله بعد ببینیم که چکار می کنید بدون عامل نیاز، ما می رویم به لامکان، زمان داریم ولی مکان نداریم، جسم نداریم که آی مسکن، پوشاک و غذا بدهیم هیچکدام دیگه نیازی نیست، خوب وقتی آمدیم در زندگی یک مرحله بالاتر آیا بی نیازتر می شویم یا نمی شویم، یعنی در زندگی بعدیمان ما بی نیازتر هستیم یا نیستیم، خیلی از تضادهایمان حل می شود، یعنی الآن می گوئیم لباسمان کهنه است، ماشینمان اینجوری است، خانه مان اونجوری است و از این مسائل، زندگی بعدی اصلاً و ابداً از این خبرها نیست، چون اینها دیگر مطرح نیست، اینها همه در رابطه با مکان است، زندگی بعدی تمام اینها می رود کنار، زندگی بعدی که می آئیم چی می رود به زندگی ادامه می دهد، کالبد ذهنی، جسم همینجا مرخص می شود، کالبد ذهنی می رود اونجا و به زندگی ادامه می دهد.



نقش روح - بررسی دلایل گرایش به سوی کمال و ضد کمال؛ کالبد ذهنی در زندگی بعدی تحت تأثیر دو تا عامل قرار می‌گیرد یک عامل، عامل روح است که نقش روح هادی است در این زندگی که حالا راجع به آن صحبت می‌کنم، در زندگی بعدی، بعدی، قبلیها روح عامل هادی است یعنی می‌خواهد این عاملی که اینجا هست به ارتقاء ببرد، هدایتش کند به کمال ببرد. گفتیم در هر زندگی ما تحت تأثیر دو تا نیرو هستیم الآن انسان تحت تأثیر دو نیرو است، یکی روح است که الآن می‌دانید چه کاری روی ما انجام می‌دهد، کاری که روی ما انجام می‌دهد این است که به ما احساس گم کردن چیزی را می‌دهد، یعنی مرتب به ما پالس می‌دهد که یک چیزی گم کردید، این را دارد پالس می‌دهد، ما از زمانی که دست چپ و راستمان را می‌شناسیم این پالس را داریم می‌گیریم که گم کردیم، چی گم کردیم، فکر می‌کنیم که تحصیل است، پول است، ازدواج است، فرزند است، قدرت است، دستمان به هرچی می‌رسد پوچ می‌شود، کار این روح در اینجا پوچ سازی است، هرچه دستمان رسید به آن یک چند صباحی خوب است فکر می‌کنیم پیدا کردیم، بعد از چند صباحی می‌بینیم نه این هم نیست، پول هم نبود، قدرت هم نبود، فرزند هم نبود، ازدواج هم نبود، این هم نبود، اون هم نبود و اگر روح نبود اولین چیزی که ما پیدا می‌کردیم ارضا شده بودیم و دیگه تا ابدالدهر راضی می‌رفتیم جلو، اما الآن نه، تاریخ مصرف دارد، تاریخ انقضاء دارد هرچیزی، یک موقع می‌گوئیم پول است اولش می‌گویم من یک میلیون داشته باشم، بعد می‌گوئیم ده میلیون داشته باشم، بعد صد میلیون اگر داشته باشم درست می‌شد و بعد... و بعد یک جایی می‌بینیم که نه بابا با این کمیت هم باز درست نمی‌شود، پس اینجا ما این را داریم، بر اساس اونچیزی که از زندگی قبلی آوردیم، اینجا پالس این را افراد مختلف با شدتهای مختلفی می‌گیرند، افرادی به شدت از این شاخه به اون شاخه می‌پرند (دوروز می‌رود سنتور می‌زند و لش می‌کند بعد می‌رود لباس ورزشی می‌پوشد می‌رود...)، یا مثلاً یک کسی می‌بیند که ۶۰ سال است یک کاری دارد، مردم می‌گویند این پشتکار دارد، ما می‌گوئیم این بابا پالس ضعیف گرفته، اونی که این شاخه، اون شاخه می‌پرد مردم می‌گویند که این پشتکار ندارد، ما می‌گوئیم که این بابا پالس قوی دارد می‌گیرد، هرکاری می‌رود دوروزه پالس اون را می‌گیرد که نه این هم نیست، این را ول می‌کند می‌رود سراغ یک چیز دیگر، دوباره اون پالس را می‌گیرد که نه این هم نیست، اون هم نیست ولی نمی‌داند چیه، حالا چرا اون پالس را می‌دهد یک دلیلش اولش این بود که همه چیز را پوچ بکند، چرا بخاطر اینکه ما در آخر کمال را که پیدا کردیم، کمال دیگه سیری پذیر نیست که بگوئیم سیر شدیم و دیگه احساس پوچی می‌کنیم در کمال و بسمان است دلمان را زد، هرچه بیشتر می‌دانیم تشنه‌تریم، هرچه بیشتر می‌دانیم می‌فهمیم نمی‌دانیم تا بدانجا رسیدنش من که بدانم می‌دانم - این بنا فکر می‌کند که آره دیگه حالا فهمیدم که چه خبره، تازه می‌فهمد که نه نمی‌داند، مثل سراب می‌ماند، می‌رود جلو می‌گوید خوب این را هم که بفهمم یک چیزهای حل شده می‌رسد اونجا دوباره بعدی، بعدی و... همینطوری این دیگه خاتمه ندارد، کسی گیر مدار کمال بیافتد دیگه اون مسأله دانستن اصولاً می‌دانید یک لذتی دارد، لذتها هم دوجور است، لذتهای آسمانی (لذتهای معنوی) و لذتهای زمینی، لذتهای زمینی حتماً پشت سرش تنفر است، یعنی یک پُرس از لذیذترین غذائی را که دوست داریم بخوریم، پُرس دوم شکنجه و عذاب الیم است، این قانون لذتهای زمینی است، اما لذتهای آسمانی دانستن لذتش فراموش نمی‌شود، پشت سرش تنفر ندارد، تشنگی بیشتر می‌آورد، یعنی لذت دانستن مزه‌اش فقط باید برود زیر دندان، دیگه رهاش نمی‌کنیم، دیگه رها

نمی‌شود ولی تا زمانیکه اون لذت و دانستن را تجربه نکردیم ، مزه نکردیم ، روح کماکان پیامش را دارد می‌دهد و ما هم داریم می‌گیریم اون هم در واقع می‌خواهد ما را به اون مزه برساند ، روح هادی است (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا) در باره روح از تو می‌پرسند بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است - اسراء ۸۵)

این که ما راجع به آن روح صحبت می‌کنیم می‌گوئیم احضار روح این روح نیست این کالبد ذهنی است ، ما داریم ذهنی را احضار می‌کنیم و ماجرای روح ماجرای دیگری است ، خوب حالا در مقابل روح اینجا یک چیزی ما را به عقب می‌کشاند (وابستگیهای مثبت و منفی)



خوب حالا در مقابل روح چه چیزی ما را به پائین می‌کشد، چیزی که ما را می‌کشاند پائین نیاز به مورد ستایش قرار گرفتن است ، یعنی روزی که شروع کردیم (منظور وارد حلقه انالله وانا الیه راجعون که شدیم) (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید پس بجز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد [همه] به سجده درافتادند - بقره ۳۴) ، حالا چرا و به چه علتی می‌بایستی ما را سجده می‌کردند چون خودش یک بحث مفصلی دارد ولی من مختصر خدمت شما می‌گویم ، اولاً می‌بایست ما را با اولین بخش عشق آشنا می‌کردند ، خودمان را عاشق خودمان کردند در اولین مرحله ، یعنی در فاز اول ، ما چندتا فاز در باب عشق داریم ، فاز اول ما را با عشق آشنا کردند ، اما عشق به چی ، عشق به خودمان ، اولین انرژی که این موجود در این حلقه انالله و انالیه راجعون استفاده کرد چی بود ، انرژی ستایش که می‌دید که همه هستی برای اوست ، بخاطر اوست ، حتی خود خداوند که می‌گوید (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) نگاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم و نگاه مضغه را استخوانهایی ساختیم بعد استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم نگاه [حین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است مؤمنون ۱۴) بخاطر کی گفت ، چی شد که گفت فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ، ما که نمی‌گوئیم به ما گفت به خودش گفت اما بخاطر کی و بخاطر چی گفت، بخاطر طراحی ما گفت، بعد من دیدم که طراحی من اینقدر مهم بود که این تشکیلات (جهان هستی) هم من را مورد ستایش قرار دادند و هم اون بخاطر طراحی من به خودش تبریک می‌گوید ، اینها سمبلیک است چنین چیزی که در واقع نیست ، سمبلیک است ، کشف رمز دارد ما از کشف رمز خیلی چیزها دستگیرمان شده و دارد می‌شود ، در واقع اونوقت اولین فاز عشق اجرا شد ، در این چرخه ما اول با عشق خودمان آشنا شدیم، مثل نوزاد که دیدید دنیا که می‌آید همین فاز را تکرار می‌کند ، عشق صرفاً به خودش ، یک نوزاد عطف کامل دارد به خودش ، اگر مادرش را می‌خواهد بخاطر خودش می‌خواهد ، در واقع اولین تجربه‌ای که انسان داشت این است که عشق خودش را پیدا کرد (البته انسان نه بلکه آدم ، اینجا اسمش انسان است) آدم در اول حلقه آدم است

و آدمیزاد، آدمیزاد در هر زندگی یک چیزی آمده بیرون، مثلاً اینجا انسان آمده بیرون، زندگی بعدی از آدم کالبد ذهنی آدمیزاد است، در زندگی بعدیش از آدمیزاد یک چیز دیگر هست، و زندگی قبلیمان یک چیز دیگری ما داشتیم، اونی که این چرخه را طی میکند انالله و انالیه راجعون آدم است، پس آدم با انسان اینجا این فرق را دارد، خوب می‌آئیم سراغ این مورد؛ نیاز به مورد ستایش قرار گرفتن بلای جان ماست در اینجا تمام فجایع بشری و خیلی مشکلات بخاطر این مسأله رخ می‌دهد، کشورگشائی‌ها و... برای اینکه در مقابل من باید به زانو در بیایند، ریشه‌اش در ناخودآگاهی جمعی ما از اون ابتدا به ساکن که ما فقط عشق به خودمان را می‌شناختیم هست، الان این نمی‌گذارد که ما رشد بکنیم، این است که نمی‌گذارد ما رشد بکنیم، می‌آئیم یک درمان می‌کنیم (منظور درمان بیماری از طریق فرادرمانی) فوراً این ظاهر می‌شود، یعنی عوامل این قضیه می‌آیند می‌گویند ببین، دیدی چه کردی، دیدی فلان شد و... یعنی یک جوری می‌خواهد این قضیه را بکشاند به ستایش، تو تک هستی، تو دستت اینجوری و... یعنی کافی است فرد یکسری اطلاعات را نداشته باشد سر از یک جای دیگری در می‌آورد بیرون، تمام قضایای ما به این وسیله می‌توانند مارا داغون کنند، امروز چرا این شکلی شدی، کافی است همین را بگویند، کافی است که بگویند این هم ماشین است که تو داری، خوب ماشین به ما چه، ولی چون متناسب به من است لطمه می‌زند، این چه کفشی است پوشیدی، نگاه کن به پیراهنش، به روسری‌اش، ما یک حریمی را می‌گوئیم حریم خود شیفتگی، حریم ستایش، این چه محله‌ای است، نگاه به کوچه شان بکن، خوب بابا جان کوچه را که من درست نکردم، ربطی به من، شخصیت، دانائی و توانائی من که ندارد، ولی کوچه من یعنی من، ماشین من یعنی من، روسری من سمبلی است از من و من هم که دیگه می‌دانید که... بنابراین اونچه که این قضیه را به خطر بیاندازد ستایش است، خوب ما چه کار باید بکنیم) البته در این رابطه همان بحث استفاده از رحمانیت الهی را داریم) حالا ما زور بزیم تلاش کنیم این را قطعش کنیم، اینجا جلویش را می‌گیری، یک جائی دیگر، اون را جلویش می‌گیری، یک جائی دیگر و... یک جائی دیگر بالاخره اگر هم بخواهیم تلاش کنیم باید ۲۴ ساعته مراقب باشیم، چون یک جا بالاخره به خودمان متناسب می‌کنیم و همان یک جا اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ می‌شود، درس اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خیلی اهمیت دارد، یک جا سوار شد، سقوط را پشت سرش دارد یا لااقل احتمالش را زیاد می‌کند، اینجا کمکی که ما می‌گیریم و تسهیلاتی را که از اون منبع رحمانیت استفاده می‌کنیم تعریف شده است، یعنی می‌تواند کمک‌مان کند که قطعش کنیم که اصلاً به انرژی نوع دوم نیازی نداشته باشیم، حالا انرژی نوع دوم را در دوره چهار مفصل به آن کار داریم، یعنی یکی از ۶ تا حلقه‌های است که با آن سروکار داریم بحث مفصلی داریم و از همینجا جنگ روانی را می‌شناسیم، جنگ روانی بر اساس بازی با این است، یعنی به یک نحوی ما می‌توانیم روحیه سرباز دشمن را خورد کنیم، اساسش همینجاست، خوب البته ما که در این زمینه تخصص داریم در جنگهای روانی که خوب می‌توانیم حال همدیگر را بگیریم این تخصص عام است ولی می‌بینیم که جنگ سرد و جنگ روانی در دنیا تعیین کننده جنگ اصلی است، چه جوری در جنگ روانی حرکت بشود ضریب موفقیت تغییر می‌کند، اینقدر این اهمیت دارد که دوره ۴ راجع به آن صحبت می‌کنیم، در این زمینه افرادی هستند که در تمام زندگیشان هرگز این خود شیفتگی اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ نمی‌گذارد یک میلیمتر برونند بالا، دم مرگ خود شیفته از دنیا می‌روند، خوب حالا اونطرف کالبدذهنی دوباره یک نیروی می‌خواهد به پائین بکشد، یک نیروی می‌خواهد به سمت بالا بکشد، اینجا

وابستگیها عاملی است که به نحوی به خود شیفتگیهایش ارتباط دارد، مالش، فرزندش، مقامش، شهرتش، چرا می آید دنبال شهرتش، چرا باید بیاید دنبال مقامش، دنبال کاخش، دنبال همه چیزهایش، همه اون چیزهایی که دارد، چه وابستگیهای حقیقی، چه مجازی، مثلاً حتی اگر به قمار علاقه دارد و می آید دنبال قمار، دوباره به نحوی می خواهد اون حظ را تکرار بکند، برای مسائل خود شیفته اش است، دیگه هرکاری بخواهد بکند به نحوی بی ارتباط هم نیست، ارتباطی هم دارد، حالا مسأله اینجاست که اون وابستگیها، اون طور که خیلی از دوستان روی تشعشع دفاعی تجربه کردند که قادرند ما را بکشاند پائین، یعنی دوباره برگردیم همین تجربه، الآن روح احضار می کنند (منظور همین کالبد ذهنی را احضار می کنند اینها جزء تجارب مکتوب در هزاران جلد کتاب است که در سرتاسر دنیا هست)، روح احضار می کنند می گویند الآن داری چکار می کنی، می گوید من الآن اینجا در باغ هستم، چه باغی، کاخی وسطش است ما آتش روشن کردیم، کباب درست می کنیم، خوب ما از اینجا رفتیم که از این کباب، باغ و... نجات پیدا بکنیم، دوباره که اونجا بساط کباب برقرار است، کدام شکم، شکمی در کار نیست که این کباب را بخورد و درواقع مکانیزم این است که او هرچه تصور کند خلق می شود، ما الآن هرچه تصور کنیم اونجا می توانیم ببینیمش، دوران جنینی را دارد طی می کند، زندگی بعدی متولد می شود، متولد که شد هرچه را که تصور کند ظاهر می شود، خوب این بحث عرفان قدرت و استفاده از موجودات غیر ارگانیک و چی و چی و این ماجراها را کاری نداریم ولی گیریم که اینکار شد، خلق کردی، اون را بگذار کنار و حالا بگو ببینیم چی بلدی، اگر دیدیم بلد نیست می فهمیم که این بحث، بحث قدرت است، بسیار خوب خلق کردی، دستت درد نکند، بسیار عالیست اما چه فایده که چیزی بلد نیست، حالا در این زمینه ذهن ما الآن در یک محدوده ای است که شناخت، فهم و درک را می فهمد، وقتی متولد می شود در زندگی بعدی شناخت و فهم دیگر مفهوم ندارد، صرفاً درک است، درک خالص و اونچه که تصور کند شراب، کاخ، کباب و... هرچه را که تصور بکند پیدا می کند، مثلاً احضار می شود می گوید من اینجا الآن ۵۰ تا کودک را زیر نظر دارم (اینها تجربه عینی است) و اینها را نگهداری می کنم و... بعد می بینیم که این خانم فرزند نداشته و در زمانی که زنده بوده سعی می کرده با رفتن به پرورشگاهها و جاهائی که بچهها هستند و کودکانها یک خدمتی بدهد و با بچهها باشد و این روال را دارد اونجا ادامه می دهد و این وابستگیهای مثبت و منفی، الآن این مثبت است ولی یکدفعه می گویند صبر کن ببینم شما جر زنی می کردی می گفتی که این عامل نیاز است که نگذاشت من کمال را پیدا بکنم، حالا در زندگی بعدی که این را نداری برای چی برای خودت کباب خلق کردی، برای چی برای خودت کاخ خلق کردی و خیلی چیزهای دیگر، اما هرچه درواقع وابستگی شان بیشتر باشد تظاهر فیزیکی شان می تواند قویتر باشد و امکان انجام کار مکانیکی شان می تواند بیشتر باشد، مثل خاموش و روشن کردن چراغ، بازو بسته کردن در و چیزهای که در تحقیقاتی که در اروپا با دور بین های مدار بسته می کنند و نمایش می دهند خوب این مسأله بسیار زیاد است، یعنی تأثیر یا نقش وابستگی در تظاهر فیزیکی و انجام کار مکانیکی، ادامه بحث؛ حالا پس اینجا به ما می گویند دیدی مسأله مشکل مکان نبود، دیگه لباس نمی خواهی ولی برای خودت لباس درست کردی، مکان نمی خواهی ولی ایجاد کردی کباب و... نمی خواهی نیازی نیست ولی ایجاد کردی، دیدی، خوب اینجا هم بهانه می آوریم که آخه می دانی چیه این ذهن، این زمان و خلاصه شروع می کند به یک ماجراهای دیگر که ما تا آمدیم چند تا چیز را تجربه بکنیم این زمان پشت سرمان بود و ما دیدیم که تایم اور (time over) شدیم

و گفتند که بیا و برو چون اونجا هم بالاخره زمان است و تایم می‌گذرد، اگر این زمان نبود من یک کاری می‌کردم ، مشکل زمان بود، می‌گویند خیلی خوب بیا مرحله بعد ما این را هم از تو می‌گیریم، لامکان و لازمان ببینیم چکار می‌کنی

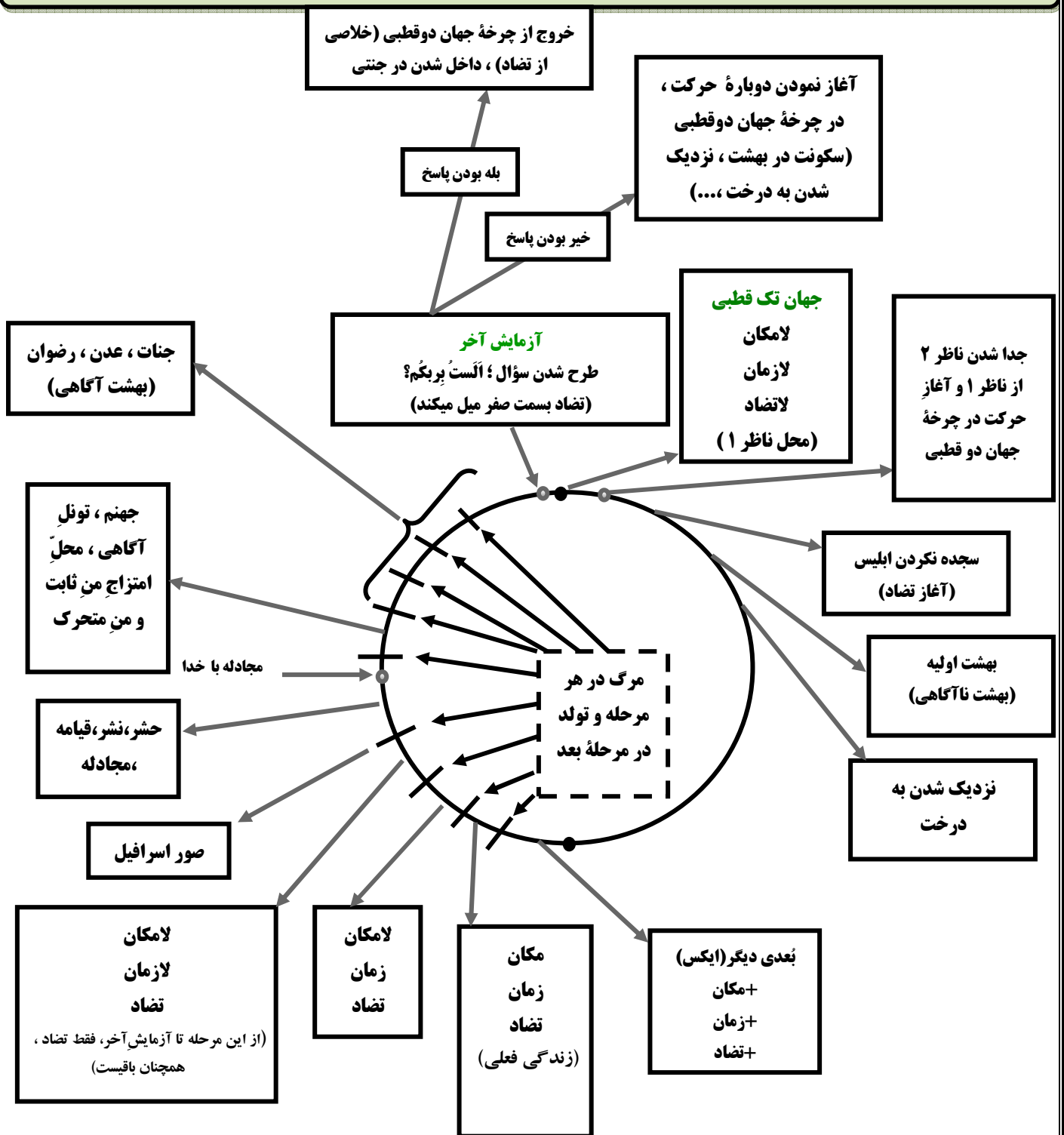
**( ادامه این بحث در بخش یوم المجادله - معاد جسمانی؛ خوب حالا مصیبت عظمی بعداً در مجادله هست، می‌آئیم در یک جائی که مکان نیست، زمان نیست ولی تضاد هست، حالا در مقاطعی جمع بشویم، حشر و نشر، یوم المجادله ، در مجادله زمان نیست ، مکان نیست ، دوباره اونجا از این امکان که می‌توانیم در هر جائی حاضر باشیم ، چون نه زمان است ، نه مکان است ، در هر جائی می‌توانیم آماده باشیم ، معاد جسمانی چون نه زمان هست و نه مکان هست در هر جائی می‌توانیم در اون چرخه در هر آن باشیم ، شروع می‌کنیم به مجادله با خداوند ، چرا اینجوری ، چرا من پا نداشتم ، اون یکی می‌گوید چرا من نابینا بودم و... اول ما محاکمه می‌کنیم ، مجادله اول با ماست ، به این که تو ظالم هستی ، به ما ظلم کردی و... از تمام امکانات برای مجادله استفاده می‌کنیم ، دوباره عامل روح می‌خواهد مارا هدایت کند ، بگوید بیا به یک سمتی برویم که در این مکانیزم جهنم این ادغام انجام بشود ( ادغام من متحرک و من ثابت - روح الله) ما اینجا ول کن نیستیم، می‌گوئیم نه به من ظلم شده، من در یک خانواده‌ای دنیا آمدم که فقیر بودیم ، و ما مجادله می‌کنیم ( دوستان با پایان نامه‌هایتان ارتباط برقرار کردید بالاخره، خوب چند نفر بودید ، اونهایی که دیدند که عده زیادی هستند در واقع پاسخ مجادله های خود را دیدند) دراون مجادله عدالت الهی حکم می‌کند که به ما پاسخ بدهند ، یکی می‌گوید اگر من نابینا نبودم کمال را پیدا می‌کردم ، کی می‌تواند به او جواب بدهد که نه اینجوری نیست ، خوب خدا با دلیل ، مدرک و استناد صحبت می‌کند، خدا که دیکتاتور نیست که بگوید نه من می‌گویم بشین سر جاییت و اینجا عدالت حکم می‌کند که پاسخ به او بدهند، متقاعدش کنند، لذا این تصاویری که داریم می‌بینیم (در پایان نامه) حالا بعداً در ارتباطات با چیزهای مختلف برخورد می‌کنیم پاسخهای است که ما داریم می‌گیریم ، جوابهای اعتراضات ماست، ممکن است زن باشیم، ممکن است مرد باشیم، حتی در این تصاویر ممکن است نابینا باشیم، یکی می‌آید در اونجا در یوم المجادله جرزنی هم که حد ندارد می‌گوید خوش بحال اینکه کور بود، می‌گویند چرا می‌گوید که می‌دانی اینکه کور بود چشم چرانی نتوانست بکند ، کمال را پیدا کرد ، من بینا بودم خوب بالاجبار چشم چرخید و همش به چشم چرانی گذشت ، بعد که آمدیم چشممان را مالیدیم دیدیم که تایم تمام شد و گفتند برو ولی این نابینا فرصت داشت در خودش باشد و همین در خودش بودن باعث شد کمال را پیدا بکند ، حالا اون که نابیناست می‌گوید نه به من ظلم شده ، اینها چشم داشتند و... یکی اعتراض می‌کند که این معلول بود خوش بحالش الان می‌گوئیم بیچاره ولی اون موقع جرزنی می‌کنیم می‌گوئیم این خوش بحالش، من پا داشتم همش می‌رفتم دنبال ... ولی این نمی‌توانست برود نشست و... یا ممکن است بگوئیم که خوش بحال اونکه دنیا آمد مُرد ، بمن ظلم شد ، برای این پارتی بازی شد که فوراً این را بردید ، حالا ما چی می‌گوئیم اینجا می‌گوئیم به این بچه رحم نکرد ، ما ممکن است در مجادله بگوئیم که خوش بحال اونکه در دوران جنینی مُرد و... حالا عرض می‌کنم خدمت شما همه ماجراهائی که در این رابطه به اصطلاح هست به نوعی نشان می‌دهد که ما همینی که اینجا نشستیم نیستیم ، عدالت الهی را زیر سؤال نبریم ، خیلی ماجراها هست که ما نمی‌دانیم ، الان فقط چیزی که می‌دانیم که می‌توانیم رویش نتیجه بگیریم این است که یک هوشمندی وجود دارد ، حتماً فکر همه جا شده ، اینطوری که یک بچه ۶ ساله می‌آید خدارا**

محکوم می‌کند می‌گوید این چرا اینجوری اون چرا اونجوری ، مگر اینکه بگویند صدایت در نیاید و دیکتاتور باشد که اون هم محال ممکن است ، لذا یک چیزهایی هست که ما نمی‌دانیم ، چون نمی‌دانیم بر اساس آگاهی خودمان می‌گوئیم خدا عادل نیست یا می‌گوئیم هست که از ترس است و در دلمان می‌گوئیم که زورمان به تو نمی‌رسد ولی متقاعد نیستیم ، به مقام رضا نرسیدیم ، مقام رضا یعنی اینکه ما از او راضی باشیم ، چند نفر از دوستان تجربه دارند که در تشعشع دفاعی برخوردند به کالبد ذهنی نوزاد ، کودک ، دستشان را بلند کنند ، بنابراین دوباره می‌گویند ببین تو این مرحله را پشت سر نگذاشتی (منظور به نوزاد در یوم المجداله می‌گویند تو این زندگی را پشت سر نگذاشتی) صرفاً دوره قبلت بودی ، درواقع از اینجا پرش کرده دیگه و اینجا را طی نکرده ، پریده به یک مرحله بعد ، اطلاعات مرحله قبل را دارد فقط ، نیازی ندارد دیگه ، یک جهش کرده ، ولی برمی‌گردد و دنبال می‌کند و می‌خواهد ببیند که چه خبره در اینجا و اتفاقاً در دسر بر انگیزترین کیسها همین‌ها هستند که کودک و نوزاد هستند بسیار سمج و زبان نفهم هستند ، بنابراین یک ماجراهائی هست که اگر از آنها اطلاع داشته باشیم مسیر کار ما را کوتاه‌تر می‌کند، ما داریم یاد می‌گیریم که جواب یک چیز را بدهیم جواب الست بر بکم ، اینها همش تمرین این است که **هست از پس پروه گفتوی من و تو چون پروه یافتند توانی و من - پیام** من و تو می‌شویم ما ، حالا بحث این است ما وقتی که درس منیت را گرفتیم اونجا که می‌گوید الست بر بکم ، من خدایت هستم می‌گوئیم نه ، من خودم خدا هستم (چون اونجا دیگه ما به این مرحله رسیدیم که خودمان خدائی کنیم) می‌گوئیم ببین من خودم خدا هستم ، تو را می‌خواهم چکار ، ولی وقتی که درس وحدت را گرفتیم ، درس لا اله الا الله را گرفتیم اونجا وقتی که می‌گویند الست بر بکم می‌گوئیم بله ، این است ماجرای آزمایش آخر، آزمایش اصلی، همه اینها را داریم درس می‌گیریم تا اون پایان نامه در اونجا و برای پاسخ به الست بر بکم.

**ادامه بحث یوم المجداله در جلسات بعدی ؛** خوب چند تا بحث راجع به این حلقه انالله و انا الیه راجعون کردیم ، مسأله لامکان و لا زمان بودن اینجا دیدیم که چه مسائلی را بوجود می‌آورد ، یعنی درک مکان و زمان و لامکانی و لازمانی دیدیم که چه قضایای را برای ما داشت، یک توضیح دادیم که کل تجربه هستی اون بخش از هستی را که ما می‌شناسیم مثل بیگ و بنگ و... از ابتدای این هستی که ما می‌شناسیم ، میلیاردها سال در اینجا رُخ داده و می‌دهد ( توضیح روی شکل فوق )، اینجا می‌شود زمان ، مکان و تضاد ، مرحله بعد می‌شود زمان و تضاد و مرحله بعد لامکان و لازمان و در مرحله بعد لامکان ، لازمان ، لاتضاد و لا هر بُعد دیگری چون ابعاد زیادی بوده که ما آمدیم جلو از این ابعاد کم شده و در اینجا الآن دوتا بُعدش را ما داریم، مکان و زمان را داریم ، زندگی قبلی ما یک بُعد بیشتری داشتیم ، این تجربه‌ای که فرضاً می‌خواهد در مجادله رُخ بدهد ، فرض کنید که در اینجا رُخ می‌دهد ، اینجا مکان و زمان ندارد ، یعنی ناظر در اینجا چون مکان و زمان شامل حالش نمی‌شود در هر لحظه می‌تواند در هر جایی در این مسیر حاضر باشد ، مکان و زمان چون ندارد هر جایی را می‌تواند برای خودش پیش رو بیاورد ، آیا این قابل درک هست یا نه ، معاد جسمانی اصلاً به این مفهوم است، معاد جسمانی یعنی اینکه می‌تواند در هر مقطعی تمام این مسیر را هر جا را که دلش بخواهد همان جسمیت را بگیرد چون تابع مکان و زمان نیست، ماشین زمان را که شنیدید، گرچه یک چیز تخیلی است، ولی در واقع وقتی که ما بُعد مکان و زمان نداشته باشیم در هر نظر می‌توانیم هر جایی حاضر باشیم ، ببینید اینجا هم مکان و زمان نباشد ناظر می‌تواند هر کجای از این صحنه را در صفر ثانیه برای خودش مجسم بکند و بیاورد جلوی رویش ،

زندگی در لامکان و لازمان با زندگی در مکان و زمان تفاوت دارد، می‌شود یک بی نهایتم نگاه، یعنی در صفر ثانیه، چون مکان و زمان نیست، حرکت هم معنی ندارد هر جا را که بخواهد در اونجا قرار خواهد گرفت، چون درک مکان و زمان را دیگر نیاز ندارد، لذا حرکت هم معنی ندارد برایش، ببینید ممکن است که شما مجادله نداشته باشید، نگوئید که اگر من مرد بودم، اگر من ثروتمند بودم، اگر... بودم، بنابراین اینجا یک مسأله پیش می‌آید که ابتدا به ساکن ما در مقام محاکمه هستیم، یعنی اول ما محاکمه می‌کنیم، که این طرح غلط بوده، این نقشه غلط بوده، نقشه خلقت اشتباه بوده و اگر در کلیتش اشتباه نبوده در مورد من یکی اشتباه بوده، لذا صورت مجادله طرح می‌شود، در صورت مجادله که طرح می‌شود باید به ما پاسخ بدهند، اگر پاسخ ندهند عدالت جاری نیست.

### نمودار چرخه دو قطبی





**در پاسخ به سؤال ضمن بحث (خانم)؛ جنس ما در اونجا از چیست نور هستیم یا چی هستیم استاد؛** اصلاً مفهوم ندارد در لا مکان ولا زمان، جنس در زندگی بعدی اصلاً مفهوم ندارد مگر شما خودت برای خودت جسم قرار بدهی، چه بفرمائید جنس و چه بفرمائید جسم اصلاً تمام این مفاهیم معنی خودش را از دست می دهد، ما نه جنسیم نه ماده هستیم نه انرژی هستیم، بلکه آگاهی، از یک جایی به بعد همه چیز از جنس آگاهی است، حتی بهشت هم از جنس آگاهی است، هیچ چیزی غیر از آگاهی نیست، گفتیم ماده، انرژی و آگاهی، الآن سه تایش را در اختیار داریم و اینها تغییراتی در آنها ایجاد می شود که در نهایت فقط مائیم و آگاهی.

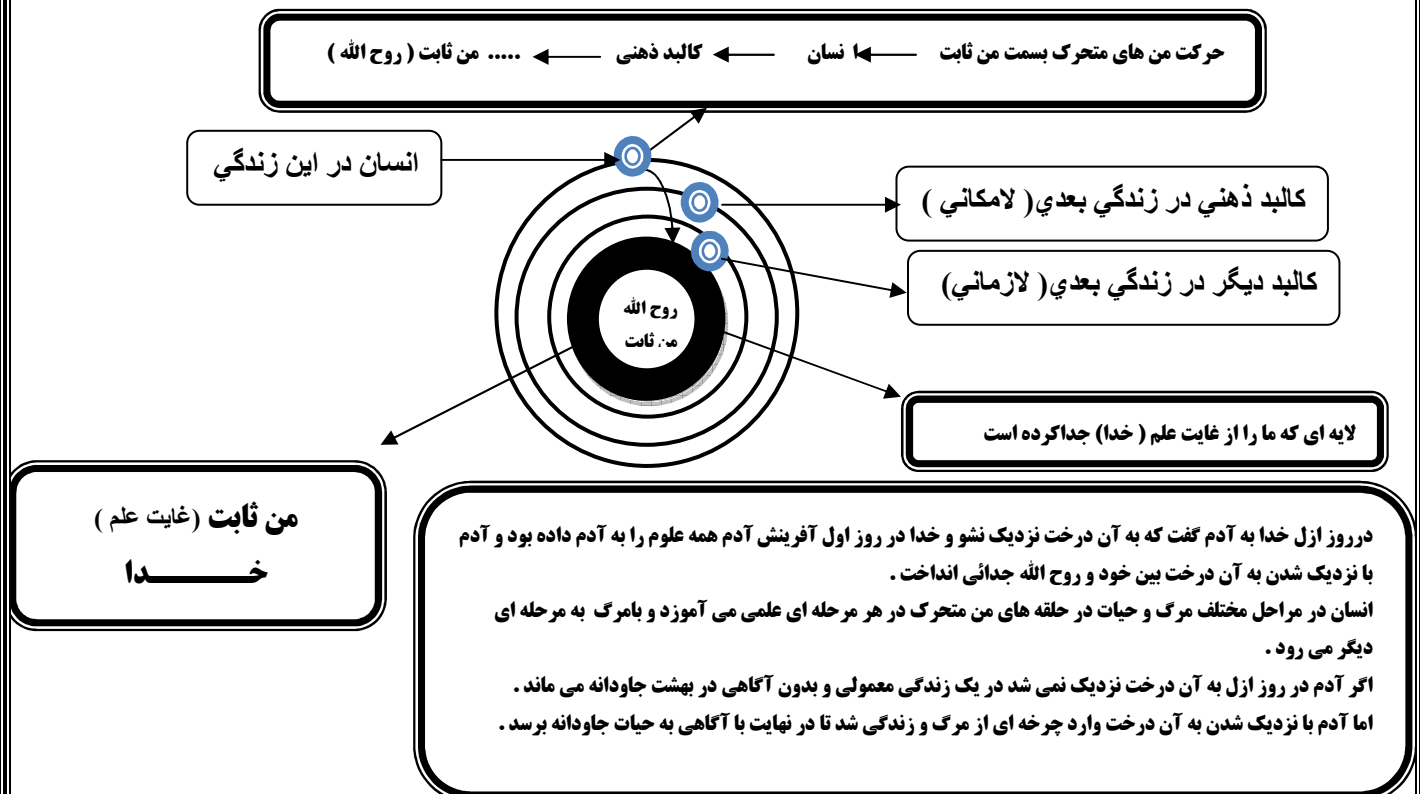
**در پاسخ به سؤال ضمن بحث (خانم)؛ در خصوص تفویض اختیار به آدمی؛ همیشه اختیار،** (وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ به این درخت نزدیک مشوید - اعراف ۱۹)، به این درخت نزدیک نشو، می توانی بشوی، می توانی نشوی، اینجا، زندگی بعدی، زندگی بعدی محور این حرکت چیه، اختیار است، اگر اختیار نباشد چه مفهومی دارد این بازی، لذا اون چیزی که اختیار را نقض می کند ضد کمال می شود، هر چیزی که اختیار را بیاید نقض بکند یعنی بیاید به ما بگوید نمی خواهد اختیار بکنی، ضد کمال است، مثلاً چرا ما می گوئیم طالع بینی نقض اختیار است برای اینکه دیگه لازم نمی شود شما اختیار کنید، می گوئیم فردا چی می شود، می گوید اینطوری، خوب دیگه نیاز نیست ما بنشینیم فکر کنیم چکار بکنیم، چون داریم فردا را می بینیم ولی الآن چون شما نمی دانید فردا چی می شود، مجبور می شوید اختیار کنید، اینکار را بکنی اونکار را نکنی، اطلاعات بدست بیاوری و.... لذا این بخش فعال است پس وابستگی در زندگی بعدی ما را دارد به سمت این زندگی می کشد، این زندگی که الآن در آن هستیم زندگی قبلی، زندگی قبلی هم یک چیزی بوده، یک بُعدی اضافه تر داشتیم یعنی زمان و مکان و X و تضاد را داشتیم، آمدیم این زندگی شده مکان، زمان و تضاد، می رویم زندگی بعدی می شود زمان و تضاد، می رویم زندگی بعدی می شود لامکان، لازمان و تضاد، می رویم بعدی می شود لامکان، لازمان، لا X و لا تضاد اون جتنی که می گوید یعنی دیگه نه مکان، نه زمان و نه تضاد، بی نیازی کامل، منظور از جتنی که می گوید اون مرحله آخر البته قبلش یک سؤال می کند (أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ آیا پروردگار شما نیستم الاعراف ۱۷۲) من پروردگار هستم ما ممکن است بگوئیم بله، ممکن است بگوئیم خیر، اگر گفتیم بله می رویم جتنی و اگر گفتیم خیر دوباره لاتقربا لهذا شجره و.... ادامه ماجرا، حالا (وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ و أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ) از ما سؤال شده یا نشده، جواب دادیم یا ندادیم، جواب دادیم، جواب مثبت اگر داده بودیم که اینجا نبودیم، عجله نکنید، گفتند بله اونهایی که رفتند ماها نگفتیم بله مردود شدیم تبعید شدیم حرکت آمدیم جهان نقش خرابی دارد در خرابات مپرند که هوشیار کجاست - **ماظ** همه ما مردود شدیم و در واقع (رَدَدْنَا أَسْفَلَ سَافِلِينَ سپس او را به پست ترین [مراتب] پستی بازگردانیدیم - تین ۵) شدیم.

**در پاسخ به سؤال ضمن بحث (خانم) در خصوص چگونگی زندگی بعدی؛** حالا اجازه بدهید که ببینیم که بالاخره کمال ما در این زندگی به نتیجه می رسد یا نه و یا اینکه ما کماکان خود شیفته از دنیا می رویم، اونجا هم مثل اینجا است، ما یک تایمی را در اونجا در اختیار داریم، در زندگی بعدی هم یک تایمی است متتها خیلی طولانی است و تجربه کردیم در تشعشع دفاعی مال چند هزار سال قبل را و دوستان شاهد بودند یا این تجربه را با دوستانشان دارند، چند هزار سال است روی زمین است، اینجا یک جور غفلت کردیم، زندگی بعدی هم می تواند یک جور غفلت ایجاد بکند و ما بخواهیم این ماجرا را تکرار بکنیم، مسأله این است که غلام هست آنم که زیر چرخ کبود زهره رنگ تعلق پذیر و آزاد است - **ماظ** عمده ترین رنگ تعلق



چی، خودما هستیم، خیلی‌ها بعد از مرگ می‌خواهند جسدشان را تسخیر کنند و دوباره تکانش بدهند، بحث فشار قبر مخصوص کسانی است که مرگ را قبول نمی‌کنند و اینکه روی سر مرده وقتی تکانش می‌دهند خود اون را تکان نمی‌دهند در واقع به اونی (کالبد ذهنی) که دارد نظاره می‌کنند می‌گویند برو کار تمام است، اینجا نیست، شاید ۹۰٪ قبول نمی‌کنند، می‌بینند زنده هستند، می‌بینند که می‌توانند زندگی بکنند، همه‌رامی خواهند آگاه بکنند که ما نمردیم ولی ما متوجه نمی‌شویم چون هم فرکانس نیستیم و اونها می‌روند توی جسد وقتی می‌خواهند جسد را تکان بدهند، عذاب الیم و فشار عظیمی در واقع پیش می‌آید

**در پاسخ به یک سؤال ضمن بحث (خانم): در خصوص کالبد ذهنی در زندگی بعدی؛ کالبد ذهنی خودش در زندگی بعدی می‌میرد، روح الآن می‌خواهد انسان را ببرد (انسان نام آدمی در این زندگی) و در زندگی بعدی می‌خواهد کالبد ذهنی را ببرد، بعد کالبد ذهنی می‌میرد، این در واقع مثل پیاز است، لایه، لایه در هر زندگی می‌رود تا یک جائی که نفخت فیه من روحی در مرکز وجود ماست، یک من ثابت است و یک من متحرک هم دارد از اینجا حرکت می‌کند به سمت او در واقع الیه راجعون داخلی داریم و الیه راجعون بیرونی داریم، یکیش بسمت مرکز وجود خودمان حرکت کردن است و بعد باید در جهنم یک مکانیزی اتفاق بیافتد یک امتزاجی رخ بدهد و بعد ما وارد یک مراحل دیگری بشویم که اون را جدا در دوره چهار با هم صحبت می‌کنیم، مکانیزم جهنم که چرا جهنم طراحی شده یکی از بزرگترین شاهکارهای خداوند همان طراحی جهنم است، که اگر انجام نمی‌شد ما به اون نمی‌رسیدیم، الزامی است و برای همه الزامیست، جزء رحمت خاص الهی است، اگر این رحمت نبود امتزاج صورت نمی‌گرفت، یعنی تزویج من متحرک با من ثابت صورت نمی‌گرفت، (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي از روح خود در آن دمیدم - حجر ۲۹) یک ماجرائی دارد روح الله که ما دسترسی مان به اون چه جوری و چگونه هست، اینها یک تعریفی دارد که انشاءالله در دوره ۴ مکانیزم آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.**



در پاسخ به یک سؤال ضمن بحث (خانم) در خصوص اینکه آیا انسان بخاطر ستایش آمد روی زمین؛ عرض کردم خدمت شما اصلاً ما کی گفتیم انسان بخاطر ستایش آمد، این در ابتدای قضیه بود، این طراحی ما باعث این قضیه شد و گفته شد که ستایش کنید و خودش هم به خودش تبریک گفت، بعداً ماجرای دیگر پیش آمد، ماجرای دیگر اینکه به ما تفویض اختیار شد، ما سکونت (مکان) به پایمان بسته شد (وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ) و گفتیم ای آدم خود و همسرت در این باغ سکونت گیر [ید] و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید و [لی] به این درخت نزدیک نشوید که از سنمکاران خواهید بود - بقره ۳۵، یعنی بعد مکان به ما دادند بعد بعد اختیار دادند (وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ) به این درخت نزدیک نشو یعنی چی، یعنی می توانی بشوی، یعنی اختیار داری، تفویض اختیار است، بعد تفویض کیفیت هم هست، یعنی اینجا ساکن بشو و بخور و بیاشام و به این درخت نزدیک نشو، بعد گفتند اگر به این درخت نزدیک بشوی مثل خودش جاودانه می شوی و ما کدام را انتخاب کردیم، جاودانه شدن را انتخاب کردیم حافظ می گوید پدرم روضه رضوان به دو کدم نفروخت ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم - حافظ یعنی فهمیده که ماجرا چی بوده، حالا اگر ما به این درخت نزدیک نمی شدیم چی می شد، الان هم در بهشت داشتیم از اینطرف می آیدیم به اینطرف و از اینجا می رفتیم اونجا، تا نزدیک درخت می رفتیم قبل از اینکه سگ سگ کنیم بر می گشتیم، یک موجود منگول، خط صاف، انسان، آدم البته بین زندگی بخور و نمیر و زندگی پُر فراز و نشیب آمد کمال را انتخاب کرد که بیاندازنش پائین (ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ سِيسِ او را به پست ترین [مراتب] پستی بازگردانیدیم - تین ۵) بیاندازنش پائین و از پائین شروع کند و مراتب را طی بکند بیاید الیه راجعون بکند، حالا کار خوبی کرد یا کار بدی کرد، اون می شد زندگی بخور و نمیر، این تلاطم است، این کیفیت است، از اونجا ما با کیفیت آشنا شدیم، یعنی مارا با کیفیت آشنا کردند و همینجوری ما آمدیم پائین، حالا البته این خودش یک بحثی دارد، آمدیم پائین روز اول گفت (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا [حدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت - بقره ۳۱) اون بالا در چرخه زمانی بود که نفخت فیه من روحی شده، بعد هر چی آمدیم پائین نیاز به پایمان می بندد، این پائین اوج نیاز است و از این پائین ما داریم می رویم بالا که اینها را از پایمان باز کنیم به سمت بی نیازی تا در جایی ما هم بی نیازی را تجربه بکنیم، مفهوم الیه راجعون از نظر ما همان تجربه لاتضادی است، تجربه بی نیازی است، تجربه علیم بودن، ما هم برویم دانا بشویم، ما هم برویم خبیر بشویم، سمیع، بصیر بشویم، این ماجرا هست.

در پاسخ به یک سؤال ضمن بحث در خصوص نقشه خلقت؛ من دوسه تا سؤال از شما می کنم شما جواب دادید خود بخود ابهام برطرف می شود، کاری که انجام شده (خلقت انسان) بر طبق نقشه است یا دیمی است، بر طبق نقشه است، پس طرح حساب شده بود، کار خدا دیمی نیست، دیمی یعنی اینکه قرار نبود ما اینجا باشیم و خداوند در مقابل عمل انجام شده قرار گرفت، یعنی خداوند رویش را کرد اونطرف برگشت دید که این را (انسان را) از دستش قاپیدند و بردند و ما سبب را خوردیم، این می شود نقشه دیمی، ببینید اونجا زبان قدیم، زبان اُسطوره بوده، زبان مُثل و داستان بوده، برای انسان اون روز در قالب یک داستانی آمدند گفتند که اینطور، ولی مگر به اینصورت است که در مقابل طرح و نقشه خداوند یک عاملی بیاید اون نقشه خداوند را بهم بزند، ببینید بعضی کارها در طی قرون گفتند مداخله در کار خداوند، آیا چنین چیزی می شود، یکی از اصلهای که در جلد ۲ عرفان کیهانی اصول را می خوانید، خدائی که در

کارش بشود مداخله کرد اون خدا، خدا نیست، بخاطر همین یک کلمه شاید میلیونها نفر سوزانده شدند در قرون وسطی و چه فجایعی و چه شکنجه‌هایی و بخاطر همین یک کلمه، مگر می‌شود در کار خدا مداخله کرد، اگر مخلوق بتواند کار خدا را خوب لای چرخش بگذارد، اون خدا خدا نیست، در مورد شیطان و اختیار آیا نمی‌دانسته که ما می‌آئیم در جهان دوقطبی، علت سجده نکردن شیطان چی بوده (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید پس بجز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد [همه] به سجده در افتادند - بقره ۳۴) اگر شیطان سجده می‌کرد جهان تضاد ایجاد نمی‌شد ولی این ایجاد تضاد کرد و باعث شد ما جهان تضاد را تجربه کنیم، اینجوری است، نه اینکه شیطان توانست خوب لای چرخ خداوند بگذارد، خداوند آگاه نبود، نمی‌دانست ما می‌آئیم اینجا، نمی‌دانست ما به این درخت نزدیک می‌شویم، یکدفعه نقشه دیمی شد، یعنی قرار بود ما از اونطرف برویم ولی الآن اینطرفی آمدیم، ولی الآن ما افتادیم اینجا روی دستش چون الآن شبکه منفی می‌رود که شکستش بدهد، بعد از اونطرف ملائک اونجا ایستادند، می‌گویند خدایا ما که گفتیم (أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ) آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد - بقره ۳۰) دیدی گوش به حرف ما ندادی اینها روی دستت ماندند فعلاً علی الحساب ۷ میلیارد روی دستت ماندند و باید یک کاری بکنی، بفرستی همه را گردن بزنی خلاص بکنی خودت را آبرویت رفت، آیا اینطوری است (تشویق حاضرین) ببینید در واقع اینها همه رمز است و اونجا وقتی می‌گوید (أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ) آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد - بقره ۳۰) اینها را با هم صحبت کردیم اونجایی خواهد بگوید زمان نبود، تا نشان داد اول و آخر دیده شد، چرا ملائک نمی‌دانستند، چون قبلاً تجربه عشق، چیزی که ما داریم هیچ موجودی قبل از ما نداشته، وجد و سرور، حیرت و تعجب، این حرفها را نمی‌دانسته، نگاه می‌کرده به این موجود سردر نمی‌آورده که این اشک چیه، این لبخند چیه، این ذوق چیه، اون چیه، این چیه نمی‌دانسته، لذا اینها کشف رمزهایش این است، آیا خداوند شکست می‌خورد، من این سؤال را از شما می‌کنم، یعنی الآن شبکه منفی جلو است یا شبکه مثبت، قرار است که خدا شکست بخورد، قرار است که پیش بینی درست از آب در بیاید، سؤال می‌کنند (از شیطان) که چرا سجده نکردی می‌گوید که اناخیر منه من از او بهترم که خوب می‌دانید یک درس بزرگی است برای ما، یعنی اینها درس دارد (خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) من از او بهترم مرا از آتشی آفریدی و او را از گل آفریدی - اعراف ۱۲)، ببینید آتش خاک را می‌تواند ذوب بکند و خاک را بکند سنگ، خاک می‌تواند آتش را خاموش بکند، در زمانی که ما هستیم رمزهایی در حال گشایش هست، یکیش همین موسیقی است که داریم گوش می‌دهیم، یکی از مهمترین اسب تراواست، این یکی از رمزهاست در واقع اون افسانه هم که اونجا آمده یک ماجرای مهمی است، یکسری کشف رمزهاست که انسان به آن دست پیدا می‌کند و سوار بر شبکه منفی می‌شود و در نهایت من حالا بحثهای است که در دوره های بعد صحبت می‌کنیم در بحث جنگهای تشعشعاتی که در پیش است، شما متوجه می‌شوید که اونها چقدر آسیب پذیرند، خوب اگر قرار باشد به ظاهر آیه نگاه بکنیم، ظاهر آیه بله اینجوریه ولی اگر قرار است که از ظاهر به باطن بیائیم کشف رمز بکنیم اینها یک مسأله دیگری است و اگر شما عجله نکنید تمام اینها را با هم صحبت می‌کنیم و شما متوجه می‌شوید که نقشه الهی چقدر هوشمندانه است، چقدر روی حساب و کتاب بوده و هست و امکان کار دیمی و عبث

و بیهوده از خداوند محال ممکن است (سؤال ضمن بحث (خانم)؛ برای من خیلی مهم است بدانم چی به سر شیطان می آید؛ چون از بحثمان دور می‌افتیم، من فقط یک مطلبی را خدمت شما می‌گویم ما یک بحث مخلصین داریم، بحث مخلصین، خلاص شده‌ها، مخلصین کسانی هستند که به یک نقطه نظری می‌رسند که مجموعه‌ای را بطور کامل می‌بینند و در آن مجموعه متوجه می‌شوند که همه چیز تجلی الهی و در واقع به یک بخشی می‌رسند که من با دوسه خط شعر جمع و جورش می‌کنم کفر و دین در بر عشاق نگو کار یک کعبه و بت‌گده و تبه و زاری یکیت (سُبْحَه = تسبیح) اگر از دیده تحقیق بر عالم نگری عشق و مشوقه و عاشق، دل و دلدار یکیت مختلف کرده بود و دین و دینش خوشم زانکه طیبیم یک و عطار یکیت - عطار یعنی در انتها ما به وحدت می‌رسیم، ما در انتها به وحدت می‌رسیم .

سؤال (خانم)؛ در این دنیا که مکان وجود دارد امکان دارد برای بعضیها لامکان باشد، یعنی مثلاً یک نفر در آن واحد در چند جا باشد؟  
 جواب؛ ببینید یک نفر در چند جا بودن الآن هم داریم و من معنوی که حالا در دوره ۵ صحبت داریم، من معنوی می‌تواند در آن واحد چند جا باشد، اما من معنوی است (ادامه سؤال)؛ منظور من اینست که من الآن شما را اینجا می‌بینم که دارید تدریس می‌کنید، حالا ممکن است خواهر من در شهر دیگر هم مثلاً عنوان کند که من شما را دیدم استاد؛ ببینید ممکن است شما من معنوی من را در سالهای قبل دیده باشید در خواب و بیداری، ببینید شما همه‌تان دعوت شدید، بعضیها یادتان می‌آید و بعضیها یادتان نمی‌آید، همه‌تان دعوت شدید، هیچکس دعوت نشده اینجا نیست، بر اساس حکمت با کمک من معنوی ما یا همزاد ممکن است البته من می‌گویم همزاد بیرون از همزاد یک چیز دیگری تعریف می‌کنند ولی هر کدام از ما این را داریم و ما با هم در یک ارتباط پنهان هستیم و اینها هم در ارتباط با آگاهیها در یک ارتباطاتی هستند، حکمت الهی جاری می‌شود، می‌گوئید خدا وسیله ساز است، می‌بینید شما یک اشتیاقی داشتید که مثلاً می‌شد به یکی کمک کنم، می‌شد درد یکی را درمان کنم، می‌بینید که ایشان سر راهتان سبز شدند و... در صف نانوائی ایشان به شما یکدفعه بی مقدمه می‌گوید که آره من یک کلاسی دارم می‌روم و.. و یکدفعه شما به خودت می‌آئی می‌بینی که در یک جریانی قرار گرفتید.

سؤال (خانم)؛ چند هزار سالگان به لامکان و لازمان رسیدند یا نه؟

جواب؛ چون دکتری با هفت هزار سالگان سرسری - مولانا، از یک جائی به بعد چون زمان و مکان ندارد تقدم و تأخر نداریم، فرق نمی‌کند که چه کسی، چه وقت مُرده باشد، مثلاً اینجا توضیح دادیم گفتیم که ما از او جدا شدیم (اشاره به حرکت در حلقه انا لله و انا الیه راجعون) آمدیم انا لله و انا الیه راجعون کنیم، برای ناظر اینجا چون زمان و مکان ندارد، این میلیاردها سال حرکت انا لله و انا الیه راجعون چقدر زمان برده، صفر ثانیه، لذا ما هنوز از اینطرفش نرفته از اونطرفش ظاهر شدیم، خوب ما درست در لحظه حرکت اینطرف و اونطرفش بودیم یا نبودیم، قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ بگو پناه می‌برم به پروردگار مردم، پادشاه مردم، معبود مردم - الناس الی ۳ و نه ما اول بودیم نه او اول بوده، نه ما جدا شدیم، نه او جدا شده، ازلی هستیم، ابدی هستیم، مفهوم تمام شدن از نظر ناظر بالا اصلاً مفهوم ندارد، پائین، بالا مفهوم ندارد، الآن ما می‌گوئیم ای خدا تو چرا ما را فرستادی اینجا، اینها اصلاً مفهوم ندارد، خدا کیه می‌بینیم که بالا هم خود مائیم، ناظر خودمان هستیم بعلت این ماجرای قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ، منتها من همان است که خدمتتان عرض کردم، این سلول کف پای من می‌گوید که من نمی‌دانم چرا یک فشاری می‌آید روی کله ام و برداشته می‌شود، ما الآن این پائین می‌گوئیم ای خدا تو ما را فرستادی این پائین برای چی و این

چه بلائی است سرما در آوردی ولی اگر یک مطالبی را بدانیم متوجه می شویم اصلاً پائین و بالا مفهومی ندارد، کلیتی است که باید کل را دید، جزء را اگر بخواهیم ببینیم جزء مشکل دارد، این مثال سلول کف پای من یادتان نرود اگر جزء را بخواهیم ببینیم جزء سر در نمی آورد یعنی دچار سر در گمی می شود ولی وقتیکه کل را نگاه می کنیم، کل برای خودش حرفهای دارد، مسائلی دارد، یک ابعادی هست ما درک نمی کنیم، یکسری مسائل هست در این باب حکمت در باب عدالت اینها را که تجربه کردیم اونوقت متوجه می شویم، منتها طرق عشق پراشوب و پرافت است ای دل بیافد آنگد در این راه با شتاب رو - ماف، یعنی مسلماً الآن ما می خواهیم سریع حکمت را بدانیم، عدالت را بدانیم، این را بدانیم، اون را بدانیم و... خوب اینها هر کدامش یک مقوله ای است خصوصاً اینکه ما باید ادراکی جلو برویم، بحث ما کلامی نیست که، ادراکی می خواهیم برویم جلو بایستی اجازه بدهیم سر جا به جا همینطوری هر کدام سر جای خودش جمع بندی داشته باشیم از آن بگذریم.

**در پاسخ به سؤال (خانم)؛ در خصوص معاد جسمانی؟ استاد؛** عرض کردم بخاطر اینکه مکان و زمان ندارد این هست که در واقع در هرجائی می شود در این چرخه حاضر بود، یعنی عیناً این مسأله از نظر ما اینجا عین واقعیت است، اولاً الآن من چی هستم، شما من را چی می بینید، الآن با تفکری که در این دوره رویت کردیم من وجود دارم، یک بُعدش وجود بود، یک بُعدش دیدید که اصلاً نیستیم، عدم هست، حالا اگر که من نسبت به شما حقیقت دارم شما دست من را جدا بکنید می گوئید دستش را جدا کردیم وای خون و.. اما ما نسبت به یک جائی چی بودیم مجاز بودیم، حالا با تفکر ما ما یک گونه دیگری فرم داریم، اما بطور کلی ما از آگاهی آفریده شدیم، این آگاهی می تواند در کسری از ثانیه از هم متلاشی بشود، یعنی آگاهی است نه ماده است و نه انرژی است، تبدیل پیدا کرده، تجلی پیدا کرده شده ماده و انرژی که من در مقابل شما حقیقت دارم، داستان اونجا اینطوری هست، همان است که در تجارب خود دوستان هم پیش می آید که یک دفعه پودر شدند، ذره ای از وجودشان باقی نماند، پودر شدند درهستی و بعد دوباره جمع شدند، این که می فرمایند توضیحی داشته باشم در این خصوص، ببینید توی ارتباط یکدفعه می بینید یک حالتی که تمام ذرات وجودمان یکدفعه در یک انفجار بزرگ، حالا من می گویم انفجار ممکن است بدون هیچ چیزی، می بینید که به بی نهایت ذره تبدیل شد، یعنی پودر شدیم به وسعت هستی ما پودر شدیم و دوباره جمع می شود، این در واقع بازی با آگاهی است و واقعیتش این است که اونجا همین درس را می دهد که بله می شود این مسأله جدا بشود کاملاً پودر بشود دوباره بهم تبدیل بشود، با زبان آگاهی این کاری ندارد، با زبان فیزیک مشکل است طرف می گوید آخر چطوری می شود این دستش جدا بشود بیاندازند اونجا و اون دستش جدا بشود و... بعد دوباره یکی بشود، اینها دیگر مفهوم ندارد در لامکانی و لازمانی، این مسائل مفهومی ندارد، زبان خاص خودش را پیدا می کند که کاملاً هم عملی است، الآن ما اگر زمان و مکان شامل حال ما نمی شد هرجائی می توانستیم در آن واحد حاضر باشیم یا نه، می شد همان ماشین زمان دیگه، که واردش می شویم، هرجائی بخواهیم سر در می آوریم بدون حرکت در آن ما حرکت بکنیم و الآن اگر که از اینجا بخواهیم یک جائی برویم زمان برایش صرف می کنیم بخاطر اینکه زنجیر زمان به پایمان بسته شده، اگر زمان شامل حالمان نمی شد چی.

در پاسخ به سؤال (خانم)؛ در خصوص جهانهای موازی؛ استاد؛ جهانهای موازی را ما ادراکاتی از آن بدست می آوریم که برای ما یقین می شود که این موضوع وجود دارد و در واقع یکی از ابزارهای جاری شدن عدالت الهی هست، این چرخه هوشمند است و ما هر کدامان بی نهایت هستیم و این جزء کوچکی از وجود اصلی ما هست که اینجا قرار دارد، خوب این بحث خیلی متافیزیکی است، هیچ چاره ای نیست جز اینکه ادراکاتی به ما کمک بکند درکش بکنیم.

در پاسخ به سؤال (خانم)؛ در خصوص حلقه انا لله و انا الیه راجعون؛ استاد؛ این را بعداً می توانیم با هم صحبت بکنیم، ناظر را تعریف بکنیم و بعد یک مسأله ای پیش می آید، الان نمی خواهیم برویم در این بحث، موضوع اینجاست که این ناظر کمال منهای انسان، انسان منهای کمال، کمال منهای قدرت تشخیص، منهای قدرت قیاس، یعنی یک چیزهای داریم که تعیین می کنیم کدام ناظر کمال پذیر است، قدرت تشخیص می خواهد، قدرت قیاس می خواهد، قدرت ارزیابی می خواهد و بعد کمال منهای اختیار بی معنی است، اختیار منهای آزادی، کمال منهای آزادی، اینها یک روابط شبه ریاضی است و خلاصه تعریفی که از این ناظر می شود، ناظر تشخیص دارد، قیاس دارد، ارزیابی دارد، حالا که شما قدرت تشخیص دارید، قیاس دارید، ارزیابی دارید، اینجا وقتی که به ما گفته می شود که انا لله و انا الیه راجعون می گوئیم خوب موضوع چیه، می گویند که بله تو آمدی که کمال خود کنی حاصل چی باشد اگر روشی به نفسانی از حالا به بعد تشخیص، قیاس و ارزیابی می آید توی کار، وقتی اینها می آید توی کار فرد با فرد دوباره می خواهد اینها را مقایسه بکند نسبت به کمال، می گوید که چرا بغل دستی من اینجوری است و من اینجوری هستم، چون قابلیت تشخیص و قیاس و ارزیابی دارد، این گسترش پیدا می کند، یک جائی مقوله ای را پیش می آورد که ما به اون مقوله می گوئیم عدالت، یعنی شما می خواهید ببینید در این حرکت سهمی که به شما رسیده با سهمی که به ایشان رسیده آیا تناسب دارد یا تناسب ندارد، آیا پارتی بازی است، آیا حساب کتابی دارد خود این مسأله یا نه دیمی است، خوب این نقشه الهی دیمی است یا روی حساب کتاب، اگر روی حساب و کتاب باشد اینها بایستی جواب پیدا بکند این پاسخ است که اونوقت بحث عدالت را تعریف می کند که می بینیم جزء لا ینفک این حرکت باید باشد و بعد دوباره از روی یکسری روابط شبه ریاضی ثابت می کنیم که باید حکمت باشد، ثابت می کنیم که همه اینها بایستی در واقع وجود داشته باشد تا این حرکت معنی و مفهوم داشته باشد و بدون اینها معنا و مفهومی نمی توانیم برای حرکت خودمان داشته باشیم، لذا مجبور می شویم که بگوئیم که حرکت دیمی است، حرکت دیمی یعنی امکاناتی در اختیار ایشان هست اگر بگوئیم چرا می گویند اون هم به شما مربوط نیست، دوباره و سه باره و... این می شود حرکت دیمی و ما در ابتدای ترسیم مسیر کمال مجبور هستیم به یک سؤال اساسی برسیم آیا نقشه خلقت دیمی است یا با طرح و برنامه، اگر به این پاسخ برسیم یکسری مسائل پیش می آید و اگر به اون پاسخ برسیم یکسری مسائل دیگر اتفاق می افتد و در نقشه متکی بر عدالت دیگر تافته جدا بافته نداریم، پارتی بازی نداریم و به مسائلی می رسیم که خدا، هوشمندی، قوانین و اعداد به این چیزها می رسیم و می بینیم که در واقع در هستی مسائل دیگری حکم فرماست و مثال زدیم سر یک چهار راهی یکطرف چراغ قرمز است و یکطرف چراغ سبز است، اونهایی که پشت چراغ قرمز هستند دارند همه دعا می کنند که خدایا زودتر این چراغ سبز بشود و ما برویم و اونهایی که اونطرف دارند رد می شوند می گویند خدا کند که قرمز نشود من هم رد بشوم، یعنی همه اینطوری و پشت سرهم دارند این دعا را می کنند، خوب خدا چکار بکند این وسط، بنا بر این اگر که نقشه و طرح

متکی بر عدالت را رسیدیم متوجه می شویم که در اینجا عدالت بر مبنای قوانین استوار هست و اون تایمر هست که قانون را حکمفرما می کند، حالا دعا کنیم که خدایا چراغ قرمز نشود خدا ترتیب اثر نمی دهد، چون ترتیب اثر به حرف این طرفیها بی عدالتی است نسبت به اونطرفیها و خدا عادل است برای اینکه عادل است آمده قوانین را حکمفرما کرده ، قانون حوزه های میدان گرانشی ، میدان الکترو مغناطیسی ، میدان هسته ضعیف و میدان هسته قوی ، خوب این را که دستم هست ولش کنیم یک میلیون بار هم ولش کنیم می افتد دیگه نمی توانید بگوئید من این را ولش می کنم خدایا کاری کن نیافتد ، مگر اینکه از موجود غیر ارگانیک من خودم کمک بگیرم وگرنه اگر ولش کنیم محال است که نیافتد و این عدالت الهی کمک کرده تا من با خیال راحت برای حرکت خودم طرح و برنامه بدهم ، انسان رفت روی کره ماه ، چرا رفت روی کره ماه، چون می توانست روی هزارم ثانیه هم حساب بکند ، چون توانست قوانین را بشناسد با استفاده از قوانین حرکت خودش را تعریف بکند، اگر که اینطور نبود ما هر لحظه به لحظه می بایستی دست به دامن خدا می شدیم که خدایا من اینکار را می کنم ولی تو یک کاری کن که اینطوری بشود و یک حرکت دیمی ما داشتیم و مسلماً هستی به اینصورت نمی توانست بر پا باشد .

**در پاسخ به یک سؤال (خانم)؛ در خصوص قدرت نمائی با امواج مغزی؛** ببینید گفتیم عرفان کمال ، عرفان قدرت ، این قدرت نمائی ماجرای دیگری دارد شما جدایش بکنید ، اما در حالت معمولی عرض کردم خدمت شما ، که شما هر چیزی را ولش کنید می افتد، این به شما کمک کرده که قانونمند حرکت کنید، برنامه ریزی داشته باشیم ، همه چیز را بر اساس محاسبات قبلی می توانیم جلو ببریم ، فعلاً تا اینکه اون چه می کند ، چی می شود ، چه اتفاقی می افتد اون را بگذارید کنار ولی شاید اگر تشعشع دفاعی به او بدهیم دیگه نتواند این کار را بکند ، یعنی اگر قبول بکند اجازه بدهد تشعشع دفاعی به او بدهیم شاید دیگه اینکار را نکند کما اینکه خیلی ها کارهایی انجام می دهند که منحصر بفرد است می دانند خودشان که تشعشع دفاعی اون قابلیت را از بین می برد.

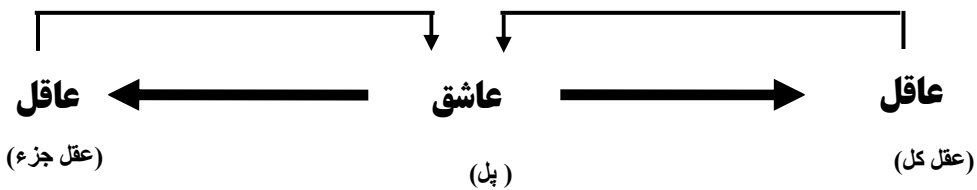
**در پاسخ به یک سؤال (خانم)؛ پس این کارها که در غرب ایران انجام می دهند ، شیشه می خورند ، چاقو و... ؛** عرض کردم خدمت شما که عرفان کمال، عرفان قدرت، در بحث عرفان قدرتی ماجراهائی جریان دارد که راهکارهای خاص خودش را دارد که حالا بهر حال سر فرصت راجع به آنها صحبت می کنیم .

**در پاسخ به یک سؤال (خانم)؛ در خصوص ارتعاشهای همفازی کیهانی؛** بحث همفازی ممکن است برای ما پیش بیاید ، بین شما و انسان ، بین شما و طبیعت و همه چیز و دراون صورت ممکن است شما جلوه های مختلفی را رویت بکنید ، یعنی حالا دیگه کالبد فیزیکی اش می رود کنار و کالبد های دیگرش را می بینید، مثل همین هاله که می بینید، اگر کالبدش را بگذارید کنار شما فقط نور می بینید، یعنی محو کالبد جسمی و بعد رویت کالبد های دیگر، اینها ممکن است پیش بیاید و جزء تجارب عادی این ماجرا می شود .

**در پاسخ به یک سؤال (خانم)؛ در خصوص خالدون فیها من تحت الانهار؛** اینها کشف رمزهای دارد که اگر عجله نکنید صحبت می کنیم ، بحث جنات تجری، جنات یعنی چی، بهشتها، چند بهشت ، به تعداد ، چطوری ساخته می شود من تحت الانهار، آب در اونجا مفهوم آگاهی هست (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ وَ هَرَجِيزٌ زَنْدَه‌ای را از آب پدید آوردی- انبیاء ۳۰) ، از آگاهی همه چیز آفریده شده ، سماء گاو صندوقهای اطلاعات هفت گانه حلقه انالله وانا الیه راجعون است ، نهر

کانالهای جاری شدن آگاهی هست ، بهشتهای که بر اساس آگاهیهای که ما بُردیم می‌سازیم ، بهشت در کثرت ، بعد از یکی دو مرحله می‌آید بهشت در وحدت و بعد بهشت لاتضاد یعنی جنتی ، ببینید هیچکدامش فیزیکی نیست ، ظاهرش فیزیکی است برای آن است که در ۱۴۰۰ سال پیش اگر این حرفها را نمی‌زدند در واقع اونها تصویری از بهشت و جهنم را شاید نمی‌توانستند داشته باشند، لذا هرکسی بهشتش را خودش می‌سازد با آگاهیهای که دارد می‌برد ، بعد جنت داریم ، عدن داریم ، رضوان داریم ، جنتی داریم ، اینها خودش در چند مرحله از بهشت در کثرت به بهشت در وحدت که اونجا دیگه لاتضادی بعداً تجربه می‌شود ، اینها را بگذارید در جای خودش با هم صحبت بکنیم

**در پاسخ به سؤال (۱۳۲)؛ نقش ادراکات در این حرکت چیست؟ استاد؛** کمال منهای ادراک، کمال منهای انگیزه بی‌معنی است ، اگر انسان انگیزه نداشت حالا البته نفس را که شناختیم اونجا یکی از بخشهای ما که انگیزه حرکت را ایجاد می‌کند عقلی است که ایجاد انگیزه می‌کند، یعنی اطلاعات را می‌گیرد، پردازش می‌کند برای ما ایجاد انگیزه می‌کند عقلی است که ایجاد انگیزه می‌کند، اما انگیزه حالا ایجاد شد پشتش اشتیاق نباشد چی می‌شود، یعنی بلافاصله ما از اینجا گذر می‌کنیم به پله عشق، اشتیاق مال کدام پله است، مال پله عشق است ، یعنی یک روبات نمی‌تواند اشتیاق داشته باشد ، انگیزه هم یک برنامه به اون می‌دهند تو برو اینطرف اون هم می‌رود اما خودش چیزی از خودش ندارد ، این انسان است که می‌رود و با اشتیاق می‌رود و اینجا یک پلی زده می‌شود بین عقل و عشق



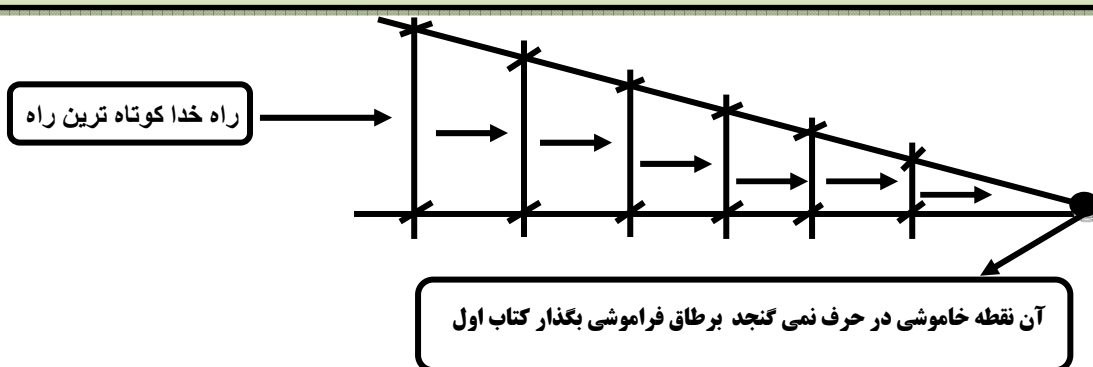
بعد کمال منهای ضد کمال بی‌معنی است ، اگر در مقابل کمال نیروی مقاومی نباشد اون حرکت بی‌معناست ، یعنی تا زمانیکه یک متحرکی نیروی مخالف نداشته باشد خوب تا ابد به حرکت ادامه می‌دهد و اون حرکت بی‌ارزش هست ، ولی کمال ما ارزشمند است چرا چون ما می‌خواهیم ، اگر ما می‌خواهیم باید یک نیروی مقاوم داشته باشد ، کمال منهای ضد کمال بی‌معنی است، لذا این ضد کمال چیه ، مجموعه من های است که ما به آن می‌گوئیم شیطان، سمبلیک است ولی شناسائیش می‌کنیم ، بخشی از وجود ماست ، بخشی از هوشمندی است که در واقع دارد به کمال معنا می‌دهد ، یعنی اگر شیطان نبود آیا ما دنبال کمال بودیم ، اگر شیطان نبود آیا ما دنبال خدا بودیم ، پس شیطان به این حرکت معنا داده و اونجا که گفته شد (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید پس بجز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد [همه] به سجده درآفادند- (بقره ۳۴) وقتی گفته شد به ملائک سجده بکنید ، سجده کردند مگر ابلیس، اگر سجده می‌کرد دیگه تضاد ایجاد نمی‌شد، یعنی عالم تضاد شکل نمی‌گرفت ، آیا این با اراده خدا بوده یا بی اراده و جدا از اراده خدا بوده، کدامیکش، شما اگر بگوئید که بدون اراده خداوند بوده پس در هستی کاری صورت گرفته جدا از اراده خداوند و این نقص خداوند است ، اونجا سمبلیک گفته است شیطان ، حالا شیطان کیه ، بخشی از وجود من های متعدد است ،



بعضی از من ها ما را بسمت بالا می برند ، بعضی از من ها ما را بسمت پائین می برند ، مثلاً دوره بعد با یکی از من های که ما را بسمت پائین می برند آشنا می شویم ، یک منی هست که کارش این است که نگذارد که ما در یک لحظه اونجا حاضر باشیم ، نگاه بکنید ببینیم داریم این من را یا نداریم ، نمی گذارد ، یعنی بچه از دوران بچگی این را دارد ، یعنی از اون لحظه اول در افراد مختلف به انواع مختلفی این تجلی را دارد ، کارش این است وظیفه اش این است که نگذارد که ما اینجا یا هر جا در هر لحظه حاضر باشیم ، اینجا هستیم می بردمان اونجا، اونجا می بردمان اینجا ، خوب حالا شیطان کیه دیدیم که بیماری ما بودیم بعداً هم ثابت می شود که شیطان هم ما هستیم **موسی و فرعون درستی توست این دو خصم را باید درخوشتر بست - مولانا** جست و این که ما خدا و شیطان هم باز در انتها می رسم و می بینیم که خودمان هستیم و این که اونجا گفته چنین می کنیم چنان می کنیم بلکه بطور سمبلیک در واقع آینده ای را ترسیم کرده که اگر اینطرفی بروید کار خراب است ، اگر اونطرفی بروید کار درست است ، خوب مگر در واقع غیر از این است .

**در پاسخ به سؤال: در خصوص شبکه های مثبت و منفی؟ استاد؛** کلاً یک قضیه ای ما داریم و اون هم این است که شبکه های مثبت و منفی یواش یواش برای ما ملموس می شود، همین الان مسائل تشعشعاتی شبکه مثبت و منفی یواش یواش برای ما روشن می شود ، متوجه می شویم که در واقع ما با هم یک جنگ ظاهری داریم و یک جنگ باطنی داریم ، جنگهای باطنی مان تشعشعاتی است، طلسم و جادو و... برای همدیگر جاری می کنیم و اینها کارهای انجام می دهد ، تشعشع منفی می دهیم ، تشعشع مثبت می گیریم ، این را چکارش می کنیم ، اون را بدبختش می کنیم، آیا میشه یا نمیشه ، خوب اگر که این قضیه شدنی است پس ما دوتا شبکه محسوس مثبت و منفی داریم که مخصوصاً دیگه هرچه می رویم جلوتر اینها شکل می گیرند و نهایتاً این دو تا شبکه ای که داریم نمایندگانی پیدا می کنند ، قاعدتاً رهبریت پیدا می کنند و در یک جایی مقابل هم قرار می گیرند و بزرگترین رویارویی انسان پیش می آید ، در بخش منفی اش دجال اسم سمبلیکش هست و در بخش مثبت هم همین که شما فرمودید امام زمان (عج) حالا در ادیان مختلف نظرات مختلف دارند می گویند که این است ، اون است ، کاری نداریم ولی کلیتش همین است ، لذا اگر قرار باشد راجع به این موضوع صحبت کنیم قبل از اون باید راجع به دجال صحبت کرد ، چون که بزرگترین رویارویی و بزرگترین جنگ تاریخ بشریت در این رویارویی هست و این را داشته باشید منتها چون در بحث کلامی ما مستقیماً مربوط نمی شود من فقط خواستم این توضیح را خدمت شما بدهم تا بعداً انشاءالله شاید در فرصت های مناسبی راجع به اصولاً جنگهای تشعشعاتی صحبت بکنیم .

### راه خدا کوتاهترین راه



راه خدا هرچه می‌رویم جلوتر گفتیم کوتاه‌تر می‌شود، یعنی باید کوتاه‌تر بشود، در این مسیر که می‌رویم جلوتر، کوتاه‌تر، کوتاه و کوتاه‌تر می‌شود، آخرش می‌شود یک نقطه آن نقطه خاموشی در حرف نمی‌کنند بر طاق فراموشی بگذار کتاب اول - **مناب تبریزی** نقطه، این نقطه بحث اون رمز مخلصین را این نقطه است که در واقع باز می‌کند که نتیجه‌اش می‌شود کفر و دین در بر عشاق نکو کار یکیت و بحث این است که از کجا آمدند، شیطان از کجا آمده، این از کجا آمده، چرا آمدند، ببینید اگر نمی‌آمدند چی می‌شد، اگر نمی‌آمدند ما عالم تضاد نداشتیم، الآن شیطان نعمت است یا نعمت نیست، اونچه که هست نعمت است، اگر شیطان نبود ما دنبال کمال بودیم، اگر شیطان نبود ما دنبال خدا بودیم، از برکت نعمت شیطان است که ما دنبال خدا هستیم، دنبال کمال هستیم می‌گوئیم که خودمان را بشناسیم، اگر نبوده ما چکار می‌کردیم، ما الآن داشتیم یک زندگی بخور و نمیری داشتیم، می‌رفتیم و می‌آمدیم، شیطان این پویائی را ایجاد کرده، لذا خداوند اونچه که آفریده نعمت است، در اصل نعمت است، ما داریم می‌رویم بسمت شناخت نعماتش ولی هنر بازی با اینهارا، هنر بازی با این قطبین را داریم یاد می‌گیریم، به یک بچه می‌گوئیم به این آتش دست نزن چیز می‌شوی، نمی‌گذاریم مثلاً به اُطو نزدیک بشود، ولی شما بزرگ هستی با اُطو هزار جور مانور می‌آئی، خطرناک است می‌تواند ضایعه زیاد ایجاد کند ولی شما از آن استفاده می‌کنید، ما از شیطان درس می‌گیریم، اولین درس را کی به ما داد شیطان داد، (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ مَنْ أَوْ بَهْتَرُمْ - الاعراف ۱۲) ما الآن محور اساسی حرکت کمال أْنَا خَيْرٌ مِنْهُ است که شیطان به ما یاد داد، بنابراین برای یک بچه می‌گویند اصلاً به اُطو نزدیک نشو چرا، آیا درست می‌گویند یا غلط می‌گویند، درست می‌گویند، اما وقتی به آگاهی رسید می‌تواند این اُطو را استفاده بکند، می‌گوئیم نزدیک تنور نیا ولی آدم بزرگه دستش را می‌کند در تنور، ولی به بچه اگر یک جائی تنور باشد می‌گوئیم که ده‌ها متر نزدیک این نشو، لذا صحبت‌های بسیار زیادی است که اگر به کلیتش گوش ندهیم یا با آن برخورد نکنیم، ممکن است اصلاً ما یک نتایج دیگری بگیریم و اون عظمت الهی آشکار نشود، ما یک برنامه ببینیم که گفتند دست به این نزن، دست به اون نزن، اگر دست به این نزنی می‌فرستیم بهشت، اگر دست بزنی می‌بریمت جهنم، کی اینجوری است، همه‌مان می‌رویم جهنم (وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَيَّ رِبْكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا هیچ کس از شما نیست مگر [اینکه] در آن وارد می‌گردد این [امر] همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است - مریم ۷۱) اول جهنم، بعد جنات، بعد عدن، بعد رضوان، جنات (بهشت در کثرت) رضوان (بهشت در وحدت) وبعد جنتی و حالا قبل از اون هم هر کدام از اینها برزخ دارد.

**در پاسخ به یک سؤال (خانم) در خصوص مخلصین؛** هرچه برویم جلو راه خدا باید کوتاه‌تر بشود، یعنی فرضاً مثل یک قیف است، هرچه برویم جلوتر این کوتاه‌تر می‌شود، (توضیح روی شکل فوق) الآن اگر این فاصله را ما با آن سر و کار داریم، فردا این فاصله کوتاه‌تر می‌شود و می‌شود اینجا و بعد اینجا و همینطوری در یک جائی می‌شود یک نقطه، این نقطه که اینجا هست آن نقطه خاموشی در حرف نمی‌کنند بر طاق فراموشی بگذار کتاب اول - **مناب تبریزی**، این نقطه نقطه‌ای است که خلاص شدگی پیش می‌آید، این خلاص شدگی و مخلصین تعریف‌های مختلف و مراحل مختلفی باز خودش دارد و در اینجاست که گفته می‌شود کفر و دین در بر عشاق نگو کار یکیت، کعبه، بگده سحر زنا یکیت اگر از دیده تحقیق بر عالم نگریم عشق، مشوق و عاشق، دل و دل داده یکیت مختلف کعبه بود و دین و دانش خودش زان که طیبیم یک و عطار یکیت - **عطار** اینجا وحدت کامل پیش می‌آید، یک وحدت همه جانبه، حالتی از وحدت کامل

اتفاق می افتد و تازه ما فلسفه وجود شیطان و... که چرا هستند ، چرا بودند و همه مسائل درک می شود از جمله درک جمال یار، یعنی اونچه که وجود دارد جمال یار است و اینجا وقتی که ادراک شد خیلی از قضایا حل و فصل می شود .  
**در پاسخ به یک سؤال ضمن بحث در خصوص اینکه آیا همه وارد جهنم می شوند ؛ (وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا هِيَ كَسْ مِنْ شِمَا نِيَسْت مِگر [اینکه] در آن وارد می گردد این [امر] همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است - مریم ۷۱)** اگر مکانیزم طراحی خداوند را آشنا بشویم اونوقت متوجه می شویم چرا رحمت خاص است، این را که ما شنیدیم برای فرعون هاست برای ظالم هاست اجازه بدهید سرچایش من توضیح می دهم خدمت شما تا اون مکانیزم طراحی را در نیاوریم بیرون نمی دانیم چی به چی هست پس اجازه بدهید پله پله برویم جلو.

**در پاسخ به یک سؤال ضمن بحث در خصوص عبادت و ارتباط با خدا ؛** همه انسانها به نوعی در ارتباط با بالا هستند ، همه یک جور ارتباطی را دارند ، بالاخره ما با یک مبدای سر و کار داریم ، این که ما می گوئیم عبادت کارهای رسمی مشخصی است خوب یک عده هم ممکن است کار رسمی مشخصی نداشته باشند ، با اونها یک جوری این قضیه هست ، اما اونهایی که در این رابطه یک کار رسمی را دنبال می کنند برای اینها احتمالاً مشهودتر می تواند باشد ، بخاطر اینکه هر روز به یک شکل خاصی دنبال می کنند ، یکدفعه می بینند که ماجرا یک تغییر کلی کرده و توضیح دادم بحث قاقالی لی را در دوره یک که دیگه از ما یک سری چیزهایی را نمی پذیرند ، دیروز اون چیزهایی که می گفتیم شیرین زبانی بود ، امروز از ما معرفتش را هم می خواهند که چی می گوئی ، طبیعتاً اگر ما فکر بکنیم که داریم رفع تکلیف می کنیم در اینصورت لازم نیست که بدانیم که چی می گوئیم و می گوئیم ، می گوئیم بعد هم می گوئیم که ما رفع تکلیف کردیم دیگه چی می خواهید از جانمان ، در حالیکه اینجا صحبت کردیم تمام این مسائل عبادی در سرتاسر دنیا برای همه ، راههایی بوده که انسان طی بکند از طریق اونها به یک چیزی برسد، نه اینکه خداوند نیازمند اون کارهای ما بوده و حالا چشم به راه این است که ببیند ما دولا راست می شویم یا نمی شویم، یعنی در واقع اینها برای ارتقاء خود ما بوده ، این کارها را انسان به دو شکل به آن نگاه کرده، یکی کار مکانیکی که من دولا راست بشوم اون هم از اون بالا تیک بزند اسم من را و دست از سر من بردارد و من را دچار غضبش نکند و فردا هم که نیاندازدم در جهنم، یکبار این تفکر است، یکبار تفکر تعالی است، ما قرار بوده الیه راجعون کنیم، قرار بوده و هست و هنوز هم هست که به تعالی برسیم ، برای بدست آوردن اون چیزهای که لازمه تعالی است یکسری قضایای لازم بوده و ایجاب می شده که ما دنبال یک چیزهای باشیم، مثل همین که خودمان داریم تست می کنیم، اتصال، درک یکسری از مفاهیم معرفتی مثل همین وحدت کیهانی و یکسری اینجور قضایا را ، بنابراین در همه ادیان دنیا پیش بینی های شده برای عام، نه اختصاصاً و نفر به نفر، بلکه عام (ادامه پاسخ این سؤال در مبحث حکمت خمس، زکات و انفاق و صدقه).

**در پاسخ به یک سؤال (خانم) گریه چه موقع منفی است، آیا کلاً فاز منفی است ، از ناراحتی گریه ایجاد می شود ولی ممکن است فاز منفی نباشد یا هر گریه ای فاز منفی است ؛ استاد ؛** نه هر گریه ای فاز منفی نیست، گریه ای داریم که گریه شوق است، گریه ذوق است، گریه ای داریم که گریه حیرت است، یکدفعه شما یک هوشمندی را درک می کنید اون اشکی را شاید به چشمهای شما بیاورد و در مورد بهر حال اولیاء الله این که گزارش هست که اونها هم اشک می ریختند، منتها اشک از چی می ریختند، از این حیرت و تعجیبی که از یافته ها داشتند ، از این دریافتهای خودشان ، اونها هم این مسأله را داشتند ،

اما گریه حزن اشکال اساسی دارد، (إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند- یونس ۶۲) اونهایی که به خدا نزدیک شدند نه ترس و نه حزن هیچکدام از اینها را گفتند که ندارند، گریه دلتنگی که سؤال کردند؛ دلتنگی دوگونه است، گریه دنیوی است و یک دلتنگی هم داریم که بشود ازنی چون پچایت میکند و زجرها پچایت میکند - مولانا یک دلتنگی هست که ما از اصل و یار دور افتادیم ، جدا افتادیم ، مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک پذیرد و قفسی ساخته اند از بدتم - مولانا ، یک عارفی ممکن است دچار یک حالت دلتنگی بشود اما آیا توی فاز منفی می‌رود یا نه، حافظ می‌گوید چون غمت را توان یافت بجز در دل شاد ما به امید غمت خاطر شادمی طلبیم - حافظ ، یعنی می‌دانیم که تو پایت را جایی نمی‌گذاری که غم، اندوه و افسردگی باشد، ما دلتنگ هستیم اما چون این را می‌دانیم لذا ما در شادی و شغف هستیم که در واقع تو بتوانی پایت را بگذاری، چون پایت را در جایی که حزن ، غم و اندوه هست نخواهی گذاشت ، مطر دل نیست جای صحبت اندوه دیو و پیرون رود فرشته در آید - حافظ، شادی و افسردگی با هم جمع نمی‌شود و او پایش را جایی که افسردگی باشد نمی‌گذارد ، افسردگی از جنود شیطان هست.

### بررسی حد بی نیازی در هر زندگی (در عوالم قبلی و بعدی) - حرکت بسوی یکتائی؛

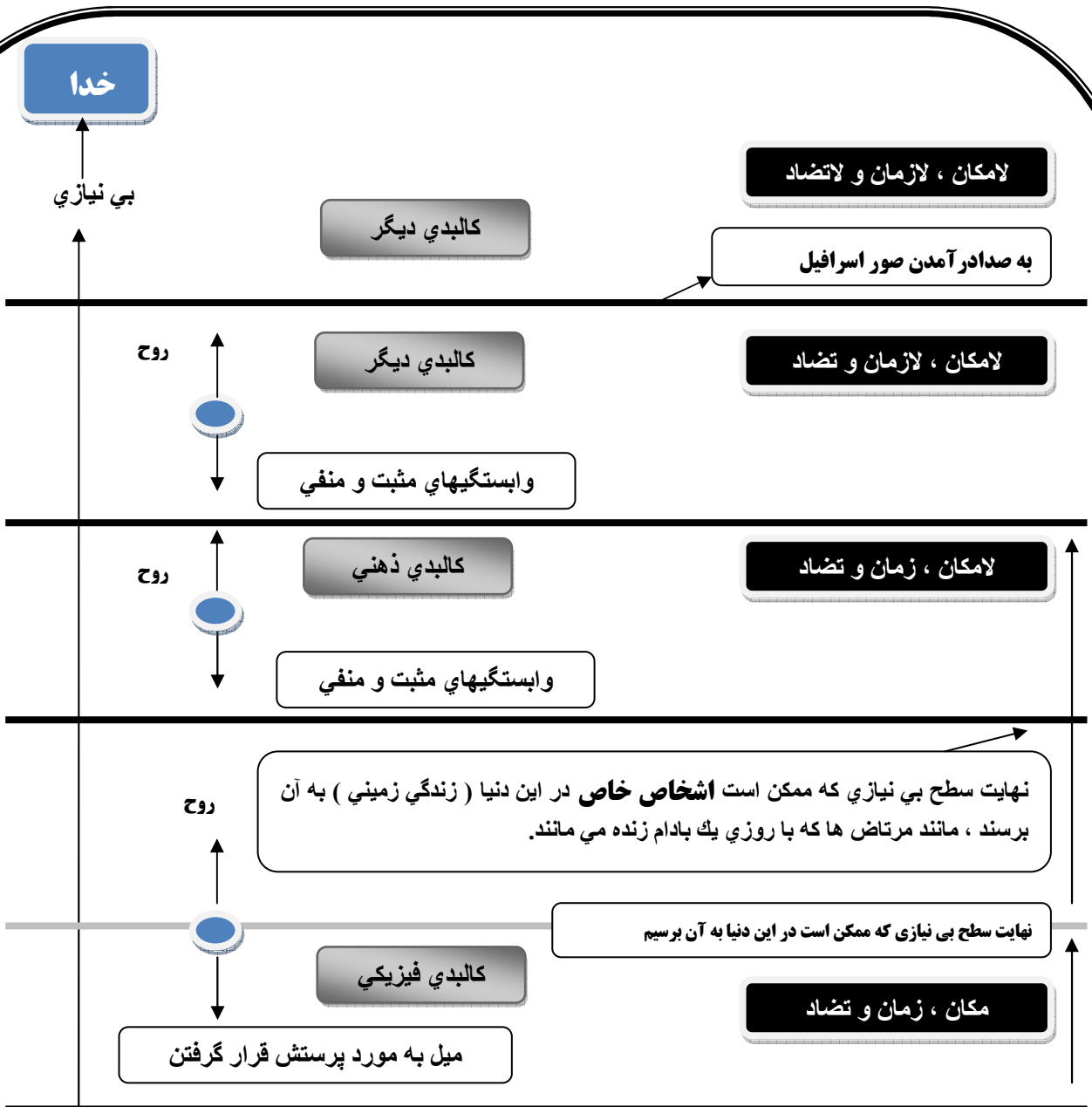
یکی از تعریفهای کمال حرکت از نیازمندی به سمت بی نیازی است ، حالا ما می‌خواهیم بسمت کمال برویم توی این زندگی که الان هستیم بی‌نیازترین حدی که هر انسانی می‌تواند به آن برسد چقدر است، یعنی از بدو تولد (توضیح روی شکل فوق) اینجا را بدو تولد بگیریم چقدر ما می‌توانیم بی‌نیازتر بشویم، یعنی یک نوزاد صد درصد وابسته و نیازمند است، اگر به او نرسند مرده، حالامی‌آئیم بزرگ می‌شویم روی پایمان می‌ایستیم، اما حد بی نیازی ما چقدر است، می‌بینید که هر چقدر بی‌نیاز می‌شویم باز نیازمندیم، نیازمند مسکن هستیم، نیازمند پوشاک هستیم و.... نیازهای مختلفی داریم ، حد نهائی این مسأله بی‌نیازی را تا یک جایی می‌توانیم تجربه بکنیم، پس این حد بی‌نیازی انسان معمولی حالا ممکن است از این بالاتر هم برود، ممکن است مثلاً یک مرتاضی می‌آید سالها ریاضت و زحمت می‌کشد و حالا دقایقی کله‌اش را می‌کند در خاک و نفس نمی‌کشد برای دقایقی ، ولی بالاخره چی، مثلاً با یک بادام زندگی می‌کند در یک شبانه روز ، اما باز هم نیازمند همان یک دانه بادام هم هست، یعنی همین که در مراقبه و هرچی هست باز دارد نگاه می‌کند از این بادام برای امروز چیزی مانده یا نمانده و بعد اگر هم که نمانده در همان حال مراقبه خودش دارد فکر می‌کند که امروز بادام را از کجا گیر بیاورد یا برای فردا او پس فردا چکار کند ، چون اگر اصلاً به اون فکر نکند که اینقدر در اون حالت می‌ماند که بمیرد ولی می‌بینیم که نمی‌میرد پس معلوم می‌شود که بادام را بالاخره تدارک می‌بیند ، پس در همان اثنائی که در مراقبه هست و دارد ۲۴ ساعت تمام می‌شود و زمان بادام می‌رسد او به فکر این است که حالا چه خاکی بسرش بریزد و بادام امروز را چکارش بکند و اگر که یک جا یک ۳۰ تائی تهیه می‌کند باز دارد روز شمارش می‌کند که چند تایش باقی مانده ، بالاخره اینها نیازمندی است ، ضمن اینکه یک نیازمندی را که یک ذره کمش کرده ممکن است نیازهای دیگری را برایش ایجاد کند ، یعنی اینکه مجبور بشود بگوید که خانمها ، آقایان ببینید من کله‌ام را می‌کنم در خاک و نفس نمی‌کشم ، ببینید من در شبانه روز با یک بادام زندگی می‌کنم ، یعنی یک نیازش کمتر شده ، یک نیاز خودنمائی دیگری اضافه‌تر شده ، حالا ممکن است که یک کارهای دیگری هم

باشد که ما تعریفهائی داریم ، نمود عملی ندارد ، مثل تعریفی که در عرفان کردیم ، عرفان هیچکدام از چیزهایش نمود ظاهری ندارد و به رُخ کشیدنی نیست ، مثلاً فرض کنید که این انرژی نوع دوم که همان نیاز به تعریف ، تمجید و ستایش اینها هست ما می توانیم قطعش بکنیم که می کنیم ، یعنی ما نیاز نداریم که بیایند تعریف کنند ، ستایش کنند و... این هم باز یک ذره ، یک مقداری می تواند ما را بی نیاز کند ، بی نیاز از خودستائی و... ، یکسری از چیزهائی که نمود عملی ندارد ، نمی توانید بیائید بگوئید که خانمها ، آقایان ببینید من نیاز به خودستائی ندارم ، چون خودش ضد خودش است ، یعنی خودش می شود ضد خودش ، لذا خلاصه کلام اگر که همه اینها را من حیث المجموع این را هم یک لول (level) در نظر بگیریم ، این می شود حد بی نیازی افراد متعالی ، دیگه تا اینجا می توانند پیش بیایند ، آیا دیگه از این بالاتر می توانند ، بنابراین انسان در این وضعیت کماکان نیازمند است .

تعریفی از کمال و بررسی عمر جاودانه (در این جهان) بر اساس آن؛ لذا یک نتیجه گیری بکنیم ، عمر جاویدان یعنی نیازمندی ابدی ، اگر ما ۵۰ سال زندگی کنیم یعنی ۵۰ سال دنبال گوشت ، مرغ ، تخم مرغ و... دویدیم مفهومش این است ، اگر ۱۰۰ سال باشد چی ، یعنی ما صد سال دنبال گوشت ، مرغ و... این چیزها دویدیم ، اگر شد ۱۵۰ سال یعنی ۱۵۰ سال نیازمند بودیم ، حالا اگر شد ۱۰۰۰ سال یعنی ما هزار سال دنبال گوشت و مرغ و... دویدیم مفهومش این است دیگه ، حالا اگر عمر جاویدان بود چی ، یعنی ابدالدهر نیازمند ، بدو ، بدو ، لذا در طراحی شگفت انگیز الهی اینطور طرح نشده ما نیازمند ابدی باقی بمانیم ، اینجور طرح نشده که ما تا ابد نیازمند باشیم ، خوب این که نقشه هوشمندانه ای نیست که ما برویم ، بیائیم ، بخوریم ، بخواییم و... این نقشه ارزشمند نیست .

### دلیل اختیاری نبودن مرگ

چرا مرگ اختیاری نیست ، چرا که حالا که مرگ قرار است پایان دادن به نیازمندی باشد چرا اختیاری نشد ، می گفتند که کی حاضر است بعد می دیدند ، یکی می گوید صبر کنید من ساختمانم نیمه تمام است ، یکی می گوید من دخترم برود خانه بخت ، یکی می گوید .... و همیجوری هرکسی مینیمم یک بهانه دم دست و نقد دارد که بگوید حالا بروید سراغ این بغل دستی ، من سر فرصت خودم خبرتان می کنم ، بعد خبر کردن همانا و... چون اگر دوهزار سال هم زندگی کرده باشد برود سراغش باز یک چیزی دارد و هنوز یک کار نیمه تمام دارد ، پس همه انسانها در هر لحظه یک کار نیمه تمام دارند ، کسی نیست که دیگه کار را تمام کرده و بگوید من دیگه هیچ کاری ندارم به این علت مرگ اختیاری نیست و دلیل دیگر قانون تولد و مرگ و قانون خستگی، آنتروپی است و عزرائیل همان قانون تولد و مرگ است و ضریب طول عمر داریم ، دیدیم که اگر متعالی باشیم می توانیم عمر را طولانی ترش کنیم ، می توانیم روان و ذهن را شکوفا کنیم ، می توانیم به عزرائیل بگوئیم که حالا بایست ، پشت در بایست ، این عدالت است و عدالت الهی حکم می کند که اگر شما من ، ایشان ، هرکسی یک کاری کرد در زمینه تعالی بتواند بهره اش را ببرد ، بنابراین عزرائیل که در واقع قانون تولد و مرگ است قانونمندی را دنبال می کند که اون را هم جداگانه راجع به آن صحبت خواهیم کرد .



**وابستگیهای مثبت و منفی؛** روح را احضار می کنیم از او می پرسیم که چکار می کنی بسته به نوع وابستگی که در زمان حیات خود در این دنیا داشته است ممکن است پاسخ دهد که در کاخی هستیم و یا در باغی هستیم و زندگی می کنیم و ...

- ویا ممکن است کالبد جسمی شخصی دیگر را تسخیر کرده باشد و در این دنیا ادامه حیات می دهد .
- اما ما نمی توانیم روح افرادی متعالی مانند حافظ و یا مولانا و ... را احضار کنیم زیرا آنها وابستگی مثبت و یا منفی به این دنیا نداشته اند و لذا به زندگی خود رفته اند ، نه دربرخ همانند این دنیا زندگی می کنند و نه در این دنیا جسمی را تسخیر کرده و ادامه حیات می دهند .

## دوره دوم - جلسه پنجم

### عناوین مباحث؛

- حکمت خمس، زکات و انفاق و صدقه.
- مراتب ذکر و شکر وجودی - حس حضور.
- **نردبان خلقت؛**
- شعور ارتعاش بنیادی - شعور زمینه - شعور حیات - شعور تعقل غریزی.
- شعور تعقل اختیاری - شعور عشق.
- تبعات عشق (ذوق و شوق - حیرت و تعجب - وجد و سرور).
- بررسی فرایند وجودی و ورودی‌ها و خروجی‌های نباتات، حیوانات و انسان‌های معمولی و متعالی.
- مفهوم پرستش.

### حکمت خمس، زکات، انفاق و صدقه

#### توضیحاتی در بحث زکات؛

در مورد زکات که بعضیها می‌گویند عُشریه و کلاً بحث زکات؛ در واقع بازگرداندن اونچه که از هستی گرفتیم است، هستی چه چیزهایی در اختیار ما قرار داده که در ما ایجاد رضایت کرده، مثلاً به ما علم داده، زکات علم، زیبایی داده، زکات زیبایی، فرزند خوب داده، احساس رضایت می‌کنیم زکات فرزند خوب، همسر خوب، زندگی خوب، کار خوب، زکات سلامتی، زکات بی‌نهایت از اونچه که هستی به ما داده و ما از آن احساس رضایت می‌کنیم، یک باز پرداختی، یک بازگردانی می‌خواهد، همش بده، بده، این را هم می‌خواهم، اون را هم می‌خواهم.... نباشد و در واقع اونوقت نشان می‌دهیم که ما حواسمان جمع است، هر چه را که هستی به ما بدهد ما نسبت به او آگاه هستیم و فقط انسان طمع کاری نیستیم، خوب انسان همش می‌گوید بدهید، بدهید، اون هم که دارد خوب است صدایش در نمی‌آید، اون هم که کم و کسر است همش می‌گوید که بدهید (در پاسخ به سوالات کوتاه ضمن بحث؛ هر چی، شما ممکن است زکات دانشتان را بصورت پول یا تدریس و یا بصورت هر چیزی که خودتان احساس می‌کنید که جبرانش کردید بدهید - ببینید زکاتش را شما تعیین می‌کنید، شما ممکن است که صد تا یک تومانی بیاندازید در یک صندوقی بگوئید این زکات همسر خوبی که دارم، اونچه که در توان شماست، در یک جایی مثل کتاب مقدس ممکن است که عشریه بیایند میزانش را هم تعیین کنند و بگویند یک دهم درآمدت را، ده درصد بعنوان عُشریه صرف جبران کلی اونچیزهای که هستی به تو داده بکن، کلی، خوب حتی شاید هستی یک چیزهایی داده که ما نمی‌دانیم چیه، یک دهم درآمدمان را (عُشریه) بدهیم برای جبران اونچیزی که هستی به ما داده و بعد این کاری که می‌کند به گردش در می‌آید یعنی پشتش حرکت ایجاد می‌شود، الآن مثلاً مال ماها متوقف است، گرفتیم، گرفتیم روی هم تل انبار شده عبور نمی‌کند ولی این کار به جریان می‌اندازد.

ادامه بحث زکات و خمس در جلسات بعدی؛ نماز، روزه، انفاق، زکات، خمس و... در پشت هر کدام از اینها معرفتی خوابیده، مثلاً فرض کنید در این مورد زکات، می‌گوید اونچه که از هستی می‌گیری در قبالتش یک جبرانی داشته باش، علم گرفتی زکات علمت را بدهی، استعداد داری زکات استعدادت را بدهی، ثروت داری زکات ثروت را بدهی، زیبایی داری زکات زیبایی را بدهی و اونچه که احساس می‌کنی که از طبیعت، هستی در اختیار تو بصورت ویژه‌ای حالا رسیده، بهر شکل، بهر صورتی، سلامتی، زکات سلامتی را بدهی، بنابراین ما از طریق فرضاً زکات یک مراد ه‌ای را با هستی برقرار می‌کنیم و این چرخه متوقف نمی‌شود، دریافت شده، برمی‌گردد، لذا این کمک می‌کند به جاری شدن، جاری شدن موجی از آگاهیها و چیزهائی که هستی با ما در واقع در مراد ه‌ای هست، همه چیزها در واقع همین ماجراست و همین قضایا را قرار بوده که ما بنحوی از انحاء بهش برسیم، اما یک تفکری می‌آید اینها را به عنوان رفع تکلیف عنوان می‌کند، لذا من با کراهت تمام دستم را می‌کنم در جیبم، پولی را در می‌آورم و می‌خواهم که فرض کنید زکاتی را بدهم، می‌خواهم خمسی را بدهم، فرضاً در مورد خمس این هست که برای این که ما فقیری نداشته باشیم، یتیم، مسکین (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيَّ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقِيهِ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان [او] و یتیمان و بینویان و در راه ماندگان است اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز حدایی [حق از باطل] روزی که آن دو گروه با هم روبرو شدند نازل کردیم ایمان آورده‌اید و خدا بر هر چیزی تواناست - انفال ۴۱) یعنی برای اینکه ما مسکین، در راه مانده و بی‌سرپرستی نداشته باشیم، این قضایا تعریف شده، اما ممکن است که ما بصورت رفع تکلیف، یعنی برای جلو گیری از غضب الهی و ترس از مرگ و ترس از جهنم و اینها به این مسائل نگاه نکنیم، خوب این طبیعتاً ارزش معنوی کار از دست می‌رود، یعنی من برای اینکه نیاندازن من را در جهنم می‌خواهم این پول را بدهم، اگر می‌دانستم نمی‌روم جهنم این را نمی‌دادم، اگر می‌دانستم خدا غضبم نمی‌کند، نمی‌دادم ولی این ماجرا فراتر از این است و در واقع قرار است که بدون اینکه من احساس ترس بکنم با میل و رغبت و با همه وجودم در چنین ماجرائی شرکت بکنم، پولی را که من می‌دهم تشعشع منفی سوارش است و هر کس هم که بگیرد یعنی از اون پول خیری نمی‌بیند، چون تشعشع نارضایتی و تشعشع منفی من پشت سر اون پول هست ولی وقتی که اون پول را من با میل و رغبت و برای ارتقاء خودم دارم پرداخت می‌کنم، همه چیز مثبت است و همه چیز در یک فضای مثبتی جریان پیدا می‌کند، مثلاً یکی از دلایل آلودگی به موجودات غیر ارگانیک تشعشعات منفی چیزهائی است که به سمت ما می‌آید (مثلاً زکاتی که به ما رسیده و زکات دهنده با نارضایتی آن را داده)، یعنی این ورودی و خروجی حساب و کتابی دارد و از یک حساب کتابی تبعیت می‌کند و دلایلی که می‌بینیم همه آلوده‌اند یعنی هفت میلیارد انسان همه با هم یک جوری درگیر هستند و همه با هم یک جوری قاطی هستند و خودشان هم همچنین هرچقدر هم دارند احساس خوشبختی نمی‌کنند دلایلی این است که این مفاهیم ارزش خودش را از دست داده، اون هم به این خاطر است که ما در واقع نیامدیم از یک زاویه با آن آشنا بشویم که در نهایت به معرفتش پی ببریم و با میل و رغبت یک حرکتی را انجام بدهیم، اون حرکاتی را که انجام می‌دهیم از روی ترس است فاقد ارزش است و بهره‌ای هم برای کسی که دارد انجام می‌دهد ندارد، چون بر اساس ترس بنا شده، لذا توی این مسیری که ما می‌رویم از ابتدائی ترین مسائل یکی این است که دیدگاه ما نسبت به کارهائی که در جهت ارتقاء خودمان انجام



می‌دهیم در واقع به یک دیدگاه درستی تبدیل بشود و از این بابت شعور الهی هم به ما کمک می‌کند، یعنی آماده هست که انگشت بگذارد، دست بگذارد، مثل همین کاری که در این دوره برای عباداتمان انجام داده و انگشت می‌گذارد، ترمز را می‌کشد و می‌بینیم نمی‌توانیم انجام بدهیم، چرا نمی‌توانیم انجام بدهیم، حتماً علتی دارد دیگه، علتش را باید پیدا کنیم، برگردیم به خودمان نگاه کنیم، با زور انجام می‌دهیم، با کراحت انجام می‌دهیم، بخاطر رفع تکلیف انجام می‌دهیم، حتماً علتی دارد، اینکه می‌پرسند تا کی طول می‌کشد، الآن من آمار گرفتم که شما بدانید که یکسری از دوستان ترمز دستی را خوابانند، ما الآن دوستانی داریم جلوتر از شما کسانی که گزارش به ما می‌دهند کیفیت عبادات ما اصلاً خیلی ارتقاء پیدا کرده، خوب پس اگر اونها را داریم، اینطرف قضیه ما نمی‌دانیم بگوئیم که چقدر طول می‌کشد، بستگی دارد فرضاً این خانم که خودشان اعتراف می‌کنند بخاطر رفع تکلیف است ممکن است همین الآن تصمیم را بگیرند که دیگه بصورت رفع تکلیف نگاهش نکنند، بلکه برای ارتقاء خودشان بدانند، اگر برای ارتقاء خودشان در آن چیزی می‌بینند دنبال نکنند.

### چه نیازی به انجام عبادات به زبان اصلی است

**سؤال خانم؛ اگر عبادات برای ارتقاء خودمان است دیگه چه فرقی می‌کند با زبان خودش باشد یا با زبان عربی جواب؛** هر مطلبی بزبان اصلی خودش گویاست، فرض کنید من الآن یک شعری را از یکی از عرفای ما را می‌خوانم و شما این را بزبان دیگر ترجمه‌اش بکنید، شما وقتی که این را بزبان دیگری ترجمه می‌کنید آیا اون معنی را می‌رساند، **ساقی‌بده جامی زآن شراب رومانی تادی بیایم زین مجاب جهانی - شج‌بانی**، مثلاً این بیت شعر را بیایم ترجمه‌اش کنیم به هر زبانی دیگر آیا همین مطلب را شنونده می‌فهمد، ببینید معنی کردند اما هرگز درکی را که شما از شعر حافظ دارید یک آمریکائی از اشعار حافظ، مولانا یا .... ندارد، یک اشکال ما اتفاقاً سر همین مطلب است که ما با ترجمه کار داریم، یک اشکالی هست که به اصطلاح با آن برخورد می‌کنیم و درواقع شما فرضاً می‌آئید می‌گوئید مالک یوم الدین، ترجمه دارد که مالک روز جزا، البته من می‌خواهم بگویم از این مطالب خیلی داریم یعنی از این مطالبی که درواقع هست که ترجمه است ولیکن باز شدن آگاهی‌اش اصلاً یک چیز دیگر است، اصلاً زمین تا آسمان فرق می‌کند، اشعار هم همینطور هستند، اخیراً نمی‌دانم دوستان به اشعار مولانا، حافظ و غیره مراجعه کردند یا خیر، آیا تغییراتی در درک و فهم پیش آمده بود یا نه، دوستان اخیراً به قرآن مراجعه کردند، آیا فرقی کرده بود یا نه، یکسری از قضایا هست که به ترجمه نیست و لحظه برخورد ادراکاتی پیش می‌آید و ادراکاتی هست که موضوعش با اونچه که ترجمه شده فرق می‌کند و در اشعار هم همین هست، اون چیزی را که روی پله عشق به اصطلاح با آن برخورد می‌کنیم فرق می‌کند با اونچیزی که روی پله عقل می‌خواهد ترجمه بشود، بنابراین لازم است که ما اصل موضوع را دنبال بکنیم، دنبال این باشیم که آگاهی خود اصل موضوع باز بشود، تا ابدالدهر روز جزاست، چیزی تغییر نمی‌کند ولی وقتی می‌خوانید مالک یوم الدین هرآن چیزی می‌آید و اصلش را که می‌گویند درآن آگاهی‌های هست که باید با آن برخورد بکنید و الآن من نمی‌خواهم برویم در این موضوع وارد بشویم چون خودش یک بحث مفصلی دارد و مجبور می‌شویم مواردی را و نمونه‌های را عنوان

بکنیم ولی دنبال این باشیم اصل موضوع اون برای خود ماست ، شما فکر می کنید که خدا نیاز دارد شما بگوئید مالک یوم الدین ، اون سمیع است ، بصیر است ، خبیر است ، شما نگفته می داند که ما گفتیم ، اما اصلاً ما این را برای اون نمی گوئیم ، جالب اینجاست که شما می آئید مثلاً می گوئید بسم الله الرحمن الرحیم ، آیا ما این را به اون گفتیم ، این خطاب به ماست و حالا انشاء الله در دوره های بعد می بینیم که ما هر چه که می گوئیم خطاب به خودمان است و موضوع سوژه و همه چیز ما هستیم ، در اینجا بحث رحمان ، قوانین رحمان ، قوانین رحیم بودن یک مقداری صحبت کردیم ، تا حدودی الآن دیگه باید بدانیم که در همین یک خط چه چیزی نهفته است ، سه بخش بسم الله ، رحمان و رحیم ، رحیم بودن؛ استراتژی حرکت است ، رحمان بودن؛ تسهیلات حرکت است و اینها به چه صورتی ما الآن داریم از رحمان استفاده می کنیم از بخش رحمانیت، تسهیلات حرکت ، از حلقه های رحمانیت استفاده می کنیم، بسم الله؛ بحث تجلیات الهی است که بعداً راجع به آن صحبت خواهیم کرد ، لذا دست نزنیم به اصل موضوع ، خودش را بکار ببریم و برای خودمان بکار ببریم و فکر نکنیم که داریم برای اون می گوئیم ، خوب اینها اشکالاتی است که وارد این نرم افزار ما کردند که دارند این را می خوانند (نماز را می خوانند) که آتششان نزنند ، به جهنم نیاندازندشان و این صحبتها ، بحث جهنم بحثی است که خطاب به افراد خاصی صورت می گیرد ، ببینید الآن اگر بگویند که قانونی وضع شده که آدم دزدی مجازات مرگ دارد ، چند نفر خوشحال می شوند ، در همین جمع ما الآن بگویند که آدم دزدی مجازات مرگ دارد نهایتاً ، خوشحال می شوید یا ناراحت می شوید ، الآن اگر بگویند عبور از چراغ قرمز جریمه اش اینقدر شده چه کسی ناراحت می شود و چه کسی خوشحال می شود ، لذا صحبت از جهنم صحبت خطاب به فرعون است ، خطاب به اونهای است که نقض حقوق بشر می کنند، نقض حقوق دیگران می کنند، هم به خودشان ظلم می کنند و هم به دیگران، من و شما باید خوشحال بشویم که چنین چیزی وجود دارد ، اونجا صحبت می کند خطاب به شما نیست (چرا بلا استثنا است برای همه اون سر جای خودش) اما بحث اینکه یک جاهائی می گوید مو را از ماست می کشیم بیرون و.... خطاب به شما نیست، مگر شما فرعون هستید ، خطاب به اون است که باید باشد تازه این کم است ، این که اینجا گفته تازه کم است ، خیلی باید با شدت بیشتری برخورد می کرد ، شما باید خوشحال باشید ، ما باید خوشحال بشویم که یک حساب و کتابی است ، این خطاب به ما نیست ، لذا بحث رحیم بودنش استراتژی حرکت که شامل مرگ و جهنم است ، مرگ را با هم صحبت کردیم ، قبول کردید که اگر مرگ نبود ما به او نمی رسیدیم ، این جزء استراتژی حرکت است ، یعنی اینجا این رحیم بودن شامل مرگ و جهنم اگر این دوتا نبودند ما هرگز به او نمی رسیدیم ، حالا مکانیزم جهنم را در دوره ۴ باهم صحبت داریم، علت دارد، چرا شیطان سجده نکرد اینها همه سمبلیک است و اگر سجده می کرد ما الآن جهان دو قطبی نداشتیم ، چون سجده نکردنش باعث خلق جهان دو قطبی شد، بنابراین یک سری چیزها هست که ما وقتی خود مطلب را بکار می بریم موضوع فرق می کند، چون انتظار داریم اینها باز بشود، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد و بحث شکر و جودی، حلقه است ، اینها ظاهر دارد و باطن دارد، وقتی به باطنش می رویم اصلاً ماجرا یک چیز دیگر است، یعنی در واقع کلمه به کلمه سمبل است، مثلاً ما می خوانیم خداوند بخشنده و مهربان، خوب بفرمائید خداوند چقدر بخشنده است الآن یک حدی بگوئید ، مثال زدیم پدر ثروتمندی که میلیاردها ثروت دارد مثلاً به پسرش می گوید همه ثروتم مال تو هست ، بیا این دسته چکهایم، این کلید کارخانه ام، این سوئیچ ماشینم،

این کلید صندوق امانات و... همه را بچیند جلوی بچه، این بچه چه کسری از ثروت بابا را می‌تواند استفاده کند، هیچی، خوب پدر آسمانی ما خداوند البته این غلط است که می‌گوئیم ولی برای تشبیه چقدر ثروت دارد، ما چقدر از ثروتش را می‌توانیم استفاده کنیم، محدود، در حد صفر، یعنی نسبت به اون، یک بی‌نهایت ثروت او را نمی‌توانیم استفاده بکنیم، خوب حالا او بخشنده ما را چه حاصل و خیلی مسائل دیگر، پس باید ببینیم که منظور چیه و حد بخشندگی چیه، بخشنده زمانی بخشنده است که بگوید دستت را باز کن، این همه ثروت من، بله همانکاری که بچه بزرگ می‌شود، می‌شود ۱۰ سال، کسر بیشتری از ثروت بابا را می‌تواند استفاده کند، می‌شود ۱۸ سالش کسر بیشتری، یک روز هم می‌آید می‌گوید بابا اون کلیدها را بده، دسته چکها را بده، این را هم بده، اون را هم بده و شما برو بشین دیگه من خودم اداره می‌کنم، مفهوم خلیفه‌اللهی را هنوز نمی‌دانیم، خلیفه‌اللهی یک ماجرای مفصلی دارد، الان آیا ما خلیفه‌الله هستیم، بنابراین وقتی مکانیزم جهنم را متوجه شدیم، بحث خلیفه‌الله را متوجه می‌شویم، اصلاً هدف از این چرخه را متوجه می‌شویم، آیا هدف این است که این طراحی عظیم که دیگر الان یک مقداری با این هوشمندی آشنا شدیم، این هوشمندی عظیم برای این است که ما بیائیم اینجا ببینیم که چه کسی ماشین چه کسی را دزدیده، چه کسی خانه چه کسی را زده و... همین، نه پس نقشه بسیار عظیمی این وسط وجود دارد، ما اون نقشه را متوجه نشدیم و درواقع همه اُبّهت این هوشمندی شده چی، شده هیچی و ما در سطح یک مهد کودک داریم به طراحی خداوند نگاه می‌کنیم که در مهد کودک یک بچه می‌آید می‌گوید خانم این من را هل داد، یکی می‌گوید این اسباب بازی من را برداشت، یعنی در این سطح، اگر ما در این حد به خداوند نگاه بکنیم همه اُبّهت و همه عظمت و نقشه او را نادیده گرفتیم و این خیلی تنزل است برای چنین هوشمندی بزرگی، لذا باید مفاهیم را ماکشف رمزها را داشته باشیم، کشف رمزها ایجاب می‌کند که شما الان با این توضیحی را که دادم اصل موضوع را استفاده کنید (نه ترجمه) اگر ما بیائیم بگوئیم بنام خداوند بخشنده و مهربان آیا دین مطلب ادا شده، مجبوریم بگوئیم بسم‌الله الرحمن الرحیم، نه این که بالا از ما بگوید نه من قبول نمی‌کنم شما به زبان عربی نگفتید، بخاطر اینکه الان زبان عربی شده حافظ اطلاعات و اسرار، مثلاً در مورد شعر حافظ زبان فارسی شده حافظ اطلاعات و اسرار و آگاهی که در اون شعر است، یا در مورد اشعار مولانا، خوب این در سر تا سر دنیا هست دیگه، کسانی که بر مبنای آگاهی مطلب دارند اون زبان شده حافظ اطلاعات و اسرار، بمحض اینکه ترجمه بشود دیگه مطلقاً اون مفهوم را ندارد، عرض کردم بگوئیم مالک یوم الدین آیا یعنی مالک روز جزا، هر کدام از اینها را باز کنیم می‌بینیم اصلاً ماجرا چی بوده و ما از قضایا درواقع چه دریافت و برداشتی کردیم.

**سؤال خانم:** راجع به این قسمت از فرمایش شما که گفتید خود اون عبارت اصلی یک آگاهی و شعور پشتش خوابیده که باید به همان شکل بیان بشود و حالا یک مثال هم زدید که هر کسی در هر جای دنیا که آگاهی بگیرد باید به همان شکل بیان بشود ولی کتابهای را می‌بینیم از نویسندگانی مختلف که وقتی متن اونها را می‌خوانیم کاملاً تشعشع دارد و اثر می‌گذارد ترجمه شده‌اش به فارسی، آیا این به کسی که ترجمه می‌کند بستگی ندارد جواب؛ ببینید در دوره ۷ با شارژ شعوری آشنا می‌شویم و اونجا این مطلب را به آن می‌رسیم که هر چیزی می‌تواند شارژ بشود، شارژ مثبت یا شارژ منفی و این روی چیزهای مختلف خود ما هم مثل کتاب، کارت ویزیت حتی جزوه این مسأله را تجربه کردید و باید بدانیم که این هم یکی از زبانهای مسأله هست، حالا این ربطی خیلی جاها به مترجم ندارد بلکه در نفس این ماجرا قرار دارد، اما چیزی را که من می‌گویم ما ممکن است

یک مطلبی را بخوانیم تشعشعش را بگیریم ولی از نقطه نظر ادبیاتی این اون نمی شود، مثلاً آثار شکسپیر هم ترجمه شده به فارسی و خیلی هم ترجمه های خوبی شده اما آیا این معادل اصل است، مسلماً معادل اصل نیست، من از این نقطه نظر دارم می گویم، پس یک شارژ شعوری است و یک مسأله کشف رمز است، ما ممکن است یک چیزی را بگیریم از آن یا تشعشع مثبت بگیریم یا تشعشع منفی بگیریم اما چه ربطی به کشف رمزش دارد، پس کشف رمزش یک مطلبی است و شارژ شعوریش یک مطلب دیگری است، لذا این در مورد همه متونی که با ادبیات سرو کار دارد صادق است، اعم از شعر، کتب مقدس و هرچه، لازم است که با زبان اصلی مورد بررسی قرار بگیرد، خوب حالا متأسفانه این هم خودش یک مشکلاتی دارد رفتن در عمق یک زبانی از نقطه نظر ادبیات و رسیدن به ریزه کاریهایش، اما در این قضیه ای که ما دنبال می کنیم دانستن زبان اصلاً الزامی نیست بلکه وقتی در معرضش قرار می گیریم می بینیم که مطالب دارد می آید، می دانید موضوعی که در بحث عرفان است بخش نظری دارد و بخش عملی هم دارد، بخش عملی باید ساپورتش کند، اگر ساپورتش نکند در قالب حرف، حرفهای قشنگ در دنیا بسیار زیاد است، خیلی ها حرفهای قشنگی را با بهترین نوشتارها عرضه کردند، اما باید روح داشته باشد، روحش همان عملش است یعنی بتواند در چنگ ما قرار بگیرد حرفها را ما می شنویم، لحظاتی خوشمان می آید، فردا فراموش می کنیم.

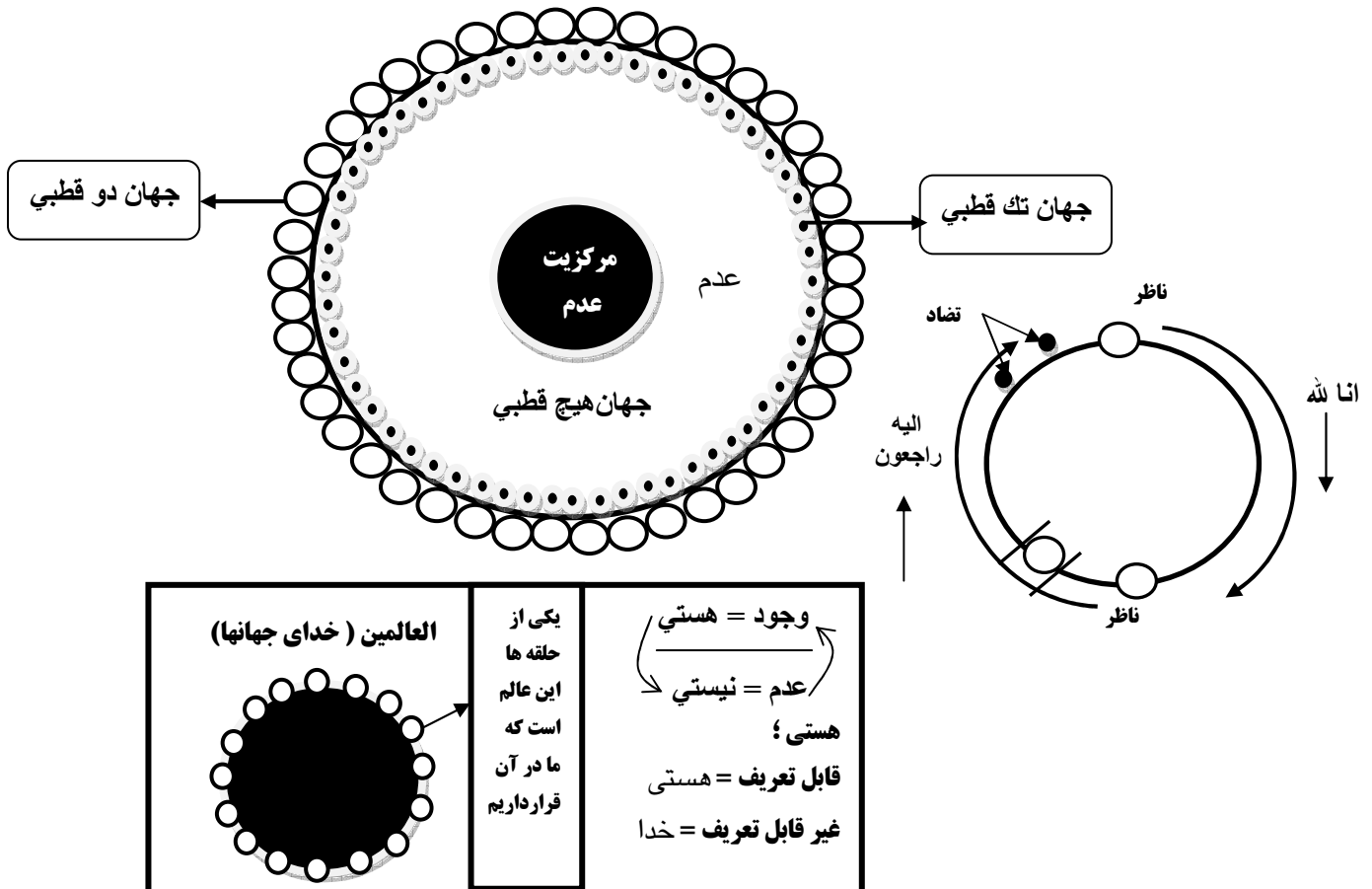
### توضیحاتی در موضوع کفار

راجع به کفار من شخصاً صلاحیت اظهار نظر ندارم، ولی کفر را ما چون معنی از آن داریم در دوره تشعشع دفاعی، پوشانیدن تقدس هر ذره از عالم هستی می شود کفر، پوشانیدن یا هتک حرمت هر ذره از ذرات هستی، فاینما تولوا فثم وجه الله هر چه نگاه کنید وجه الله است، هر جا نگاه کنید به دریا بگوئیم به صحرای بکریم صحرای بکریم به صحرای بکریم کوه دروشت نشان از قامت رعنا توینم - **بیا** نابر این پوشانیدن تقدس و هتک حرمت هر ذره از ذرات هستی از نظر ما می شود کفر، مثلاً بگوئیم آه عجب هوایی، این هتک حرمت یک بخش از هستی است، بنا بر این می شود کفر، حالا کافر کیه، کفار به عبارتی جبرانی است برای اون مسائلی که باعث شده ما در واقع کفر بورزیم، برای جبران ما می توانیم دوباره اونجا یک حرکتی بکنیم که این مسأله را بنوعی آمده باشیم جبران کرده باشیم.

### عدم - جهان هیچ قطبی - جهان تک قطبی - جهان دو قطبی

سؤال آقا؛ در چرخه انا لله و انا الیه راجعون که صحبت کردید، صحبت از این بود که ما جزئی از تجربه خداوند هستیم، این تجربه نیازی بود که بوجود بیاید، یعنی یک سؤالی بود که یک دوستی از من کرد جواب اون را بیشتر می خواهم بدانم که اصلاً نیاز به خلقت چیست؟ جواب؛ ببینید ما این را حالا بعدها صحبت می کنیم، یک مسأله هست که یک تعریف های مقدماتی باید داشته باشیم، مثلاً بحث عدم، از عدم بسوی هستی، هستی، یارب کاروان در کاروان - **مولانا**، راجع به عدم چقدر صحبت کردیم، یک مقدماتی صحبت کردیم که او غیر قابل تعریف است، مطلقاً قابل تعریف نیست، (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ خدا منزّه است از آنچه در وصف می آورند صفات ۱۵۹) او از هر تو صیفی که ما بکنیم مبراست او جدا از اون توصیفات است، لذا ما وقتی که می گوئیم سمیع، بصیر، خبیر و... وقتی می گوئیم او این است تلفیق آیات به ما یک چیزی را می گوید، مثلاً وقتی می گوئیم الیه راجعون، هو الغنی الحمید، بسوی او می رویم، او توانگر و ثروتمند است، یعنی چی، یعنی

می‌رویم بسمت توانگری اویکتاست و ما بسمت او می‌رویم، آیا مفهوم این است که ما وقتی به او برسیم او یکتاست می‌شود دوتا، نه بازهم یکتاست، لذا ما بسمت یکتائی می‌رویم و تمام این قضایای که اونجاست عرض کردم خدمتتان او بی‌نیاز از این صحبت‌هاست، بی‌نیاز از بسم‌الله الرحمن الرحیم است، بسم‌الله برمی‌گردد به ما الرحمن برمی‌گردد به کار ما، رحیم بر می‌گردد به کار ما و حالا اینها را انشاءالله مخصوصاً بحث بسم‌الله را بعداً باز می‌کنیم با همدیگر اونوقت متوجه می‌شویم که درسه کلمه استراتژی، تاکتیک و همه مسائل حرکت در واقع گنجانده شده و دارد به ما عنوان می‌کند لذا یک موضوع است که ما یک عدم داریم و یک وجود داریم، یک مرکزیتی را اگر عدم بگیریم جهان هیچ قطبی، این نقاط قرمز (توضیح روی شکل ذیل) جهان تک قطبی همانی که در انا الله راجع به آن صحبت می‌کنیم.



این ناظر زمان و مکان ندارد و در اینها اشتراک است و جهان N قطبی، دو قطبی، چند قطبی و جهانهای متفاوت، ما در اینجا (توضیح روی شکل) این جهان دو قطبی است و اینجا جهان تک قطبی و اینجا جهان هیچ قطبی است، ما بی‌نهایت حلقه داریم که اناالله و اناالله راجعون است و ما الآن داریم یک تجربه‌اش را فقط دو قطبی روز، شب، خوب و بد و.... را تجربه می‌کنیم و اگر ما تجلی‌الهی هستیم آیا تجلی‌الهی فقط یک جهان هست، فقط همین دو قطب است مسلماً خیر، مسلماً ما بی‌نهایت حلقه داریم و این حلقه‌های یکی از حلقه‌های است که الآن ما داریم تجربه می‌کنیم، مجموعه این قضایا می‌شود علیم، سمیع، خبیر، بصیر، رحیم و.... یعنی وقتی می‌گوئیم علیم یعنی هرچه را بگوئیم او می‌داند، مثلاً اگر بگوئیم قبل از خلقت البته این فرض محال است ولی فرض محال محال نیست، مثلاً اگر بگوئیم که می‌دانست یک لیوان چیه، چی جواب می‌دهیم اگر بگوئیم نمی‌دانست خدا، علیم نبودن است اگر بگوئیم می‌دانست می‌شود همین لیوانی که اینجاست، تک تک چیزها را می‌توانیم بگوئیم که می‌دانست چیه، پس ما واقع هستیم و تک تک ما جزء علم

خداوندیم، یعنی این حلقه‌ها وجود دارد تا ما می‌توانیم بگوئیم علیم، سمیع، بصیر، خبیر، رحیم و... البته توضیحات دیگری هم هست اون هم اینکه شما اینجا هر تصویری بکنید در یک جایی باید وجود داشته باشد یعنی نمی‌توانید چیزی تصور بکنید که وجود نداشته باشد، تصور شما جزء هستی است و باید نمود داشته باشد، اونچه که شما فکر بکنید باید در یک جایی تجربه‌اش وجود داشته باشد، لذا پس می‌شود یک چیز حاشیه که تجربه است، وجود است و یک بخش میانی است که غیر قابل تعریف است، ضمن اینکه وجود خارجی هم ندارد، حالا حداقل در مورد همین حلقه خودمان فهمیدیم که مجاز هستیم، تازه این خود جهان ما بی‌نهایت به موازات خودش مسائلی دارد که برای جاری بودن عدالت باید باشد، تازه این به موازات خودش بی‌نهایت جهان موازی دارد، البته این تعریف من هم الآن ناقص است ولی فقط بخاطر اینکه اینجا خلایی پیش نیامده باشد بدانیم یک چیزهایی هست تا سر فرصت خودش، من فقط می‌خواستم یک جوابی بدهم، الآن من می‌دانم یک سؤالی که کردید شد ده هزار سؤال.

**در پاسخ به یک سؤال (آقا) در خصوص جنتی؛** ببینید جنتی یعنی لامکان، لازمان و لاهربعد دیگری و لاتضاد، یک نقاطی داریم که این نقاط قرمزی (توضیح روی شکل بالا) را که اینجا عنوان کردیم، جهان تک قطبی است یعنی در آن تضاد نیست، خنتی هست به عبارتی یا می‌آفتد اونطرف می‌شود دو قطب، N قطب یا هر تجربه‌ای که قرار است در یک حلقه‌ای بدست بیاید، اینطرفش (جهان تک قطبی) خنتی است، تک قطب است، تضاد قابل تعریف نیست، اونطرف (جهان هیچ قطبی، عدم) که هیچی قابل تعریف نیست، اینجا می‌توانیم تضاد هست یا نیست، اما اونطرف دیگه نمی‌توانیم اسم ببریم.

**در پاسخ به یک سؤال (خانم) در خصوص عدم؛** من وقتی به شما نگاه می‌کنم شما ذات دارید، ظاهر دارید، باطن دارید، یک بعد وجود شما اصلاً نیست، ظاهر است که من را دارید می‌بینید، اما یک بُعد وجودی دیگر من اصلاً نیست، عدم است که بعداً بیشتر راجع به آن صحبت می‌کنیم.

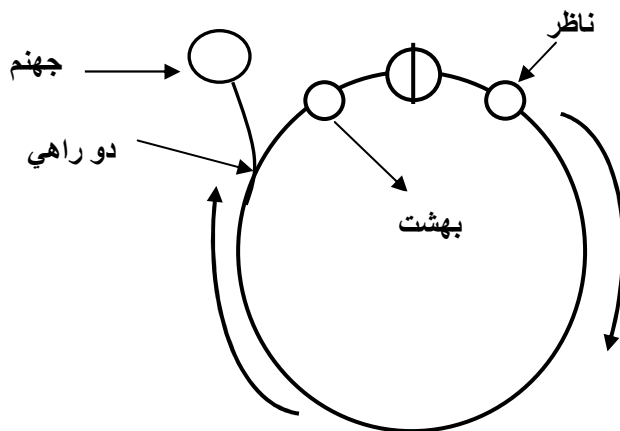
**صحبت‌های خانم در خصوص سؤال فوق الذکر مبنی بر هدف از آفرینش هستی؛** خداوند که نیاز به تجربه ندارد ما حدیث قدسی داریم که خداوند می‌فرماید من همه هستی را آفریدم برای اینکه.... (كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيَّ أُعْرِفَ، من گنجی پنهان بودم، خواستم شناخته شوم، لذا بندگان را آفریدم بکار الانوارج ۸۴ ص ۱۹۸). استاد؛ کنت کنزاً کنت مخفياً و بعد مسأله دوم که بهشت در لامکان است، بهشت در مکان و زمان است، مکانش اعلیٰ علین و زمانش یوم الحشر است اما ما علمان ناقص است و به اون نرسیدیم.

**صحبت‌های استاد؛** ببینید وقتی گفته می‌شود بهشت، طبیعتاً ما محل تصور می‌کنیم ما جا تصور می‌کنیم، مثلاً وقتی گفته می‌شود جهنم ما جا تصور می‌کنیم، این بخاطر این است که ما همه چیز را با زمان و مکان تصور می‌کنیم، در حالیکه جهنم یک کانالی است از آگاهی و باید سر جای خودش با هم یک صحبت‌های را داشته باشیم مثلاً آیانندگی بعدی ما مکان دارد، در آن مکان هست، الآن شما با کالبد ذهنی که صحبت می‌کنید نیاز به مکان دارند، نیاز به مکان ندارند و زندگی بعد از اون نیاز به زمان هم ندارند و این ماجرائی که اتفاق می‌آفتد تحت عنوان جنات (بهشت در کثرت) و بعد تا بیاید به رضوان (بهشت در وحدت) خاتمه پیدا بکند و بعد به جنتی در لامکانی و لازمانی است که اتفاق می‌آفتد اما برای اینکه کلاً انسان متوجه بشود اونجا بعنوان جا و مکان معرفی شده که یعنی جهنم بد جایی است، بهشت.... چیه هست. ادامه سؤال آقا؛ این موردی که این خانم فرمودند (منظور اون حدیث قدسی) جواب بی‌نیازی نمی‌شود؛ جواب؛ جواب

بی نیازی نمی شود چون می گوید کنت کنزاً کنت مخفياً ، گنجی بودم پنهان می خواستم آشکار بشوم شما را آفریدم ، خوب یکی می گوید بفرمائید که چه نیازی داشتید که آشکار بشوی که حالا ما را آفریدی یا برای آشکار شدن خودت چرا ما را در دردر انداختی و خیلی صحبت های دیگر ( خانم ؛ اینها جزو قسمتهای گنگ عرفان است ) استاد ؛ بله همین را می خواهم خدمت شما عرض بکنم ، اینها را که من به اختصار و ناقص خدمت شما عرض کردم برای این است که یک آبی روی این آتش بریزیم و بدانیم که یک ماجرائی هست ازلی و ابدی و یک چیزهائی در واقع هست ، حالا ما نمی توانیم دقیق تشخیص بدهیم ، لذا یک مسأله ای دیگر که من خدمت شما مقدمتاً عرض بکنم الان که ما اینجا هستیم صحبت از چی می کنیم ، صحبت از نیاز می کنیم ، در این چرخه ای که می رویم بسمت بالا قبول کردید که هرچه بسمت بالا برویم نیاز ما کمتر می شود ، هرچه ما بسمت بالا می رویم نیاز ما کم ، کم و کمتر و اونجا به صفر می رسد ، علت کم شدن نیازمان این است که تضاد به سمت صفر میل می کند ، ما اونجا دیگر تضادمان به صفر میل می کند همان جنتی ، زمانیکه ما تضادمان به سمت صفر میل کرده آیا می توانیم صحبت از نیاز بکنیم ، وقتی به اونجا می رسم می بینیم که اصلاً نیاز نبوده ، اصلاً نیاز مفهوم ندارد ولی ما که اینجا پائین هستیم با تضاد دست به گریبان هستیم ، نیاز مطرح می شود ، عدالت مطرح می شود ولی وقتیکه اونجا می رسم هیچکدام از این چیزها قابل تعریف نیست ، دیگه نمی توانیم بگوئیم که نیاز ، لذا راه حل این مسأله رسیدن به اونجا هست ( لا تضادی ) وقتی می رسم به اونجا صورت مسأله پاک می شود ولی ما در این عالم تضاد چون درگیر تضاد هستیم این سؤالات ذهن ما را اشغال می کند .

**در پاسخ به یک سؤال (آقا) در خصوص اینکه گناهکارها کجا سؤال و جواب می شوند؟ استاد ؛** همانجائیکه همه ما سؤال و جواب می شویم ، برای اینکه قرار هست همه ما از اونجا (از جهنم) رد بشویم ، اون سؤال و جواب مفهوم خاصی دارد ، اون سؤال و جواب شکل خاصی است که راجع به آن صحبت می کنیم ، اما اگر غیر از این شما فکر بکنید ، فکر بکنید که باید تمهیدات ویژه ای برای یک عده ای بکار برده بشود یا فرض کنید اینجا جهنم است و اینطرفش اینجا بهشت است ( توضیح روی شکل ذیل ) و می آیند اینجا یک دوراهی است .

حلقه انا لله و انا الیه راجعون



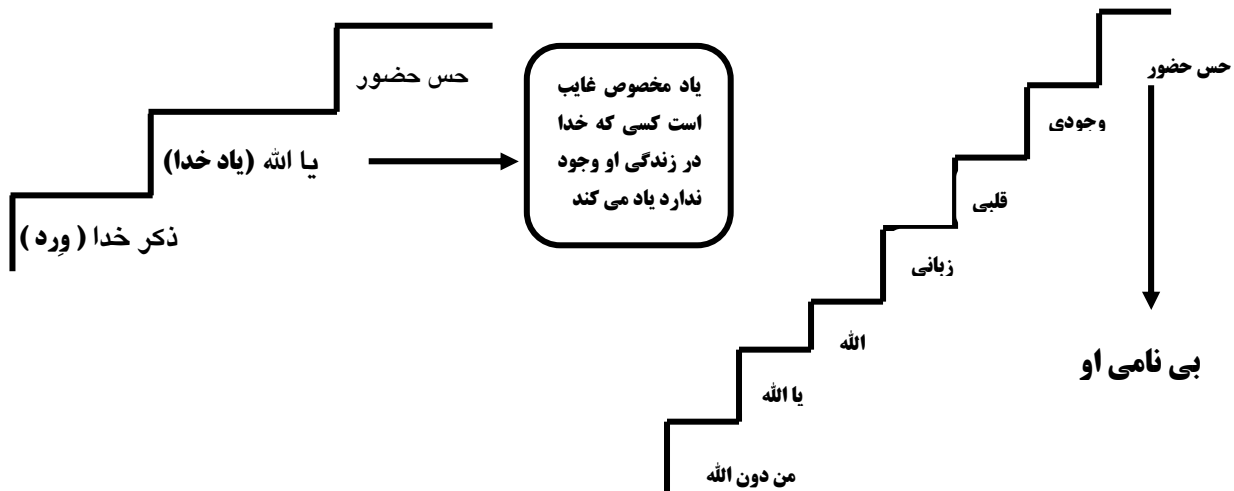
و یک عده ای می آیند در بهشت ، یک عده ای می روند در جهنم ؛ اینطوری تصور می کردند دیگه تا حالا اینطوری تصور شده ، در حالیکه اینجوری نیست ، اول جهنم است ، بعدش بهشت است ، یعنی اون مکانیزم باید انجام بشود که خلیفه الهی قابل انجام بشود ، در غیر اینصورت ما از از اینجا شروع کردیم (آغاز حرکت در حلقه انا لله و انا الیه راجعون)

آمدیم رسیدیم به یک دو راهی، اینجا (جهنم) ناخالص است و اینجا (بهشت) خالص است، اینجا ناخالص است و این ناخالصی تا همیشه قرار است بماند دیگه، خالدون فیهاست، چه اینجا یعنی جهنم و چه اونجا یعنی بهشت، چون در لامکان و لازمان است لذا همه در اینجا احساس زمان ندارند، ابدی به نظر می آید، خالدون فیها به نظر می آید، بنابراین اینجا یک ناخالصی داریم، این ناخالصی از کجا آمده از اینجا (از آغاز حلقه انالله) آمده و چه چیزی را می رساند، می رساند که نعوذ بالله در اینجا (آغاز حلقه انالله) ناخالصی وجود داشته است و هدف از این چرخه خالص سازی بوده و درجه خلوص می خواسته برود بالا، این چرخه طراحی شده تا بیاید اینجا ناخالصی اش را بگذارد کنار و خلوصش را بردارد ببرد، آیا چنین چیزی هست، نعوذ بالله اونوقت این نشان می دهد که پس در وهله اول اینجا (در آغاز حلقه انالله) یک ناخالصی بوده و هدف از این چرخه این بوده که ناخالصیها کنار گذاشته بشود و چنین چیزی محال ممکن است، هرچه که آمده از اینجا از آغاز حلقه انالله آمده و در طراحی اشتباهی هم صورت نگرفته، لذا الیه راجعون عمومی است، اختصاصی نیست، الیه راجعون وعده ای است که یعنی بالاترین نویدی است که به ما داده شده که (يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَيَّ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ اى انسان حقا که تو به سوی پروردگار خود بسختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد - انشقاق ۶) بسمت پروردگارتان بر می گردید، دوتا نظریه است، الآن من دوتایش را خدمت شما گفتم، شما یا این را قبول می کنید که یک ناخالصی وجود داشته و این ناخالصی دیگه اضافه نمی شود و بعد من از شما سؤال می کنم که این ناخالصی از کجا آمده، اکتساب بدون مداخله بالا، پس وجودی مستقل توانسته از او جدا بشود، ناخالص بشود، چه جوری ممکن است، ببینید یک چیزی هست که مسیر طرح اوست، راه رهبر و رهرو یکیست، راه کیه، از کجا آمده که ما این را می گوئیم ارض، ارض دو معنی دارد یکی زمین و یکی مسیر، این ارض را خودش طراحی کرده و مابینش را هم خودش طراحی کرده، همه چیز طراحی خودش است، فقط ما در این چرخه کار آزموده شدیم و به کار آزمودگی رسیدیم همین، هرچه داریم می رویم بالا این کار آزمودگی ما بیشتر می شود تا در جهنم اون پاکسازی صورت بگیرد، یک مکانیزمی تحقق پیدا بکند، یک امتزاجی صورت بگیرد و بعد از اون ما برویم تجربه جنات، عدن، رضوان را داشته باشیم.

در پاسخ به یک سؤال (خانم) در خصوص اینکه آیا پیامبران هم جهنم را تجربه می کنند؟ استاد: ببینید اینجا من صاحب نظر نیستم ولی می گوید که (وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا هیچ کس از شما نیست مگر [اینکه] در آن وارد می گردد این [امر] همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است - مریم ۷۱) هیچکدام از شما مگر اینکه وارد بشوید دیگه حالا شما خودتان بروید ببینید که ماجرا چگونه است.



مراتب ذکر و شکر وجودی - حس حضور



در پاسخ به یک سؤال (خانم) در مورد شکر وجودی توضیح بدهید؟ استاد؛ بله ببینید در مباحثی اصولاً یک مراتبی می توانیم داشته باشیم مثل ذکر یا مثل همان شکر وجودی که من خیلی مختصر اینجا می گویم تا سر فرصت خودش باز شود و اون اینکه مطلبی می تواند از زبان شروع بشود، مثل مثلاً ذکر در ابتدای قضیه می تواند ورد باشد، ورد یعنی تکرار، تکرار بکنیم تکرار یک مانترا، یک ذکر و بعد از یک ارتقاء بیائیم بگوئیم که در واقع این ذکر یاد خداست **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** - ۲۸، ترجمه می کنند که با یاد خدا دلها آرامش پیدا می کند؛ اما یاد مخصوص غایب است، حاضر را هیچ وقت ما یادش نمی کنیم، آیا اون چیزی که حاضر باشد و ما اون را حاضر بدانیم می گوئیم یادش می کنیم، چیزی را می گوئیم یادش می کنیم که غایب باشد، یا از نظر ما غایب محسوب بشود یاد شاملش می شود و ما هرگز برای حاضر نمی گوئیم که یاد می کنیم، لذا چی می شود اگر ما بگوئیم یاد خدا یعنی خدا غایب است و ما هم داریم یادش می کنیم، یعنی بطور پنهانی ما حی و حاضر بودنش را تحت الشعاع قرار دادیم و در اینجا اصل ماجرا از نظر ما منتهی می شود به حس حضور، این حس حضور است که مطلوب ماست و دنبالش هستیم، حالا در همه عبادات در جهان، در همه فرمها و طرق مختلف دنبال چی هستند، دنبال یک حس حضور هستند، یک چیزی است که غیر قابل تعریف است و این مسأله چیزهای مختلف دیگر هم دارد مثلاً این ورد، این ذکر که از من دون الله شروع بشود، بعد بشود یا الله، بعد یا اشاره به دور است بشود الله، بعد بشود الله زبانی، بعد بشود قلبی، بعد بشود وجودی و بعد برسیم به بی نامی او، بنا بر این اینها پله های مختلف و در یک جایی بر فراز اینجا همه وجودمان دارد اون را داد می زند ولی در یک جایی اصلاً نام دیگه کاربرد ندارد یعنی اگر بگوئیم الله با اون تعریفی که کردیم اونچه را که داریم اسم می گذاریم دوباره یک اختلافی دارد با خودش، خودش بی نام است، این دوره را اینطور شروع کردیم که به نام بی نام او بیا تا شروع کنیم و در واقع او نام ندارد، این نامها قرار دادهای زمینی است که بسته شده تا ما بدانیم که راجع به کی می خواهیم صحبت بکنیم، پس یک مرتبه ای هم هست که در واقع به همانجا می رسیم (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ خدا منزه است از آنچه در وصف می آورند - صفات ۱۵۹) اونجا می رسیم که او از هر چی که توصیف کنیم، هر چی نام بگذاریم میراست و جداست، خوب حالا شکر ممکن است زبانی بشود، قلبی بشود و وجودی بشود و ممکن است که

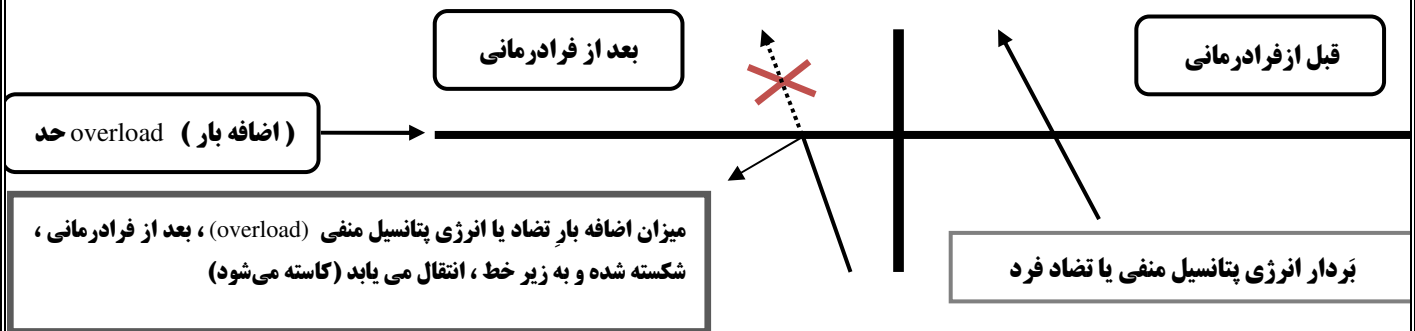
از این هم فراتر باشد، یعنی نتوانیم بگوئیم آیا وجود ما او را در برگرفته یا او وجود ما را در برگرفته و یا ادغام شدیم و فراتر از وجود است، یعنی یک جایی مرز اینها همیشه یک جایی دارد که دیگه اونجا غیر قابل تعریف است، یعنی یک کسی می گوید همه وجودش را شکر گرفته ولی در یک صورتی هست که نمی دانی تو اون را گرفتی یا او تو را گرفته، یعنی یک چیزی فراتر از این ماجراها وجود دارد که باز نمی توانیم تعریفش بکنیم، بنا براین یک اشارات کلی می کنیم، دوستانی که احساسهای دارند می دانند یک چیز غریبی در اونها هست که آگاهیش دارد به اونها می گوید که ما شکر شما هستیم، شکری هستیم از وجود شما بدون اینکه نیاز به کلام باشد، دوباره سؤال بکنم، چند نفر از دوستانمان این تجربه را به آن نزدیک شدند، درواقع این هم یکی از اون چیزهایی است که در مسیر برای ما پیش می آید و دنبالش هستیم که در واقع ندانیم مائیم که می گوئیم یا اوست که می گوید و اصلاً فقط این میانه مائیم و یک موج شعف و شادی بی علت، یعنی علتی برای شعف در این حالت وجود ندارد ولی می بینیم که یک شادی قلبی، وجودی نمی دانیم هرچه اسم رویش بگذاریم اشتباه است ولی یک شعف و شادی درونی ما را احاطه کرده، خوب بیشتر از این کلام یاری نمی دهد (سؤال ضمن بحث خانم)؛ آیا این نشانه از خبر خوب نمی شود در این موقع؛ استاد؛ نه اصلاً ارتباطی به خبرها، بازیهای که نمی خواهم بگویم کودکانه، بازیهای انسانی، ما نشستیم منتظر خبریم، خبر خوبی بیاید، خبر اینجوری بیاید، این مستقل از خبر است، می خواهد خبر خوب بیاید، خبر بد بیاید، کسی که در این حالت است از سر مستی این قضیه بر خوردار است ربطی به خبر خوب و بد ندارد (ادامه سؤال ضمن بحث خانم)؛ این همان حالت قبض و بسطی است که عرفا می گویند؛ استاد؛ بالاخره با یک زبانهایی بله دارند صحبت می کنند، همین چیزهاست دیگه، صحبت از یکسری شعفهای هست که چنان مستم من امروز که از چنبر برون جستم من امروز، یعنی یک چیزهای می گویند که شاید همین احساسها هست، ما دقیقاً هم نمی دانیم بعضی از مواقع مسائل اونها را ولی در واقع از همین قضایا ناشی می شود.

در پاسخ به یک سؤال خانم) راجع به ترمز دستی، چطوری ترمز دستی را بخوابانیم؟ استاد؛ درمورد بحث ترمز دستی که ما چطوری بخوابانیم آن را، خوب نیاز دارد که خودمان را چک کنیم، خودمان را بهتر می شناسیم و این که برای رفع تکلیف است از زور اجبار است، از ترس است، ترس از قبر، ترس از مرگ، ترس از جهنم، ترس از خدا و اینها و خلاصه اگر هیچکدام از اینها هم نیست ما معرفت چیزها را ممکن است ندانیم که چیه، لذا همین که می خواهیم دنبال معرفتش هم باشیم اینها همه درست می شود، بنا براین چک کردن خودمان و ببینیم انگیزه ما چیست و ما دنبال چی می گردیم، اینجا لطف الهی هم که شامل حال ما هست و دارد کمک می کند، ببینید این مطلب خیلی مهمی است که اشکال ما را آشکار بکند و گرنه ممکن است سی، چهل سال با خیال راحت برویم جلو و فکر کنیم که چه می کنیم و بعد از سی، چهل سال، یک دفعه می بینیم که ای دادو بیداد، خوب این بهتر نیست که لطف کردند همین الآن نشان دادند و شما هم که معترف هستید که بله من عبادتم از این بابت بوده، بنا براین مسأله حل است دیگه و این کمک شده و لطف بزرگی است.

در پاسخ به یک سؤال (خانم) در خصوص اینکه در ایشان ارتعاش در بدن تداوم دارد؟ استاد؛ در مورد همفازی کیهانی این وایبرشن و ارتعاش را گفته بودیم و شما الآن در طول بدنتان هست، در واقع اینکار ادامه دارد و با پایان دوره هم تمام نمی شود، توجه بکنید دوستان یکی از ارتباطات دائمی ما همفازی کیهانی است، چون به اون چیزهایی که درونش است شدیداً و عمیقاً نیازمندیم و درک همفازی کیهانی خودش یعنی همه چی، لذا با پایان دوره تمام نمی شود، مثلاً ما در فرادرمانی یک لایه گرفتیم اون مال ماست، حالا هرروز بیایم یا نیایم، یا همفازی کالبدی در این دوره تمام می شود یا مثلاً کنترل ذهن در دوره ۳ یک استارت خورد تمام است دیگه بعد از اون باید ۲۴ ساعته استفاده بکنیم، این ارتباط نمی خواهد که بگوئیم من می روم در ارتباط کنترل ذهن، همین که استارت خورد یعنی مال ماست، اما همفازی کیهانی را ما خیلی به آن نیاز داریم، اسکن دوگانگی که سؤال کردند اون هم خاتمه پیدا می کند، یعنی یک جایی می رسیم می بینیم که دیگه در واقع چیزی ندارد و اون منظور حاصل شده، این که سؤال می کنند ارتباط را حس نمی کنند، فقط ارتباطها را برقرار بکنید شکستن اون قفل ذهنی انجام بشود بقیه اش مسأله ای ندارد و کار انجام می شود، حصول نتیجه ربطی به احساسش ندارد، دوم اینکه بعضی از افراد برنامه ضمیر نا خودآگاهشان ممکن است یکباره تغییر بکند، ممکن است بعضی ها پله پله عقب نشینی بکنند، یعنی می آید در ابتدا فرضاً در مقابل فرادرمانی می گوید چنین چیزی نمی شود ولی نگاه می کند می بیند که دارند انجام می دهند، یک پله عقب می نشیند، یک مرحله عقب نشینی می کند، می گوید خوب من متقاعد شدم که این می شود، بعد می گوئیم با پایان نامه ارتباط برقرار کنید، می گوید این دیگه نمی شود، آخه مگر با یک مقوا می شود ارتباط برقرار کرد، بعد می بیند که نه این هم می شود و متقاعد می شود، بعد می گویند که همفازی کیهانی که ما بفهمیم که با هستی تن واحده هستیم، می گوید این دیگه اصلاً نمی شود، چطور من با ایشان تن واحده هستم، چطور من با هستی تن واحده هستم، درک اکوسیستم، دنیای علم می گوید هر ذره ای به ذره دیگر وابسته است ولی خوب اونجا درک عرفانی که ندارند و یک جور دیگر می بیند ولی در اینجا موضوع این است که ما این را درکش کنیم، می گوید دیگه نمی شود، این را دیگه قبول نمی کنم، اون دوتا اون سه تا را قبول کردم ولی این را دیگه قبول نمی کنم، مثلاً می گوئیم همفازی کالبدی، هاله ها را ببینیم، تغییر چهره ببینیم، نبودن مان، بودنمان، عدم مان را وجودمان را اینها را همه را با هم نگاه کنیم، می گوید این دیگه محال ممکن است، اون دو سه تا را قبول کردم، این یکی را امکان ندارد مگر می شود چنین چیزی، که ما تغییر چهره داشته باشیم، نفرت زیادی باشیم، حالا شما می بینید که یک دوره دیگر شما ارتباطهای دوره دیگر را متوجه نمی شوید ولی مال دوره دو را متوجه می شوید، یعنی با یک اختلاف فازی هست، الآن این سرکار خانم می فرمایند که من قبلاً متوجه نمی شدم امروز متوجه شدم، یعنی ایشان با یک اختلاف فازی به ما پیوستند از نقطه نظر احساسش و گرنه ایشان از همان جلسه اول در ارتباط بودند، شما هم بودید، همه بودند.

در پاسخ به یک سؤال (خانم)؛ در مورد کسانی که رفتارهای دوگانه شان بیش از حد نرمال باشد؛ در مورد کسانی که تضادشان در رفتارهای دوگانه بیش از حد باشد اون Over load را در فرادرمانی بر می دارند، می ماند اون حدی که خطر ساز نیست ولی برای یک عده فراموش نکنید که در فرادرمانی اصلاً لازم است که در دم اون انرژی پتانسیل منفی که Over load ایجاد یک انفجار می کند اون را یک سوپاپ بکشند تخلیه بشود، طرف یکخورده آرام بشود تا سر فرصت،

برای بعضی‌ها که رفتار دوگانه بیش از حد معمول دارند حرص می‌خورند ، خود خوری دارند و... اونها زودتر از حد معمول یک کارهای انجام می‌شود.



در پاسخ به یک سؤال (خانم)؛ در این خصوص که گفتید توضیحش را در دوره های بالاتر می‌دهید که چرا چند نفر می‌بینیم در نگاه به پایان نامه؛ ما راجع به عدالت الهی در تضاد شدیدی هستیم، ۷ میلیارد انسان در تضاد شدید نسبت به خداوند هستند، آیا اون اعتراضات ما موجه است، از نظر خودمان چرا بله موجه است که معترض هستیم، اگر می‌دانستیم که موجه نیست که مطرح نمی‌کردیم، بعد یک موضوع دیگر همه در مقابل عدالت الهی زیر چتر این عدالت یکسان هستند یا نیستند، هستند، حالا ما در واقع یک جایی عالم بالا را مورد محاکمه قرار می‌دهیم، اول ما محاکمه می‌کنیم در یوم المجادله ، در یک مجادله‌ای ما ابتدا بالا را محاکمه می‌کنیم که چرا اینجوری ، چرا به ما ظلم شده ، خلاصه هر کسی یک چند دوجینی مطالبی که بخواهد در رد عدالت الهی و برای محکوم کردن اون بکار ببرد در اختیار دارد ، همین الان هر کدام از ما داریم یا نداریم ، داریم ، لذا پاسخی باید به ما داده بشود ، اگر پاسخی به ما داده نشود یعنی اینکه من زور دارم می‌گویم که شما اینطوری باشید، حق اعتراض هم ندارید که خوب این شاخصی برای عدالت نیست ، عدالت یعنی اینکه من پاسخ می‌دهم، من جوابگو هستم، پاسخ می‌دهم ، لذا پاسخ ما در اونجا به شکل خاصی وجود دارد که با این که شما مشاهده کردید (منظور در مشاهده پایان نامه و ارتباط همفازی کالبدی) ارتباط دارد ، مثلاً یک نابینا ممکن است بگوید که به من ظلم شده ، من اگر چشم داشتم موضوع کمال را پیدا می‌کردم ، چه باید به او جواب بدهند ، شما جای خدا اونجا باید پاسخ بگیرید ، یا اونمی که چشم دارد می‌گوید خوش بحال این که نا بینا بود ، این نابینا بود فرصت چشم چرانی نداشت ، توی خودش بود ، این بهتر می‌توانست کمال را پیدا بکند ولی من چشم داشتم صبح تا شب بالاخره وقتم گرفته شد و پیدا نکردم ، خوش بحال این ، به من که چشم دادید شما ظلم کردید ، یا خوش بحال این بچه که بدنیا نیامده از دنیا رفت و اون هم که در اون حالت است می‌گوید که خوش بحال این که ۱۲۰ سال زندگی کرد، خوب چه جوری باید جواب بدهند، آیا با هر کدام از این سؤالات خدا محکوم می‌شود یا نمی‌شود ، اما این جواب دارد ، جوابش این است که می‌گوید خوب تو اگر چشم داشتی کمال را پیدا می‌کردی پس این فرصت را باید داشته باشد در واقع ما الان مجاز هستیم یا نیستیم ، میلیاردها مثل این مجاز با هم مجاز است دیگه ، وجود خارجی ندارد ، لذا اگر فرض کنید او با اون هوشمندی و توانائی بگوید بسیار خوب تو الان چشم داری و در هر جایی که می‌خواهی منظورم در هر زندگی قرار داری ببینیم چکار می‌کنی، آیا این امکان می‌تواند باشد یا نمی‌تواند باشد ، یعنی از نظر قدرت و هوشمندی او می‌تواند باشد یا نمی‌تواند باشد ، بنا براین من چند تا مجادله دارم ، شما چند تا مجادله دارید ، از نظر

ناظری که در لامکان و لازمان در یوم المجداله من این سؤال را می‌کنم از نظر اون الآن به موازات من جواب من دارد با من می‌آید جلو و اونجا این جواب در آستین است تا بگویم چرا اینطور می‌گوید بیا اون کانال را نگاه کن ، این کانال را نگاه کن و... و لذا هر کدام از ما چند نفریم ، نمی‌دانیم چند نفریم شاید خیلی زیاد ، البته بعدها اینها را باید باز کنیم، در این فرصت فقط می‌شود گفت که موضوع چیه ، یعنی در واقع آبی روی آتش بریزیم ، عدالت الهی جاری است ، با یک مکانیزمهایی که حیرت انگیز است و ما نمی‌دانیم چون ما نمی‌دانیم فکر می‌کنیم که تا برسیم اونجا در دم محکومش کردیم، در حالیکه اون سؤالی که من می‌خواهم اونجا مطرح بکنم، جوابش الآن دارد با من می‌آید جلو، می‌گوید بیا اینجا چشم داشتی، اونجا اون بودی و.... تناسخ هم نداریم ، کانالهای موازی داریم قبلاً کشیدیم شکل را گفتیم که این حلقه خودش جهانهای موازی دارد ولی تناسخ نداریم.

**در پاسخ به یک سؤال ؛ در خصوص چگونگی دسترسی به اطلاعات جهان هستی ؛ دسترسی به اطلاعات از طریق اشراق و ادراک است ، نه برای آدمی که دارد از توی کوچه رد می‌شود بفهمد معما چیه ، ما آمدیم که این معما را پیدا بکنیم ، لذا برای فهم و درکش باید بیاییم در مسیر خودش تا درکش کنیم، اصولاً هیچ چیزی محرمانه نیست ، اسرار ما نداریم ، اسراری نیست یک معما هست، باز اسم معما رویش نیست، یک صورت مسأله است ، ما آمدیم جوابش را پیدا بکنیم و السلام ، لذا یک کسی این صورت مسأله را می‌خواند و دنبال جواب است و یکی اصلاً نیست و اگر قرار بود هلو برو تو گلو و از ابتدا به ما گفته بودند که دیگه معما حل شده بود دیگه مشکل نداشت ، اما ما الآن آمدیم شما یک رویت می‌کنید ، الان ایشان یک رویتی کرده بود(یکی از حاضرین) و سر یک دو راهی قرار می‌گیرد بگوید خیالات است یا به آن توجه بکند، یا آگاهیهای بعدی ، بگوئیم خیالات است یا آگاهی است و بعد بتوانیم حل و فصلش بکنیم ، قدم به قدم اینها در واقع آماده است که شبکه مثبت اینها را به ما بگوید، کی ما دنبالش بودیم، می‌خواهد این اطلاعات را در اختیار ما قرار بدهد ، اطلاعات هستی محرمانه نیست و این که گفته می‌شود آنان که اسرار حق آموختند مهر کردند دهانش دوختند اصلاً ماجرا اینها نیست، اسرار مال ماست که در این حرکت هستیم و هیچکدام از اینها این نیست که قرار باشد به ما نگویند .**

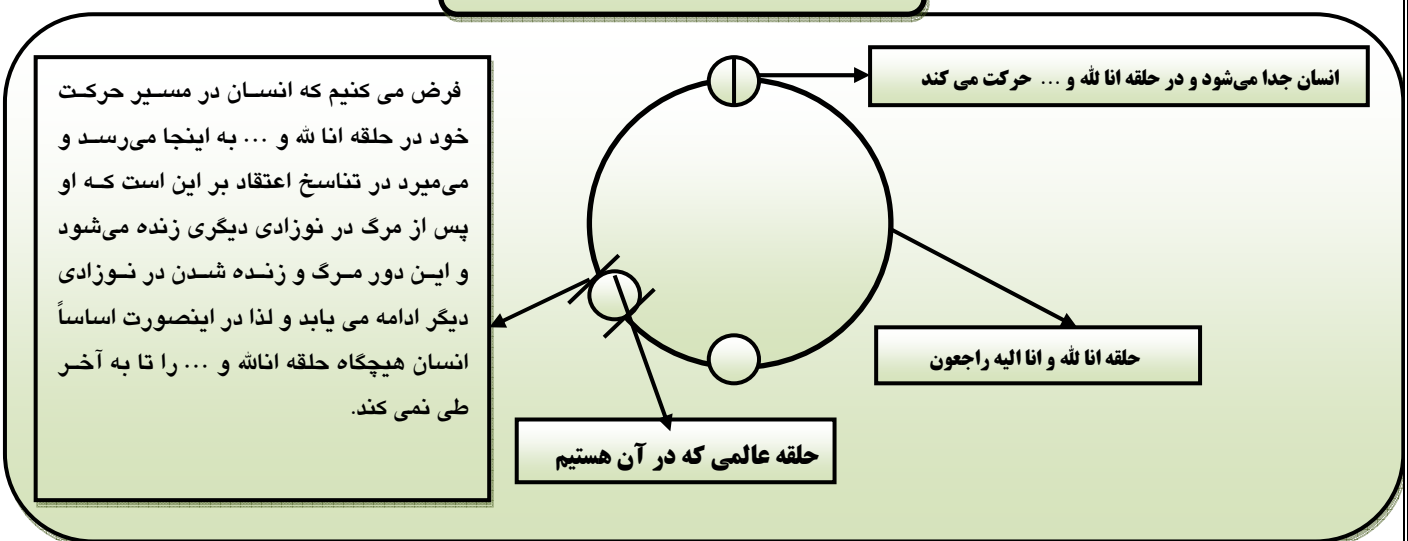
**در پاسخ به یک سؤال (آقا)؛ ما چون در کالبد جهان جسم هستیم آیا ممکن است همان جهان موازی خود ما ها باشیم ؛ اون را در دوره‌های بالاتر صحبت می‌کنیم، چون اگر من الآن صحبت کنم خیلی پیچیده می‌شود، مشکل می‌شود، مفهوم تن واحده بعدها تن واحده را با هم صحبت می‌کنیم، چون گفت من می‌خواهم جانشینی قرار بدهم (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) من در زمین جانشینی خواهم گماشت - بقره ۳۰) الآن ۷ میلیارد هستیم ما ، خوب این ماجرایش چیه ، اینها را که صحبت بکنیم بعداً با همدیگر متوجه می‌شویم که مفهوم تن واحده ، نقش من و شما و کلاً در این تن واحده چطوری و چیه و بعد اینها را می‌توانیم با همدیگر شفاف‌تر صحبت بکنیم ولی الآن پیش زمینه‌هایش چون نیست ظرف یکی دو دقیقه من فقط می‌توانم کلیات را بگویم اون هم به این خاطر که ما کارمان را دنبال کنیم ، یعنی اگر می‌خواهیم با پایان نامه ارتباط برقرار کنیم اگر دنبال کنیم ، اگر که با خدا در تضاد هستیم علی الحساب آتش بس اعلام کنیم ، چون یکی از تضادهای که سریعاً حل و فصل می‌شود همان تضاد با خداست ، چهارتا اطلاعات است بدست که می‌آوریم یکدفعه می‌فهمیم که نه موضوع یک چیز دیگر بوده لذا آشتی خواهیم کرد ، من می‌خواهم بگویم که ما یک ذره فرصت**

می خواهیم ، فرصت می خواهیم تا یکسری مسائل هست به آنها نزدیک بشویم ، مورد بررسی قرار بدهیم تا بعد ببینیم که نه بابا همه چیز درست است ما ناتوان هستیم، یعنی ادراکات ما محدود به خودمان است ، محدود به زمان ، مکان ، یک سری چیزهای ادراکی است روی پله عقل می خواهیم کار او را در بیابیم این هم مشکل است ، لذا هرچه از روی این پله به روی پله عشق نزدیکتر می شویم کارمان راحت تر می شود و در واقع ادراکات این مسأله روی پله عقل محال ممکن است ، شما به هر کس بگوئید که من با پایان نامه ارتباط برقرار می کنم ، می گذارم جلویم این را می بینم ، روی این حساب مولانا می گوید زین خرد جا بل، می باید شدند دست بر دیوانگی بایزدون آزمودم عقل دور اندیش را بعد از این دیوانه سازم خویش را - مولانا عقلانی نیست که ما بگوئیم با پایان نامه ارتباط برقرار کردیم .

**در پاسخ به یک سؤال ؛ مثال نابینای که شما چند بار زدید که در اونجا چشم دارد ، من سؤال این است یک نوزادی که نابینا بدنیا می آید یا فلج بدنیا می آید ، با ندارد اون در عدالت الهی جایگاهش کجاست ؛** عرض کردم یک چیزهایی را باید در جریان قرار بگیریم تا بدانیم که از نقطه نظر عدالت الهی چطور نیست و به چه شکلی است به چه صورتی است ، آیا من نابینا بدنیا نیامدم ، من این تجربه را نکردم یا کردم ، آیا من این مجادله را کردم که کاش من نابینا بودم ، یک روزی ممکن است بگوئیم که کاش من نابینا بودم، الان ما می گوئیم که معلول بیچاره فلان و بهمان، یک روزی (در یوم المجادله) می گوئیم که به او لطف کردی ، همه اینها را مطرح می کنیم، حالا من کاری ندارم بازن ، زندگی قبل و ماجراهای دیگر ، نحوه انتخاب ما از جنین ، چه جوری انتخاب می کنیم و می آئیم و همه اینها را بعداً صحبت می کنیم و بعد یکسری کار زمینی ، قانون زمینی ، داروئی اثر می گذارد روی جنینی، حرص خوردن اثر می گذارد روی جنین ، جنین شریک جرم والدینش هست ، کاری با این چیزها ندارم ، طبق قانون است که اون معلول به دنیا می آید ، طبق قانون و دودوتا چهارتا زمینی است ، یکسری عوامل باعث می شود یک جنینی معلول باشد ، کودکی ناقص الخلقه بدنیا بیاید هزاران دلیل وجود دارد، اما ممکن است من بگویم بی عدالتی شده ، خوش بحال او ، خوش بحال اون که معلول است ، برای اینکه اون حرکتش زیاد نبوده، فرصت داشته بنشیند تفکر کند ولی من فرصت نداشتم و شاید اون صورت مجادله ای برای من باشد ، چون چیزی که بر او سوار شده ، این مکانیزم انتخاب را باید هم مورد بررسی قرار بدهیم تا یکخورده موضوع کامل تر بشود و بحث موضوع جبر و اختیار ، یک جبر مجهول که ما چرا اینجا بدنیا آمدیم و چرا.... وقتی اینها را پاسخ بدهیم متوجه می شویم که جبر مجهول هم در این زمینه نیست ، من خودم انتخاب کردم ، به چه شکلی انتخاب کردم ، چه جوری انتخاب کردم باید برگردیم عقب ، نگاه بکنیم ببینیم که نحوه انتخاب یک جنین چون تا چهار پنج ماهگی چیزی سوارش نیست ، یک مرکب دارد آماده می شود و یک چیز دیگر دارد این مرکب را انتخاب می کند که بیاید سوارش بشود ، تنها چیزی را هم که بلد است تشعشع است ، هیچ چیز دیگر مفهوم برایش ندارد ، نه پدر و مادر ، نه ثروت و فقر، نه اینکه ایران بدنیا بیاید یا آمریکا بدنیا بیاید یا اروپا بدنیا بیاید و خیلی مسائل دیگر و او می آید می گیرد بر اساس سواد خودش ، ببینید من الان بروم یک ماشین بخرم ، یک ماشین دست دوم می خواهم بخرم، اگر وارد نباشم ، می خرم می آورم می بینم که ای دادو بیداد یک ماشین چپی را به من انداختند ، سواد زندگی قبلی و این است که اینقدر روی سوادمان برای زندگی بعدی داریم صحبت می کنیم در بحث دانش کمال زندگی قبلی هم سواد ما در یک حدی است که ما فقط تشعشع می فهمیم ، تشعشع یک جنین را متوجه می شویم و یک مکانیزم

دیگری، لذا اصولاً نمی‌دانیم ثروت چیه، ایران کجاست و... فقط ما سوادمان طور است که می‌توانیم یک تشعشعاتی را انتخاب کنیم، ببینید یکسری سنگ را بگذارند جلوی ما، هر کدام یک تشعشع و تالو دارند ظاهراً، یک آدم ناشی مثل من یک شیشه را جای الماس ممکن است انتخاب کند، اما یک سنگ شناس یک نگاه دقیق می‌کند، گرانترین سنگ را انتخاب می‌کند، شما اگر وارد باشید یک ماشین دست دو بخردید، بهترین و مناسبترین را نسبت به قیمت می‌خرید ولی من اگر وارد نباشم همانطور که گفتیم ممکن است یک ماشین چپی را بخرم، پس سواد قبلی در زندگی بعدی تأثیر بسیار زیاد دارد و اون هم بی‌عدالتی نیست، اما جای اعتراض اشکال ندارد، اعتراض دارید باشد، خوب این هم چشم برای نا بینا ببینیم چه می‌کنید، اون هم پا ببینیم چه می‌کنید، بنا بر این ما صورت مجادلاتی داریم که اینها را ما باید مورد بررسی قرار بدهیم.

### تناسخ



**در پاسخ به یک سؤال (خانم)؛ زندگی موازی با تناسخ چه فرقی دارد استاد؛ خیلی فرق دارد، فرض کنید این حلقه انا لله و انا الیه راجعون هست (توضیح روی شکل فوق) که می‌آئیم ما الآن تقریباً اینجا جهانی است که طول موجش با طول موجی که می‌شناسیم همخوانی دارد، یعنی شما از ابتدای بیگ بنگ قبلی، بعدی و همه اینها را در نظر بگیرید فرض کنید در اینجا اتفاق افتاده، مثلاً فرض کنید ۱۰۰ میلیارد سال این فاصله تا اینجا، ما در این محدوده داریم این تجربه را بدست می‌آوریم، در بحث تناسخ این صحبت است که ما اینجا می‌آئیم زندگی می‌کنیم می‌میریم، دوباره می‌آئیم نوزادی را انتخاب می‌کنیم و دوباره دنیا می‌آئیم دوباره می‌میریم و دوباره این ادامه دارد، به این گفته می‌شود تناسخ، ما در حلقه انا لله و انا الیه راجعون می‌گوئیم خیر اینجا مکان و زمان داریم می‌رویم مرحله بعدش لامکان، بعد می‌رویم مرحله بعد لامکان لازمان، قبل و بعد همینطور ما یک تسلسلی را طی می‌کنیم، یعنی تسلسل در واقع داریم، پس از تناسخ، تسلسل، تسخیر، جهان‌های موازی، ما تناسخ را رد می‌کنیم، تسلسل داریم، تسخیر داریم، جهان موازی داریم، حالا چرا تناسخ را نتیجه گرفتند، چون هزاران سال است که متوجه شدند در مورد افرادی که اونها دارند صحبت از یک چیزهای می‌کنند، صحبت از یک دورانه‌های می‌کنند که در اون دورانه نبودند، یکدفعه به یک زبانی صحبت می‌کنند**

که زبان خودشان نیست ، آشنائی هم نداشتند یا اخیراً به کمک هیپنوتیزم نفوذ می کنند در یک مرکزی که همان ستادی که ما صحبت می کنیم و در اونجا می بینند که افرادی هستند ، یکی ۴۰۰ سال پیش زندگی می کرده یکی ۵۰۰ سال پیش و یکی .... از اینجا نتیجه گرفتند که بله این خانم ۴۰۰ سال پیش زندگی کرده ، اونموقع آقا هم بوده در اون زمان یک سردار یا یک .... بوده یا در ۳۰۰ سال پیش زندگی کرده ، کشاورز بوده و... ما می گوئیم این هست تأیید کامل نه تکذیب ، یعنی گزارشمان مشترک است ، اما ما می گوئیم اینها روحهای (کالبد های ذهنی) هستند که فرد را تسخیر کردند ، اگر تشعشع دفاعی بدهیم همه شان می آیند بیرون ؛ همینکار را هم می کنیم ، مثلاً در پنجشنبه گذشته (در کلاس) روح ۶۰۰۰ ساله آمد بیرون ، یکی از کاهن های مصر بوده ( در پاسخ به سؤال خانم) پس چطور است که روح ها آزاد هستند ؛ استاد ؛ برای اینکه در برزخ هستند ، بین هر مرگ و تولد یک برزخ داریم ، از جهنم می آئیم بیرون بین جهنم و جنات برزخ است بنام اعراف ، اعراف در واقع یک دورانی است که یک نگاه به پشت است و یک نگاه به اونطرف ،

مرگ تولد مرگ تولد مرگ تولد

زندگی	↔	زندگی	↔	زندگی	
→	برزخ	→	برزخ	→	

همه جا همینطوری است، همیشه یک نگاه به پشت و یک نگاه به اونطرف است ، برگردم یا بروم، لذا اونی که در برزخ است آزاد است ولی اگر رفت اونطرف دیگر برگشتن امکانپذیر نیست، خوب پس ما وقتی که می آئیم تشعشع دفاعی می دهیم، تشعشع دفاعی باعث می شود اونهای آیند بیرون و تمام می شود، الان همه اونهایی که با هیپنوتیزم آمدند این گزارشها را بدست آوردند اگر بیاورند ما تشعشع دفاعی به اونها بدهیم همه اونها را می توانیم با آنها صحبت بکنیم و بیاوریم بیرون و مسأله حل و فصل بشود، در مورد این موضوع می شود تسخیر نه تناسخ، تسلسل هم این بود که خدمت شما گفتم، جهان های موازی هم این است که الان به موازات جهان ما جهان وجود دارد و همه اش مجاز است، یعنی همین هم که هستیم وجود خارجی ندارد، مجاز اندر مجاز اندر مجاز .

در پاسخ به سؤال (خانم) من کتابهای که در این رابطه است خواندم در مورد تناسخ و هیپنوتیزم ، یک اتفاقی در بعضی از هیپنوتیزم ها می افتد که برای من اینجا قابل توضیح نیست ، یعنی اون کالبدی که دارد صحبت می کند می آید تجربه عبور از کانال نور را می گوید و بعد گرفتن آگاهی در جهان های دیگر را می گوید ، داشتن کلاسهای را می گوید ، گرفتن یکسری درسهای را می گوید که بر اساس اون درسها آمده یک کالبدی را انتخاب کرده ؛ استاد ؛ ببینید یک مطلبی را خدمت شما بگویم که درست زمانی که مرگ می خواهد اتفاق بیافتد این کانالهای نور را داریم ، این کانالها را بین هر مرگی ما داریم ، درست لحظه ای که می خواهد مرگ اتفاق بیافتد در کسری از ثانیه تمام این زندگی مرور می شود و کاری که بخواهد انجام بشود برای زندگی بعد آماده می شود ، مثلاً در این مرحله این مرور انجام می شود ، وابستگی ها از داخلش در کسری از ثانیه در می آید بیرون ، وابستگی اش بر حسب اولویت بعد با آن کار دارد ، عبور از کانال نور را همه کسانی که مُردند و زنده شدن دارند می گویند که ما از یک کانال نور عبور کردیم ، الان هم وقتی می خواهیم روح (کالبد ذهنی) را بفرستیم در زندگی

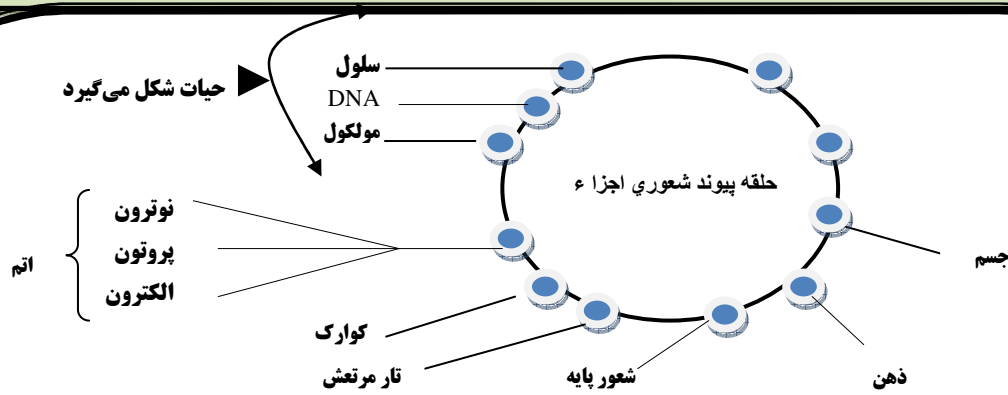


خودشان (در تشعشع دفاعی) از این کانال باز عبور می کنند ، یک کانالی است که غیر قابل تعریف است ، گذر از این مقطع به اون مقطع در واقع از یک چیزی است که نه می توانیم بگوئیم مکان است، نه می توانیم بگوئیم کانال است، هیچی نمی توانیم بگوئیم ، اینها اصطلاحاتی است که خودمان داریم بکار می بریم ، بنابراین این مشترک است ، کاملاً درست است ، از اینجا به اونجا اونهایی که مُردند و زنده شدند همه آنها صحبت از کانال می کنند .

**در پاسخ به سؤال (خانم) ما چه جوری متوجه بشویم که در ما روحی تسخیر کرده ؛ استاد ؛** خوب یک مطلبی هست که دوره تشعشع دفاعی دوستان برخورد کردند، رفتارهای غیر عادی و خیلی ها هم خودشان متوجه می شوند که با آنها موجود هست یا نیست، بعضیها مطلع هستند ، بعضیها آثاری را می بینند و بعضیها هم مطلع نیستند ، تشعشع دفاعی که دادید به آنها تازه یک چیزهای می آید رو ، یک درصد قابل توجهی اطلاع ندارند که آلودگی دارند ، اما با یک تعدادی که ما در تشعشع دفاعی کار بکنیم مثلاً با ده ، پانزده نفر کار بکنیم همه چیز دستمان می آید ، این قضیه خوشبختانه با صرف یک وقت کمی ظرف یکی دو ماه اثبات می شود ، یعنی نیاز نیست که ما عمرمان را بگذاریم رویش بعد بیائیم ببینیم که این نبوده ، یک مطلبی هست که ما وقتی راجع به دیگران برای ما ثابت شد متوجه می شویم که در مورد خود ما هم تقریباً چنین چیزهای است ولی اون دقت و ظرافتی را که شما صحبت شد لازم نیست به دیگران گفته بشود، چون همه ظرفیت دانستن یکسری چیزهای را ممکن است نداشته باشند ، مثلاً به من بگویند تو یک موجود غیر ارگانیک اینجا سوار کلهات است ، دیگه ممکن است که من این زندگی عادی از دستم برود ، در حالیکه الآن دارم زندگی می کنم ، در جهت تعالی هم اون کاری هم که از دستم بر می آید دارم انجام می دهم ، حالا تشعشع دفاعی هم دارم می گیرم ، کارهایم را هم دارم انجام می دهم ، بنا براین هیچکس نباید به کسی در این مورد حرفی بزند که آره یک روحی با تو هست ، اینها را نداریم چون که اونوقت اشکالاتی پیش می آید که باب اظهار نظر را زیاد می کند حالا یا با خود یا بیخود و بعد ایجاد ترس و وحشت می کند ، چون گفتم الآن ما داریم زندگیمان را می کنیم ولی اگر به من بگویند که یکی روی کلهات سوار است دیگه زندگی عادی از دست می رود و بعد ممکن است ناراحت بشوم و فاز منفی بروم ، اما ما باید بدانیم این جزء اکوسیستم است ، جزء اکولوژی و اکوسیستم ماست متنها من باید کاری کنم که اگر آلودگی دارم آلودگیم رفع بشود ، در این حد و اینطوری به آن نگاه بکنیم ، کافی است که ما حرکت بکنیم بقیه مسائل خودش حل و فصل می شود .

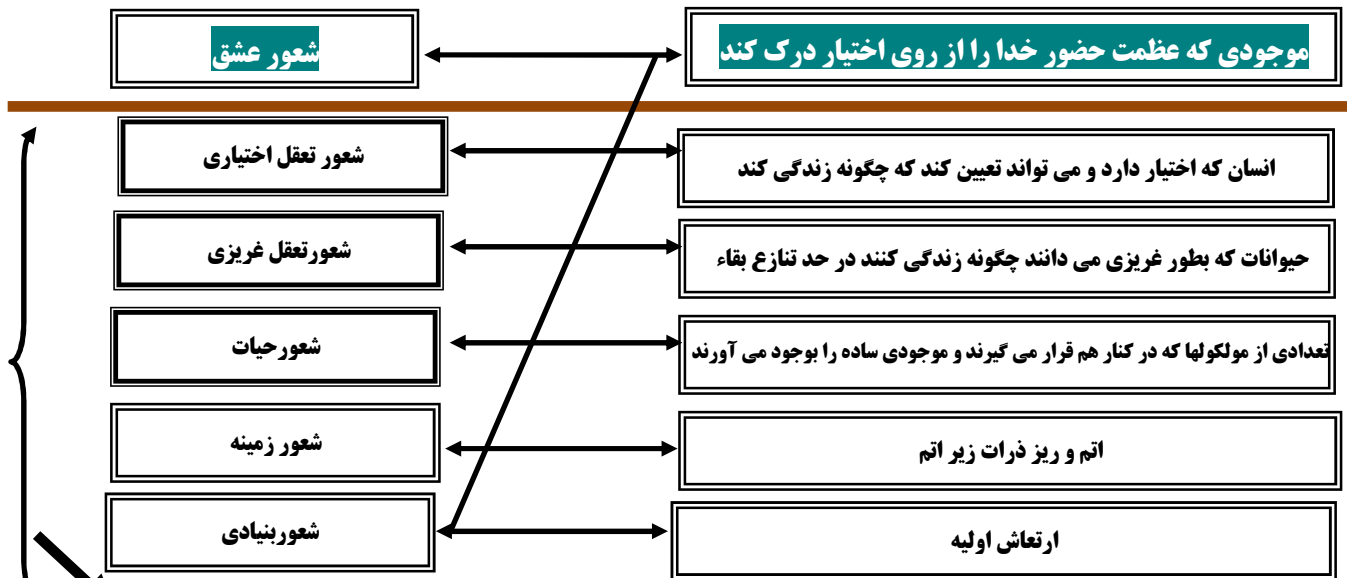
### نردبان خلقت

- شعور ارتعاش بنیادی ، شعور زمینه ، شعور حیات ، شعور تعقل غریزی ، شعور تعقل اختیاری ، شعور عشق .
- تبعات عشق ( ذوق و شوق - حیرت و تعجب - وجد و سرور).



### نردبان خلقت

هستی از شعور آفریده شده است



تا این مرحله سابقه وجود داشته است ، زیرا فرشتگان در خصوص خلقت انسان به خدا می گویند که می خواهی موجودی بیافرینی که در روی زمین فساد و خونریزی کند و یا اینکه می گویند ما تورا ستایش می کنیم این انسان را برای چه می خواهی بیافرینی و یا اینکه شیطان می گوید من از انسان برترم او از خاک است من از آتش .

يك فرد يا يك جامعه ممکن است در سطح شعور تعقل غریزي باشد یا اینکه در سطح شعور تعقل اختیاري قرار گرفته باشد و یا اینکه خود را در سطح شعور عشق رسانده باشد .

گفتیم که هستی از حرکت و حرکت هم دیدیم پشتش شعور است ، یعنی در واقع هستی از شعور آفریده شده ، هستی شامل ما و هر ذره‌ای در اون از شعور یا آگاهی یا هوشمندی آفریده شده ، اولین شعوری که در هستی تظاهر پیدا کرده شعور زمینه است، شعور زمینه مثل ماده و انرژی، البته از این هم می‌توانیم جلوتر برویم ولی کمکی به بحث ما نمی‌کند، ما از همین جا می‌گوئیم شعور زمینه در واقع مثل این است که نقاش ازل بخواهد یک تابلوی را بکشد ، اولین چیزی که در کشیدن یک تابلو پیش روی ما قرار دارد چیه، آماده کردن یک زمینه‌ای است ، یک زمینه‌ای را در واقع آماده می‌کنیم، شعور بعدی که اضافه می‌شود شعور حیات است ، یعنی اینجا حالا در واقع نقاش ازل دست می‌برد یک اتودی می‌کشد، از شعور زمینه رسیدیم به ماده و انرژی که البته ماده و انرژی یکی هستند ، در واقع انرژی هستند ، ماده انرژی مترکم است، مراحلی باز هم طی شده ، مراحل زیادی طی شده و رسیده به شعور زمینه و الآن وقتی شعور حیات اضافه می‌شود یعنی ما یک ارتقایی پیدا می‌کنیم ، مثلاً یک مورچه یک تعدادی مولکول است ، یک تعدادی سلول است که هر سلولی هم یک تعدادی مولکول است ، بمحض اینکه این حیات یا جان یا نیروی حیات یا هرچی که بگوئیم به این چند تا مولکول اضافه می‌شود قابلیت پیدا می‌کند که قبلاً نداشت ، الآن یک مورچه برتر است یا کهکشان راه شیری ، مورچه در واقع تعدادی مولکول دارد ، اصلاً از نظر مولکول با کهکشان راه شیری قابل قیاس نیست ولی یک مورچه چیزی دارد که کهکشان راه شیری ندارد ، خوب این شعور زمینه پس حالا می‌بینیم که هر چه اضافه می‌شود ارتقاء پیدا می‌شود، خوب حالا همینطوری توی این تابلو دستی برده می‌شود ، در اینجا شعور تعقل غریزی یعنی اینکه یک مورچه می‌داند چه طوری دنبال دانه بگردد، چطوری ببرد داخل لانه و... اگر این شعور حیات روی یک یاخته و یک تک سلولی آمده یک چیز بسیار ساده‌ای را آورده که فقط اون در یک جایی بوده و در معرض دریافتهای بیرونی قرار داشته مثل اکسیژن و... اول صرفاً یک گیرنده بوده و تعقلی برایش نداشته اون اونجا بوده و اینها هم در معرض بودند و یک مکانیزمی باعث این جذب و دفع می‌شده ، اما بعدش شعور تعقل غریزی که حالا این حیات به یک نوعی به یک نرم افزاری هم متصل باشد ، همان که گفتیم یک مورچه می‌رسد به یک دانه‌ای دورش یک گشت می‌زند می‌فهمد که این دانه را از اینجا بگیرد یا از اونجا بگیرد و چه جوری بکشد و با برخورد به هرمانعی چه جوری اون مانع را رد بکند ، این تعقلی می‌خواسته دوباره وقتی این اضافه می‌شود چقدر ایجاد کیفیت می‌کند، مثلاً یک کندوی زنبور عسل می‌بینیم که سرباز، کارگر، ملکه و... چیزهای مختلفی ، تعقلهای مختلفی می‌طلبد و اونها هر کدام بر اساس تعقل غریزی خاص خودشان اونجا دارند نقشی بازی می‌کنند، حالا وقتی این اضافه شد آیا ارتقاء داشتیم یا نداشتیم، ارتقاء داشتیم، می‌آید شعور تعقل اختیاری، همینطوری توی این تابلوی نقاشی نقاش ازل دارد اتودهایی می‌زند دارد تصویر، شکلش کامل و کاملتر می‌شود، خوب تا اینجا قضیه بصورت سمبلیک برخورد می‌کنیم که سابقه داشته ، یکسری از اطلاعاتی که ما برخورد می‌کنیم و محاوره‌ها و گفتگوهای که بین خدا ، شیطان، ملائک هست بصورت سمبلیک یک چیزی را می‌خواهد به ما برساند، فرضاً تا اینجا قضیه می‌خواهد بگوید در بارگاه خلقت سابقه داشته، بعنوان مثال وقتی که پروردگار حالا بصورت سمبلیک در قرآن می‌گوید که می‌خواهم جانشینی در زمین قرار بدهم، بلافاصله اونها استدلال می‌آورند، یعنی چون زمان نبوده و مکان نبوده همه چرخه را دیدند ، بلافاصله با یک استدلال و تعقلی وارد قضیه می‌شوند که (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ

وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گذاشت [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد و حال آنکه ما با سنایش تو [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید - بقره ۳۰) موجودی را قرار می‌دهی که خونها بریزد و... و استدلال می‌آورند یعنی تعقلی که بر مبنای اختیار و خواستشان است که این را دارند بیان می‌کنند، مثلاً به شیطان می‌گویند چرا سجده نکردی می‌گوید (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) استدلال می‌آورد، یعنی عقلش می‌رسد که می‌تواند چنین چیزی را بیان بکند، می‌گوید (قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) گفت من از او بهترم مرا از آتشی آفریدی و او را از گل آفریدی - اعراف ۱۲) چقدر دریافته داریم، رمز خاک و آتش بحثی که اینجا داریم و خیلی از بحثهای دیگر در همین یک عبارت، همه اینها می‌خواهد بگوید قبل از شما عقل وجود داشته، پس تا اینجا سابقه داشته (توضیح روی شکل فوق) چرا دنبال ما آمدند، چرا به طراحی ما اقدام کردند، وقتی که یک مخلوقات بسیار و برابره، حساب شده، سربراه داشتند که گفتند (وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ مَا بَا سَنَائِشِ تُو [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم - بقره ۳۰) بعد گفت (إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید - بقره ۳۰) خوب پس این ماجرا که من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید، این یکی از اون صحبت‌های است که باید پایه صحبت می‌کردیم تا بعداً بتوانیم ادامه‌اش بدهیم، موضوع اینکه من چیزی می‌دانم شما نمی‌دانید این موجود حامل یک تجربه‌ای است که قبلاً وجود نداشته، مخلوقی قبل از ما تجربه‌ای را که ما داریم به هستی می‌دهیم، تجربه‌ای را که ما ایجاد کردیم نداشته و ما اینجا پله بعدی را داریم که در واقع شعور درک عشق است که قبل از ما هیچ موجودی نداشته، اعتراض ملائک هم اینکه گفتند قرار می‌دهی موجودی که خونها بریزد و فسادها بکند به این خاطر بوده که نیست اونها درکی از این ماجرا نداشتند نمی‌دانستند که اشک این موجود برای چیه، غمش برای چیه، ظلمش برای چیه و..... همه این چیزها، چون این تجربه را نکرده بودند قبل از ما هیچ ملکی برای ملکی دیگر ایثار نکرده، قبل از ما هیچ ملکی عاشق ملک دیگر نشده، از خود بیخود نشده، هیچ ملکی جوک نگفته، هیچ ملکی قبل از ما نخندیده، «ازل پر تو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد آتش به عالم زد جلوه‌ای کرد ز نیت دید ملک عشق نداشت من غیرت شد از این آتش بر آدم زد مدعی خواست که آید به تماگر راز دست نوب آمد و بر سینه نهم زد - **حافظ ملائک آمدند ببینند که این چیه، این تجربه چیه زدندشان کنار که شما نمی‌توانید این را بفهمید بروید دنبال کاروبار خودتان، جلوه‌ای کرد رُخت آمد یک خودی نشان بدهد دید که ملائک قابلیت ذوق و شوق ندارند، به وجد نیامدند، اونها فقط می‌توانند نگاه بکنند و اون قابلیت از خود بیخود شدن را ندارند، قابلیت حیرت کردن را ندارند، هیچ ملکی حیرت نکرده، هیچ ملکی هم از خود بیخود نشده لذا دنبال موجودی آمدند که قابلیت حیرت کردن داشته باشد و قابلیت ذوق، شوق و ماجراهای دیگر داشته باشد، لذا پله آخری این پله عاملی بوده برای خلق یک تجربه جدید یا یک موجود جدید در بارگاه خلقت و حالا حرفی که این موجود می‌خواهد بزند تا امروز هیچ مخلوق دیگری سابقه بیان و عنوانش را نداشته، لذا (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا) ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند و [لی] انسان آن را برداشت راستی او ستمگری نادان بود - احزاب ۷۲) ما این امانت را به آسمان و زمین دادیم نتوانستند دادیم به انسان قبول کرد، (إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا) او ستمگری نادان بود -**

احزاب (۷۲) نسبت به این ماجرا اطلاع نداشت ، چون کسی اصلاً نبود ، کسی قبلاً این را نداشته ، خوب ما هم زمانیکه این طراحی صورت گرفته قبلاً که نمی دانستیم چی می خواهیم قبول کنیم ، زمانی می شود نسبت به یک چیزی آگاه بود که قبلش سابقه ای باشد ، به این علت است که می گوید که در واقع نسبت به مسأله در تاریکی و گمراهی قرار داشت ، نمی دانست که چه امانتی دارد قبول می کند آمان بار امانت توانست گیرد قرم کار بنام من دیوانه زود - **ماظ** بله قرعه را زدند بنام ما که این تجربه را به جهان هستی و در واقع به این مجموعه عرضه بکنیم و بعد طراحی تمام این قضایا برای این بوده که جلوه این موضوع آشکار باشد ، یعنی خلق همه چیز در واقع به این خاطر بوده ، این طراحی زمینه و این خطوط همه اینها برای این بوده که آخر قضیه نفاش ازل دوتا خط نهائی را که کشید یکدفعه سوژه ظاهر شده و دارد به تمام معنا جلوه گری می کند ، بله ظاهر این آیات در واقع دارد این را به ما می گوید ، اصلاً خداوند مگر واقعاً با ملائک صحبت کرده ، ببینید بحث اینجاست که شیطان آیا اختیار نداشته ، موضوع اینجاست که ما با کشف رمز سروکار داریم ، ما با سند سروکار داریم ، مطابق اسناد می توانیم صحبت کنیم ، خارج از اسناد که نمی توانیم ، اونجا که می گوید اعتراض کردند به خلقت ما یعنی چه ، یعنی اینکه می توانستند ، وقتی که صحبت می شود در خصوص شیطان (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ وَ چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید پس بجز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد [همه] به سجده در افتادند- بقره ۳۴) یعنی اینکه می توانسته ، طراحی بگونه ای بوده که می توانسته و کرده اگر نمی توانست نمی کرد ، ببینید این نبود (شعور زمینه نبود) آیا این می توانست تجلی پیدا نکند (اشاره به نردبان خلقت، مراحل پائینی) لذا چندین هزار سال شد تا من به گفتار آدمم ، ببینید در طراحی من این خلق شده و میلیونها سال حالا به سال خودمان اگر صحبت بکنیم میلیونها سال این هوشمندی رویش کار کرده بعد این را اضافه کرده و بعد این مرحله همینطوری و بعدش تا من به گفتار آدمم ، حالا جایگاه بالاتر از این چه می دانیم در حلقه های دیگر نمی دانیم که آیا این پایان ماجراست که نیست قطعاً ، قطعاً پایان ماجرا نیست ، ما در این حلقه ابتدا و انتهای یکی از حساسترین چیزهایش که ما را از همه موجودات جدا می کند قابلیت درک عشق است که حالا با هم صحبت می کنیم ، ذوق ، شوق ، وجد و سرور ، حیرت و تعجب ، ایثار و فداکاری ، مهر و محبت و... که ما می فهمیم و در واقع این موضوع است که از ما یک موجود استثنائی درست کرده و حالا قابلیت های دیگر را هم روی همین موضوعات با هم صحبت می کنیم از زاویه دیگر ، اگر الآن وقت شد اگر نشد در جلسات بعدمان با هم صحبت خواهیم کرد ، خوب پس یک موضوعی که اینجا می توانیم نتیجه گیری بکنیم اون هم اینکه ما روی کدام پله قرار داریم تا کدام پله این موجود که برای این منظور طراحی شده تا کجا پیش آمده ، این تبعات عشق و ما تا کجا پیش آمدیم و هر کسی روی کدام پله ای قرار می گیرد ، یک موضوعی است که مقدمتاً در خود شناسی می توانیم راجع به آن کار بکنیم و مورد بررسی قرار بدهیم اگر به اینجا برگردیم (به همان شکل قبلیمان) ما می توانیم به فرد یا به جوامع مختلف نگاه بکنیم و تشخیص بدهیم که تا کجا آمده بالا ، مثلاً اگر که ما به یک شهر جدیدی می رویم و غریب هستیم ، اگر دو سه ساعت در خیابان و کوچه و پس کوچه ها دور بزنیم می توانیم بفهمیم که این جماعت تا کجا پیش آمده ، شما به یک فرد یا جامعه نگاه می کنید می بینید که در این سطح هستند (سطح شعور غریزی) و دراون

جمع قانون تنازع بقاء حاکم است ، بکش تا زنده بمانی ، گلیم خودت را از آب بکش بیرون و هرکسی در واقع صرفاً بفکر تنازع بقاء خودش است ، و تفکر بکش تا زنده بمانی در اونجا حاکم است ، درست است یا نه.

**سؤال ضمن بحث (خانم) ؛ انسان قبل از شعور زمینه وجود داشته استاد ؛** خیر قبل از شعور زمینه انسان چی می توانست باشد ، انسان کجا باشد، اگر کره زمین نبود من کجا بودم، منظومه شمسی نبود ما کجا بودیم، کهکشان راه شیری و ما در یک شاخه اش و اگر بیگ بنگی نبود ما کجا بودیم ، پس می بایستی در یک طراحی عظیمی بیگ بنگی اتفاق می افتاده و بعد کهکشان راه شیری و ما در یک شاخه اش می افتادیم ، منظومه شمسی شکل می گرفته ، منظومه شمسی یک جای استثنائی در آن بوجود بیاید اسمش بشود کره زمین ، بعد در این کره زمین هزاران ماجرای دیگر اتفاق بیافتد تا امروز ما اینجا وجود داشته باشیم ، اگر این اتفاقات نمی افتاد ما کجا بودیم وجود نداشتیم و بعد اگر شعور حیات و... همه این چیزها زمینه سازی شده تا ما آمدیم، حتی قبل از اینکه ما بیایم یک بخش از موجودات غیرارگانیک (چون در اکوسیستم و اکولوژی نقش دارند، نقش سازنده ای داشتند و دارند) حتی قبل از ما می بایستی باشند ، زمینه را فراهم کنند تا ما قدم به صحنه بگذاریم، پس وقتی اونجا گفته می شود جن، پس اون هم فلسفه خلقتی دارد و در این اکولوژی جایگاهی دارد و درجاری شدن یکسری انرژیها در بحث نیروی حیات اونها هم نقش دارند ، مثل میکرو ارگانیزمها می مانند ، اگر میکرو ارگانیزمها نباشند آیا ما خوراکی داریم که بخوریم، میکرو ارگانیزمها در واقع موجودات میکروسکوپی نباشند آیا ما غذائی داریم بخوریم ، نداریم ، اونها (موجودات غیر ارگانیک) هم همین ویروسها هستند منتها یک فرم دیگرش که با فرکانسهای ما همخوانی ندارند، بی نهایت ما فرکانس داریم ، ما یک محدوده خاصش را می بینیم و با آن سروکار داریم ، خلاصه پس یک عده ای در سطح تنازع بقاء هستند چه فرد و چه جمع ، یک عده ای در سطح زندگی روباتیک هستند مثل ماشین می روند ، مثل ماشین می آیند، بعضی از جوامع ممکن است نگاه بکنید عین ماشین همه مرتب و منظم حالا مثلاً خیابانهای ما همه ماشینها توهم توهم ولی اونها قشنگ، خوب، مرتب، پشت سرهم ولی مثل یک روبات و ذوق و شوقی شاید نداشته باشند اما مثل یک آدم ماشینی مرتب و منظم می روند و می آیند و دقیقاً مثل یک ساعت کار می کنند .

**سؤال ضمن بحث (آقا) ؛ مگر خلقت بصورت مستقل انجام نشده پس چرا باید شعور فرق کند استاد ؛** ببینید یک ساختمان که شما می سازید در آن از فونداسیون چی بکار می برید، آیا چیزهای مختلفی بکار می رود یا نمی رود، از جنسهای متضاد ، یک جا پلاستیک، یک جا آهن ، یک جا شیشه، یک جا چوب، چوب و شیشه باهم چه سنخیتی ندارند ولی مجموعه اینها که جمع می شود شما می آئید داخلش می گوئید بله این طراحی هوشمندانه است، بعضی چیزهایش را هم نمی توانیم درک کنیم ، مثل جریان الکتریکی که در ساختمان بکار می بریم اگر بیایند بگویند جریان الکتریک را شما بیا تعریف کن، آیا می توانیم تعریف کنیم، اما به جمعش که نگاه می کنیم می بینیم که معمار هستی خیلی توانا عمل کرده و یک محصول هوشمندانه ای را ایجاد کرده که در عین حال نیست و چیزی هم وجود خارجی ندارد، هم هست و هم نیست اما یک پله روی بحث شعور عشق است، آیا همه عشق را می فهمند، همه تبعات عشق را می فهمند، از تبعات عشق جدا نیستند چه جوری است .



تکلیف مان معلوم نیست ، یعنی تنها موجودی که تکلیف معلوم نیست که چه می‌خواهد بکند انسان است ، بقیه همه تکلیف معلوم است ، یعنی شما می‌دانید که بالاخره با چی طرف هستید. (سؤال ضمن بحث (آقا)؛ همانجوری که عشق عقلانی داریم عقل عشقانی هم داریم استاد ؛ درمورد انسان این عکسش را نداریم به این علت که دسترسی به این پله آخر همیشه مجهول بوده، مثلاً انسانی نیست که عاشق نشود محال ممکن است مگر اینکه مشکل عقلانی داشته باشد، یعنی از نظر عقلانی عقب باشد که این تجربه را نداشته باشد ، عشق پایه‌اش قضیه عقل است ، ببینید این همه آدم تجربه عشق را دارند، اما چند تا لیلی و مجنون داریم ، این پله‌ها قطعاً هست اینجارا (تعقل غریزی را) یک کسی هم که عقب مانده است هم این را دارد ، بطور غریزی این را تا یک حدودی دارد ولی از اینجا به بعد در واقع پله آخر است که انسان می‌خواهد خودش را بکشد بالا ، قطعاً روی پله‌های پائینی هست ، پله بالائی است که در رسالت ماست که خودمان را به آن برسانیم ، لذا اگر تعریفی قرار باشد از انسان سالم داشته باشیم چیه ، انسانی است که ذوق و شوق ، وجد و سرور ، ایثار و فداکاری و... قابلیت حیرت کردن داشته باشد ، مثلاً شما حسابش را بکنید موجودی که قابلیت حیرت کردن نداشته باشد چی می‌شود، قابلیت کمال هم پیدا نمی‌کند، لذا بحث درک و فهم پله های بالائی است که مشکل راه ما شده، چون به ما نگفتند، دنبال نکردند ، به ما هم نگفتند دنبال کنید ، فقط به ما گفتند عقل، نهایتش عقل ، البته گفتیم بدون عقل هیچی وجود ندارد، لازم است ولی کافی نیست ، در نهایت ما با عقل تنها می‌شویم یک روبات ، می‌شویم یک آدم ماشینی ، اما چیزی که به ما معنا قرار بوده بدهد چیه ، عشق است که دنبال ما بودند، به این علت دنبال ما بودند که ما حرف جدیدی برای هستی داریم و قرار است حرف جدیدی بزنیم ، خوب در این مورد پس انسان سالم انسانی است که قابلیت ذوق، شوق ، وجد ، سرور، حیرت و تعجب و همه این چیزها را داشته باشد .

ببینید اینجا وقتی که ما می‌گوئیم عشق ، پله عشق فوراً ممکن است در وهله اول بحث عشق زمینی اون هم از نوع خاصش یادمان بیاید ولی بحث عشق یک موضوع بسیار مفصلی است که اون یکی از جزئی‌ترینش است ، مثلاً قابلیت حیرت ، قابلیت از خود بیخود شدن ، قابلیت وجد و سرور ، حیرت و تعجب و اینها در واقع می‌خواهد این موجود را بسازد و به نوع خاصی معرفی بکند و به این علت آمدند دنبال ما.

ادامه بحث نردبان خلقت در جلسه بعد ؛ در جلسه قبل این نردبان را با همدیگر مورد بررسی قرار دادیم و تعریفی برای انسان بدست آوردیم ، ببینید مثلاً می‌گوید (النجم والشجر يسجدان - الرحمن ۶) ، ستاره و درخت هم سجده می‌کنند ، پس روی یک پله داریم ستاره و درخت ، خوب یک ستاره در شعور زمینه می‌گوید سجده می‌کند ، یک درخت روی پله حیات هم دارد سجده می‌کند ( حالا بحث سجده را که کاری نداریم به مفهومی ) انسان هم اینکار را می‌کند ، فرق ما ، درخت و ستاره و حیوان که با این حساب اشاره مخصوص دارد به این مسأله که همه در حال سجده هستند فرق ما چیه ، حالا ملائک هم گفتند (وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ مَا بَا سْتَابِش تُو [تو را] تَنْزِيهَ مِي كُنِيْمَ وَ بَه تَقْدِيْسَتِ مِي بَرْدَارِيْمَ فَرْمُوْدَ مِنْ جِيْزِي مِي دَانِمَ كَه شَمَا نَمِي دَانِيْد - بقره ۳۰) ملائک را گفتیم تا پله عقل را آمدند ، قابلیت استدلال داشتند ، فرق بین ما و ملائک و درخت و ستاره چیه ، فرق ما این است که ما چیزی داریم که اونها ندارند ، سجده ما با سجده یک ستاره فرق دارد ، با سجده یک درخت ، با سجده ملائک فرق دارد ، انسان بالاتر است یا ملک ، اونها روی پله عقل آمدند ما روی پله عشق ، مطلب مهمی اینجا خوابیده ، یک



عده زیادی این مسأله را مکانیکی نگاه می کنند و سجده شان با سجده یک ستاره برابر است ، منظورم را می گیرید یا نه ، انسان را نیافریدند که تجربه قبلی باشد ، آفریدند که تجربه جدیدی را به هستی ارائه بکند ، یک چیزی ارائه بکند که قبلاً نبوده ، تکرار مکررات نبوده ، خداوند هنرمندی هست که کار تکرار مکررات نمی کند ، حتی دو تا اتم هم گفتیم مثل هم نیست ، بنا براین در اینجا اگر که مسأله عشق را از انسان بگیرید عبادتش هم بدرد نمی خورد ، آیا ملائک قدرت استدلال داشتند یا نداشتند ، گفتند (قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ) گفتند آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد قابلیت استدلال داشتند- بقره ۳۰ ، به شیطان گفتند چرا سجده نکردی گفت قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ من از او بهترم ، قابلیت استدلال داشت ، حالا استدلالش درست یا غلط کاری نداریم ، (خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ) مرا از آتشی آفریدی و او را از گل آفریدی - اعراف (۱۲) پس روی پله استدلال اینجا این چیزها را می خواهد به ما برساند واقعاً خداوند نیاز نداشته به ملائک توضیح بدهد و توضیح بخواهد ، نیازی نیست ، منظور از این مکالمات و این محاوره این بوده که این حرفها را به ما برساند ، خوب اختیار که شیطان داشت حالا بقیه را خبر نداریم ولی فعلاً مطلب اینجا است این موجودی که همانیکه اونجا می گوید (أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ) آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد - بقره ۳۰) و پشتش می گوید وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ مَا بَا سَتَائِشِ تُو [تو را] تنزیه می کنیم و به تقدیس می پردازیم - بقره ۳۰) ما که هستیم و تو را تقدیس می کنیم این را می خواهی چکار کنی که جواب می گوید قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ من چیزی می دانم که شما نمی دانید- بقره ۳۰) من چیزی می دانم که شما نمی دانید ، اون چیز همین بوده که این موجود قابلیت این را دارد که از خود بیخود بشود و در اونجا خلقتی می خواسته ، تجربه جدید که این موجود بتواند از خود بیخود بشود ، ببینید بهر حال گفته می شود که قابلیت استدلال تجربه شده بود ، این عقل است که می آید استدلال می آورد ، این تجربه شده بود ، موجود جدیدی می خواهد ، این موجود جدید این است که قابلیت از خود بیخود شدن را دارد می آورد به هستی عرضه بکند ، قابلیت از خود بیخود شدن را ، قابلیت حیرت ، تعجب و اینها را دارد ، قابلیت ذوق و شوق دراز پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش بر همه عالم زد جلوه ای کرد درخت دید ملک عشق نداشت من غیرت شد و از این آتش بر آدم زد مدعی خواست که آید به تماشا که راز دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد- حافظ ، این تجربه جدید خواست موجودی باشد که در واقع به وجد بیاید و به شوق بیاید و فرق ما در این راستا به اینصورت است روی این نردبان خلقت.

ادامه بحث نردبان خلقت در جلسه بعدی ؛

از جمادی مردم و نامی شدم      وز نام مردم به حیوان سرزدم      مردم از حیوانی و آدم شدم      پس چه ترسم کی زمردن کم شدم - مولانا

در طراحی ما تجاری قبلی اتفاق افتاده ، قبل از ما و قبلش و قبلش و همه اینها در واقع متکی به یکسری تجارب شده در این چرخه ، حالا اینجا از بُعد عقل و عشق نگاه کردیم ولی از بُعد حیات ، عقل و عشق ، اگر نبود اون (قبل از ما) اون هم نبود ، این نبود و همینطوری اینها وابسته به هم هستند ، مثلاً اگر والدین ما نبودند ما کجا بودیم ، اگر زمین نبود ما کجا بودیم ، اگر منظومه شمسی نبود ما کجا بودیم ، اگر بیگ بنگی نبود ما کجا بودیم ، خوب حالا اگر من بگویم که یک روزی من بیگ بنگ بودم ، یک روزی منظومه شمسی بودم ، یک روزی زمین بودم ، یک روزی ..... بودم اگر من این حرفها را بزنم درست گفتم یا غلط گفتم ، خوب پس اینجا جناب مولانا که فرمودند از جمادی مردم و نامی شدم - مولانا یعنی من از

اون بخشم جدا نیستم، اگر اون نبود، بخش بعدی نبود و ما در دوره سه یک قانون داریم بنام قانون پیوستگی، پیوستگی نسبت به زمان و مکان، هیچ ذره‌ای از قبل خودش جدا نیست، یعنی ماحصل قبل خودش است، لذا من به کره زمین ارتباط دارم، کره زمین به منظومه شمسی، منظومه شمسی به ابتدا و بیگ بنگی که آخرین شکل را به کیهان داده، پس از این بابت است که در واقع در طراحی ما مراحل مختلفی طی شده، **چندین هزار سال شد تا من به کما آوم - مولانا**، یعنی روی طراحی من ببینید چقدر کار شده، چه مراحل طی شده، ببینید الان ما بنز سوار می‌شویم (حالا البته ما که نه) پنجاه سال پیش این ماشین همین بوده، در واقع تجربه، تجربه و... تجربه شده، این محصول اخیر، بنا بر این این ما حاصل فقط کار قبلی نیست، ما حاصل خیلی جلوتر است و حالا باز آیا ماحصل همین مدت زمان است، خیر بر می‌گردد به دیگ بخار، موتور بخار، برمی‌گردد به کشف آتش، برمی‌گردد به انسان نئاندرتال و... یعنی اگر آتش کشف نمی‌شد آیا ما نیروی بخار را کشف می‌کردیم، پس یک ماشین که امروز صحبتش می‌کنیم بر می‌گردد به کشف آتش و بعد هم ماقبلی هم دارد و اینها هم پیوسته هستند و جدا نیستند، یک عقل آشکار داریم، یک عقل نا خودآگاه داریم، یک ضمیر آگاه، یک ضمیر نا خودآگاه، یک عقل آشکار داریم با هم می‌توانیم ببینیم دودوتا چهارتا کنیم، اما شما یک سری مسائل در باورهای عمقی شما قرار دارد در ناخود آگاهی اون باورهاست که شکل گرفته و می‌تواند جلوی یکسری چیزها را بگیرند یا نه راه را برای یکسری چیزها باز بکند.

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص انتقال بینشهای صحیح از دوران کودکی؛** ببینید اگر ما حاصل همه این بحثها را قبول کردیم، تعریف پله عقل و پله عشق را، کمیت و کیفیت را پذیرفتیم اونوقت مجبور می‌شویم در سیستم تعلیم و تربیت مان یک تغییر عمده وارد بکنیم، یعنی یک تحول در آموزش و پرورش، یعنی در واقع مجبور می‌شویم یک کودک را از همان دوران کودکی به موازات همدیگر با عقل و عشق آشنا کنیم و همانجا این باور را ایجاد کنیم که بعضی چیزها هست که غیر ممکن است از نظر عقلی، هر چیزی امکان دارد، الان داریم خودمان را ریست می‌کنیم، یعنی اون مقوا (پایان نامه) را سرکار خانم فرمودند که من نگاه کردم تشعشعات دیدیم و یکدفعه پرت کردم، یکی از موارد ارتباط با این پایان نامه ذهن شکنی بود، برای این بود که به این باور برسیم که هر چیزی امکان دارد، ولی ما به بچه هایمان یعنی در واقع به ما که این را یاد ندادند و ما هم به بچه هایمان یاد ندادیم، اما در سیستم نوین می‌آید تعریفی می‌کند که پله عقل و عشق یعنی کمیت و کیفیت را با هم تعریف می‌کند، یعنی می‌گوید هیچ چیزی نیست کمیت داشته باشد و پشتش کیفیت نداشته باشد و ماجرای ادراک، عشق، شوق، ذوق و... می‌خواهد از سنین کودکی انتقال بدهد، انتقال مفهوم کند، نه اینکه بیاید ذهن اون را ببندد و قفل بکند و حالا بعضی از تفکرات هم که تفکرات صرف ماتریالیستی بوده و افراد در خانواده‌ای مثلاً رشد و نمو کرده‌اند که تفکر ماتریالیستی صرف حاکم بوده، بنا بر این اونها دیگر فیلتراسیون شان در این مسأله قوی‌تر است، بهر حال این تغییر در مورد ما باید رخ بدهد و ما از تجارب خودمان برای نسل بعدی هم استفاده بکنیم و نسل بعدی را الان با توجه به این مطالب باید بدانیم که طوری باید برنامه‌ریزی بکنیم که اونها ضرر و زیانهای را که ما متقبل شدیم اونها تقبل نکنند و این خسارات را پرداخت نکنند.

**بررسی فرآیند وجودی ، ورودی‌ها و خروجی‌های نباتات ، حیوانات و انسان‌های معمولی و متعالی**

**گیاه**



- درخت سیب نمی‌گوید که امسال می‌خواهم سیب ندهم بلکه انار بدهم . اگر ورودیها در اختیار گیاه قرار نگیرد ، خروجی نمی‌دهد .
- واگر ورودی دریافت نماید قطعاً گیاه همان خروجی برنامه ریزی شده را خواهد داشت .

**حیوان**



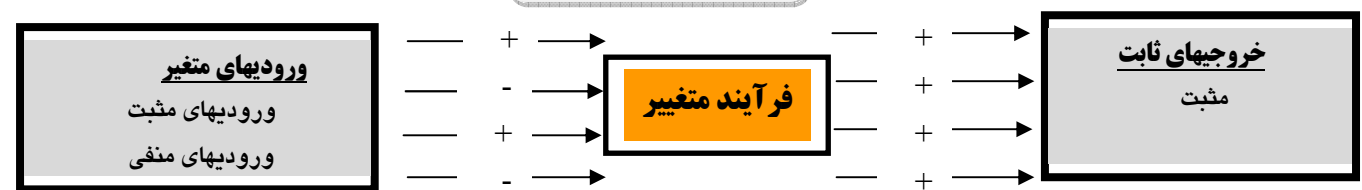
- زنبور می‌تواند شهد گل‌های مختلفی را بعنوان مواد اولیه استفاده کند ، خروجی زنبور در هر صورت نمی‌تواند غیر عسل باشد .

**((انسان معمولی))**



انسان دارای اختیار است ، لذا می‌تواند به انتخاب خود ورودیهای مثبت یا منفی داشته باشد ، انسان می‌تواند به اختیار خود از دریافت ورودیهای مثبت یا منفی اجتناب کند ، انسان می‌تواند خروجیهای مثبت از خود بر جای بگذارد . انسان می‌تواند خروجیهای منفی از خود بر جای گذارد ، انسان می‌تواند ورودی مثبت را به خروجی منفی تبدیل کند . انسان می‌تواند ورودی منفی را به خروجی مثبت تبدیل کند .

**((انسان متعالی))**



محیط تربیت و تعلیم یک انسان متعالی اگر منفی باشد خروجی او مثبت خواهد بود ، انسان متعالی ورودی منفی را به خروجی مثبت تبدیل می‌کند ، انسان تنها موجودی است که قابلیت تبدیل ورودی منفی به خروجی مثبت را دارد ، هنر انسان اینست که ورودی منفی را به خروجی مثبت تبدیل کند .

**ورودی و خروجی در گیاهان و نباتات؛** در این بحث من از نقطه نظر ورودی و خروجی به یک سیستم می‌خواهم صحبت بکنم، یعنی هر سیستمی یک ورودیهای دارد و یک خروجیهای دارد، از این زاویه به خلقت نگاه می‌کنیم، در مورد یک اتم می‌توانیم ورودی و خروجی را زیر نظر بگیریم، می‌توانیم بیائیم یک رده بالاتر مثلاً در مورد گیاهان و نباتات یک تعریفی بکنیم، این نبات و گیاه یک ورودیهای دارد، و ورودیهایش ثابت است، یعنی هر نباتی، هر گیاهی نرم افزاری دارد که اون نرم افزار می‌گوید این گیاه به چه عناصری نیاز دارد، چه ورودیهای باید داشته باشد، مثلاً به چه میزان آب، یک گیاهی می‌بیند که آب کمی می‌خواهد، یک گیاهی می‌بیند که آب فراوانی می‌خواهد، اصلاً باید در آب عمل بیاید، عناصری که مورد نیازش است مشخص است، اگر آنها را خاک در اختیارش قرار ندهد عمل نمی‌آید، لذا شرایطی را داریم که می‌گوئیم فرضاً سیب کدام شهر یا منطقه، انار کجا، زیتون کجا، گردوی کجا و... چرا اینها را می‌گویند، به این دلیل است که در تهران خاک شاید برای زیتون رودبار اصلاً اون عناصر را نتواند بدهد، چندانیش را دارد و تعدادی را ندارد، اگر شرایط را بطور مصنوعی برایش فراهم کنیم در همین تهران هم می‌توانیم هر میوه‌ای مال هر کجا را از موز و نارگیل و... داشته باشیم، اگر اون شرایط، اون خاک را دقیقاً آنالیز بکنیم و شرایط را ایجاد بکنیم بله می‌توانیم داشته باشیم، پس ورودیهای ثابت می‌آید فرآیند ثابت هم ایجاد می‌شود رویش و خروجی هم ثابت است درختی که گردو می‌دهد، همیشه گردو می‌دهد، سال بعد نمی‌گوید من امسال گلابی بدهم، خسته شدیم چقدر گردو بدهیم، اگر بگیرد ورودی را خروجی می‌دهد و اینطور هم نیست که اگر یک سال آب نباشد خشکسالی باشد، بگوید بگذارید من اینار کنم امسال این گردو را بدهم، اینها این فسجانشان را برقرار بکنند، چنین ایناری را هم ندارد، نه کم کاری دارد و نه اضافه کاری، متعادل و قانونمند است، این نیست که بگوید که من کم گرفتم زیاد بدهم، یا زیاد گرفتم کم بدهم، یا خسته شدیم یا یک سال تعطیلش کنیم، اگر تعطیلی هم داشته باشد در فرآیندش هست، در نرم افزارش هست، یعنی ممکن است ما گیاهانی داشته باشیم هر چند سال یک سالش را تعطیل کنند اون هم در نرم افزارش است و قانونمند است و ما می‌دانیم که این پر بود و پروسه چگونه برگزار می‌شود، خوب حالا در مورد بازیهای که با این بخشها صورت می‌گیرد مخلوقات مختلفی خواهیم داشت، مثلاً اگر این ورودی که اینجا ثابت بود متغیرش کنیم حیوانات را خواهیم داشت، دو تا نرم افزار، این نبات با اون نبات را با هم پیوند بزنیم چیز دیگری را خواهیم داشت، مثلاً پرتقال تا مسون که نداشتیم، کیوی نبوده، نارنج نبوده، پرتقال تو سُرَخ و... که نبوده، می‌توانیم ما دو تا نرم افزار را قانونمند دو تا ورودی و خروجی را با هم ترکیب کنیم و در واقع با تلفیق نرم افزارهای مختلفی نرم افزار جدیدی بدست بیاوریم اما نرم افزار جدید دیگه شخصیت مستقل جدیدی دارد، دیگه کیوی، کیوی است، یا این همه گونه نژادهای مختلف، اسب، سگ، گربه، گوسفند و... دیگه وقتی تشکیل شد، شخصیت مستقلی دارد، نرم افزارها با هم قاطی شدند، نرم افزار جدیدی می‌دهد ولی اون نرم افزار جدید مستقل است بزودی ما می‌فهمیم که با کی طرف هستیم، فرآیند ثابت است، یعنی این فرآیندهای داخلی ثابت است.

**ورودی و خروجی در حیوانات؛** تأثیر حیوان روی اکولوژی و اکوسیستم تقریباً می‌شود گفت که ثابت است، یعنی این فرآیند داخلی ثابت است، اون حیوان در مقابل هر ورودی واکنش شیمیائی متفاوتی ندارد، فرآیند هضم تقریباً می‌شود ثابت است.

ورودی و خروجی در انسان معمولی؛ وقتی به انسان می‌رسیم غیر از مواردی که صحبت کردیم، موارد دیگری هم هست که این موارد جای بحث و بررسی دارد، یعنی می‌تواند ورودیهای مثبت و منفی تحت یک فرآیندی متغیر قرار بگیرند، ببینید اینجا ورودیها متغیر است، فرآیند متغیر است و خروجی هم متغیر است، در قبال هر ورودی که ما داریم می‌توانیم در مقابلش دو تا خروجی داشته باشیم، یک پدیده مثبت وارد شده می‌تواند نتیجه مثبت یا منفی ما از آن داشته باشیم، این اصل است، یک پدیده منفی وارد می‌شود ما می‌توانیم در مقابلش یک نتیجه مثبت یا یک نتیجه منفی داشته باشیم، چطوری مثال می‌زنیم فرض کنید که ما از خیابان داریم رد می‌شویم می‌بینیم که بغل جوی آب یک معنادی افتاده روی زمین، یا یک مقوا انداخته و گرفته رویش راحت خوابیده، این یک پدیده منفی می‌تواند باشد، می‌شود نتیجه گیری کرد که کار درست را این کرده ما داریم هياهو برای هیچ می‌کنیم، بدو، بدو، آخرش هم هیچ، کار خوب را این کرده، بین کار خودش را راحت کرده، اصلاً دنیا چه ارزشی دارد، برای چی این همه بدویم ما هم بیائیم یک مقوا بیاندازیم بغل دست این خودمان را راحت کنیم از این همه هياهو برای هیچ، آیا می‌شود چنین تفکری یا نه، در واقع انگیزه عده زیادی که اصولاً دنبال این قضیه می‌روند برای چی می‌روند، می‌روند که بی‌خیال بشوند، انگیزه یک عده‌ای اصلاً همین است که آقا بی‌خیالش بشویم در واقع یک راه فراری می‌شود، یک نتیجه مثبت هم می‌شود از این قضیه گرفت که بین مقام انسان تا چه حدی است و ما اون را تا چه حدی خوار و ذلیلش کردیم و قدر خود را نشناخته‌ایم و تا چه حدی تنزل داده‌ایم، این قانون استثنا ندارد در مقابل هر پدیده‌ای دو تا نتیجه از آن می‌توانیم بگیریم، مثلاً امکانات فراوانی در اختیار یک نفر قرار می‌دهند برای تحصیل اون می‌تواند از همه این امکانات نتیجه منفی بگیرد و می‌تواند بدون هیچ امکاناتی هم نتیجه مثبت بگیرد و می‌تواند با همه امکانات باز هم نتیجه مثبت را از آن بگیرد پس در هر دو حالت این مسائل صادق است و امکان این که ما در هر حالتی از هر پدیده‌ای به هر شدت و ضعفی از منفی یا مثبت بودن نتیجه مثبت یا منفی بگیریم این یک مطلبی است که انسان را از سایر موجودات متمایز می‌کند، هیچ موجودی این قابلیت را ندارد، حالا از این تعریف استفاده بکنیم انسان متعالی و ایده‌آل را تعریف بکنیم.

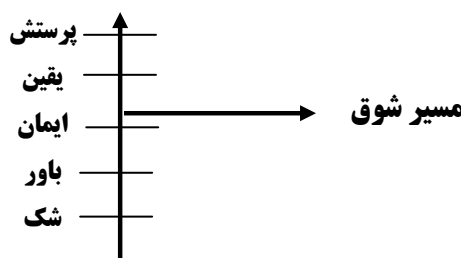
**ورودی و خروجی در انسان متعالی؛** اگر ما بتوانیم تمام خروجیهای اینطرف را مثبتش بکنیم می‌شود انسان متعالی، انسان متعالی انسان ایده‌آل اونی است که از تمام ورودیها بتواند خروجی مثبت از آن بگیرد، یک مثال بزینم سیستم بازیافت زباله، در سیستم بازیافت زباله اون سایتی است که هرچی می‌آید در آن، آشغال است دیگه، پس ورودی منفی است، چرا ورودیش منفی است، چون خودمان می‌گوئیم آشغال، می‌گوئیم نمی‌خواهیم، یعنی اگر شهرداری یک روز، دو روز نیاید ببرد، زندگی ما را مختل کرده این آشغال، لذا نمی‌خواهیمش به هیچ عنوان، پس منفی است اما در این سیستم این زباله را وارد می‌کنند در انتها یک لجنی از آن گرفته می‌شود که می‌شود کود و... اصلاً دور ریز نیست، لذا زباله مساوی است با سرمایه، ثروت، بیست درصد ثروت ما در زباله هایمان هست، حالا تخفیف می‌دهم ده درصد، بیشتر آگاهیهای ما در قضایای منفی است، یعنی اگر شیطان می‌توانست به ما درس بدهد، بگوید بیائید من به شما درس بدهم، ما خیلی جلو بودیم، خیلی از اون می‌توانستیم چیز یاد بگیریم، اولین معلم ما کی بود، شیطان بوده گفت **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ** و اولین درس را به ما داد، یعنی در واقع اینها رمز این مسأله است، چون تمام محوریت ما از الست بر بکم اول تا الست بر بکم بعدی سر همین یک چیز بر می‌گردد (**أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ**)، همه چیز سر مسأله من، ما می‌گردد و این

مسأله که در واقع این من و ما را داریم برایش پاسخ پیدا می‌کنیم، خوب حالا پس سیستم دریافت زباله یک سیستم فول ایده‌آلی است و سمبلی است، یا یک نمونه‌ای می‌تواند باشد بر انسان متعالی، یعنی از نظر سیستم که الآن بررسی کردیم می‌تواند برای ما باشد، این مسأله از نظر تئوری امکانپذیر است که ما هر ورودی را مثبتش کنیم یا خیر، از نظر تئوری حالا کاری با عملش نداریم، از نظر تئوری عملی است، حالا برویم در جریان عمل، اینجا یک مطلبی را عنوان بکنم که عبادت یعنی چی، عبد بودن یعنی چی، یعنی بنده بوده، بجا آوردن وظایف بندگی، بجا آوردن رسالت بندگی، موضوع اینجا است که در نهایت می‌بینیم که یک تعالی می‌خواهیم، این تعالی را سیستم باید برایش بنویسیم، البته اینها آمده ولی ما کشفش نکردیم، لذا نتوانستیم که از خودمان یک سیستمی با راندمان ایده‌آل عرضه بکنیم، الآن یکی از رسالت‌های انسان این است یا نیست، می‌تواند باشد یا نمی‌تواند باشد، انسان طراحی شده اصلاً برای همین، اصلاً طراحی انسان قابلیت‌هایی که انسان دارد که با همه موجودات فرق می‌کند، همین است که این قابلیت را دارد مثل یک سیستم بازیافت، زباله بریزند داخلش و همه چیزهای منفی را بگیرد و از اونطرفش چیزهای مثبت بازتاب داشته باشد و ارائه بکند و یکسری از این مسائل جمعش کنیم می‌شود رسالت انسان ایده‌آل، انسان ایده‌آل آمده در این زمینه حرکت (بستر حرکت) از یک وسائلی استفاده بکند و اون برداشته‌های لازم را برای تعالی بدست بیاورد، در واقع نبود این مسأله کار ما را ناقص می‌کند، در بررسی‌های که ما داریم مثلاً می‌گوئیم که اگر این بچه در این خانه بدنیا بیاید قاتل می‌شود، آیا می‌توانیم چنین چیزی در مورد انسان بگوئیم یا اگر این بچه در این خانه بدنیا بیاید عالم می‌شود آیا می‌توانیم چنین چیزی بگوئیم، انسان موجودی است که هیچکدام از این دودوتا چهارتاها در موردش صدق نمی‌کند، بنابراین این یک پویایی خاصی داده، همه چیز را غیر قابل محاسبه از قبل کرده و انسان با کمک این ماجرا با کمک این قضایا می‌تواند لحظه به لحظه مثبت برخورد کند و اونطرف نتیجه مثبت بگیرد، اگر هم منفی گرفت اینطرف تبدیل بکند به مثبت، بعضیها می‌گویند که ما برای کمال امکانات در اختیار نداریم، حالا با این حساب این صحبت درست است یا غلط است، چرا چون اگر ما به کمال برخوردیم کمال ارائه بدهیم و اگر به غیرکمال برخورد کردیم غیر کمال ارائه بدهیم، خوب این می‌شود یک ماشین، می‌شود یک سیم رابط، پس رسالت ما اینجا چی می‌شود، هنر انسان در این است که این قابلیت را دارد، اگر این قابلیت را از آن بگیرید چی از آن می‌ماند، هیچی از او باقی نمی‌ماند

در مورد حافظ؛ اشعار حافظ با این شعر شروع می‌شود که الا یا ایها الساقی ادرکاساً ونا ولها، این ورودی الا یا ایها الساقی ادرکاساً ونا ولها معلوم است که مال یزیدبن معاویه است که این را سروده (اصل شعر یزید: مَضَى فِی غَفْلَةٍ عُمَرَى - كَذَلِكَ يَذْهَبُ الْبَاقَى - اَدْرِكُ اسَاءً وَ نَاقِصاً وَ نَاقِصاً وَ نَاقِصاً - ترجمه: عمرم به غفلت سپری شده است - ادامه آن نیز اینچنین خواهد گذشت - جام باده را به گردش در آور - ای ساقی)، در واقع قرون متمادی است که این بحث وجود دارد که چرا حافظ شعر یزیدبن معاویه را دزدیده و بصورت‌های مختلفی روی این مسأله بحث‌های زیادی صورت گرفته، بعضیها دفاع کردند از حافظ که کار خوبی کرده دستش درد نکند مال کافر بر مسلمان حلال است که البته این توجیه غلطی است مال کافر هم بر مسلمان حلال نیست، بعضیها تقبیح کردند، خلاصه کاری نداریم حالا از این زاویه نگاه کنیم که حافظ چکار کرده، شعر یزیدبن معاویه منفی است و در واقع یزیدبن معاویه اشعارش را برای می و معشوق زمینی می‌گفته و می‌داند که نهمست از اون باده نهمست از این باده تا نسکینی اون خم را مرکز نشی این را - مولانا این یک قانون است که می‌داریم؛ می‌زمینی، می

آسمانی، حافظ به احتمال زیادی ورودی را شعریزیدبن معاویه می گذارد، خروجی را چی نتیجه می گیرد، مثبت نتیجه می گیرد، آیا می تواند باشدیانه، خوب این درس بسیار بسیار بزرگی است، نمی دانم آگاهانه کرده، نا آگاهانه کرده یا هر چیز دیگری ولی گیریم اگر اینطور باشد طبق این الگو الآن ورودی را که منفی بگذاریم خروجی را مثبت می گیریم و این مهم است، مهم این است که خروجی چه حرفی برای گفتن دارد، ورودی اصلاً خود شیطان، کاش می شد برای ما صحبت می کرد دیگه چه برسد به یزیدبن معاویه، خوب پس عبادت بجا آوردن رسالت بندگی است، عبادت به مفهوم پرستش نیست .

مفهوم پرستش ؛ پرستش تعریف دارد، پرستش ابتدا به ساکن باور ایجاد می شود، بعد ایمان ایجاد می شود، بعد یقین ایجاد می شود ، از این که فراتر برویم به یک جائی می رسیم که وادی پرستش است، یعنی دست فرد نیست ، فرد حل می شود و دریک جذبه ای قرار می گیرد که اون اسمش پرستش است، الآن من بگویم که می خواهم پرستش کنم، نه خیر این پرستش نیست، این یک ادا است که من می خواهم در بیاورم بیرون، پرستش خود بخود است، به اصطلاح در دنیای عشق، عاشق یک جائی به پرستش می افتد آیا دست خودش است ، اگر عقل است که اون می شود عقلانی اما اگر از اون مرز عبور می کند که یک ماجرائی می شود که خدمت شما دارم توضیح می دهم لذا بحث عبادت این است که ما رسالتهای خودمان را پیدا بکنیم (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ وَ جَن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پرستند - الذاریات ۵۶) عبد بودن الآن یعنی چه ، یعنی اینکه رسالتشان را پیدا بکنند و دنبال رسالتشان باشند .



## دوره دوم – جلسه ششم

### عناوین مباحث ؛

- نمونه هایی از نتایج ادراکات ؛
- اصلاح اخلاق بر پله عشق . عصمت .
- جاذبه و دافعه ؛ واکنش های روان و ذهن در قبال تصمیم گیری ها . - انگیزه متعالی ( مثال خورشید و ستارگان ) .
- طراحی نفس ، نحوه کاربری نفس در رابطه با کنترل امیال . - دیگرام جاذبه و دافعه ( با استفاده از مثال ) .
- دیگرام مربوط به مدیریت انرژی ذهنی ( جهت بررسی میزان اندیشه کل ) . - محور وجود افراد .



### نمونه‌هایی از نتایج ادراکات

اصلاح اخلاق بر پله عشق - معصومیت؛ خوب گفتیم حکایت آن سلول کف پایمان را که اگر می‌توانستیم با اون ارتباط برقرار کنیم می‌گفت که من سر از این دنیا در نیآوردم ، من فقط می‌دانم که یک فشاری می‌آید روی کله‌ام و برداشته می‌شود، در حالیکه این حرکتی که ما می‌کنیم قرار است از دل آن یک ماجرای در بیاید بیرون که این سلول به هیچ عنوان در وضعیتی که هست نمی‌تواند از اون سر در بیاورد، مگر اینکه این سلول با کل ارتباط برقرار کند ، *چوناندر جز راه کل خود را مگر هم کل فرستد، منم - مولانا* ، جزء راه کل را نمی‌داند مگر اینکه با کل ارتباط برقرار بکند، لذا ما همینطوری وقتی نگاه می‌کنیم می‌گوئیم که ما اصلاً اینجا چکار می‌کنیم ، این چیه ، صبح بشود ، ظهر بشود، شب بشود، دوباره فردا ، پس فردا ... همین که این سلول کف پا می‌گفت که فشار وارد می‌شود، فشار برداشته می‌شود، این چه کاری است چرا اینقدر عبث و بیهوده است ، ما هم یک چیزهای ثابتی را می‌بینیم، صبح شد، ظهر شد، شب شد، دوباره ، سه باره و... اما اگر می‌توانستیم با کل خودمان ارتباط برقرار کنیم متوجه می‌شدیم که کل یک حرفی برای گفتن دارد که ما به عنوان یک سلول از آن خبر نداریم ، لذا وقایع و حوادث برای ما بی معنی جلوه می‌کند و ما سردر نمی‌آوریم که چرا در این سیر تسلسل از نظر خودمان سیر تسلسل باطل قرار داریم و منظور از این چرخ و فلک چی بود ، بنا بر این همفازی کیهانی ما را به نحوی به درک تن واحده بودن هستی قرار است نزدیک بکند و ما را به این درک برساند که همه اجزاء هستی در واقع یک موجودیت هستند، کما اینکه در دوره ۶ و ۷ با هم صحبت می‌کنیم، حافظه کیهانی داریم، شعور کیهانی داریم، یعنی در حافظه کل هیچ واقعیتی در هستی گم نمی‌شود ، هر واقعیتی را که بخواهیم الان می‌توانیم برویم در یک جایی بایستیم از اونجا نگاهش کنیم، یعنی هیچ واقعیتی گم نشده، هزار سال قبل، دو هزار سال قبل، صد هزار سال قبل ، یک میلیارد سال قبل و... حافظه کیهانی، شعور کیهانی داریم و ماجراهای دیگری که ما با یک موجود زنده طرف هستیم و این زندگی است در یک کل که ما سلولهایش هستیم ، خوب به یک نحوی درک تن واحده برای ما ایجاد مسائلی می‌کند که در دنیای عرفان امکانپذیر است، یکی از تعریفهای عرفان پله عشق یا پله کیفیت است، روی پله عشق ما پند و نصیحت نداریم در دنیای عرفان، پس تکلیف اخلاق چی می‌شود، پند و نصیحت که نداریم، روی پله عقل می‌گوئیم غیبت نکن، روی پله حکم است، حکم است، غیبت نکن ولی وقتی می‌آئیم روی پله عشق که بعد کیفیت این قضیه شکل بگیرد ولی ما که پند و نصیحت را روز اول روی این پله خط زدیم ، حالا تکلیف چیه ، اخلاق در عرفان چی می‌شود ، روی این پله دیگر کلام نیست، کلام کار نمی‌کند، پند و نصیحت، دلیل و برهان کار نمی‌کند که بگوئی آخه می‌دانی چیه اگر غیبت کنی اینطوری می‌شود، اونطوری می‌شود، تهمت بزنی فلان می‌شود، روی این پله ادراکات وجود دارد، گفتیم درک تن واحده یا درک همفازی کیهانی، درک جمال یار، درک انا الحق ، درک هوشمندی، درک هدفمندی، همش ادراکات هست، حالا وقتی که ما متوجه می‌شویم جهان هستی تن واحده هست و خصوصاً انسان هم در یک عبارت کوچکترش دوباره تن واحده‌ای هست، درک این موضوع و درک جمال یار کمک می‌کند که به این برسیم که اینجا (فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَوَجَّهَ اللَّهُ بِسَ وَ هِرْسُو رُو كَنِيدَ اِنْجَا رُوِي [به] خداست - بقره ۱۱۵) هر جا نگاه کنیم روی اوست و



در اینجا اونوقت تجلی الهی معنا پیدا می کند، بنا براین از حالا به بعد این که تن واحده هستیم و هرکسی پاره تن دیگری است، این موضوع را عوض می کند، وقتی این موضوع ادراک شد، دیگه شما حاضر نیستید تن خودتان را جریحه دار بکنید، بنابراین دیگران از دست و زبان ما اینجوری درآسایش قرار می گیرند، از برکت ادراکات ما نه از برکت نصایح، نصیحت روی پله عقل بود، صحبت هم شد کار هم نکرد، بعد کیفی، کنترل کیفی اینجوری دیگه بدست نمی آید بلکه صرفاً از طریق ادراکات رخ می دهد، اونجائیکه متوجه می شویم هر وجودی تجلی الهی است. ببینید عقل پایه درک عشق هم هست، یعنی اگر عقل نباشد ما درک عشق هم نداریم، یعنی می رویم روی پله عشق درک می کنیم آیا درکمان را می توانیم توضیح بدهیم، سببی را گاز زدیم، می توانیم مزه سیب را انتقال بدهیم، نمی توانیم، این روی پله ادراکات است روی پله عشق است، اما اگر که به ما فشار بیاورند که آقا این چیزی را که خوردی چیه، ما یک پله بر می گردیم عقب روی پله عقل می گوئیم شیرین بود، اینطوری بود، اونطوری بود، زور می زنیم که بین درکمان و عقلمان یک رابطه ای برقرار کنیم، این رابطه نا رساست، هیچ وقت پله عشق قابل بیان به کلام نیست، الان یک کلمه می گوئیم که چه کسانی همفازی کیهانی را درک کردند، یک تعدادی دست بلند می کنند، آیا این تعداد می توانند تعریف بکنند چی پیدا کردند، می توانید تعریف کنید که درک تان چی بوده، فقط دستشان را که بلند کردند یعنی می دانند راجع به چی داریم صحبت می کنیم، راجع به چه درکی داریم صحبت می کنیم، لذا عده ای سعی می کنند، عشق را هم همان عقل معرفی کنند، مگر می شود، این دوتا جنسیت مجزاست، یکی کمیت را می خواهد عنوان کند، یکی کیفیت را، مثلاً شما چند واحد به سیب علاقمندید، می توانید بگوئید، کمیت پذیر نیست، مثلاً در مورد دوست داشتن آیا شما می توانید بگوئید که من چهار واحد به قرمه سبزی علاقمندم، ایشان بگویند من سه واحد علاقمندم، آیا می شود، شما می گوئید من علاقه مند، ایشان هم می گویند من هم علاقه مند، بعد ممکن است در عمل بیائیم ببینیم که علاقه شما با علاقه ایشان زمین تا آسمان فرق دارد، بنا براین اینها جنسیت مختلف و وادی های مختلف است و یک طرفش وادی بی ابزاری است و یک سمتش وادی ابزار است، وادی بی ابزاری است که ما می توانیم به یک سیروسلوکی پردازیم، اگر که وادی بی ابزاری نباشد که ما اینجا گیره هستیم عقل گویش جهت حدس است و بیرون راه نیست عشق گوید راه است و رفتم من باره - مولانا اگر قرار بود که ما بگوئیم همه چیز عقل است، عقل که نمی گذارد ما از اینجا تکان بخوریم، در همین تجارب خودمان کدام درمان شما عقلانی بود، کدامشان را می توانیم با عقل توجیه کنیم، خوب مسلماً شما به هرکسی بگوئید من این کاغذ (کاغذی که اسم بیماران رویش نوشته شده) را روی هوا تکان می دهم اون بیمار از اونطرف دنیا می تواند درمان بشود طبیعتاً به شما می خندد، چرا چون می خواهد روی پله عقل حرف شما را گوش بدهد، اما اگر روی پله عشق باشد و با دنیای بی ابزاری آشنا باشد می گوید فلانی این خیلی زیاد است که کاغذ را تکان می دهی، نظر، یک نظر است، «نظر باری مابلی خبران حیراند» - ما، می گوید فلانی خیلی کار خودت را سنگین کردی، یک نظر است، بعد می گوئیم یک گوشه چشمی، می گوید گوشه چشم هم زیاد است، خوب پس اینجا یک دنیای دیگری است که وجود دارد، لااقل ما همه مان که لمس کردیم، بنا براین اگر که یکی است چرا عقل با آن مخالفت می کند، عقل انکار می کند، عقل قبول نمی کند، بخاطر اینکه عقل اصلاً کارش چیز دیگری است، کارش این است که همه چیز را با کمیت مقایسه بکند، اگر کمیتی در کار نباشد او قادر نیست کیفیت را مورد بررسی قرار بدهد، لذا برای همین هست که منطق و چارچوب را می فهمد از

منطق که خارج شد، از دودوتا چهار تا که خارج شد دیگه نمی فهمد پس چطوری یکیست، ما در دوره ۷ که صحبت کردیم سی، چهل نوع ما فقط عقل داریم، اصلاً بدون عقل امکان ندارد که ما بتوانیم یک قدم برداریم، اما بدون عشق می شویم روبات، یک آدم ماشینی می شویم، از دو دوتا چهار تا خارج هیچ چیزی را قادر به درک و فهمش نیستیم، مثلاً الآن سؤال می کنم که دوستانی که درک حضور پیدا کردند دستشان را بلند کنند، آیا درک حضور را ما تعریف کردیم، شکر وجودی را دوستانی که احساس کردند دستشان را بلند کنند، آیا تعریف کرده بودیم، تعریف نکرده بودیم، اینجا وادی کلام، وادی حرف نیست، وادی است که نفر می رود داخل یک وادی که یک ادراکاتی برایش پیش می آید، نمی تواند تعریف کند، من اگر بگویم یک نفر تعریف کند، هیچکس نمی تواند تعریفش کند، البته می توانیم یکجور هائی همانطور که گفتیم درک حضور شما دست بلند کردید پس از خود این واژه یک چیزی را گرفتید که دستتان را بلند کردید، اما نه ما می توانیم تعریف کنیم، نه شما می توانید تعریف کنید، همان گاز زدن سبب است، حالا من می گویم سبب همه ما سبب گاز زدیم می فهمیم راجع به چی داریم صحبت می کنیم، اما اگر یک میوه ای باشد که ما در ایران نداشته باشیم، من بگویم یا یک نفر این طعم را چشیده باشد اگر بخواهد بگوید قاعدتاً هیچکس نمی تواند از توضیحات بفهمد، لذا ادراکات قابل توضیح نیست، باید چشیده بشود، وادی چشیدن است، نه وادی خواندن، لذا در دنیای عرفان می گوید *بشوی اوراق اگر همرس مانی - ماضی* که درس عشق در دفتر نباشد، کسی نمی تواند از خواندن متوجه حالت عاشق بشود، یا اصولاً بحث وادی عشق را درک نکند، *در هر دویرمغان نیست چون من شیدائی، خر قه جانی کرو با ده و دو قهر جانی - ماضی*، دفتر سمبل که دانش است می گوید گروه باده است، باده چیه، آگاهی است، باده از خم وحدت و معرفت الهی است، می گوید من اینها را گذاشتم گروه باده، خر قه سمبل یک سری چیزها، می گوید من اینها را گذاشتم گروه، روی پله عقل، روی پله حکم ما می آئیم با هم قرار داد می بندیم، می گوئیم که این مجموعه طعم را شیرین، این مجموعه را می گوئیم تلخ، یا شور و... قرار داد بین خودمان گذاشتیم و دسته بندی کردیم مطالب را، مسائل را، قوانین را، احکام را و از طریق اون دسته بندیها با همدیگر ارتباط داریم، مثلاً می گوئیم خدا، خدا چیه، الله، GOD اینها را ما با هم قرار داد گذاشتیم، آیا وقتی که بگوئیم خدا، برداشت من، شما، ایشان و... همه ما یکی است ولی می دانیم راجع به چی می خواهیم صحبت کنیم، بر اساس قرارداد از پیش تعیین شده که بین خودمان گذاشتیم، لذا پله عشق را می خواهیم با یک سری قرار دادهائی که بین خودمان گذاشتیم تشریح کنیم، آیا کم می آورد یا نمی آورد، کم می آورد، یک مسأله ای را که از دوره یک با هم صحبت کردیم، یکی از مشکلات ما برنامه نرم افزاری نا خود آگاهی است، گفتیم که ما در نا خود آگاهیمان یک نرم افزار داریم که از دوران بچگی این را برنامه ریزی کردند، مثلاً بچگی به ما گفتند عاقل باش، بچه عاقل باش و این در نا خود آگاهی نوشته شده، حالا بزرگ شدیم و آمدیم داریم با زندگی برخورد می کنیم، اطلاعات می آیند می خواهند از این نرم افزار عبور کنند، همین که وارد می شوند، عقل در این مدت تعریف شده، عقل دو دو تا چهارتا گفتند، عاقل باش ثبت شده، بعد گفتیم عقل چیه محیط به ما داده که یعنی دودوتا چهار تا، حالا اطلاعات می آیند می خواهند از اینجا عبور کنند، هر چه که دودوتا چهار تا است براحتی عبور می کند، هر چه که نیست فیلتر می شود، می گویند صبر کن، چنین چیزی نمی شود، متافیزیک امکان ندارد، از این جا اونکار را بکنی، این محال است، یک ارتباطی می خواهد، یک جریان، یک چیزی می خواهد، reject می شود و فیلتر می شود، بنابراین ما در این نرم افزار بخشهای مختلفی داریم،

بخشی بر اساس باورهای ما ثبت و ضبط شده ، باور ما بر این است که متافیزیک نیست، یعنی تعلیم و تربیت ما این بوده مگر غیر این است، چه کسی به ما گفته متافیزیک وجود دارد، حالا در حد یک چیزهایی هم که اگر از متافیزیک تازه باز هم عقلانی بوده اگر گفته شده، فرهنگ به فرهنگ متفاوت است، مثلاً در هند ناخودآگاهی افراد بهتر در مقابل مسائل متافیزیک برنامه ریزی می شود تا اینجا، تادریک جاهای دیگر وقتی برنامه ریزی شد ، فیلتراسیون رُخ می دهد، ضمیر خودآگاهی ما می بیند قبول می کند، یک مورد را رد می کند، دو مورد ، سه مورد، چهار و آخرش تسلیم می شود و می گوید آقا می شود ، یک نرم افزار خودآگاهی داریم، یک نرم افزار نا خودآگاهی داریم، حالا یک مقداری از طرزکارهایشان را با هم صحبت کردیم، حالا این که می خواهد عبور کند، ممکن است خودآگاهی هم قبول نکند، عقل ظاهری ما هم قبول نکند، می گوید نمی شود، می گوئیم خوب بیا ببین، می آید می بیند متقاعد می شود، می گوید من متقاعد شدم ولی ایشان حس می کند، چرامن حس نمی کنم، در اینجا فیلتراسیون رُخ می دهد، سانسور می شود، می گوید چنین چیزی نیست، نمی تواند باشد و این ادامه پیدا می کند تا این قفل شکسته بشود ، این قفل باید شکسته بشود ، البته در دوره یک شما دیدید که تشتت ذهنی ، ماجرای افسردگی، قفل ذهنی و عدم تشکیل حلقه، چهار عاملی بود که ممکن است یک نفر در وهله اول احساس نکند، اما می تواند روی دیگری کار انجام بدهد، عدم احساس خودش ربطی به انجام کار و کار با شبکه ندارد، امتحان کردیم دیگه درست است یا نه، اینها را همه را دیگر رویت کردیم برایمان یقین شده، حالا اگر احتمالاً کسی یک چنین نرم افزاری داشته باشد، باید کار کند، کار کند تا این قفل یک جایی شکسته می شود و ما موارد بسیار بسیار زیادی دیدیم که این اتفاق در موردشان افتاده و در پیچه متافیزیک برویشان باز شده ، ببینید ما اصولاً برای نرم بالاتر در فرمان هست که افراد می گویند من از این دوره نتایج مطلوبی گرفتم ، نسبی است ، مطلق که می دانید هیچی در عالم هستی نداریم، بنا بر این اگر کسی باشد که احساس بکند از ما حاصل دوره چیزی نگرفته بایستی دوباره روی ارتباطش کار بکند تا بعد مطلوبی خودش را ارضا بکند و بگوید که من ادراکاتی گرفتم، چیزهای گرفتم، راضی باشد دیگه، یعنی با ادامه ارتباط این مسأله اتفاق می افتد ، دیگه اینها را ما به عهده خود افراد می گذاریم که ببینند از یک دوره ای چه ماحصلی دارند و چه دریافت و برداشتی، بهر حال در مجموع برایشان پیش آمده ولی ما در دنیای عرفان بهر صورت دنبال ادراکات هستیم که بخش ادراکی قضیه هم برای خودش قوی باشد و ما را به اون یقین لازم برساند، پس در این مورد برای اینکه مطلب قبل را تکمیل بکنیم متوجه می شویم که در واقع رسیدن به اخلاق که روی پله عقل متکی بر بند و نصیحت بود، روی پله عشق متکی بر ادراک است، یعنی مثلاً درک این که نفر مقابل ما وجه الله است ، هر جا نگاه بکنیم وجه الله است، (فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَنَّمَّ وَجْهَ اللَّهِ بِسْ بِه هرسو رو کنید آنجا روی [به] خداست- بقره ۱۱۵)، هر جا نگاه بکنید روی اوست و درک همفازی کیهانی که در واقع همه تن واحده ای را تشکیل می دهیم وقتی متوجه شدیم یعنی به این درک رسیدیم که وجه الله چیه، تجلی الهی چیه ، همفازی کیهانی چیه، در اون صورت است که خودمان راضی نمی شویم که غیبت بکنیم، خودمان راضی نمی شویم که به کسی ظلم بکنیم و از اینجا به بعد است که مقام معصومیت می تواند شکل بگیرد، یعنی وقتی درک انالحق پیش آمد، درک جمال یار، طرف دیگر نمی تواند ظلم بکند، یعنی خواسته ظلمی را مرتکب نمی شود در این صورت است که تمایل درونی او بر مبنای عدم ظلم هست، ما می گوئیم ظلم نمی کنیم ولی ظلم می کنیم یک مواقعی هم خوشحال هم می شویم، بر این مبناست که در واقع این مقام

می تواند ایجاد بشود، بعد از درک انالحق و بعد از درک (فَأَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَتَمَّ وَجْهَهُ اللّٰهُ - پس به هر سو رو کنید آنجا روی [به] خداست - بقره ۱۱۵، به صراحت صحت توینم بر دیا بگرم دیا توینم بر هر جا بگرم کوه و رود شت نشان از قامت رعنا توینم - **باباطامرو** در واقع رسد آدمی به جانی که بجز خدا نیست - **سری**، یعنی هر جا نگاه می کند مفهوم (فَأَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَتَمَّ وَجْهَهُ اللّٰهُ) را در می یابد، که هر جا را نگاه می کند پرتو روی اوست، در این مورد است که انسان می تواند با احترام با هستی برخورد بکند، با احترام قدم روی زمین بگذارد، **هان بر سر سبز پاه خوری نمی کان هم رخ خوب نازینی بوده است** - **نیام** و در اینصورت است که ما قادر می شویم با احترام نسبت به هستی برخورد بکنیم و هتک خرمی نداشته باشیم، بعد وقتی که هتک خرمی نداشته باشیم از چه مسائلی معاف خواهیم شد، دوستانی که دوره تشعشع دفاعی را گذرانده اند می بینیم که از شر بزرگی در امان خواهند بود، فلسفه خلقت موجودات غیر ارگانیک بخش جن که اصلاً همین است، برای این آفریده شدند، هتک خرمت باعث آلودگی ما می شود، البته به اون معنا نیست که دوستانی که مشکل دارند بگویند نه ما که هتک خرمت نکردیم، همه ما هتک خرمت کردیم، یعنی اصلاً انسانی نداریم که ظالم نباشد، منظورم به عصر حاضر است که دارم صحبت می کنم، ۷ میلیاردی که هستیم اصلاً کسی نیست که ظالم نباشد، لذا همه ما در معرض آلودگی هستیم، حالا یک عده ای سریعتر درگیر این آلودگی ها شدند، خوب فلسفه خلقت وجودی این بخش از موجودات غیر ارگانیک عمدتاً این است که پاسداران هستی هستند و بخش دیگرشان هم که مأمورتهای مختلف دارند و در قبال هتک خرمت به ما حمله می کنند، لذا این مسأله همفازی کیهانی برای ما این اهمیت را دارد یکی از ارتباطاتی است که همیشه داریم، مثلاً فرض کنید که اینجا همفازی کالبدی در این دوره تمام می شود، اسکن دوگانگی هم به همچنین و البته بعضی از دوستان که هنوز نیمه کاره است و ادامه پیدا می کند، ولی همفازی کیهانی یکی از ارتباطاتی است که به آن حالا حالاها نیاز داریم و جزء لا ینفک زندگی ما خواهد بود.

**سؤال (خانم)؛ ممکن است با فرادرمانی به این احساس (همفازی کیهانی) کوتاه مدت رسیده باشیم؟ استاد؛** ببینید ارتباط فرادرمانی در واقع معجون کُمپلکسی هست که **ساقیابره جامی زآن شراب روحانی تادمی بیایم زین حجاب جهانی - شج بانی**، یک جرعه از اون شراب را می دهند و آن فعلاً علی الحساب چون بیمار هنوز خود شناسی نکرده، اگر قرار باشد ما بطور اساسی خوب بشویم نیاز به خود شناسی داریم، حالا شما علت بیماری را که با هم بررسی بکنیم این موضوع را به آن می رسیم، علت بیماری در هر دوره با یکسری علت برخورد می کنیم، چرا بیمار می شویم، مثلاً در این دوره عدم همفازی کیهانی عامل بیماری می شود یا نمی شود، اسکن دوگانگی باعث بیماری می شود یا نمی شود، دوره بعد عدم کنترل ذهن باعث بیماری می شود، عدم کنترل دشارژ، تشعشعات منفی مختلفی داریم که آشنا می شوید و... همه اینها را متوجه می شویم که علت بیماری چقدر زیاد است و همه اش هم زمینی است، مثلاً در دوره بعد بینشها هم می آید، آیا بینشهای ما باعث بیماری می شود یا نمی شود، ثابت می کنیم که می شود، خلاصه آخرش دست از سر خدا بر می داریم و اینکه می گوئیم خدا بد ندهد از دهنمان می آفتد و متوجه می شویم که **هر چه برابر سازمست چه زیاده چه زشت نیک و بد را اولد و والد و زانو اینجاست** -، اینها برایمان ثابت می شود، خوب حالا ما در فرادرمانی یک نظر می کنیم بیمار مشککش حل می شود آیا نجات پیدا کرده، نجات پیدا نکرده، بچه افتاده بود زمین ما بلندش کردیم، دوباره در معرض افتادهای بعدی هست، لذا ما اگر صحبت از درمان

اصولی بکنیم، صحبت از خود شناسی باید کرده باشیم، مثلاً فرض کنید الان مباحثی که در همین دوره با هم گذرانیم مقدمه خود شناسی بود، دوره‌های بعد هم همینطوری است، خودشناسی، خودشناسی.... و خود شناسی، بنابراین اونجا یک معجونی می‌دهند، زیر بغل ما را می‌گیرند بلندمان می‌کنند، اما اگر قرار باشد بطور اساسی ما به کاری برسیم بایستی این مراحل را بگذرانیم، مگر مادر دوره یک خوب نشده بودیم، ولی در رابطه با بیماریهای روان تنی این دوره هرچی پرونده داشتیم آوردند بیرون، کشیدند بیرون، چرا چون که ما دنبال خود شناسی بودیم، می‌خواستیم خودمان را بشناسیم، اونها هم آمدند انرژیهای پتانسیل منفی مان را کشیدند بیرون، مسأله ظرفیت را پیش آوردند، عملاً شما رفتار دوگانه تان را نشان تان دادند، آیا قبول کردید، باورتان می‌شد که این شما هستید، باورتان نمی‌شد، لذا الان با خودمان به عبارتی بیشتر آشنا شدیم، پرونده‌هایمان را آوردیم بیرون، مسائل دیگر را آوردیم بیرون و همه اینها مجموعاً راه را برای این هموار کرد که ما به بخشی از وجودمان تسلط پیدا بکنیم، یعنی بخش بیماریهای روان تنی در این دوره اگر ما خوب موضوع حلقه‌اش و مسائلش را دنبال کرده باشیم و دنبال بکنیم، بیماری روان تنی در تسلط ما قرار می‌گیرد، تحت تسلط ما قرار می‌گیرد، مثلاً در مورد عدم همفازی کالبدی چند نفر از دوستان اون بهم ریختگیهای سابق را که تعریف کردیم دیگه ندارند یا حالا البته مدتی می‌خواهد تا تست بکنید ولی تا همین جا متوجه شدند که اون بهم ریختگیهای سابق نیست، یادتان هست که گفتیم افراد معمولی ممکن است یک دفعه بهم بریزند، حتی اسمشان هم یادشان نیاید و انتهایش که می‌شود جنون آنی، جنون آنی را تعریف کردیم، مقدمه‌ای داشت و یک انتها داشت که انتهایش را می‌گویند جنون آنی، این مقدمه‌اش را تقریباً می‌شود گفت که خیلیها دست به گریبان هستند شاید هر روز، سؤال: چند نفر این حالت را دیگه ندارند، بهر صورت اینها عوامل خودشناسی است، یعنی یک فرد معمولی رفتار معمولی دارد، یک جا بهم ریخته است، یک جا اینجوری است، یک جا دچار جنون آنی هم می‌شود، ولی یک کسی که آمده در خودشناسی حرکت کرده امکان ندارد که این بهم ریختگی را داشته باشد، پس جنون آنی هم می‌شود ولی یک کسی که آمده در خودشناسی حرکت کرده امکان ندارد که این بهم ریختگی را داشته باشد، پس جنون آنی مال کیه، مال افراد معمولی است، مثل این است که گفتیم بعضی از بیماریها مثل آلزایمر و... افراد متعالی دچار نمی‌شوند (دیدید در آن نمودارهای ذهن، روان و جسم که ترسیم شد) پس در واقع امکان ندارد کسی در خود شناسی حرکت کرده باشد بعد دچار جنون آنی بشود، بنا براین در بحث لزوم خود شناسی ممکن است بعضی از دوستان بگویند که ما در دوره فرادمانی خوب شدیم، اصلاً بحث بیماری نیست، بیماری عامل خود شناسی است، یعنی ما الان از بیماری کمک گرفتیم یک بخشی از وجودمان را شناختیم، باز دوره بعد هم کمک می‌گیریم، دوره بعد هم و.. تقریباً می‌شود گفت که یکی از ملاکهای شاخص نشان دهنده خودشناسی در ارتباط با بیماری قرار گرفته، هر دوره بلائی را که به سر خودمان آوردیم در رابطه با یک بخشی از وجودمان مورد بررسی قرار می‌گیرد، مثلاً دوره سه نقش کنترل ذهن و بیماری، آیا ما از طریق تشنت ذهنی بیمار می‌شویم یا نمی‌شویم، پریشانی، تشنت ذهنی عامل بیماری است، بنا براین اینها می‌آید زمینه سازی می‌شود و ما با زبان بیماری داریم خودشناسی می‌کنیم و داریم از تسهیلاتی برخوردار می‌شویم که این تسهیلات را بکار بگیریم و مجدداً لااقل با اون شدت قبلی به زمین نخوریم حالا حداقلش، اگر دیگر زمین نخوریم که چه بهتر.

### توضیحاتی در مورد ارتباط با پایان نامه

**در ارتباط با پایان نامه چیزهای که دیدید دسته بندی کنیم؛**

یکی تغییر چهره بود، حالا دوباره اگر برگردیم به مسأله عقل چه جوری قابل توجیه است که من به یک عکسی نگاه بکنم و عکس هاله و نور داشته باشد و عکس هر دقیقه و ثانیه تغییر کند و... خوب پس تغییر چهره را در پایان نامه مشاهده کردید یعنی دیدید که شما نیستید اونجا و کسان دیگری هستند و ظاهراً جای شما را اشغال کردند، مگر می شود و مگر این عقلانی است.

**تغییر در نوشتجات؛** آیا تغییر در نوشتجات هدفمند بود یا دیمی بود، بله الآن دیگر با ارتباطی که داشتیم در این چند جلسه که هاله ها را دیدید، همین الآن ممکن است دوستانی هاله ها را روی خود من ببینند، پس این برای بعضی ها تثبیت می شود، ادامه دار می شود، الآن نور را کم کنیم همه می بینند، در نور زیاد است که هاله محو است، اگر نور را کاهش بدهیم هاله ها را می بینید.

کسانی که بادیدن پایان نامه دچار برق زدگی چشم شدند مثل نگاه به نور تند یا نور جوشکاری که چشم برق زده و دچار آبریزش می شود، این بخاطر این است که تشعشعاتی که در پایان نامه هست شما چشمتان با آن عادت ندارد، تشعشعات جدید و خاصی است تا چشمتان با این تشعشعات عادت بکند ممکن است بار اولش دچار آبریزش و برق زدگی بشود ولی عادت می کنید، ببینید در اکولوژی، اکوسیستم چیزهای هست که ما اصلاً با آنها برخوردی نداریم مثل نیروی کیهانی، شما الآن دستتان را در هوا تکان می دهید لمس می کنید، قبلاً آیا بود، نبود ولی در اصل جهان هستی پُر است از این قضایا، وجود ما تعریف شده بوده برای اداراکات یکسری چیزها، مثلاً الآن همین که چشم ما را می زد، چشم ما با چنین چیزی عادت نداشت، الآن بروی ما باز شد این مسأله، شما الآن دستتان را تکان می دهید چی احساس می کنید، نیروی کیهانی است، نیروی حیات است و چیزهای هست که در هستی جاری است، حالا ما ادراکی رویش نداشتیم یعنی آستانه درک ما روی این چیزها بسته بوده، یک استارت زدیم باز شد، الآن دستمان را تکان می دهیم می بینیم بله یک چیزی هست، حالا می گوئیم اشتباه می کنیم روی هرکسی می خواهیم امتحان می کنیم اسکن نیروی کیهانی را، یک مطلبی نیست که من بگویم اشتباه می کنم، حالا تازه این نیرو را فرستادیم فقط به اینکه اون طرف بگوید من یک چیزی احساس کردم، چون یکی ممکن است بگوید تلقین است، خیلی خوب اما این چطوری می آید داخل و یک کاری هم انجام می دهد، اون را دیگه چطوری می شود توجیه کرد، شما درمان انجام دادید، شما از این طریق در واقع جراحیهای هم حتی انجام دادید، اسمش جراحی است، یعنی اون کاری که انجام شده در واقع یک نوع جراحی بوده، منتها ما این اسمها را نگذاشتیم که مسأله برانگیز بشود که ادعای جراحی داریم، خوب همه اینها وادی است که روی پله عقل نمی توانیم اصلاً راجع به آن صحبت کنیم، پس مجبوریم روی کدام پله صحبت کنیم روی پله عشق، راه دیگری ندارد، اگر کسی بگوید من از روی پله عقل نمی آیم روی این پله، نتیجتاً محروم می ماند، راهی ندارد، یعنی اون هم اگر بخواهد ادراک کند، باید کوتاه بیاید و از روی پله عقل بیاید روی پله عشق، اگر بود می گوید هست، اگر نبود هم که می گوید نیست تمام شد.

**تغییرات در امضاء و آرم.**

محو کامل؛ در مورد محو کامل که اصلاً ما مجاز هستیم و وجود خارجی اصلاً نداریم، اصلاً زمینه کلی محو شدن همان چیزی که اینجا هم تجربه کردید روی خود من اصلاً یک بُعد وجودی ما مجاز است، یعنی اصلاً نیست، چیزی وجود خارجی ندارد و عدم است، یک مطلب دیگر اینکه دنبال کردن این قضیه با حفظ خودش انجام شده و اصولاً این را بدانید هیچ کاری را بدون حفظ ما انجام نمی‌دهیم، اما علی‌رغم اینکه سنگر و کلاه ایمنی و همه این مسائل هست، کسانی که پیرامونشان آلودگی موجودات غیر ارگانیک داشته باشند ممکن است اونها چون از این قضیه بیزار هستند (گرچه اونها تحت تشعشع نیستند) چون بیزار هستند اصولاً از این رنج تشعشعاتی خوششان نمی‌آید ممکن است یک واکنشهایی را در محیط شما شروع بکنند، شما مثلاً چیزهایی ببینید، صدائی آمد، چیزی شد، یک چنین مسائلی ولی به هیچ عنوان از این فراتر کاری نمی‌توانند داشته باشند، فقط می‌توانند یک تحرکاتی خودشان داشته باشند که شما متوجه اون تحرکات بشوید.

**تغییر چهره‌ها؛** در مورد تغییراتی که شما دیدید یک نفر نیستید، ببینید تغییرات در دو راستای طولی و عرضی رخ می‌دهد. طولی این که ما از بدو تولد، حتی دوران جنینی ممکن است ما بینیم از دوران جنینی طی شده آمده دوران کهنسالی و بعدهایمان را دیدیم، در عرض می‌بینیم که ما شدیم مرد، زن، شدیم جوان، چاق، لاغر، بلند و کوتاه، در مورد چگونگی و چرائی این قضیه که این تجربه را چرا ما داریم، از دوره‌های بعد با هم بیشتر صحبت می‌کنیم، اما حالا برای اینکه یک کلیتی را داشته باشیم، این است که برای اینکه عدالت الهی جاری باشد و ما پاسخ مجادلات خودمان را دریافت بکنیم لازم است که ما تعددی داشته باشیم و یک نفر نباشیم، چون شما ممکن است مجادله بکنید بعداً در یک جائی در یوم‌المجادله ممکن است مجادله بکنید و بگوئید اگر من مرد بودم چنین می‌کردم، چنان می‌کردم، افسوس که من زن بودم و همش در آشپزخانه مشغول بپز، بشور، بیار و ببر بودم، آقا می‌گوید اگر من زن بودم پیدا می‌کردم، این خانمها در خانه نشستند، چهار تا ظرف می‌شورند و... بعد دیگه بیکار هستند، من اگر که زن بودم زود ظرفهایم را می‌شستم، آشپزیم را می‌کردم بعد می‌رفتم می‌نشستم راجع به هستی تفکر می‌کردم حتماً پیدا می‌کردم، خوب چه کسی درست می‌گوید، ببینید نمی‌دانیم عدالت ایجاب می‌کند که جوابش را بدهند، امکانش را به او بدهند، شاید راست بگوید، شاید هم نه، خیلی بحثهای دیگر که انشاءالله در دوره‌های بعد چون در اینجا الآن اگر برویم داخلش بحث مفصلی است، پس ما چندین ارتباط داریم، یک ارتباطش کمک می‌کند به درک عدالت، بدون عدالت کمال مفهومی ندارد، یکسری ارتباطاتمان کمک می‌کند به درک حکمت، چگونه حکمت جاری است، یعنی اگر الآن من اشتیاق چیزی دارم، چه جوری حکمت الهی و عدالت الهی ایجاب می‌کند که من به اون مزد اشتیاقم برسم، می‌گویند خدا وسیله ساز است، چگونه این وسیله سازی رخ می‌دهد و چگونه این مسیر فراهم می‌شود.

**توضیحاتی در مورد ارتباط با پایان نامه در جلسه بعد؛** در مورد هاله که دیده می‌شود، دوباره ضمن اینکه به ذهن شکنی ما کمک می‌کند، بلکه یک مطلبی را به ما می‌رساند که هر چیزی برای خودش یک بُعد پنهان هم دارد، ما به چشمهایمان اعتماد نکنیم، فکر نکنیم اون چیزی را که می‌بینیم همه چیز است، یک چیزهایی وجود دارد که ما در حالت معمولی قادر به دیدن نیستیم و دنیا پُر است از این چیزها و ما فکر می‌کنیم که همه چیز را می‌دانیم، همه چیز را می‌بینیم، از همه چیز

خبر داریم، نه بخش عمده‌ای از هستی را ما نمی‌بینیم، بنا بر این اینجا هم مطلب دیگری برای مارو شن می‌شود که اونچه را که می‌بینیم مجازی است، اونچه که درست رویتش نمی‌کنیم مجازی است به یک عبارتی دیگر، اما اصل موضوع این است که ذهن ما شکسته بشود، باورهای ما خرد بشود و بدانیم که ممکن است یک تکه مقوا (پایان نامه) چیزی از آن در بیاید بیرون که تصورش را هم نمی‌کنیم، شاید ادامه این قضیه از ما یک کسی بسازد که اصلاً جرأت نکنیم که بگوئیم می‌شود یا نمی‌شود و بگوئیم تا نرویم نبینیم، تجربه نکنیم، نمی‌دانیم می‌شود یا نمی‌شود، باید ببینیم، باید دنبال کنیم و در واقع بزودی ما متوجه می‌شویم که هر چیزی امکان دارد، خوب اگر قرار باشد ذهن ما شکسته نشود چه فایده‌ای دارد ما که نمی‌خواهیم در واقع نمایش اجرا کنیم، اگر کاری از آن چیزی در نیاید بیرون دنبال نمی‌کنیم.

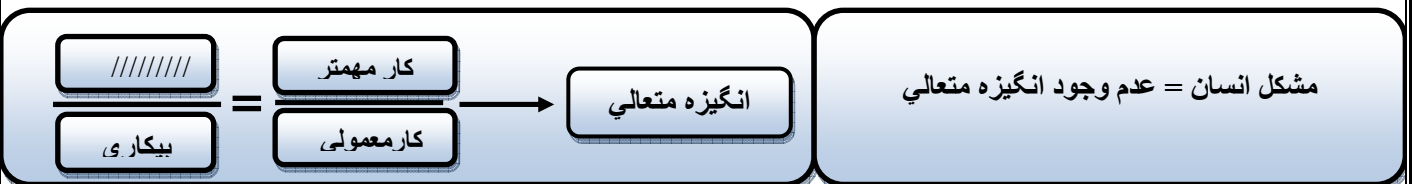
**در پاسخ به یک سؤال؛** در این دیدگاه ما تناسخ نداریم و در تشعشع دفاعی هم اونجا ثابت می‌کنیم که طرفداران تناسخ از کجا تناسخ را نتیجه گرفتند، ما تسلسل داریم، یعنی از اینجا (این زندگی) که زمان و مکان داریم می‌رویم به لامکانی (در زندگی بعدی) بعد می‌رویم به لامکان و لازمانی، بعد همینجوری مراحل را طی می‌کنیم تا به لا تضادی برسیم، عالم تک قطبی یعنی لامکان، لا زمان و لا تضاد و لا هر بعد دیگر، ما داریم می‌رویم بسمت تضاد صفر، زندگی بعدی اونچیزی که به مکان ارتباط دارد محو است، مثل زبان، جنسیت، ملیت و... ولی بر اساس وابستگی یک نفر ممکن است که همان جنسیت مرد یا زن را برای خودش داشته باشد با قیافه خودش یا هر جور دیگری که بخواهد، مثلاً یک نفر معلول است ولی اگر احضارش بکنید بیاید ممکن است بگوید من سالم هستم، کاملاً سالم هستم، من مشکلی نداشتم اصلاً، اگر وابسته ذهنی باشد که اصلاً با اونها زندگی خواهد کرد می‌آید تسخیر می‌کند و ادامه می‌دهد، خوب برای اینکه نرویم در بحث تشعشع دفاعی همینجا خاتمه می‌دهیم.

### انسان و ماجرای ضحاک ماردوش - انسان و مشکل عدم وجود انگیزه متعالی؛

ماجرای انسان ماجرای ضحاک ماردوش هست و انسان دو تا مار بردوش دارد به عبارتی، به تعبیری یکی از این مارها روان و دیگری ذهن نام دارد که روی شانه‌های ما قرار دارند، اگر نظر شان تأمین نشود به مغز خود ما هجوم می‌آورند و مغز خود ما را شروع می‌کنند به خوردن، همانطور که در داستان ضحاک مار دوش می‌خوانیم اگر مغز جوان به آنها ندهیم مغز خودمان را می‌خورند، حالا ببینیم منظور چیه، ببینید فرض کنید ما بیائیم یک رژیم غذایی را بخواهیم شروع کنیم، تا حالا رژیمی نگرفتیم و حالا تصمیم می‌گیریم یک رژیم غذایی را شروع بکنیم، وقتی که شروع می‌کنیم بار اول می‌آئیم به یک جایی می‌رسانیمش، بعد از یک مدت کوتاهی می‌بینیم که یک مسائلی در ما شکل گرفته، روان ما را دچار افسردگی می‌کند با ما در زمینه کشف احساسات همراهی نمی‌کند، همراهی منفی می‌کند، بعد از یک مدتی بواسطه اینکه به نوعی ناکام بوده افسردگی را به ما اعطاء می‌کند، لذا افسردگی رژیم غذایی را داریم، یک چوب می‌گذارد لای چرخ ما بعد می‌بینید که اصلاً حوصله ندارد، اصلاً ذوق و شوق ندارد و تقریباً همه چیز به یک شکل‌هایی تعطیل می‌شود، این یک چوب لای چرخ که روان را درگیر می‌کند، این یکی مار می‌آید ذهنیتان را نسبت به غذا عوض می‌کند، غذایی که دیروز تقدس نداشت امروز بعد از یک دوره رژیم غذایی تقدس پیدا می‌کند، یعنی اسم غذا که می‌آید ما می‌بینیم که دست و پایمان دارد می‌لرزد و در واقع غذا برای ما یک جلوه مقدسی پیدا می‌کند و یک چیز خیلی مطرحی می‌شود، در حالیکه قبل از رژیم غذایی اینطور نبود، بار دوم تا بخواهیم رژیم را شروع کنیم بمحض اینکه



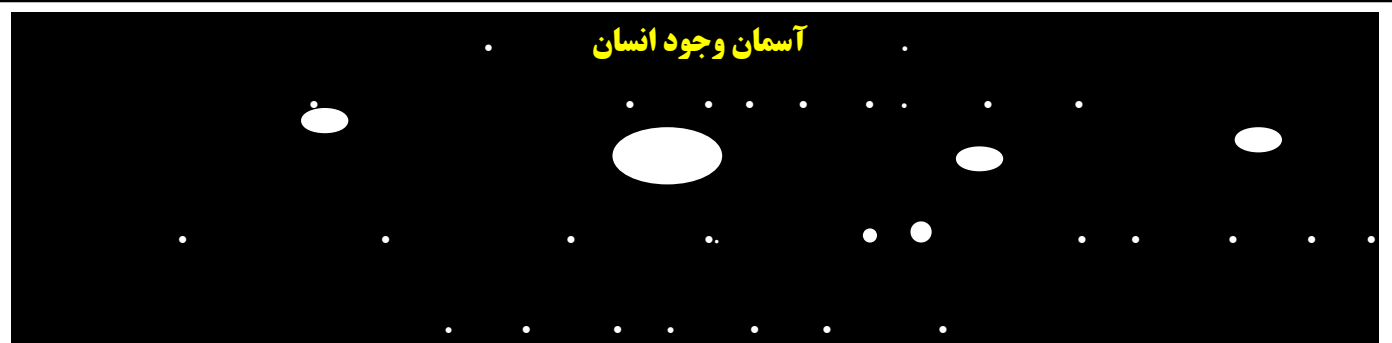
اسم رژیم غذایی را می آوریم هنوز انجام نداده می بینیم که دوباره حالت پیدا شد ، تشدید شد و این یکی هم یک کاری می کند که ما مرتب دست و پیمان می لرزد، اون یکی هم دارد یک کار دیگری می کند، خوب حالا این را تعمیم بدهیم اصولاً در قبال همه تصمیم گیریهای ما این دو تا مار اگر نظرشان تأمین نشوند، یعنی ما اگر بخواهیم به آنها فشار بیاوریم چوب لای چرخ ما می گذارند، انسان از هر چیزی که منعش کنند حریص می شود در آن چرا حریص می شود، چرا اختلال ایجاد می شود بخاطر کارشکنیهای این دو تا ماری که روی شانه ما هست و در واقع ما دیو وارونه کار هستیم ، در این افسانه ها که می آید دیو وارونه کار در واقع اینها اشاره هایی به خود ما هست بعبارتی ، در حالت معمولی ما ظهر که می شود ، حالا صدای اذان می شنویم ، ساعت نگاه می کنیم، ساعت به ما بگوید ۱۲ ظهر است بلافاصله آژیر بصدای در می آید و ما باید جواب شکممان را بدهیم، اگر ندهیم چوب لای چرخ گذاشتن شروع می شود، مثلاً بعضیها سرشان درد می گیرد و بعضیها یک حالت دیگر می شوند و این ماجرا را در حالت معمولی ما داریم، اما شده که یک روزی شب بشود بعد ما بینیم که اصلاً ما یادمان رفته بود امروز نهار بخوریم، آیا وقتی شده که ما بینیم صبح شده ما اصلاً امشب شام نخورده بودیم، در چنین موقعیتهای چه مسائلی جاری بوده که ما فراموش کرده بودیم به شکم برسیم، یک عاملی اینجا وجود داشته که ما به چنین مسأله مهمی اصلاً توجه نداشتیم، اصلاً یادمان هم نبوده ، هیچ آژیوری هم دریافت نکردیم، هیچ اختلالی هم با آن روبرو نشدیم، مثلاً شما خودتان تجربه کردید در حین درمان شما اصلاً یاد خونه و زندگیتان بودید، یاد شکم و مسائل خانه، کار، زندگی بودید ، نبودید ، بنا بر این یک نتیجه ای مقدماتی اینجا همین ابتدای بحثمان می گیریم، در آن شرایطی که شما فراموش کرده بودید غذا خوردن را یک انگیزه متعالی وجود داشته، انگیزه متعالی را من تعریف بکنم که شما فکر نکنید انگیزه متعالی یعنی چی ، برای اینکه این موضوع را روشن بکنیم یک مثال دیگر بزنیم روزی که ما خانه بیکار هستیم چند بار سراغ یخچال می رویم، هرده دقیقه به ده دقیقه، یک ربع به یک ربع در یخچال را باز می کنیم، نگاه می کنیم می بینیم که من که میل ندارم، ده دقیقه پیش اینجا بودم، دوباره می بندیم با کمال تأسف که دیگه نمی توانم چیزی دیگه بخوریم می بندمیش، البته دوسه بار اول را لیبک می گوئیم ولی بعد از اونجا به بعد در را باز می کنیم و می بندیم، پس ما زمانیکه بیکار هستیم ، بیشتر سراغ یخچال، خوراکی و اینها می رویم ، پس اگر این بیکاری را یک پایه بگیریم هر عاملی نسبت به این قضیه می تواند متعالی باشد ، حالا می بینیم یک روز کار داریم ، خوب کار داریم ظهر می شود گرسنه مان می شود ولی یک روزی کار مهمتری داریم اون کار مهمتر نسبت به کار معمولی انگیزه متعالی بحساب می آید، این می شود انگیزه متعالی، نسبت به یک چیزی یک تغییری کرده است .



مثلاً شما مشغول نقاشی هستید بعد یکدفعه می بینید که شده ساعت ۴ صبح و شما نه اصلاً شام خوردید و نه متوجه ساعت بودید، پای کامپیوتر بودید، داشتید یک کارهایی انجام می دادید، یکدفعه نگاه می کنید شده ساعت ۵ بعدظهر شما اصلاً متوجه نشدید حالا پس اون کار کامپیوتر نسبت به یک کار معمولی متعالی تر بوده برای شما، معنی اش یعنی یک

انگیزه‌ای که با ارزش است برای ایشان ، البته ممکن است کار ایشان برای من بی‌ارزش باشد ولی برای خودش کاری بوده که ارزشمندتر از حد معمولی بوده، لذا کلاً وقتی گفتیم انگیزه متعالی، مقایسه یک چیزی نسبت به یک چیز دیگر است، مثلاً اگر یک روزی ما برویم خانه سالمندان و بخواهیم کمک بکنیم اونروز یک روزی است که ما ممکن است خیلی فکر شکمان نباشیم ، خیلی فکر زمان و یک سری مسائلی نباشیم، اما روز دیگر که بیکاریم در خانه و انرژی هم صرف نکردیم دیگه قاعدتاً، عقلانی انرژی کمتری مصرف کردیم، غذای کمتری هم بدنمان باید بطلبد ولی می‌بینیم که بالعکس است ، امروز که بیکار هستیم، انگیزه دیگری نیست، مرتب شکم خودش را نشان می‌دهد و آلام می‌زند و درخواست دارد، مشکل انسان حالا اینجا یک نتیجه مقدماتی بگیریم چون در یک تفکراتی گفته می‌شود که مشکل ما نفس ماست، حالا نفس هم تعریف دقیقی نمی‌شود بماند ولی می‌گوئیم خوب نفسی چیه می‌گویند خور، خواب ، خشم و شهوت ، اما در اینجا ما می‌خواهیم بگوئیم که مشکل ما نفس نیست، حالا این تعریف نفس هم تعریف خیلی غلطی است، بسیار تعریف غلطی است، نفس تعریف بسیار دقیقتری از این حرفها دارد ولی من می‌خواهم بگویم که طراح اشتباه نکرده ، اون در طراحی ما همه اون چیزهای را که برای حرکت این مرکب و مسائلیش لازم بوده پیش بینی کرده و در واقع مائیم که دستورالعمل کار با این وسیله را نمی‌دانیم و مشکل انسان نفس نیست، مشکل انسان عدم وجود انگیزه متعالی است، همین مثالهای که زدیم ثابت کرد که شکم یک جوهرهای تحت تأثیر یک انگیزه‌ای یک ذره متعالی قرار گرفت، وقتی انگیزه متعالی نداشته باشیم اینها خودش را خیلی گنده نشان می‌دهد .

**آسمان وجودی انسان ؛**



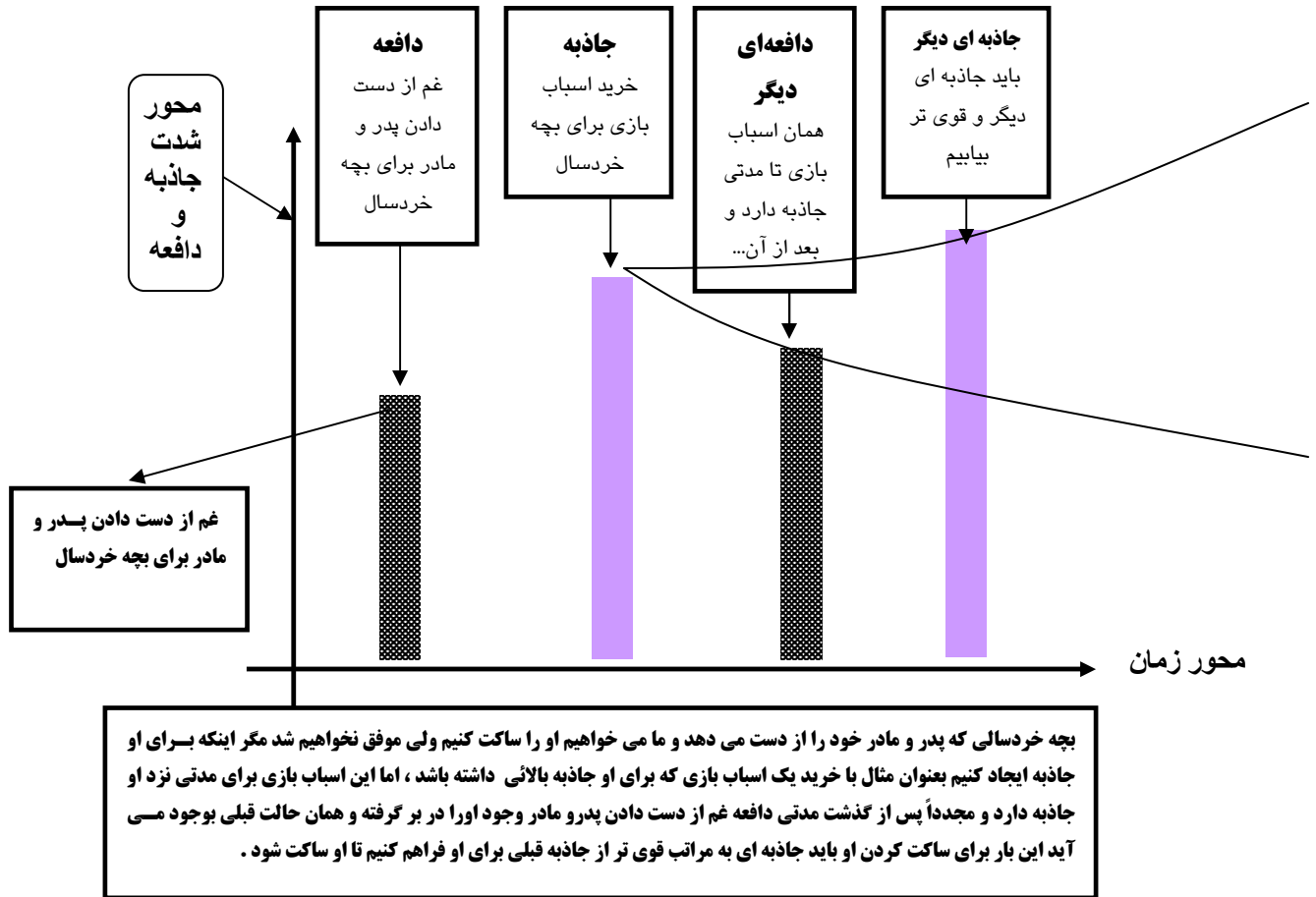
ما شب به آسمان نگاه می‌کنیم، ستاره‌ها سوسو می‌زنند، یک موضوع را اینجا صحبت بکنیم، موضوع نفس یا موضوع امیال را، آیا ما از سمت نفس تحت تأثیر هستیم یا از سمت امیال، من می‌خواهم بگویم که امیال است که مشکل برای ما درست می‌کند، نفس برای خودش تعریف خاص و دقیقی دارد، امیال خصوصیاتش دارد که ظاهراً ممکن است هیچ بخش منفی نداشته باشد، مثلاً ما همش حمله می‌کنیم که خور، خواب، خشم و شهوت، خوب ما اگر نخوریم مگر می‌توانیم حرکت کنیم، این مرکب صبح تا ظهر دویده ، ظهر باید به آن سوخت برسد ، پس به خودی خود خوردن بد نیست اما حالا سیر شدی چکار می‌خواهی بکنی، حالا اینجا امیال پیش می‌آید امیال ممکن است ظاهراً وجهه خوبی داشته باشد، مثلاً آیا میل به عمر طولانی عیب است، چرا عیب است، مثلاً یکی اگر بیاید بگوید من می‌خواهم ۲۰۰ سال زندگی بکنم نمی‌توانیم بگوئیم نه تو اشتباه می‌کنی و حق نداری بخواهی ، حالا از نظر فردی ممکن است بگوئیم عیب است اما کسی به کسی نمی‌تواند بگوید نه تو حق نداری عمر طولانی بخواهی، تو حق نداری ۲۰۰ سال بخواهی زندگی بکنی، می‌گوید نه آقا حق دارم ، چرا حق ندارم من دلم می‌خواهد مثلاً ۵۰۰ سال زندگی کنم ، یا میل به زیبایی

طرف می گوید من می خواهم از این زیباتر باشم و می رود هر کاری از دستش بر می آید انجام می دهد آیا می شود به کسی گفت تو حق نداری در جهت زیباتر شدن اقدام کنی، نه حق مسلمش هست، حق خودش هست، هر جوری که بخواهد می تواند برود دنبال بکند، میل به ثروت، آیا می تواند کسی به کسی بگوید که حق نداری تو ثروتمند بشوی یا اگر بگوید من می خواهم ثروتمند بشوم ، بگوید نه تو حق نداری ، نمی توانیم بگوئیم، پس کلیت شان اشکالی بر آنها وارد نیست، نه قانونی، نه شرعی نه عرفی نه اخلاقاً هیچکدام اشکالی بر آنها نیست ، اما حالا این میل وقتی تظاهر پیدا می کند پشت سر خودش هزاران میل دیگر را می آورد، حالا زیباتر شدی چی می خواهی ، اولاً چه جوری می خواهد بدست بیاید خودش یک ماجراست، یعنی میل به ثروتمند شدن یک میل است ، پشت سرش برای تحقق آن هزاران مسأله دیگر باید دنبال بشود و قبلش و بعدش برای این میل که بدست آمده، پشت سرش چه جوری می خواهد مورد استفاده قرار بگیرد، دوباره هزاران میل بدست می آید، این ثروت بدست نیامده که آدم بشیند در خانه، این زیبایی بدست نیامده که بشیند در خانه، این عمر جاودانه بدست نیامده که بشیند در خانه، باید حرکت کنید، حرکت که می خواهی بکنی، حرکت تعریف می خواهد، پس برای تحقق یک میل ظاهری ممکن است پشتش هزاران میل باشد که این امیال پشتی اش ناحق باشد یعنی برای رسیدن به اون ثروت امیال ناحقی قرار بگیرد، برای رسیدن به اون امیال مسائل دیگری اتفاق بیافتد در واقع یک میل ممکن است دنبال خودش هزاران میل دیگری را بیاورد ، مثلاً با یک میل شرکت در مهمانی رفتیم ممکن است پشت سرش با هزار تا میل برگردیم پس مشکل در امیال است، یعنی ما فریب امیال را می خوریم ، امیال ظاهرش خیلی قشنگ است، معمولاً میل اصلی پشت سر خودش خیلی قشنگ است خیلی خوب است ولی پشت سرش است که امیال می آید کار خرابی می کند، انسان مشکلش امیال هست، نفس چندتا است ، اما امیال بی نهایت است به تعداد ستارگان آسمان هست، پس مشکل را ما در امیال می بینیم نه در نفس، حالا در دوره ۷ نفس را تعریف می کنیم و در واقع نفس را هم تبرئه می کنیم، منتها ممکن است در کاربرد ما به گونه ای بر خورد بکنیم که بخشی از نفس ما می خواهد اینطرفی برود، بخشی از نفس ما می خواهد اونطرفی برود ، اونجاست که این امیال است که تعریف می کند این نفس در اختیار این قضیه قرار بگیرد یا در اختیار اون مسأله قرار بگیرد و گرنه انسان می تواند شکمش را سیر بکند برود در راه کمال حرکت بکند، خوب این سیر کردن شکم صلاح بوده یا نبوده، مثل این می ماند که یک ماشین را ما بیائیم سرویس کنیم، روغن ، آب و... همه را نگاه بکنیم، مرتب و آماده است ماشین، یعنی کافی است بشینی استارت بزنی، حالا با این ماشین چکار می خواهیم بکنیم، یکی ممکن است با آن بخواهد برود سرقت، یکی ممکن است با آن بخواهد برود یکی از دشمنانش را زیر بگیرد، یکی بخواهد برود دنبال یک کار خیری و کار یکی راز را بیاندازد و یک آمبولانسی هم می خواهد از این آماده بودن استفاده بکند و یک مجروحی را به اورژانس برساند به بیمارستان برساند، پس از آماده بودن این مرکب، این ماشین چه جور می خواهد استفاده بشود یک ماجراست، نه خود نفس، یعنی طراح اشتباه نکرده ، طراح کارش درست است، کاربر است که نمی داند از این ماشین چه جوری استفاده بکند، دستورالعمل کار با این ماشین را مطالعه نکرده، همه سازندگان می گویند قبل از استفاده دستورالعمل را مطالعه بکنید، اونهایی که مطالعه نمی کنند سریع می زنند دخل ماشین را می آورند، پس در این رابطه ما امیال را باید مورد بررسی قرار بدهیم نه خود نفس را ، نفس را در جایی خیلی مفصل زیر ذره بین قرار می دهیم، پس تعداد امیال ما به تعداد ستارگان آسمان

است، شب به آسمان نگاه می‌کنیم، ستاره‌های زیادی را می‌بینیم که کاملاً خود نمائی می‌کنند، سوسومی‌زند، خودشان را نشان می‌دهند، اما تا کی، تا کی خود نمائی می‌کنند، تا سپیده صبح، می‌بینیم که یواش یواش این ستاره‌ها دارند محو می‌شوند و یک جایی دیگه اصلاً ستاره‌ای نیست *سایه‌هایی که بودند جویای نور محو کردند چون کند نورش نهور اخترانی که به شب در نظر ما آیند پیش خورشید محال است که پدید آیند - سدی* اگر در واقع ما تحت تسخیر امیال هستیم و اونها دارند با انسان بازی می‌کنند، بخاطر کمبود یک خورشید است، اگر خورشیدی باشد در زندگی انسان همه چیز تحت کنترل است، ببینید روز هم ستاره‌ها دارند سوسو می‌زنند، ستاره‌ها هیچوقت از بین نمی‌روند، امیال هیچوقت از بین نمی‌روند، محال است امیال از بین بروند، این که بعضیها می‌گویند ما نفس را گشتیم، آیا گشتند واقعاً، هیچ چیزی از بین نمی‌رود، همه چیز از بالقوه به بالفعل و از بالفعل ممکن است به بالقوه برگردند، مثلاً حسادت کنترل بشود ولی آیا از بین رفته، اونجا می‌بینیم که دوباره ممکن است از بالقوه به بالفعل و یا از بالفعل برود پنهان بشود و هیچ چیزی از بین نمی‌رود و اونهایی که می‌گویند ما نفس را گشتیم تعریف نفس را نمی‌دانند که چیه و بعداً متوجه اشتباهشان می‌شوند ما روزهم که نگاه می‌کنیم خورشید دارد می‌درخشد و هیچ ستاره‌ای نیست، در واقع ستاره‌ها هستند ولی به نظر نمی‌آیند پس ما یک آسمان وجود تعریف می‌کنیم و یک عکسی می‌اندازیم از آسمان وجودمان، بی‌نهایت ستاره در این آسمان وجود خود نمائی می‌کنند و بمحض این که خورشیدی در آن ظاهر بشود، هیچکدام از این امیال خودش را نشان نمی‌دهد و اون مثالی که زدیم یک روزی ما یادمان رفت نهار بخوریم، یک نور شاید ضعیفی هم حتی، یا یک ستاره پُر نور، یک نور مهتاب، یک چیزی باعث شده تا مسافتها تحت تأثیر همین مهتاب ستاره‌ای رویت نشود، دردورترها یک چیزهایی رویت می‌شده، خوب این خورشید چیه، انگیزه متعالی هست، عشق هست، مثلاً عاشق موحد می‌شود آن نفس که عاشق شده آماده نخواهد شد - *مولانا* عاشق به وحدت می‌رسد در واقع یکی از اهداف عشق هم همین است دیگه، به وحدت می‌رسد هیچ چیز را دیگر نمی‌بیند، هیچ چیز را در پیرامون نمی‌بیند و هرچه را به او پیشنهاد می‌کنند او می‌گوید نه، یعنی آن نفس که عاشق شده آماده نخواهد شد - *مولانا*، تازه به وحدت می‌رسد، حالا این عشق سطح و سطوح مختلفی دارد، عرض کردم ممکن است ما یک جایی جذب یک انگیزه یک ذره متعالی شویم، ممکن است یک کار اداری مهم نسبت به بیکاری انگیزه متعالی است، اصلاً اون روز ما یادمان رفت شکم، چون کار اداری مهمی بود و اینکار می‌بایست انجام می‌شد، اصلاً شکم چیه هیچی یادمان نمی‌آمد، لذا مثلاً ماه رمضان ممکن است برای بعضیها شکنجه باشد و برای بعضیها اصلاً گذرش را به هیچ عنوان احساس نکنند تا اینکه برای اونها این خورشید چه جوری تعریف بشود، چه طوری به این ماجرا نگاه می‌شود، یک ذره اینطرف یا اونطرف نگاه بکنیم می‌تواند شکنجه باشد (چون مثل همان رژیم غذایی است هیچ فرقی نمی‌کند) می‌تواند شکنجه‌اش بکند و ایجاد مشکل، افسردگی بکند و می‌تواند بالعکس خودش بوجود آورنده ذوقی باشد، پس آسمان وجود ما چی می‌خواهد، خورشید می‌خواهد و این خورشید انگیزه متعالی است، انگیزه متعالی از یک کار کوچک تا... حالا دیگه اگر یک کسی عشقهای بزرگ، به عشق الهی برسد دیگه ماجرا حل شده، پس ما در استراتژی حرکت خودمان دنبال مبارزه با نفس، امیال و اینها نیستیم، چند تا میل را بگشیم، با چند تا ستاره می‌توانیم درگیر بشویم، یکی، دو تا، سه تا و... می‌بینیم که پایانی ندارد، لذا ما بجای این که برویم با امیال درگیر بشویم، با نفس درگیر بشویم می‌آفتیم دنبال ایجاد انگیزه متعالی، یکی از دلایل اینکه رفتیم دنبال فرادرمانی و رفتیم با مردم درگیر شدیم بخاطر اینکه یک انگیزه متعالی را تجربه بکنیم، یعنی کمک به



## جاذبه و دافعه

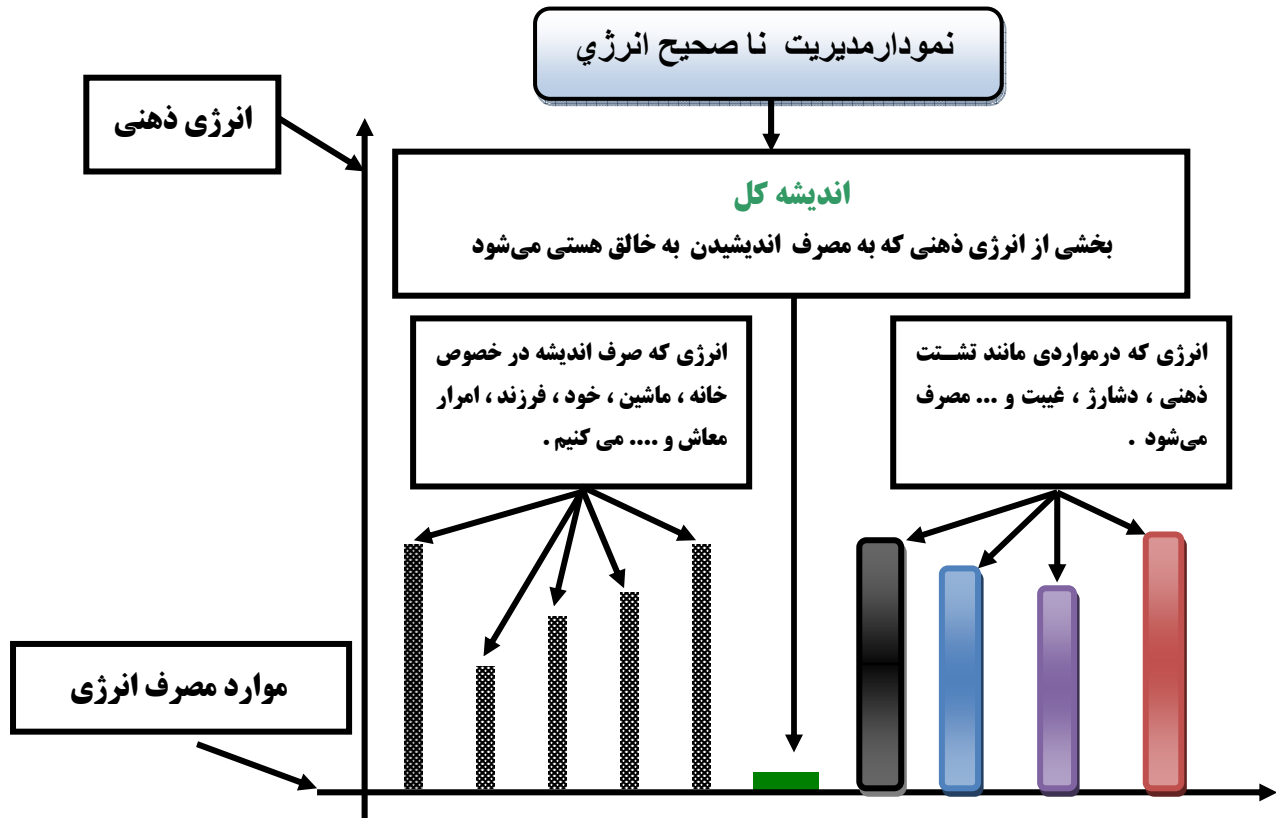


هر چیزی می‌تواند جاذبه یا دافعه باشد، مثلاً اینجا که امیال دارد ما را جذب می‌کند جاذبه هست، همه ما تحت تأثیر امیال هستیم بدون تعارف، انسان همش می‌خواهد، می‌خواهد الا بی‌نهایت، این ماشین رامی‌گیرد دنبال اون ماشین هست، دنبال اون خانه و ویلا هست و... و نباید انکار بشود به هیچ عنوان انکار نباید بشود، حالا اگر این جاذبه هست، این خورشید نقشش چیه، دافعه است، خورشید که آمد چی می‌شود، دیگه اینها رونقی ندارد، دفعشان می‌کند، این اساس یک بحث دیگری می‌شود، یک بحث دیگری که ما در همه مسائل بلا استثنا با موضوع جاذبه و دافعه سروکار داریم با یک مثال این قضیه را برای خودمان روشن‌تر بکنیم، مثالی انتخاب کردم که ملموس باشد، یعنی سریع بتوانیم درکش بکنیم، تصور بکنیم که یک طفلی والد خودش را از دست داده، حالا دارد بی‌تابی می‌کند، این بی‌تابی او دارد تعادلی را بهم می‌زند و یک دافعه است، ما می‌خواهیم که این عدم تعادل را نزدیک کنیم به تعادل، نیاز به چی داریم، نیاز به جاذبه داریم، ما هرچه نصیحت می‌کنیم که بچه جان مادرت رفته... می‌آید نصیحت فایده‌ای ندارد، پس اینجا ما با یک دافعه‌ای مواجه هستیم (توضیح روی شکل فوق) خوب اینجا این محور زمان (محور افقی) و این محور (محور عمودی) محور شدت جاذبه و دافعه، حالا ما برای این که این دافعه را تحت کنترل در بیاوریم بدون نیاز به حرف زدن، بدون نیاز به کلام، می‌توانیم بیابیم یک جاذبه‌ای را تعریف بکنیم، این جاذبه باید یک سروگردن از اون دافعه بیشتر باشد، این قانون است چرا چون اون‌کی که یک سر و گردن بالاتر است اون خودش را نشان می‌دهد، مثل همان نور ستاره و خورشید، هرکدام یک سروگردن بالاتر باشد اون یکی محو است، این یکی خودش را نشان می‌دهد بدون اینکه کلامی صحبت بکنیم می‌رویم

فرضاً یک اسباب بازی می‌گیریم، حالا بر حسب اینکه پسر است یا دختر است و چه اسباب بازیهای را تجربه کرده یا نکرده می‌توانیم یک طرحی بدهیم بر اساس مطالعه داشته‌هایش و تجاربش برویم یک اسباب بازی بیاوریم، بدون اینکه اصلاً با او حرف، مثلاً اگر پسر است یک ماشین کنترل از راه دور، یک هلیکوپتر کنترل دار می‌گیریم و می‌آوریم جلوی او شروع می‌کنیم به مانور دادن، یکدفعه اون که داشت گریه می‌کرد، دست از گریه بر می‌دارد و این ماجرا را دنبال می‌کند و بعد از لحظاتی می‌بینید که اصلاً یادش رفته که مادری هم داشته، بر حسب طراحی که ما انجام می‌دهیم، مطالعه‌ای که ما کردیم، اینجا جاذبه‌ای را تعریف می‌کنیم که اون را می‌کشاند اینجا و دیگه دنبال ما می‌دود و جذب این مسأله می‌شود و اما هر جاذبه و دافعه‌ای تاریخ مصرفی هم دارد و بعضیها کاهنده و بعضیها افزاینده، اینها را می‌توانیم بررسی بکنیم، در حالت معمولی این دافعه شامل یک مرور زمانی می‌شود و به مرور تحت کنترل درمی‌آید ولی تا تحت کنترل در بیاید و این زمان را طی بکند پدر همه را درآورده، همه را بیچاره کرده، اما ما وقتی که این جاذبه را می‌آئیم تعریف می‌کنیم، این جاذبه هم خودش تاریخ مصرف دارد، این هم مثلاً ممکن است که یک روز جاذبه داشته باشد، روز بعد اسباب بازی را ولش می‌کند و دوباره اینطرف را نگاه می‌کند و اونطرف را نگاه می‌کند و سراغ اصل مطلب را می‌گیرد و اینبار ما به یک حدودی می‌رسیم که در واقع به حالت قبل ولی این دافعه از شدتش کمتر شده، یعنی مشمول مرور زمانش کردیم، این کار یکخورده اون طفل را با شرایط زمانی و مکانی تطابق داده لذا دوباره اینجا این دافعه خودش را نشان می‌دهد اما نه با شدت اون لحظه اول، ما می‌آئیم دوباره یک جاذبه دیگری را تعریف می‌کنیم، اما این جاذبه هم از اون جاذبه قبلی می‌تواند کمتر باشد، مثلاً یک نصف روز شهر بازی و از این قبیل سرگرمیهای دیگر و این هم یک تاریخ مصرفی دارد و ما دوباره با بحران روبرو هستیم، منتها اینبار باز هم از شدتش کمتر می‌شود، دوباره برایش جاذبه‌ای تعریف می‌کنیم و خلاصه حالا مورد به مورد و مسائل مختلف و بعد از طی یک چند مرحله به یک جایی می‌رسد که آخرین جاذبه می‌شود این که با چند تا از بچه‌های فامیل بازی بکند نصف روز، می‌بینید که سرگرم بازی شدند و دیگه از اونجا به بعد ماجرا خاتمه پیدا کرده و تحت کنترل درآمده و این مسأله در مورد همه مسائل حاکم است، هر مسأله‌ای را که ما در نظر بگیریم، اقتصادی، اجتماعی و... هر چیزی را که در نظر بگیریم، تعادل جاذبه و دافعه و بررسیهای جاذبه و دافعه را می‌خواهد، اگر که درست مورد بررسی قرار نگرفته باشد، نتیجه معکوسی می‌دهد، اگر زمینه‌ای فراهم نشده باشد نتیجه معکوس می‌دهد، در مورد دین، مذهب، احکام و... شما هرچی را که در نظر بگیرید اگر این مسائل رویش پیاده نشده باشد می‌تواند نتیجه عکس بدهد، می‌تواند نتیجه زدگی بدهد، یعنی بجای اینکه اون نتیجه دلخواه را بدهد ایجاد زدگی و تنش بکند، با توجه به این مطلب یک مورد دیگری را مورد بررسی قرار می‌دهیم که بر می‌گردد به کار خودمان حالا در عرفان می‌خواهیم این مسأله جاذبه و دافعه را مورد بررسی قرار بدهیم و از آن یک نتیجه‌ای بگیریم، ببینید یک عده‌ای می‌گویند که ما خدا را دوست داریم، ما عاشق خدا هستیم، ما سالها عبادت کردیم و.. چرا ما پیدا نمی‌کنیم، چرا پیدا نکردیم و بعضاً هم ممکن است در رابطه با شما بگویند که ما این همه کارها را کردیم نمی‌توانیم و هیچ حلقه‌ای نداریم و شما چطوری از راه رسیدید رفتید حلقه دار شدید، نمی‌دانیم این برخوردها را کردید یا نکردید، البته ما مکرر این مسائل را داریم، البته ما این را

نمی‌خواهیم برای جواب دادن به اونها ، ما این را برای خودمان می‌خواهیم، یعنی نتیجه‌اش برای خودمان است ( ادامه این بحث در بحث مدیریت انرژی ذهن ).

### مدیریت انرژی



ما یک انرژی ذهنی داریم آیا محدود هست یا ناحدود هست ، شما بعضی مواقع ممکن است شب از یک ساعتی به بعد بگوئید که من دیگه کشش ندارم ، یعنی یک چیزی به شما می‌گوید حالا ولش کن بگذار برای بعداً من الآن دیگه کشش ندارم ، نمی‌کشم ، حالا پس ما انرژی ذهنی مان محدود است ، لذا ما یک سرمایه محدودی از انرژی را در اختیار داریم ، چطوری صرفش می‌کنیم ، فرض کنید که یک حواله ماشین داریم و قرار است که یکی دو هفته دیگر ماشین را به ما تحویل بدهند ، در این دو هفته‌ای که قرار است ما این ماشین را تحویل بگیریم چقدر انرژی ذهنی ما صرف پرداختن به موضوع تحویل گرفتن این ماشین می‌شود، فرض کنید اینقدر واحد انرژی ذهنی ما صرف یک چنین مسأله ای می‌شود( توضیح روی شکل ) یا مثلاً فرض کنید قرار است ماه آینده ما برویم در خانه جدیدمان در این یک ماه چقدر انرژی ذهنی ما صرف این خانه می‌شود ، بعد چقدر از انرژی ذهنی ما صرف نان می‌شود ، صرف امرار معاش می‌شود و چیزهای دیگر هم داریم ، چند تا چیز داریم که می‌تواند اینجوری انرژی ذهنی ما را به خودش صرف بکند،خیلی،حالا چقدر انرژی ذهنی ما صرف مسائلی می‌شود که در دوره یک یادتان هست که گفتیم اگر ما از یک معبر عبور بکنیم هر کسی را ببینیم ذهن ما شروع می‌کند به پردازش و امتیاز دادن ، یعنی یک نفر را نمی‌گذاریم از تیرس‌مارد بشود، همه را پردازش می‌کنیم و می‌گوئیم زشت بود، زیبا بود، کوتاه بود،بلند بود،چاق بود،لاغر بود،خوش



لباس بود، بد لباس بود و... آیا درست است یا نه، خوب آیا این انرژی ذهنی می خواهد یا نمی خواهد، چقدر انرژی ما در حالت های دشارژ مصرف می شود، تحت تأثیر دشارژ قرار می گیرد، مثلاً یک مهمانی هست ما را دعوت نمی کنند چقدر و تا چه مدت انرژی ذهنی ما در این خصوص مصرف می شود، چقدر انرژی ذهنی ما بخاطر تشتت ذهنی صرف می کنیم که همش ذهن ما یا اینجاست یا اونجاست، بعد اینها که برای ما نتیجه ندارد ولی انرژی را صرف کردیم، چقدر صرف کردیم، زیاد، خوب حالا از این چیزها هم که بخواهیم بگوئیم که زیاد است، خوب حالا در مقایسه با این قضایا چقدر ما کلاً نسبت به کمال، نسبت به خدا و نسبت به مسیر و نسبت به کل این ماجرا که اسمش را گذاشتیم کمال چقدر ما انرژی ذهنی صرف می کنیم، خوب الآن اگر جاذبه و دافعه این مسائل را بخواهیم در نظر بگیریم چه چیزی، چه چیزهای دیگر را تحت کنترل قرار داده، مثلاً اون روزی که ماشین قرار است به ما تحویل بدهند، اندیشه ماشین بر همه چیز غالب است، وقتی قرار است خانه را تحویل بگیریم، اندیشه خانه غالب است، و.... هر کدام از اینها یک بازی دارد می کند که هر لحظه ای یک چیزی دارد انرژی ذهنی ما را می بلعد و سرکار هست، اگر قرار بود که اندیشه کمال غالب باشد می بایستی یک سرگردن بیشتر باشد تا بقیه محو باشند، حالا یک موضوعی آیا ما می توانیم به نان و امرار معاش فکر نکنیم، نه نمی توانیم، خوب پس این باید باشد، آیا می توانیم به ماشین فکر نکنیم، جزو ملزومات زندگی است، نمی توانیم نان را انکار کنیم، نمی توانیم خانه و ماشین را انکار کنیم، انکار نکنیم یعنی یک چیزی نگوئیم که نتوانیم اجرایش کنیم و بگوئیم که نه من خانه نمی خواهم، ماشین نمی خواهم، نه نمی شود، اینها دروغ نیست و واقعیت است، خوب حالا یک مسأله هست که اصلاً ما ببینیم چی هستیم.

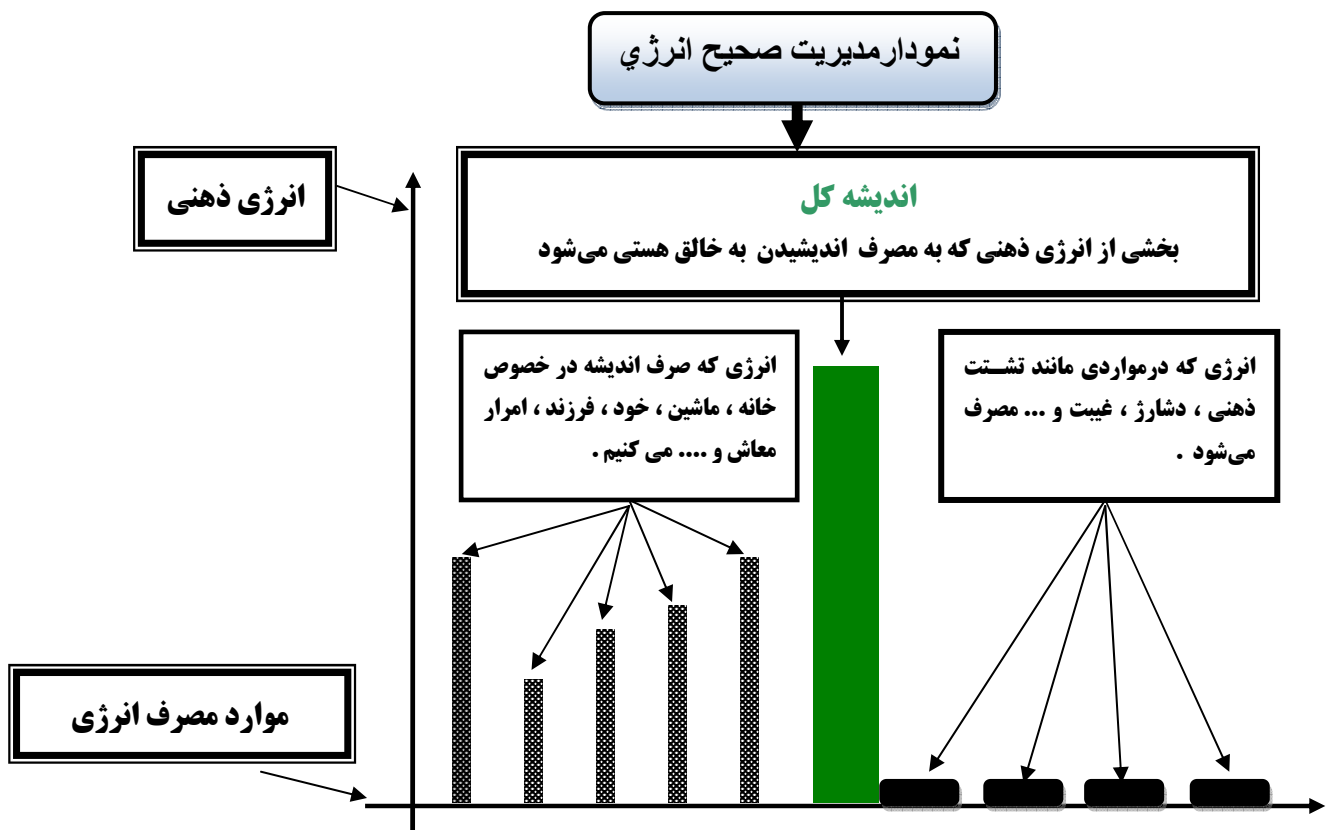
کر از اندیشه تو گل گذرد گل باشی / و ربل بل بی قرار بلل باشی / تو جزئی و حق کل است اگر روزی چرخد / اندیشه کل پیش کنی گل باشی - جایی

کرد طلب کو هر کانی کانی / و در پی عمر جاودانی جانی / من فاش کنم حقیقت مطلق را / هر چیزی که در پی هستن آنی آنی - ابوسعید ابوالخیر

خوب حالا یک مطلبی هست که شما حتماً کسانی را دیدید که شکل نان بربری بودند، حتماً کسانی را دیدید که شکلهای مختلفی داشتند، این شکلی را که می گوئیم شکلی است نامرئی، یعنی دوباره دیدید که ابعاد نامرئی وجود داریم، ممکن است که زبان این چیز هم از پس پرده یکی از بخشهای وجودی ما را از اون پشت تشعشع می دهد و در واقع اون مسأله ای که فرد شکل نان است، شکل پول است، شکل..... این را در بعضی از مواقع حتی می توانیم حس بکنیم، حس بکنیم که یک نفر واقعاً شکل..... می باشد اما در این قضیه می شود شکل کل بود، می شود اون تجلی الهی را داشت و بدانیم که انسان در جسم نمی تواند خدا بشود، انسان با این موقعیت نمی تواند خدا بشود ولی با این تدبیر می تواند جلوه الهی پیدا بکند، کافی است اندیشه، اندیشه کل باشد، راه میانبر، کافی است که نوری که می خورد اون نور رحمت را انعکاسش بدهیم، همان کاری که داریم می کنیم روشن، بلکه آفتاب است آن نور که خورش تو متاب - شاه نعمت الله ولی

اون نوری که از مهتاب می آید مگر مال ماه است ولی جلوه ماه بحساب می آید و ما می گوئیم عجب ماه قشنگی است ولی در واقع ماه بواسطه اینکه انعکاس نور خورشید را می دهد شده ماه و یک جلوه ای پیدا کرده، اگر انعکاس نور آفتاب را ندهد چیه، یک شبهائی یک هلال باریک است، یک شب یک قرص سیاه است که اصلاً معلوم نیست و یک شبها هم که می گوئیم شب چهارده، معروف است که می گوئیم عین ماه شب چهارده است، در حالیکه از خودش چیزی ندارد، اینها

شگردهائی است که کوتاه مدت خیلی سریع و آنی جلوه الهی پیدا بشود و از این قوانین استفاده بکنیم و جلوه الهی پیدا بکنیم و گرنه ما به آن مقصد عالی نتوانیم رسید، بنا براین توی این مسأله حالا بیائیم بخش بعدی را نگاه بکنیم .



آیا ما می توانیم انرژی ذهنی صرف پردازش رهگذرها نکنیم ، بلکه می توانیم ، بنابراین این انرژی را می توانیم ذخیره کنیم ، حالا اگر ذخیره کردیم چکارش می کنیم می فرستیمش برای تقویت این بخش ( اندیشه کمال ) اون انرژی را که می خواهیم صرف پردازش این بکنیم که رهگذرها چاقند ، لاغرند ، زشتند ، زیباییند و.... صرف اندیشه کل می کنیم، اون انرژی را که صرف دشارژ می کنیم که دعوتمان کردند یا نکردند ، از ما تشکر کردند یا نکردند و.... اینها را آیا لازم داریم ، نه نداریم ، فکرمان را نمی توانیم بگذاریم کنار، اصلاً به هیچ عنوان ، اما می توانیم انرژی ذهنی را که صرف این ماجرا می کنیم حذف کنیم ، ماجرای تشتت ذهنی و... اینها را همش می توانیم در حلقه های که داریم برویم در آنها و ذخیره انرژی کنیم و انرژی اش را بفرستیم برای این بخش اندیشه کل و این بخش یک سر و گردن بالاتر بیاید، حالا بالاتر آمده رفتیم دنبال نان، رفتیم دنبال خانه و ماشین ، اصلاً هستند، دروغ نیست ولی ما شکل اونها نشدیم، همه چیز را داریم استفاده می کنیم اما شکل کمال هستیم، اما شکل کل هستیم، اما محور وجودی ما در مسیر کل قرار می گیرد، کل با کی ارتباط برقرار می کند، شرایط اینکه ما با کل ارتباط برقرار بکنیم چیه، در اینجا یک مسأله اش را با هم داریم مورد بررسی قرار می دهیم که تحت عنوان مدیریت انرژی ذهنی می توانیم مقدمه اش را با هم صحبت کنیم ، مدیریت انرژی ذهنی می خواهد بگوید به ما که انرژی ذهنیت را چه جوری صرف کنید، چه مدیریتی رویش دارید و حساب و کتابت چیه ، بیلاننش را بیار ببینیم، آیا وقتی که ما انرژی ذهنی را که صرف کل می کنیم و اینقدر از بقیه موارد پائین تر است ( در شکل اول) کل با ما ارتباط برقرار می کند، لذا یک مدیریت اینجا لازم می شود ، الزامی می شود که ما روی انرژی ذهنیمان کنترل داشته باشیم و بدانیم چکار داریم با آن می کنیم و خلاصه این مسأله را به آن تحقق بدهیم و ما در

طی دوره‌های مختلف می‌آئیم با استفاده از حلقه‌ها و چیزهایی که داریم اینها را حذف می‌کنیم و می‌فرستیمش به اندیشه کل، تا این مسأله رشد پیدا بکند و ما الآن دوستان دوره‌های بالاتر داریم که محور وجودیشان محور فکریشان از صبح که چشمشان از خواب باز می‌شود محور وجودیشان در مسأله ارتباط، کمال این حرفها می‌گردد تا شب که دوباره بروند بخوابند، تازه در خواب هم می‌گویند که ادامه پیدا کرده، این می‌شود محور وجودی و ماجرا در واقع اینطوری است و وقتی که ما توانستیم این تعریف را بکنیم بر اساس عدالت، حکمت و مسائلی که داریم باید این سمت خوش چیزهای را بکشد، اما با یک سرمایه گذاری ضعیف اصلاً اینجا چیزی خودش را نشان نمی‌دهد، چیزی پیدا نیست و فرد فکر می‌کند که فقط در روز یکی دو بار بگوید خدا باید فوراً بیایند بگویند بله چی می‌خواستی، بعد می‌بیند که خبری نیست، سرخورده می‌شود، وقتی سر خورده شد بعد تضاد و تضاد و خلاصه کلام آخرش دست از پا درازتر، خوب موضوع اینجا این است که آیا اینها کلاً همه دافعه بودند، اینها همشان انرژی ذهنی ما را صرف کردند و این اندیشه کل یک جاذبه یا بالعکس اینها همه جاذبه بودند و این اندیشه کل یک دافعه است، ما آمدیم در قبال این جاذبه‌ها بخشیش را پذیرفتیم، بخشیش را دیدیم که نه می‌توانیم ذخیره بکنیم، اون چیزهایی که ذخیره شدنی بودند ذخیره شان کردیم اون چیزهایی که ذخیره شدنی نبودند پذیرفتیمش، نچنگیدیم، لذا بدنبال این قضیه این بخش اندیشه کل را محور وجودیمان قرار دادیم اندیشه کل، اندیشه کمال را، اما این که سؤال می‌کنند که چه جوری، الآن شما نسبت به یک ماه قبل ذهنتان بیشتر درگیر کمال شده یا امروز، بحث اینجاست که ما یک روزی سؤالاتمان زیاد نبود، راحت می‌رفتیم می‌گرفتیم می‌خواهیدیم، ولی اندیشه کل را، راجع به کمال که از کجا آمدیم، چرا آمدیم، کجا می‌رویم و اینجور چیزها را درگیرش به اونصورت نبودیم، اما الآن خود شما چقدر برایتان ایجاد سوال شده، فراوان، لذا شما دیگر نمی‌توانید راحت بخوابید، حالا که راحت نمی‌توانید بخوابید مجبور می‌شوید این پاسخ را پیدا بکنید و یک بخش کمال ایجاد سؤال است و در معرض سؤال قرار گرفتن در ما ایجاد انگیزه می‌کند، به اصطلاح یک انگیزشی را در ما بوجود می‌آورد و حالا ما برای پیدا کردن سؤالاتمان باید بدویم، وقتی بدویم دیگه توی راه بجای اینکه به یک سری چیزهایی فکر کنیم و به دیگران امتیاز بدهیم و امتیاز بگیریم، مجبوریم همان در پیاده رو هم فکر بکنیم که اگر اینجوری بشود اون چطوری می‌شود و بعد و بعد این اندیشه کمال را گسترش می‌دهیم و بالا می‌بریم، شما فکر بکنید اگر یک خانه می‌خواهید بخرید در راه که دارید می‌روید همش دارید اون مسأله را پردازش می‌کنید، الآن همین موضوع را ما در مورد مسأله کمال در واقع پیاده کردیم که شما را در مقابل انبوهی از سؤالات بطور غیر مستقیم قرار بدهیم، خواب راحت را بگیریم، به کتاب نیست، بشوی اوراق اگر همدرس مائی، به اتصال هست، عرض کردم این مطلب را بیشتر سعی کنیم به ارتباط رجوع کنیم، خلاصه کلام اگر اینطوری است و خواب راحت را گرفتیم که موفق بودیم و اگر نگرفتیم موفق نیستیم خوب حالا موفق بودیم یا نبودیم (حاضرین بله بودید).

پایان

دوره ۲

بنام خدا

# ضمیمه دوره ۲

آیات قرآن ..... ۱۹۶ - ۱۹۸

نمودارها و امثال ..... ۱۹۹ - ۲۱۲

اشعار ..... ۲۱۳ - ۲۱۷

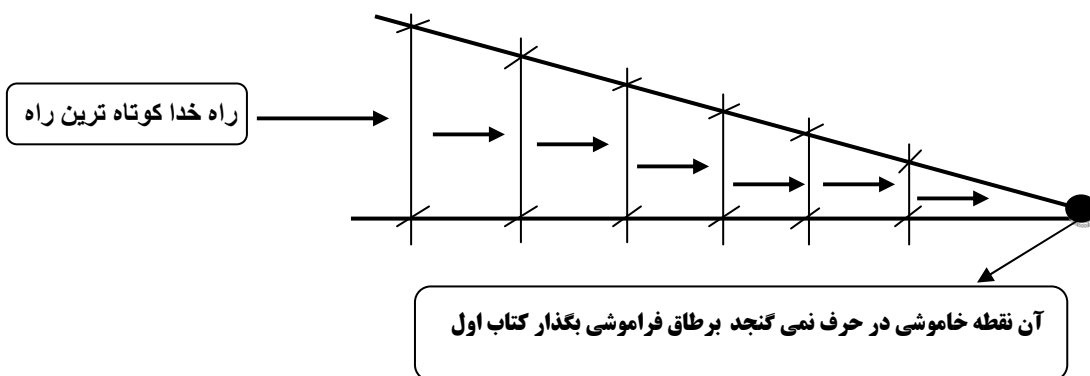
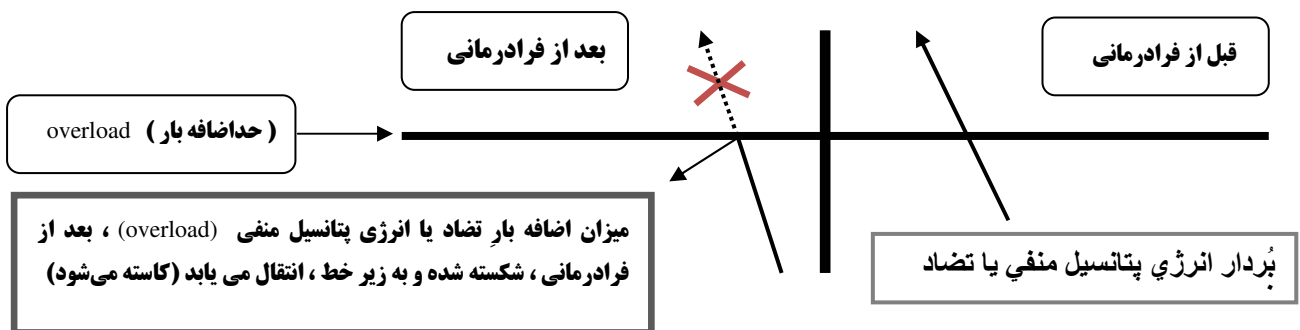
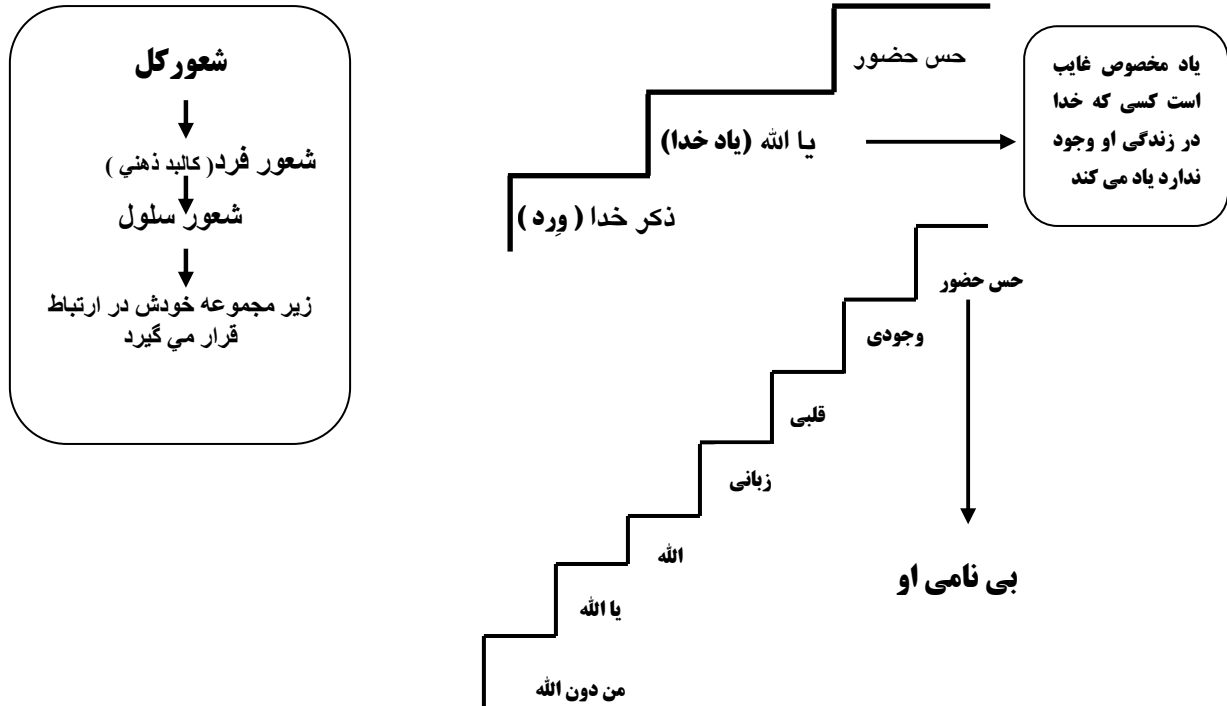
## آیات قرآن استاده شده در دوره ۱

بقره ۲۵۶	لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه بخوبی آشکار شده است پس هر کس به طاعت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست چنگ زده است و خداوند شنوای داناست .
بقره ۲	ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ اِن است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقوایندگان است .
نحل ۹۳	وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلِتَسْأَلَنَّ عَمَّا كُتِبَ عَلَيْكُمُ التَّعْمَلُونَ اِگر خدا میخواست قطعا شما را امتی واحد قرار می داد ولی هر که را بخواهد بیراه و هر که را بخواهد هدایت می کند و از آنچه انجام می دادید حتما سؤال خواهید شد .
مائده ۴۸	يَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ تَا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید .
زلزال ۸ و ۷	فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (۷) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۸) پس هر که هموزن ذره ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید و هر که هموزن ذره ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید .
بقره ۳	الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ اَنان که به غیب ایمان می آورند و نماز را بر پا می دارند و از آنچه به ایشان روزی داده ایم انفاق می کنند .
شمس ۸	وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد سپس بلیدکاری و برهیزگاری اش را به آن الهام کرد .
مریم ۷۱	وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا هِیچ کس از شما نیست مگر [اینکه] در آن وارد می گردد این [امر] همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است .
یونس ۶۲	إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ اگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می شوند
مومنون ۶۲	وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و هیچ کس را جز به قدر توانش تکلیف نمی کنیم و نزد ما کتابی است که به حق سخن می گوید و آنان مورد ستم قرار نخواهند گرفت.
بقره ۲۵۵	اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ خداست که معبودی جز او نیست زنده و برپادارنده است نه خوابی سبک او را فرو می گیرد و نه خوابی گران .
نجم ۳۹	وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست .
توبه ۲۰	الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با مال و جانشان به جهاد پرداخته اند نزد خدا مقامی هر چه والا تر دارند و ایان همان رستگارانند .
جاثیه ۱۳	وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ و آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است به سود شما رام کرد همه از اوست قطعا در این [امر] برای مردمی که می اندیشند نشانه هایی است .
رحمن ۳۳	يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَعْظَمْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ اِی گروه جنیان و انسیان اِگر می توانید از کرانه های آسمانها و زمین به بیرون رخنه کنید پس رخنه کنید [ولی] جز با [به دست آوردن] تسلطی رخنه نمی کنید .

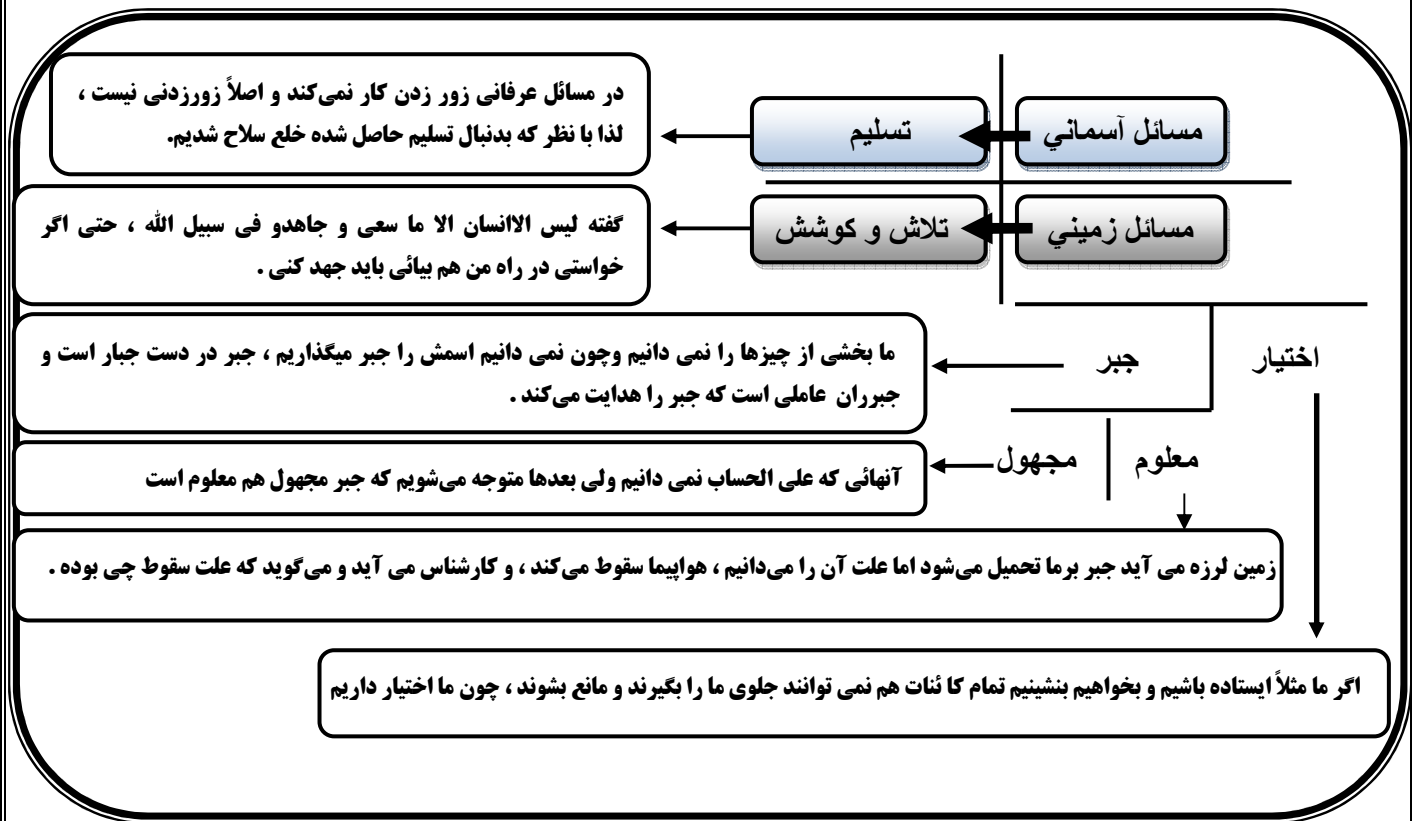
عصر ۲ و ۱	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ سَوَّغَدَ بَ عَصْر [غلبه حق بر باطل] (۱) که واقعا انسان دستخوش زیان است (۲) مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده‌اند .
انشقاق ۶	يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَيَّ رَبِّكَ كَذْحًا فَمُلَاقِيهِ أَيَّ إِنْسَانِ حَقَّا كَ تَو بَ سَوِي پُروردگار خود بسختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد .
نور ۳۸	لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ تَا خِدا بَ هِندَر از آنچه انجام می‌دادند به ایشان جزا دهد و از فضل خود بر آنان بیفزاید و خدا [ست که] هر که را بخواهد بی حساب روزی می‌دهد .
بقره ۱۵۳	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ أَي كَسَانِي كَ اِيْمَانِ آورده‌اید از شکیبایی و نماز باری جوید زیرا خدا با شکیبایان است .
آل عمران ۱۹	إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَن يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ دَر حَقِيقَتِ دِينِ نَزِدِ خِدا هَمَانِ اِسلامِ اسْت و كَسَانِي كَ كِتاب [آسمانی] بَ اِنانِ دَا دَ هَ بَ ا ي ك د ي ك ر بَ ا ا خْتِلافِ نَبِر دَا خْتِند مَگر پس از آنکه علم برای آنان [حاصل] آمد آن هم به سابقه حسدی که میان آنان وجود داشت و هر کس به آیات خدا کفر ورزد پس [بداند] که خدا زودشمار است .
صافات ۱۵۹	سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ خِدا مَنزَه اسْت از آنچه در وصف می‌آورند .
نساء ۷۹	مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا هَر چَ ه از خَوِيبها بَ تَو مِي رَسَد از جَانِبِ خِدا اسْت و اَنچَ ه از بَدِي بَ Tَو مِي رَسَد از خِودِ Tَو سْت و Tَو را بَ پِيامبِري بَراي مَر دَمِ فَر سْتانَدِ م و گِواهِ بُو دَنِ خِدا بس اسْت .
عنكبوت ۶۹	وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ كَسَانِي كَ دَر رَا هَ ما كوشيدَ هَ ا ن د بَ هَ بَ عِينِ رَا هَايِ خِودِ را بَر اِنانِ مِي نَمَايِمِ و دَر حَقِيقَتِ خِدا با نِيكوكاران اسْت .
انفال ۴۱	وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيَّ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقِيهِ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و Bَدانِيدِ كَ هَر چيزي را بَ غنِيمَتِ كَ رَفْتِيدِ بَ K بِنجَمِ اِنِ Bَرايِ خِدا و پِيامبِرِ و Bَرايِ خَوِيبشاوندانِ [او] و Bَ تِيْمانِ و Bَينوايانِ و دَر رَا هَماندگان اسْت اكر بَ هَ Xِدا و اَنچَ ه Bَر بِنَدَ هَ Xِودِ دَر رِوزِ جِداييِ [حَقِ ازِ باطلِ] رِوزي كَ اِنِ دو گِروهِ با هَم رِوبِرو شِ dَن د نازل كَر دِيدِ اِيْمانِ آورده‌ايد و Xِدا Bَر هَر چيزي Tَواناسْت .
زخرف ۳۶	وَمَن يَعِشْ عَن ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَ هَر كَسِ از يادِ [خِدايِ] رَحمانِ دَلِ Bَ كَر داند Bَر او شِيطاني مِي گَمارِيمِ Tا Bَرايِ وِي دَمسازي باشَد .
اسراء ۸۵	وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا دَر بارَ هَ رِوحِ از Tَو مِي پَر سَندِ Bَگو رِوحِ از [سَنخِ] فَرمانِ پُروردگارِ مَن اسْت و Bَ هَ شما از دَانشِ جَزِ اِنْدَكِي دَا دَ نَشِ dَ ه اسْت .
مؤمنون ۱۴	ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ اَنگاهِ نَطْفَ هَ را Bَ صِورتِ علقَ هَ دَر آورِيدِمِ پس اِنِ علقَ هَ را [Bَ صِورتِ] مُضْغَ هَ كَر دانِيدِ م و اَنگاهِ مُضْغَ هَ را اسْتخوانهاييِ ساخْتِيمِ بَعدِ اسْتخوانها را با گِوشْتِيِ بوشانِيدِ م اَنگاهِ [جِنينِ را دَر] اَفْرِينشِيِ دِيكِرِ پَديدِ آورِيدِ م اَفْرِينِ يادِ Bَرِ Xِدا كَ هَ Bَ هَر تَرِينِ اَفْرِيندگان اسْت .
بقره ۳۵	وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ و گَفْتِيمِ اِيِ اَدَمِ Xِودِ و هَمسَرْتِ دَر اِنِ باغِ سَكِونْتِ كِيرِ [بِدِ] و از هَر كِجايِ اِنِ خِواهِيدِ فَراوانِ Bَ خِورِيدِ و [لِي] Bَ اِنِ درختِ نَزْدِيكِ نَشِويدِ كَ هَ از سَتْمكارانِ خِواهِيدِ Bُو د .

<p>بقره ۳۱</p>	<p>وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می‌گویند از اسامی اینها به من خبر دهید .</p>
<p>تین ۵</p>	<p>ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ سِوَى سِوَى بَسْتَى بَسْتَى بازگردانیدیم.</p>
<p>بقره ۳۰</p>	<p>وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید .</p>
<p>بقره ۳۴</p>	<p>وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید پس بجز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد [همه] به سجده درافتادند .</p>
<p>اعراف ۱۲</p>	<p>قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ فرمود چون تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را باز داشت از اینکه سجده کنی گفت من از او بهترم مرا از آتشی آفریدی و او را از گل آفریدی .</p>
<p>محمد ۳۶</p>	<p>إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَلَهُوَ وَإِنْ تُوْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ وَلَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ زندگی این دنیا لهو و لعبی بیش نیست و اگر ایمان بیاورید و پروا بدارید [خدا] پاداش شما را می‌دهد و اموالتان را [در عوض] نمی‌خواهد .</p>
<p>نساء ۵۹</p>	<p>يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازبینی ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است.</p>

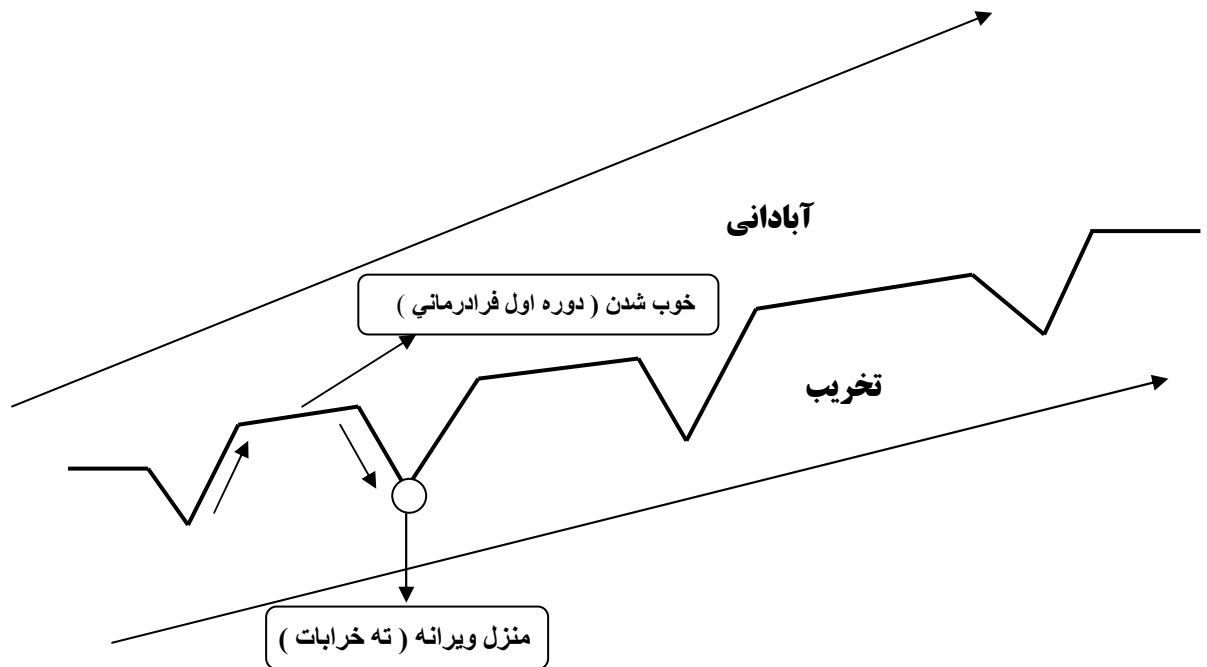
## نمودارها و اشکال



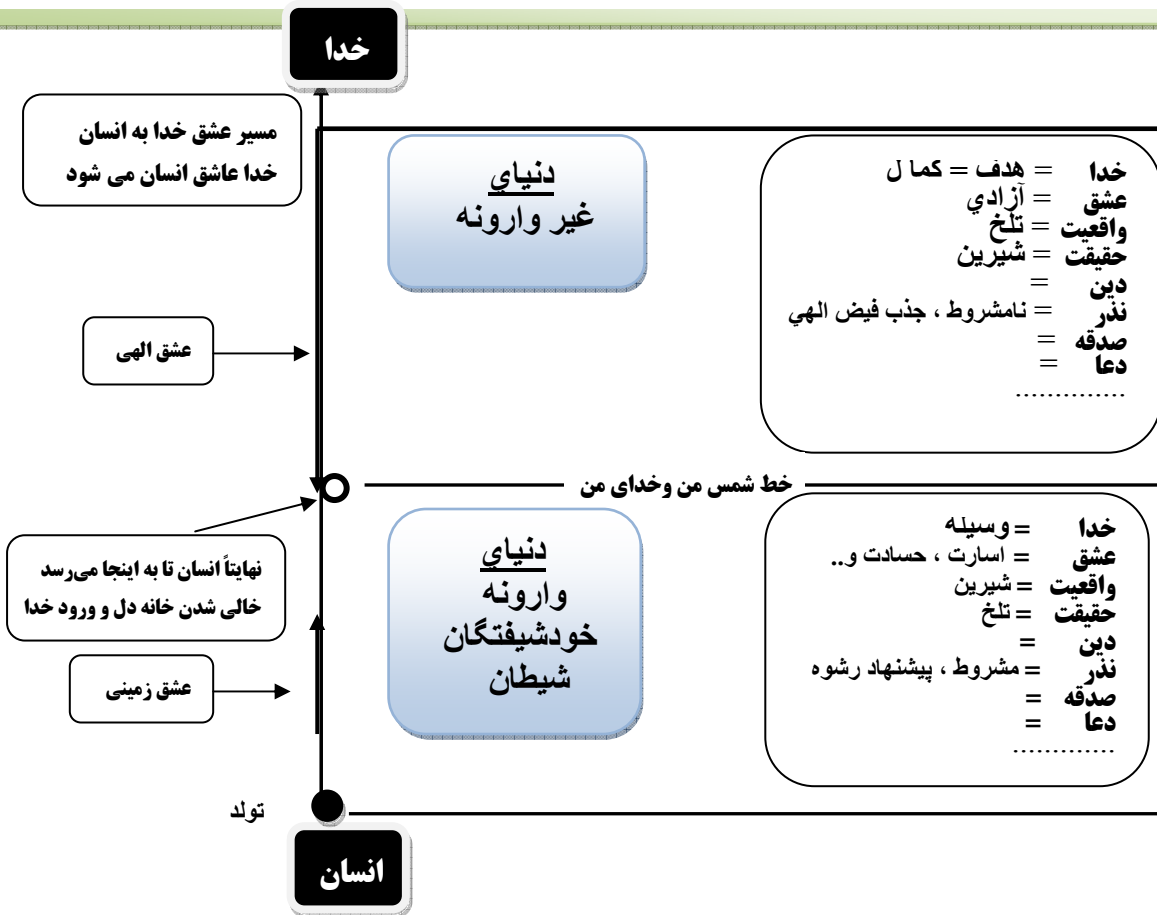




### گوی خرابات ( گوی رندی )

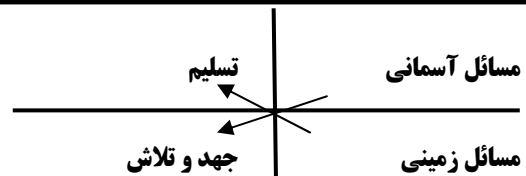
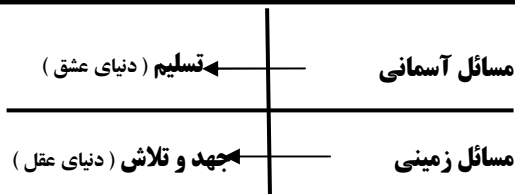


## دنیای وارونه و غیر وارونه



### دنیای غیر وارونه

### دنیای وارونه

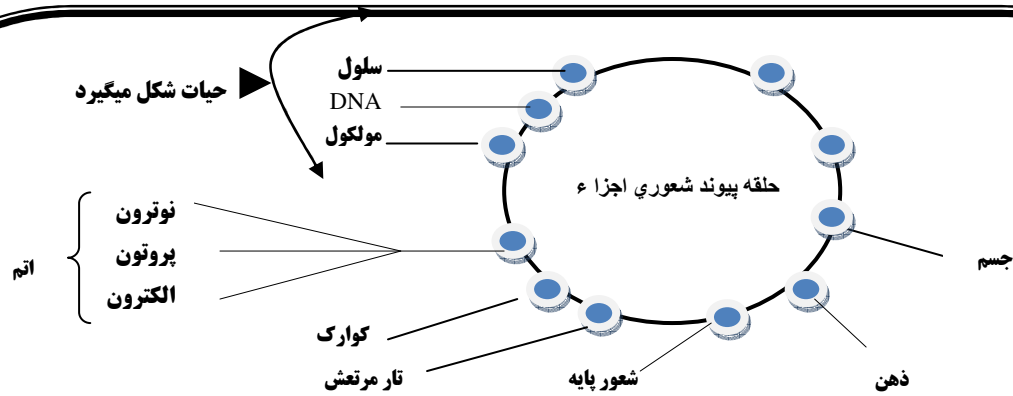


### دنیای غیر وارونه

### دنیای وارونه

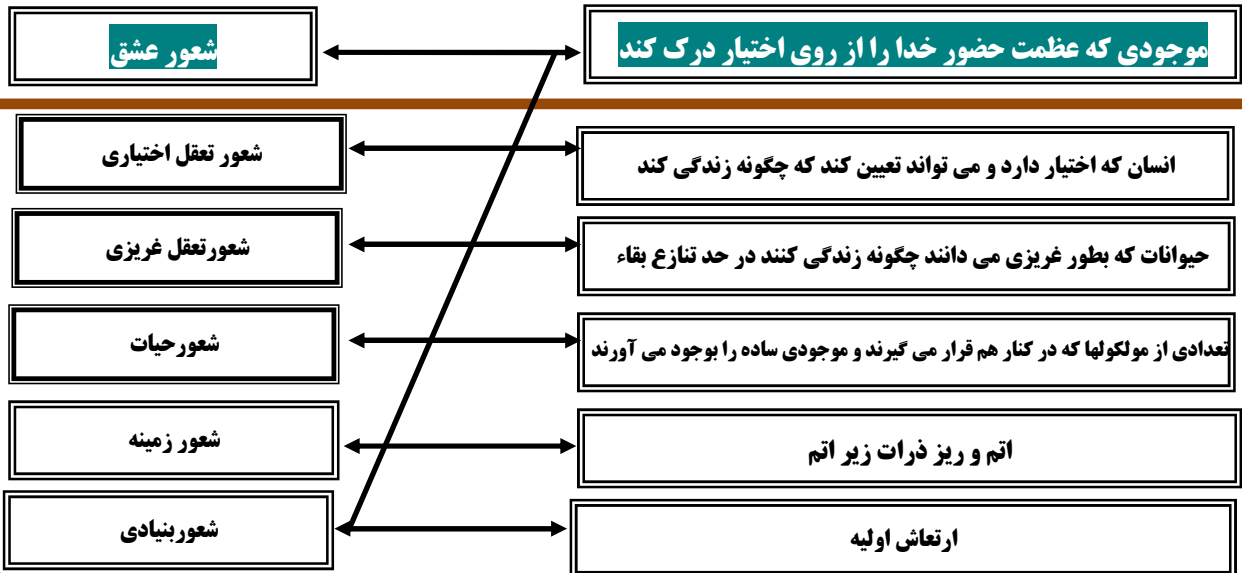
- خدا در این دنیا = هدف = غایت کمال .
- عشق = آزادی .
- حقیقت شیرین است .
- واقعیت تلخ است زیرا همه چیز به نفع قانون تمام میشود ، روزی مرگ می آید و می گوید تمام شد، باید از این دنیا جدا شوی و بروی .
- ذکر خدای غیر وارونه آرامش بخش است .
- نذر در دنیای غیر وارونه جذب فیض الهی (نامشروط) بحث معامله در کار نیست بعد از ادای نذر در فاز مثبت قرار می گیریم.

- خدا وسیله ای است برای هموار کردن راه ما.
- این خدا ساخته خود ما می باشد تا هر زمان که کاری داشتیم به سراغ او برویم . (خدا کند امروز چک من برگشت نخورد ، خدا کند در کنکور قبول شوم ، در تفریح خدا کند باران نیاید و ...).
- خدا پرستی = بت پرستی .
- واقعیت (که همان زندگی است) شیرین و حقیقت تلخ است .
- ذکر خدای وارونه طبق قانون صلیب اضطراب می آورد .
- نذر در دنیای وارونه = رشوه (مشروط) مثال اگر قبول بشوم گوسفند قربانی می کنم و ....



**نردبان خلقت**

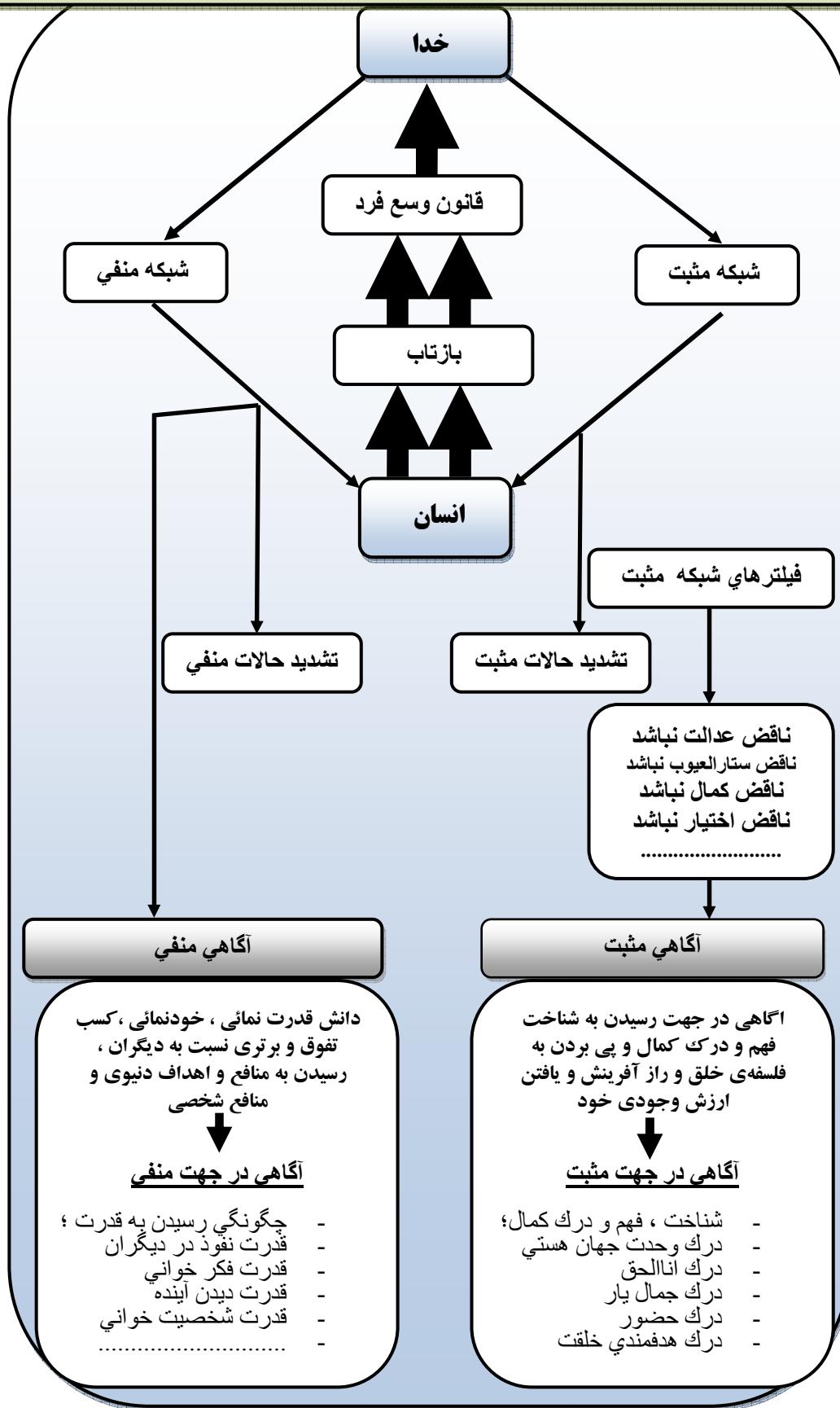
**هستی از شعور آفریده شده است**



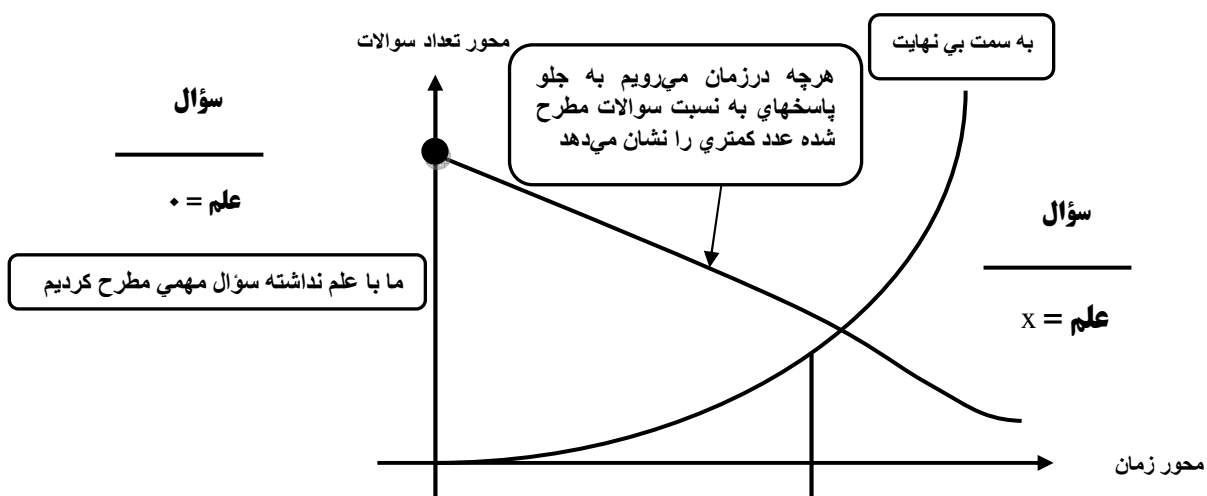
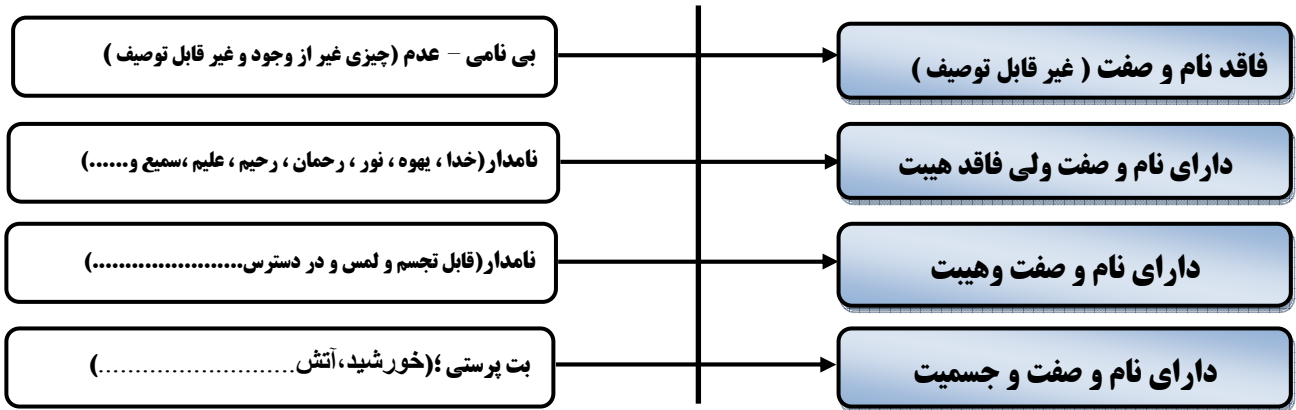
تا این مرحله سابقه وجود داشته است، زیرا فرشتگان در خصوص خلقت انسان به خدا می گویند که می خواهی موجودی بیافرینی که در روی زمین فساد و خونریزی کند و یا اینکه می گویند ما تورا ستایش می کنیم این انسان را برای چه می خواهی بیافرینی و یا اینکه شیطان می گوید من از انسان برترم او از خاک است من از آتش .

یک فرد یا یک جامعه ممکن است در سطح شعور تعقل غریزی باشد یا اینکه در سطح شعور تعقل اختیاری قرار گرفته باشد و یا اینکه خود را در سطح شعور عشق رسانده باشد .

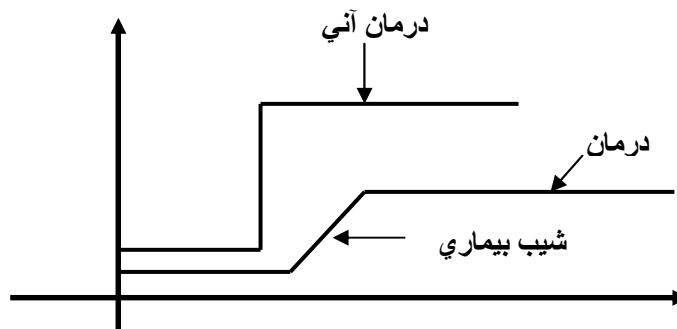
قانون بازتاب

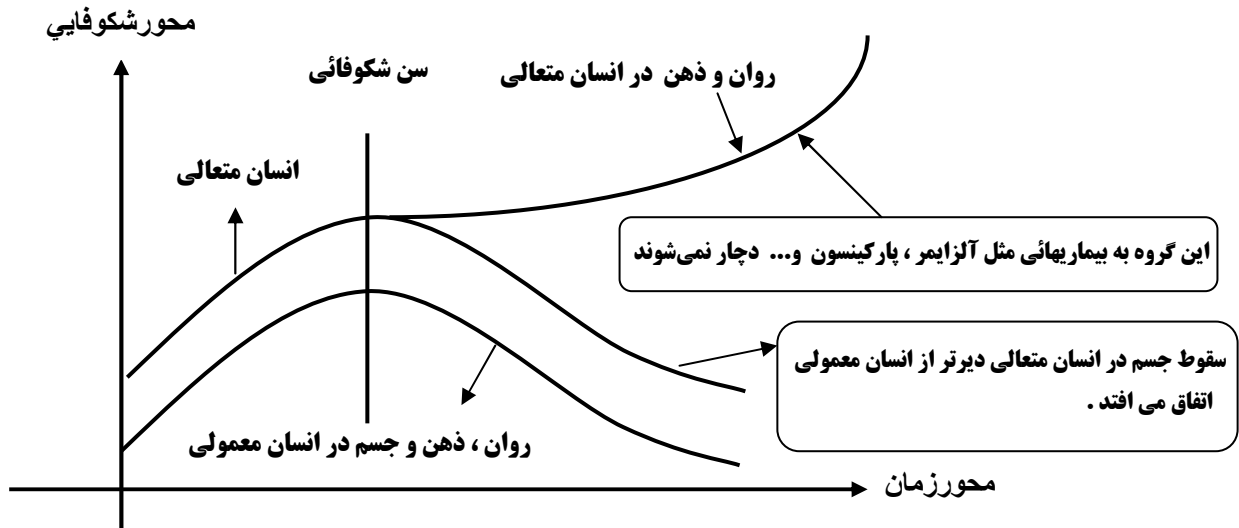


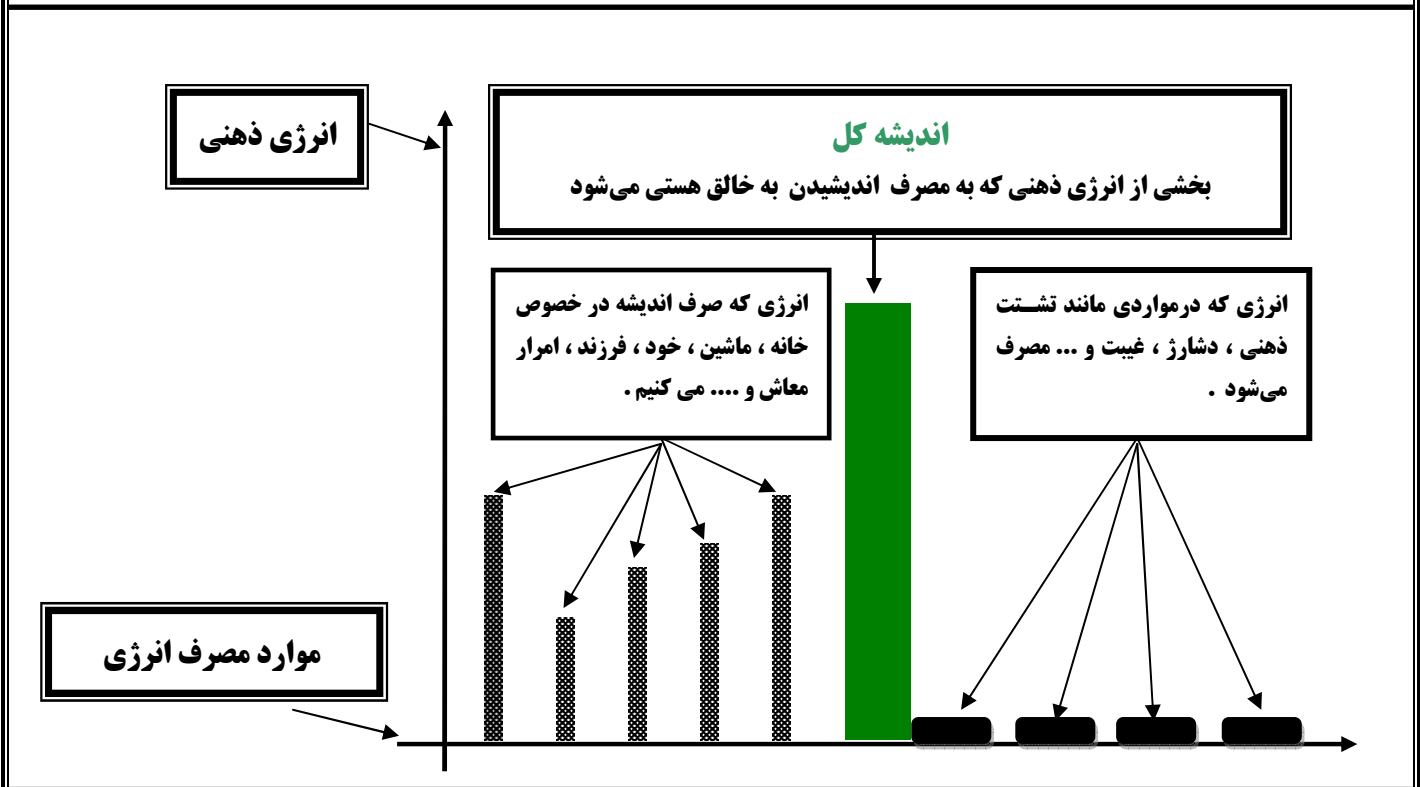
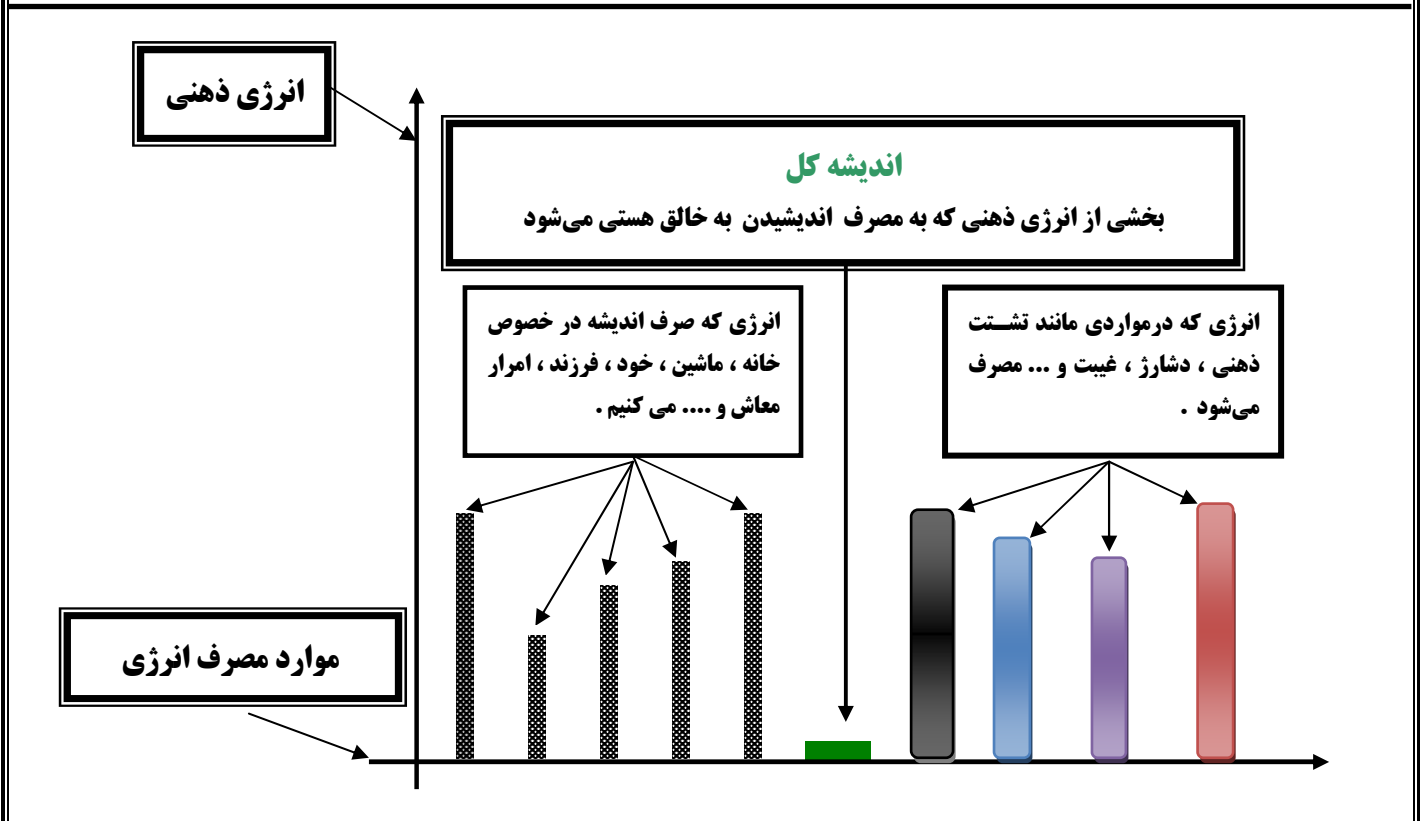
ما وقتی به سمت خدا و یکتائی می‌رویم، یعنی ما به سمت یکتائی می‌رویم نه اینکه وقتی به او رسیدیم بشویم دو تا یکتا

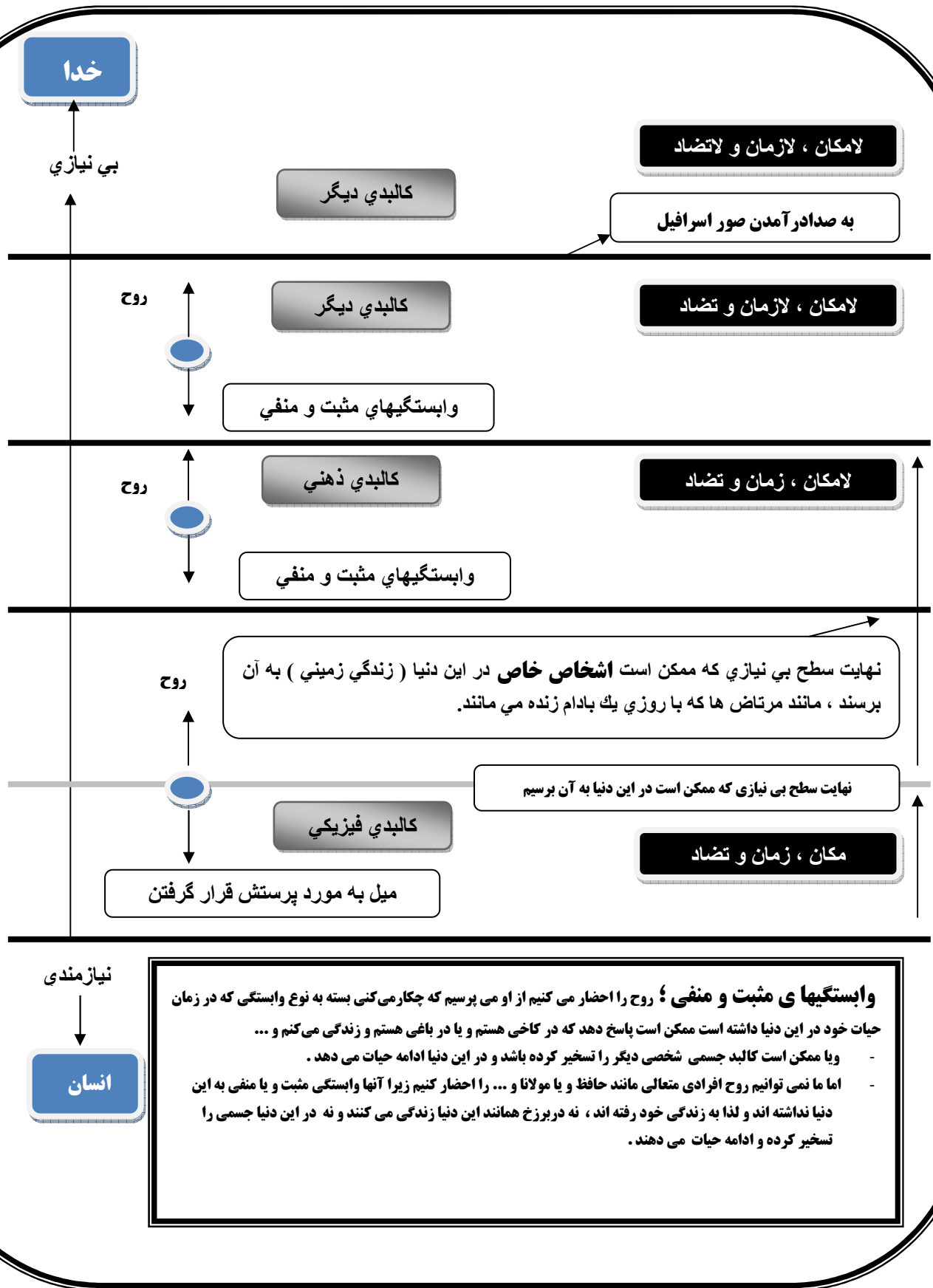


از نظر طرح سوالات بحرانهای بسیاری در پیش داریم که هر روز بیشتر تر و عمیق تر می‌شود











بررسی فرآیند وجودی ، ورودی‌ها و خروجی‌های نباتات ، حیوانات و انسان‌های معمولی و متعالی

گیاه



- درخت سیب نمی‌گوید که امسال می‌خواهم سیب ندهم بلکه انار بدهم . اگر ورودیها در اختیار گیاه قرار نگیرد ، خروجی نمی‌دهد .
- واگر ورودی دریافت نماید قطعاً گیاه همان خروجی برنامه ریزی شده را خواهد داشت .

حیوان



- زنبور می‌تواند شهد گل‌های مختلفی را بعنوان مواد اولیه استفاده کند ، خروجی زنبور در هر صورت نمی‌تواند غیر عسل باشد .

((انسان معمولی))

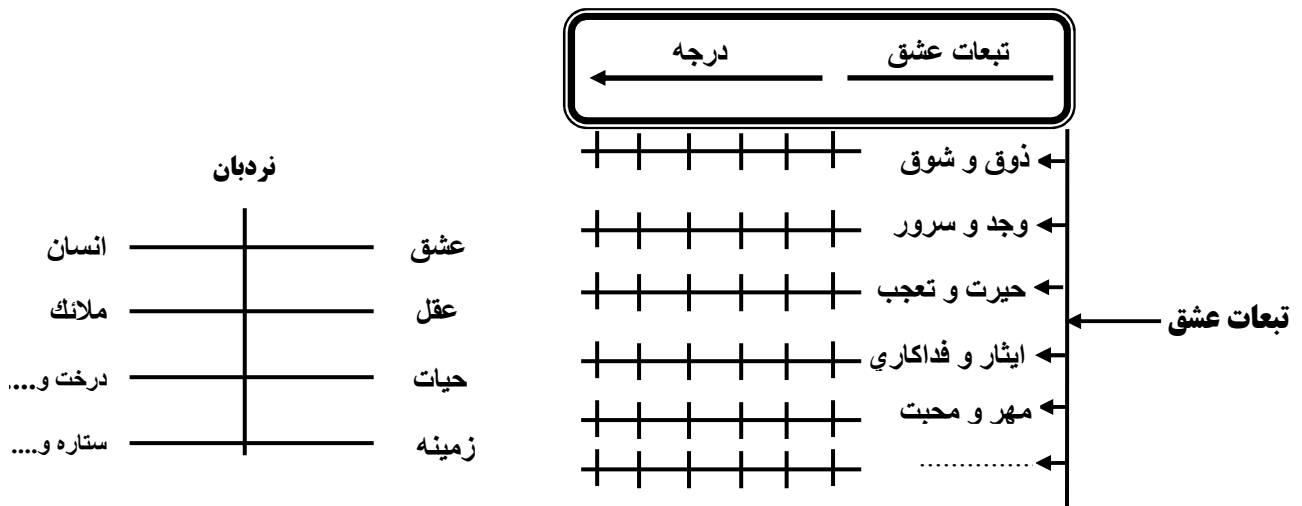


انسان دارای اختیار است ، لذا می‌تواند به انتخاب خود ورودیهای مثبت یا منفی داشته باشد ، انسان می‌تواند به اختیار خود از دریافت ورودیهای مثبت یا منفی اجتناب کند ، انسان می‌تواند خروجیهای مثبت از خود بر جای بگذارد . انسان می‌تواند خروجیهای منفی از خود بر جای گذارد ، انسان می‌تواند ورودی مثبت را به خروجی منفی تبدیل کند . انسان می‌تواند ورودی منفی را به خروجی مثبت تبدیل کند .

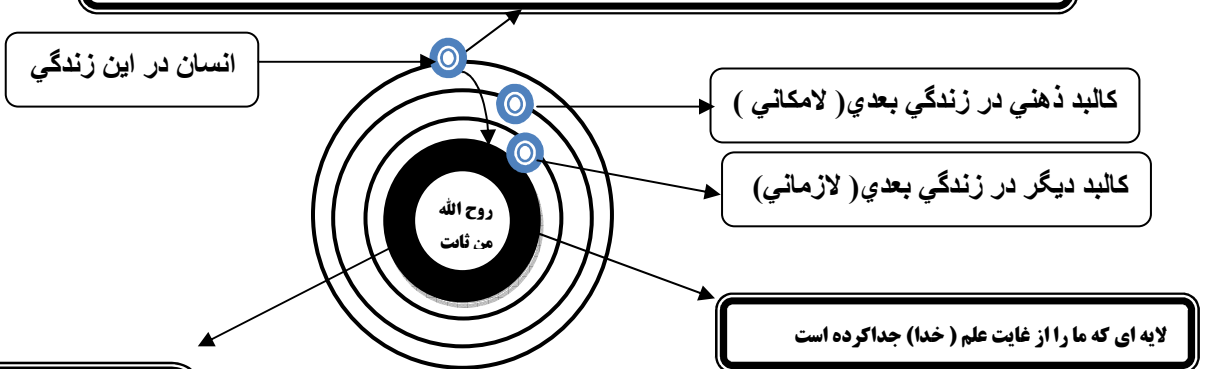
((انسان متعالی))



محیط تربیت و تعلیم یک انسان متعالی اگر منفی باشد خروجی او مثبت خواهد بود ، انسان متعالی ورودی منفی را به خروجی مثبت تبدیل می‌کند ، انسان تنها موجودی است که قابلیت تبدیل ورودی منفی به خروجی مثبت را دارد ، هنر انسان اینست که ورودی منفی را به خروجی مثبت تبدیل کند .

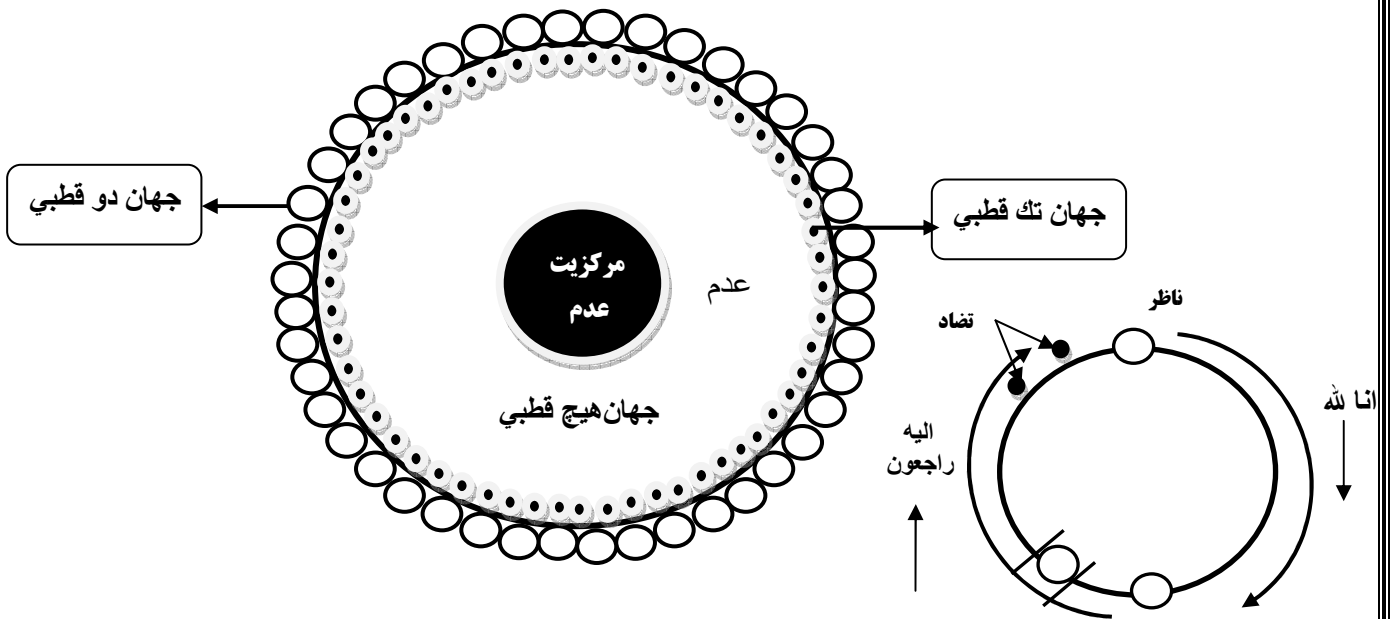


حرکت من های متحرک بسمت من ثابت ← انسان ← کالبد ذهنی ← ..... من ثابت (روح الله)



من ثابت (غایت علم)  
**خدا**

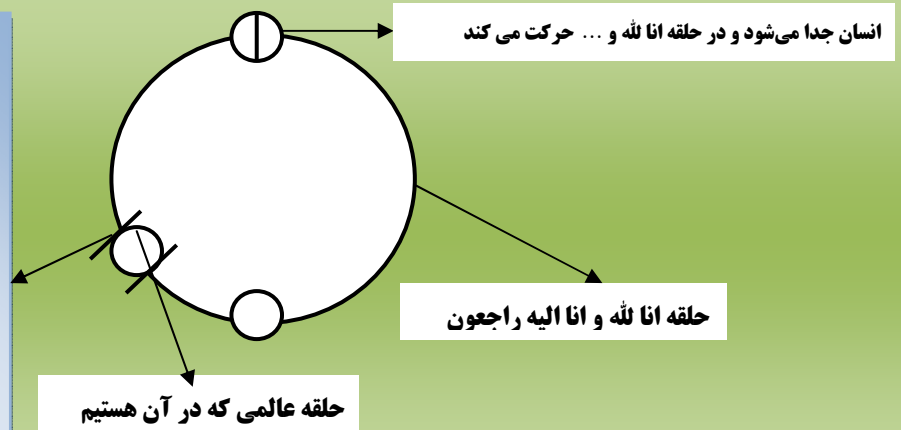
در روز ازل خدا به آدم گفت که به آن درخت نزدیک نشو و خدا در روز اول آفرینش آدم همه علوم را به آدم داده بود و آدم با نزدیک شدن به آن درخت بین خود و روح الله جدائی انداخت .  
انسان در مراحل مختلف مرگ و حیات در حلقه های من متحرک در هر مرحله ای علمی می آموزد و با مرگ به مرحله ای دیگر می رود .  
اگر آدم در روز ازل به آن درخت نزدیک نمی شد در یک زندگی معمولی و بدون آگاهی در بهشت جاودانه می ماند .  
اما آدم با نزدیک شدن به آن درخت وارد چرخه ای از مرگ و زندگی شد تا در نهایت با آگاهی به حیات جاودانه برسد .



<p>رب العالمین ( خدای جهانها )</p>	<p>یکی از حلقه ها این عالم است که ما در آن قرار داریم</p>	<p>وجود = هستی عدم = نیستی هستی ؛ قابل تعریف = هستی غیر قابل تعریف = خدا</p>
------------------------------------	---	--

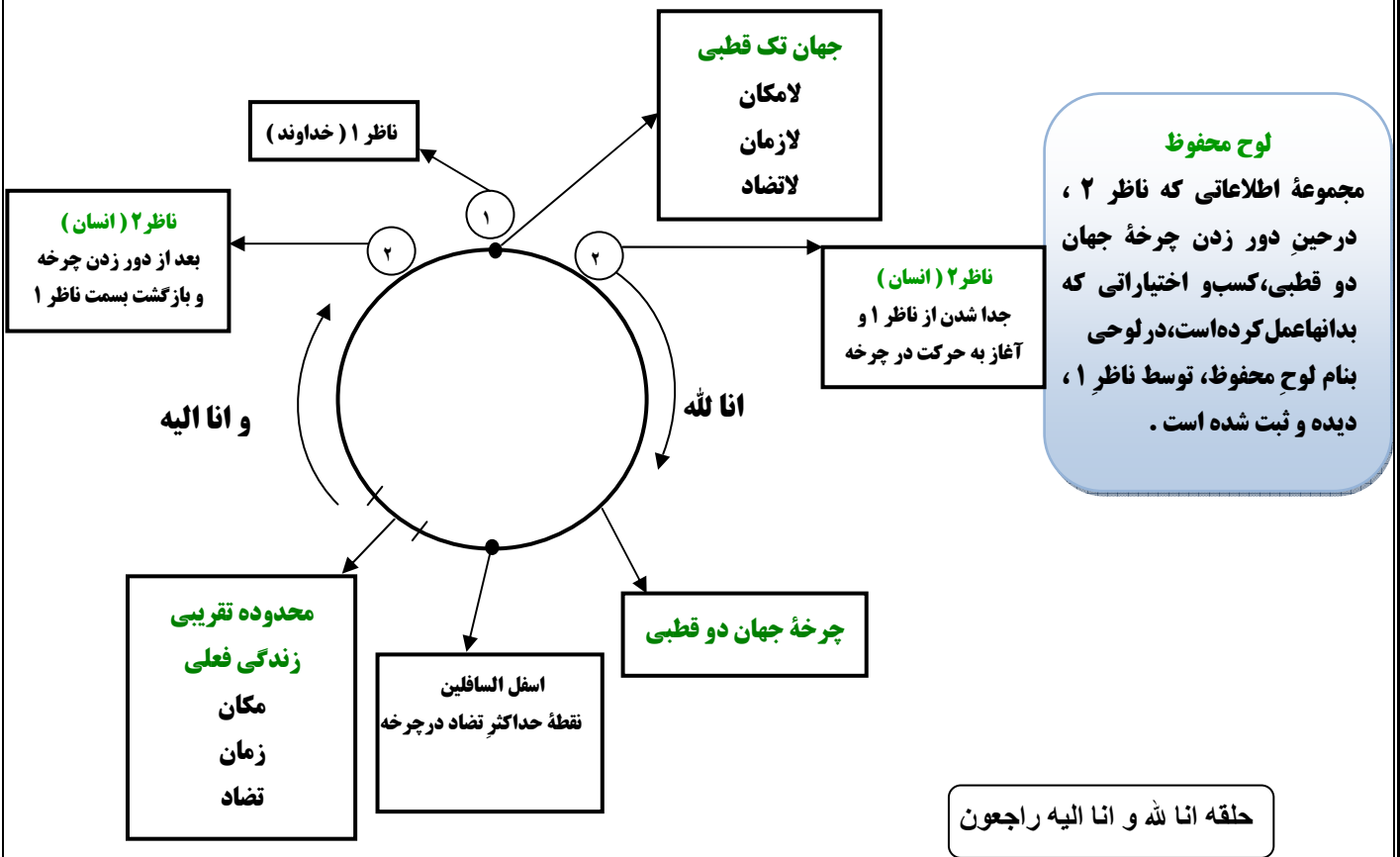
### تناسخ

فرض می کنیم که انسان در مسیر حرکت خود در حلقه انا لله و ... به اینجا می رسد و می میرد در تناسخ اعتقاد بر این است که او پس از مرگ در نوزادی دیگری زنده می شود و این دور مرگ و زنده شدن در نوزادی دیگر ادامه می یابد و لذا در اینصورت اساساً انسان هیچگاه حلقه انا لله و ... را تا به آخر طی نمی کند.

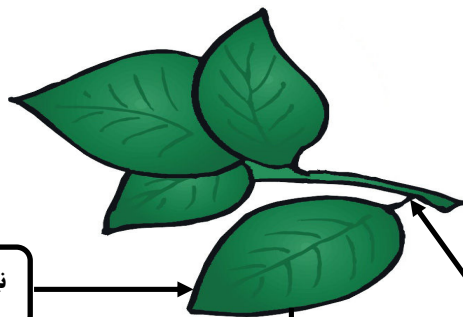
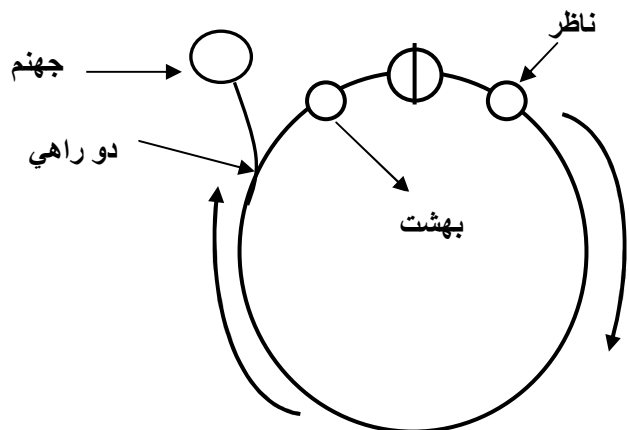




لوح محفوظ



حلقه انا لله و انا الیه راجعون



نیروی سرعت باد

نیروی جاذبه

نیروی که این برگ را به شاخه چسبانده

اشعار؛

ساقی‌ده جامی، زان شراب روحانی تادمی بر آسایم زین جاب جهانی  
 بهرامتخان ایدوست، گر طلب کنی جان را آنچنان برافشانم، گر طلب نخل مانی  
 بی وفا بخار من، می‌کنده کار من خنده های زیر لب، عشوهای پنهانی  
 دین و دل به یک دیدن، با تحیم و خرسندیم در قار عشق ای دل، کی بود پشیمانی  
 مازدوست غیر از دوست، مقصدی نمی‌خواهیم حور و جنت ای زاهد، بر تو باد ارزانی

شیخ بهانی

رسم و عادت رنیدست، از رسوم بگذشتن آستین این ژنده، می‌کند گریه‌یانی  
 زاهدی به میخانه، سرخ روز می دیدم گشتش مبارک باور تو این مسلمانی  
 زلف و کاگل او را چون به یاد می‌آرم می‌نم پریشانی بر سر پریشانی  
 خانه می‌دل ما را از گرم عمارت کن پیش از آنکه این خانه روند به ویرانی  
 مایه کیمان را جز بلا نمی‌شاید بر دل بهانی نه هر بلا که توانی

برکناری شوز حر نشی که آن آید پدید تا تو راتقش مطلق زان میان آید پدید  
 بگذر از نقش دو عالم خواه نیک و خواه بد تازی نهیت نشی جاودان آید پدید  
 تو ز چشم خویش پنهانی اگر پیداشوی در میان جان تو کنی نمان آید پدید  
 تو طلسم کنج جانی که طلسمت بشکنی زار و دهر که تری کنج جان آید پدید

عطار

جز خیالی چشم تو هرگز نبیند از جهان از خیال جمله بگذر تا جهان آید پدید  
 چون تفاوت نیست در پیشان معنی ذره ای کس نکشت آگاه تا چون این و آن آید پدید  
 چون تفاوت نیست در پیشان معنی ذره ای کس نکشت آگاه تا چون این و آن آید پدید

حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت  
 افشای راز خلوتیان خواست کرد شمع سگر خدا که سرداش در زبان گرفت  
 زین آتش نهنه که در سینه من است خورشید شعله ایست که در آسمان گرفت  
 می‌خواست گل که دم زند از رنگ و بوی دوست از غیرت مبافش در دهان گرفت  
 آسوده برکنار چو پرکاری شدم دوران چون نقطه عاقبتم در میان گرفت

حافظ

آن روز شوق ساغومی خرم نم بوخت کاتش ز عکس عارض ساقی در آن گرفت  
 خواهم شدن به کوی مغان آستین فشان زین قند که دامن آخ زمان گرفت  
 می‌خور که حرکت آخر کار جهان بیدید از غم بک بر آمد و رطل کران گرفت  
 بر برکن گل به خون شقایق نوشته اند کان کس که پخته شد می‌چون ارغوان گرفت  
 حافظ چو آب لطف ز نظم تومی چکد حامد چگونه نکته تواند بر آن گرفت

چو دست بر سر زلفش کشم بتاب رود و آشتی طلبم با سر عتاب رود  
 چو ماه نوره چو بارکان نظاره زنده گوشه ابرو و در تقاب رود  
 شب شراب خرابم کنده بیداری و گریه روز شجایت کنم به خواب رود  
 طریق عشق پر آفتاب و قند است ای دل پند آنکه در این راه با شتاب رود

حافظ

کدایی در جانان به سلطنت مغروش کسی زباید این دره آفتاب رود  
 سواد نامه موی سیاه چون طی شد بیاض کم نشود که صد انتخاب رود  
 جاب را چو قند باد نخت اندر سر کلاه داریش اندر سر شراب رود  
 جاب راه تویی حافظ از میان بر خنیز خوشا کسی که در این راه بی‌جواب رود

گلزاری ز گلستان جان مارابس زین چمن سید آن سروروان مارابس  
 من و هم صحبتی اهل ریادورم باد از کرانان جهان رطل کران مارابس  
 قصر فردوس به پاداش گل می بخشد ماکه رندیم و کدائیرمخان مارابس  
 بشین بر لب جوی و گذر عمر بسین کاین اشارات ز جهان گذران مارابس

حافظ

تقد بازار جهان بنگر و آزار جهان کر شمار از بس این سودوزیان مارابس  
 یارب باست چه حاجت که زیادت طلبیم دولت صحبت آن مونس جان مارابس  
 از در خویش خدارا به بهشم مفرست که سرکوی تو از کون و مکان مارابس  
 حافظ از مشرب قسمت گلخانه انصافیت طبع چون آب و غزلهای روان مارابس

به چشم کرده ام ابروی ماه سیلی  
 امید هست که نشور عشق بازی من  
 سرم زدست بند چشم از انتظار بوخت  
 مگرد است دل آتش بخرقه خواهیم زد  
 به روز واقعه تابوت ما ز سرو کنید

خیال سبز خطی نقش بسته ام جانی  
 از آن کانه ابرو رسد به نظری  
 در آرزوی سرو چشم مجلس آیبی  
 بیابین که که را میکند تماشایی  
 که میرویم به داغ بلند بالایی

حافظ

نماد دل به کسی داده ام من درویش که نیتش به کس از تاج و تخت پروانی  
 در آن مقام که خوابان ز غم فریج زند عجب مدار سری اوقاده در پانی  
 مرا که از رخ او ماه در شستان است کجا بود فروغ ساره پروانی  
 فراغ و وصل چه باشد رضای دوست طلب که چیف باشد از او غیر او تمنانی  
 دور ز شوق بر آرزوهایمان به نثار اگر سینه حافظ رسد به دریایی

خیام

بر رهگذرم هزار جادام نمی  
 کویی که بگیرم اگر کام نمی  
 یک ذره ز حکم تو جهان خالی نیست حکم تو کنی و حاصم نام نمی

ایزد کوچک وجود ما می آراست  
 دانست ز فضل ما چه بر خواهد خواست  
 بی حکمتش نیست حرکتی که مراست پس سوختن روز قیامت ز کجاست

تا مقصد عشق رهی دور و دراز است  
 صد بلعجی هست همه لازم عشق  
 این زانغ عجب چیست که لگب دریش را  
 وحشی تو برون مانده ای از سعی کم خویش  
 یک مثل از آن بایه عشق مجاز است  
 از جمله کی قصه محمود و ایاز است  
 رنگینی مقارن خون دل باز است  
 ورزد در مقصود به روی همه باز است

وحشی بافقی

در عشق اگر بادی ای چند کنی طی بیی که در این ره چه نیشب و چه فراز است  
 عشق است که سر در قدم ناز نهاده حسن است که می کرد و جویای نیاز است  
 این مروهی مومی که دل ماست چه تلبه بابرق جنون کاتش یا قوت که از است

اگر دتم رسد بر چرخ گردون  
 یکی را داده ای صد ناز و نعمت  
 از او پرسم که این چون است و آن چون  
 یکی را نماند جو آلوده در خون

بابا طاهر

خیام

در دایره‌ی سپهر ناپیدا غور	جای است که جلد را چشاند به دور
نوبت چوبه دور تو رسد آه مکش	می نوش به خوشدلی که دورست نه دور
گر یار نیند ترک طاعات کنید	غمهای مرابه می مکافات کنید
چون در گذرم ز خاک من خشت کنید	در رخه‌ی دیوار خرابات کنید

بر سر آخم که گر زد دست بر آید	دست به کاری زخم که غصه سر آید
خلوت دل نیست جای صحبت اضداد	دیو چو برون رود فرشته در آید
صحبت حکام ظلمت شب یلداست	نور ز خورشید جوی بو که بر آید
برد ارباب بی مروت دنیا	چند نشینی که خواجه کی بدر آید
ترک کدایی مکن که کنج بیایی	از نظر مرحومی که در گذر آید
صلاح و طلاح متاع خویش نمودند	تا که قبول اقدو که در نظر آید
بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر	باغ شود سبز و شاخ گل بر آید
غفلت حافظ دین سراچه عجب نیست	حرکه به میخانه رفت بی خبر آید

حافظ

ای دل باش یکدم خالی ز عشق و مستی	واکنه برو که رستی از نیستی و مستی
گر جان به تن بینی مشول کار او شو	هر قله ای که بینی بهتر ز خود پرستی
با ضغف و ناتوانی، همچون نسیم خوش باش	بیاری اندرین ره بهتر ز تن درستی
در مذهب طریقت حامی نشان کفرست	آری طریق دولت چلاکیت و حتی
تا فضل و عقل بینی بی معرفت نشینی	یک نکته ات بگویم خود را همین که رستی
در آستان جانان از آسمان میندیش	کز اوج سربلندی افتی به خاک پستی
خار ارجه جان بگذر گل عذر آن نخواهد	سهلست تلخی می در جنب ذوق مستی
صوفی پیاله یا حافظ قرابه برهنیز	ای کوته آستینان تاکی در از دستی

حافظ

سحر گاهان که نمخور شبانه	گر فغم باده با چنگ چخانه
ندام عقل راره توشه از می	ز شهرستی اش کردم روانه
نگار می فروشم عشوهای داد	که ایمن گشتم از مکر زمانه
ز ساقی کان ابرو شنیدم	که ای تیر ملاست را نشانه
بندی زان میان طرئی کمر وارد	اگر خود را بینی در میانه
برو این دام بر مرغی در گز	که عمار بلند است آشیانه
که بند طرف وصل از حسن شاهی	که با خود عشق باز دجاودانه
ندیم و مطرب و ساقی همه اوست	خیال آب و گل در ره بهانه
بده کشتی می تا خوش برانیم	از این دریای ناپیدا کرانه
وجود ما سمائی است حافظ	که تخیشش فنون است و فغانه

حافظ



عزیزا هر دو عالم بیا به توست

بهشت و دوزخ از پیرایه توست

تویی از روی ذات آینه شاه

شه از روی صفاتی آیه توست

که داند تا تو اندر پرده غیب

چه چیزی و چه اصلی بیا به توست

تو طغی و آنکه در کوهاره تو

تو را کج میکند هم دایه توست

عطار

اگر بلخ شوی ظاهر بینی

صد عالم فزودت پیرایه توست

تو اندر پرده غیبی و آن چیز

که می بینی تو آن بیا به توست

بر آبی از پرده و پنجه و شراکن

که هر دو کون یک سر بیا به توست

تو از عطار بشو کاخچه اصل است

برون نی از تو و هم بیا به توست

خزارد ششم ارمی کند قصه حلاک

گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک

نفس نفس اگر از باد بشوم بویش

ندان زمان چو گل از غم کنم گریبان چاک

امید وصال تو زنده می دارد

وگر نه هر دو دم از بهر توست بیم حلاک

رود، خواب دو چشم از خیال تو بهیات

بود صورت دل اندر فراق تو حلاک

حافظ

اگر تو زخم زنی به که دیگر می مریم

وگر تو ز هر دی به که دیگر می تریاک

عنان میج که گرمی زنی به شمشیرم

سپر کنم سرودت هم ندارم از قتراک

ترا چنانکه تویی هر نظر کجا بیند

بگذرد دانش خود هر کسی کند ادراک

بچشم خلق عزیز جهان شود حافظ

که برد تو نهد روی مسکنت بر خاک

دارم از زلف یاهش گلچه خندان که مپرس

که چنان زوشده ام پی سرو سامان که مپرس

کس به امید و فاترک دل و دین مکناد

که چنانم من از این کرده پیمان که مپرس

به یکی جرحه که آزار کش در پی نیست

ز حمتی میکشتم از مردم ندان که مپرس

زاهد از نابه سلامت بگذر کاین می لعل

دل و دین میبرد از دست بد انسان که مپرس

حافظ

گفتگو هست در این راه که جان بگذرد

هر کسی عبده ای این که همین آن که مپرس

پارسانی و سلامت هوسم بودولی

شیوه ای میکند آن ز کس فغان که مپرس

گنتم از کوی فلک صورت حالی پرسم

گفت آن میکشتم اندر خم چو گلان که مپرس

گفتش زلف به خون که سنگتی گفتا

حافظ این قصه دراز است به قرآن که مپرس

بیا که قصر امل سخت ست نیادست

بیارباده که نیاد عمر بر بادست

غلام بهمت آنم که زیر چرخ کبود

ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست

نصیحتی گنمت یاد گیر و در عمل آرد

که این حدیث زیر پرده تقصیر یادست

مجدوستی عهد از جهان ست نهاد

که این عجزه عروس خزار دامادست

چه گویمت که به میخاندوش مست و خراب

سروش عالم غنیم چه مرده داد دست

که ای بلند نظر شاه باز سرده نشین

شیمین تونه این کج محنت آبادست

حافظ

ترا ز لنگره عرش می زنند صغیر

ندانمت که در این دایه چه افتادست

غم جهان نخوردند من مبر از یاد

که این لطیفه عشقم ز هر حوی یادست

رضابه داده بده وز جبین گره بکشای

که بر من و تو در اختیار نگشادست

نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل

بنال بلبل عاشق که جای فریادست

حد چه می بری ای ست نظم بر حافظ

قبول خاطر و لطف سخن خدا دادست

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد  
عکس از خنده می در طمع جام افتاد  
حس روی تو بیه یک جلوه که آینه کرد  
این همه نقش در آینه او نام افتاد  
این همه عکس می و نقش بخارین که نمود  
یک فروغ رخ ساقیت که در جام افتاد  
غیرت عشق زبان همه حاصان سیرید  
کز کجا سر غمش در دهن جام افتاد  
من ز مسجد به خرابت نه خود افتادم  
ایم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد  
چه کند کز پی دوران نرود چون پرگار  
حرکه در دایره گردش ایام افتاد

در خم زلف تو آید سخت دل از چاه زرخ  
آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد  
آن شد ای خواجه که در صومعه بازم بینی  
کار با باغ ساقی و لب جام افتاد  
زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت  
کاکله شد کشته او نیک سر انجام افتاد  
مردمش با من دل سوخته لظنی و کمرست  
این کد امین که چه شایسته انعام افتاد  
صوفیان جمله حریفند و نظر باز ولی  
زین میان حافظ دل سوخته بد نام افتاد

حافظ

محمی باید نه نخ این را بدان  
مگر تو محمی بی خطر در آب ران  
آب دریا مرده را بر سر نهند  
و در بود زنده ز دریا کی رهد  
آب دریا مرده را بر سر نهند  
و در بود زنده ز دریا کی رهد

ای که حلقان را تو خرمی خوانده  
ای این زمان چون خرابان بیخ مانده ای  
گر تو علامه زمانی در جهان  
نک فحای این جهان بین این زمان  
مرد نحوی را از آن در دو قسیم  
تا شمارا نحو محو آمو قسیم

مولانا

دازل پر تو حسنت ز تجلی دم زد  
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد  
جلوه ای کرد درخت دید ملک عشق نداشت  
عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد  
عقل میخواست کز آن شعله چراغ افروزد  
برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد  
مدعی خواست که آید به تلمنا که راز  
دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد

دیگران قرصه قیمت همه بر پیش زدند  
دل غم دیده مابود که هم بر غم زد  
جان علوی هوس چاه ز نندان تو داشت  
دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد  
حافظ آن روز طرب نامه عشق تو نوشت  
که قلم بر سر اسباب دل خرم زد

حافظ

از جدای مردم و نامی شدم  
وز نام مردم به حیوان سرزوم  
مردم از حیوانی و آدم شدم  
پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم  
عقل دیگر بمیرم از بشر  
تا بر آرم از طلائک بال و پر  
وز ملک هم بایدم جستن ز جو  
کل شی نالک الاوجه  
بار دیگر از ملک قربان شوم  
آنچه اندر و هم ناید آن شوم

پس عدم کردم عدم چون از غفون  
کودم که انالیه را چون  
مرک دان آنک اتفاق امت است  
کاب حیوانی نمان در ظلمت است  
همچو نیلوفر بر زمین طرف جو  
همچو مستقی حریس و مرک جو  
مرک از آب است و او جویای آب  
می خورد و الله اعلم بالصواب  
ای فسرده عاشق سخنکنند  
کاو ز بیم جان ز جانان می رند

مولانا